کتاب مرشد العوام

بسم الله الرحمن الرحیم

و استنجا بدست راست و بدست چپ هر گاه در دو انگشتری باشد که بر او اسم خدا
باشد بلکه داخل شدن مکلّا در جائیکه آن انگشتر در دست چپ باشد بلکه اسما انبیا
و ائمه و فاطمه علیهم السلام نیز چنین است و این در وقتی است که علم بهم رسد
که نجاست بآن اسم شریف میرسد و اگر نه حرام است [illegible] در کیفیت
وضو است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** وجوب است در وضو شستن
رو و شستن دستها تا مرفق و مسح سر و مسح پاها اما رو و حد آن از جهت طول
از رستنگاه موی است تا آخر زنخ و از جهت عرض آن مقدار است که میان انگشت ابهام و انگشت
بزرگ را انگشت میانه و هر قدر از [illegible] که داخل این حد شود واجب است شستن آن
و اما [illegible] آن واجب نیست و همچنین عذار و آن موئی است که از آخر [illegible] میروید
در طرفین [illegible] تا [illegible] گوش و همچنین عارض و آن موئی است که از آخر عذار میروید
در طرفین [illegible] و هر مقدار که اینها داخل حد مذکور باشند باید شسته شود و هر قدر خارج باشد
واجب نیست و اما موضع تحذیف و آن جائی است که موی میروید در دو طرف [illegible]
پس آن نیز چنین است و غالب این است که در [illegible] مذکور [illegible] داخل
نیز [illegible] و آن سفیدی که در طرف پیش [illegible] در دو جانب [illegible] که موی ندارد
پس شستن آنها واجب نیست و معتبر حال مستوی الخلقه است پس کسی که پیش سر
او موی ندارد [illegible] از آن کسی است که موی [illegible] باید [illegible]

کتاب مرشد العوام

فارسی

کتاب مرشد العوام

کتاب ارشاد العوام

[illegible] الله الرحمن الرحیم

و سنتی [illegible] جب هرکاه در دو انگشتری باشد که بر او اسم خدا
باشد [illegible] کی ان انگشتر در دست چپ باشد بلکه مستحب است
و ائمه و [illegible] است و این در وقتی است که علم بهم رسد
که [illegible] کرده اکر نه حرام است [illegible] در کیفیت
وضو [illegible] ت مطلب اوّل واجبست در وضو شستن
رو و دست [illegible] مسح سر و مسح پاها آغاز و حد آن از جهت طول
از رستنگاه [illegible] و از جهت عرض آنقدر است که میان انگشت
بزرگ [illegible] شقیقه که در قبل این عضو واجبست شستن آن
و اما [illegible] عذار و آن موئی است که از آخر شقیقه میروید
در طرفین [illegible] و همچنین عارض و آن موئی است که از آخر عذار میروید
در طرفین [illegible] مذکور باشد باید شست [illegible] خارج باشد
واجب نیست [illegible] و آن جائیست که مو میروید در دو طرف پیشانی
پس آن [illegible] است که در دو اطراف مذکور [illegible]
شرعتان [illegible] سر است در [illegible] که مو ندارد
پس شستن [illegible] مستوی محاذی است پس کسی که پیش سر
او مو ندارد [illegible] کسی است که موی سر او [illegible]

فارسی

کتاب ارشاد العوام

بسم الله الرحمن الرحیم

و استنجا [illegible] واجب است [illegible]

[illegible] گفتار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

وضو است و در آن چند مطلب است مطلب اول در واجبات [illegible]

رو و شستن دستها [illegible] و مسح سر و مسح پاها [illegible]

از رستنگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب ارشاد العوام

فارسی

کتاب ارشاد العوام

رسته اند هم اکتفا بشستن آن چنین مو نکند بلکه مراعات این معنی را بکند که آن انگشتی
که غلبه مردم مانند آنکه در آنجا نشوید و همچنین در انگشتان و صورت چنانکه
بعضی هستند که انگشتان بسیار بلند دارند و روی بسیار باریک دارند و بعضی بعکس
الحاشیه ملاحظه میان حال مردم را مردم را بکنند و واجب است که ابتدا از بالا بکنند
در شستن و آب را از دم مو بریزد و سر انگشت بشوید تا منتهای زنخ و بعدی که از برای
قرار داده ام اخذی را اطراف رو بران بیفزاید از باب مقدمه واجب است تا در را
خاطر جمع شسته باشد و واجب نیست در وضو که آب را به مو رسانند خواه بلند
و خواه ابرو و خواه غیر آن اما شستن ظاهر کافی است و بعضی گفته اند که هرگاه مو تنک شستن
باشد بنحوی که پوست رو در محل گفتگو ظاهر باشد واجب است آب را به مو رسانند و الحق
و اقوی قول اول است و این قول احوط است و اما دستها پس حد آن از سر مرفقها است
تا سر انگشتان و واجب است که مرفق را داخل کند و از مرفق تا سر انگشت بشوید
تا سر انگشتان و قدری بالا تر از مرفق بشوید تا خاطر جمع که واجب بعمل آمده باشد و اگر
پوست مو دار شسته باشد آب را به مو برسانند و پوست مثل رو نیست و همچنین باید هیچ
حایلی نباشد در بدن و هرگاه انگشتری تنگ باشد یا چیزی باشد مثل آن مثل دست برنج
زنان در دست باشد و آب را زیر آن روان نشود آنها را حرکت بدهد و آب را زیر
آن جاری کنند و شستن تا حنا هر چند واجب است هر چند بلند باشد در زیر ناخن
تا قدی

تا قدی که ظاهر است و بچشم دیده میشود واجب است شستن و زیاده بر آن
واجب نیست پس هرگاه چرک یا گل در زیر ناخن باشد اگر مانع رسیدن
آب بظاهر باشد واجب است ازاله آن و اگر در باطن باشد مانعی ندارد و
در بسیاری جاهای قلیل که نازک است و در ... تا حنا باید آنقدر شسته شود
ما زود با چرک و مانع رسیدن آب نیست و واجب نیست شستن آنها
و اگر بدن خود مانعی ببیند و احتمال داشته باشد که بعد از وضو بهم رسیده باشد
ظاهر آنست که وضو صحیح است و اگر دست کسی را بریده باشند پس اگر قدری
از استخوان بازو هم بریده باشد که مرفق بالمره در میان نباشد
پس شستن آن دست از او ساقط است باتفاق علما و اما اگر استخوان
ساق تمام بریده علی تقدیر که از پایین مرفق بریده باشد که قلیل از استخوان
باقی مانده باشد او هم اینهم باید آن دست را بشوید باتفاق العلماء و اما
اگر استخوان ساق تمام بریده باشد و استخوان بازو تمام بر جا باشد
احوط آنست که آن سر استخوان را بشوید چنانکه حدیث صحیح دلالت بر آن
دارد هر چند وجوبش معلوم نیست نظر با آنکه بعضی علما دعوی اجماع
کرده اند بر عدم وجوب آن و اما مسح سر پس آن واجب است
و در شستن سر و مسح کافی است هر چند که بسر انگشت بقدر ناخن جاری شود

و بعضی واجب دانسته اند بقدر سه موضع انگشت را هرچند
بیک انگشت مسح کند و از بعضی ظاهر می شود که کمتر از مقدار یک انگشت را
جایز نمیدانند و اقوی قول اول است و افضل و احوط است (?) بعضی
سه انگشت و محتمل است در موضع سه انگشت از جانب طول سر اراده
باشد و محتمل است که از جانب عرض و هر یک ازین دو احتمال از
کلام بعضی علما ظاهر می شود بهتر آنست که ملاحظه هر دو شود با ملاحظه بکار
بردن هر سه انگشت و حاصل تحقیق بنهجی که سه انگشت بالطول بگذارد
و هر عرض سر بقدر عرض یک انگشت [illegible] مسح سر را
سر از بر (?) تا سر [illegible] میتوان کشید هرچند ابتدا از بالا کردن
بهتر است و اما مسح پاها پس آن در شرع (?) با واجب است و حد آن
از سر انگشتان پا تا کعبها و [illegible] مسح در آن [illegible] و در آنکه واجب
نیست عرض [illegible] تمام مسح شود ظاهرا اختلاف نیست و [illegible] آن پس
دعوی اجماع این شده که واجب است که باید منقطع شود خط منقطع
از سر انگشتان تا کعب [illegible] افضل و احوط آنست که تمام پشت پا را
بتمام کف دست مسح کند [illegible] معلوم نیست و ظاهر آنست
که جایز است مسح از کعب تا سر انگشتان نیز لکن احوط آنست

و اگر

که ابتدا از سر انگشتان بکند و مراد از کعبین ان بر آمدگی است که در پشت
پاها است بنابر مشهور علما و بعضی گفته اند که ان گودیست بالاتر از ان
بر آمدگی که در مفصل پا است یعنی انجا که استخوان ساق تمام میشود متصل
باصل قدم میشود و اقوی قول اول است و احوط آنست که کعب [illegible]
مسح کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا ان گودی بلکه خود گودی را هم داخل کند
و ظاهر این است که مسح بمطلق دست صحیح است اما اظهر آنست که کف دست را
در مسح سر بکار برد و اولی آنست که بکف مسح کند و اگر متعذر باشد به پشت
دست کند و اگر متعذر باشد بذراع مسح کند و در مسح به پشت دست و ذراع اگر هم تعمیم
بکند احوط است و ظاهر آنست که واجب باشد که مسح پای راست را بدست
راست بکند و مسح پای چپ را بدست چپ و بعد از ان عذری [illegible] بکند و واجب
آنکه مسح بتری آب وضو باشد و اگر آب تازه بردارد و مسح کند وضو باطل است
و اگر بر دست تری باقی نمانده باشد در هر عضوی از اعضای سابق که رطوبت
باشد از آن تری بگیرد و مسح کند هرچند آب باشد که هر قدری از ریش باشد
که زیاده است از قدری که واجب است شستن آن در وضو که در وقت شستن رو
آب بران میرسد و بر عادت [illegible] که با اطراف عمامه و کلاه و نحو آن میرسد و لیکن
بعد از وضو خشک میشود [illegible] مسح نمیتوان کرد و درین حکم تفاوت نمیکند در جایکه [illegible]

در جایی که فراموش کرده باشد مسح را و بعد از آن بخاطرش آید یا بعد از ... خشکی
بلکه هر چند دست تر باشد و یا از عضو دیگر آب بردارد هم باکی نیست و اما هرگاه
همه عضوها خشک شده باشند پس واجب است اعاده وضو و اما اگر هوا بسیار
گرم باشد یا بادی شدید باشد که اعاده هم ممکن نباشد و اگر ممکن نشود که قدری
از دست چپ را بگذارد که در آخر در کار مسح ... آن قدر که بریزد و بشوید
و همان تری مسح کند و اگر آن هم ممکن نباشد در این صورت مشهور این است
که جایز است با آب تازه مسح کند و احوط آنست که تاخیر وضو نکند تا زمانی که امید
رفع عذر داشته باشد یا آنکه جمع کند میان وضو و هم تیمم هر دو در اول وقت بکند
و هرگاه در سر یا پا تری باشد و وضو که در دست است زیاده بر آن تری باشد باکی
نیست که هرگاه زیاده بر آن هم نباشد صحیح است و اما احوط آنست که آن تری را
خشک کند یا کم کند و در مسح نیز شرط است که حائلی بر سر و پا نباشد مثل عمامه و
مقنعه و حنا مگر حنائی باشد که ... و نه رنگ که مانع از مسح نباشد و موی پیش
سر مانع نیست و اما اگر بسیار دراز شده باشد که از حد خود در رفته باشد اگر
جائی ... بر بیخ موها مسح کند و هرگاه موی ... سر بلند شده باشد و بر پیش
آمده باشد بر مو مسح جایز نیست و همچنین هر جایی که پا باشد از کفش و جلیقه و غیر آن
مگر از برای تقیه یا خوف سرما بود و در جای قطاع الطریق ... فقها ...

که در صورت ...

که در این صورتها جایز است مسح کردن بر چیزی که ... و هرگاه عذر زایل شود در اکتفای
بآن اشکال است و احوط اعاده وضو است بلکه احوط آنست که این وضو را بشکند
و وضوی تازه بسازد و واجب است در وضو ترتیب باین نحو که در اول رو بشوید
و بعد از آن دست راست را و بعد از آن مسح پاها ... و اقوی در نظر حقیر این است
که واجب است مقدم داشتن پای راست بر پای چپ و مشهور علما این است
... اند و حدیثی در احتجاج از صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه وارد شده است
که مضمون آن این است که هر دو پا را باهم میتوان مسح کرد و اما اگر باهم جدا بکنند
واجب است که پای راست را مقدم دارد و فتوای صریح از احدی از علما بنظر
در نظر نیست و اگر ترتیب را فراموش کند پس باید برگردد و ترتیب را بعمل آورد
پس اگر اول دست را نشوید و در اول فراموش کند باید برگردد و رو را بشوید و بعد از آن
دست راست را بشوید و همچنین اگر دست راست را فراموش کند و دست چپ را بشوید
و بعد از آن بخاطرش آید باید برگردد و دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را
بشوید و همچنین پای در یک صورت اشکالی است و آن این است که رو را بشوید
و بعد از آن دست چپ را بشوید و بعد از آن دست راست را بشوید از بعضی روایات
معتبره ظاهر میشود که برگردد و بعد دست راست بشوید و بعد از آن دست چپ را و بعضی ...
... بکنند ... دست راست را ... ظاهر این است

و بعد از آن دست چپ را
و بعد از آن مسح سر

که فتوای علما بر این است که چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و احوط آنست که چنین کند و وضو را
اعاده کند   و هفتم موالات است در وضو یعنی اجزای وضو را از
هم متفرق نکنند و حدیکه اکثر علما از برای این قرار داده‌اند این است که باید در هر عضوی
شروع کند پیش از آنکه خشک شود اعضای سابق بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیر
کردن خشک شود خواه بسبب تمام شدن آب در میان یا بسبب نسیان و غیر آن باشد پس
این اتفاقی است که مبطل وضو است و اگر از جهت تفریق و دیر کردن نباشد بلکه بسبب
باد و گرمای هوا و غیر اینها باشد پس بعضی جمع قایل شده‌اند که مبطل نیست و این قول دور
نیست اما احوط اعاده است و این سخن در غیر مسح است اما در مسح پس حکم در آن
بطلان است بجهة آنکه محتاج میشود به آب تازه و این جایز نیست و این که مذکور شد
در غیر حالت ضرورت است مثل گرمای بسیار شدید یا باد شدید و اما در صورت
ضرورت پس غیر مسح همه مساوی است در اینکه خشکیدن ضرری ندارد و پیش مسح هم
از این ذکر کردیم حکم مسح را و جمع دیگر از علما موالات را باین معنی که گفتیم تفسیر کرده‌اند و علاوه
بر این اعتبار تتابع را هم کرده‌اند یعنی تفریق میان اعضا نکنند و در عقب یکدیگر بکنند و دلیل
این محل گفتگو است بلی اگر تفریق بحدی حاصل شود که اهل عرف در این زمان
بگویند که این شخص وضو نساخته و از وضو دست برداشته است و کسی باشد
چنین وضوء وضوء نیست پس در آن هنگام ظاهر حکم به بطلان است هرچند تری
باقی باشد

باقی باشد مگر در جاهای که احادیث شامل آن نباشد مثل صورتی که مسح را بر خود پیش
کند و مشغول امر دیگر شود هرچند در فعل تمام رسیده باشد و نخواند و ظاهر این است که در
موارد آن اخبار هم سبب اسم وضو نمیتوان کرد و در موارد آن اخبار هم اکتفا
بهمین صورت میکنیم و بعد آنکه اکثر علما اعتبار خشک شدن همه اعضای سابقه را
کرده‌اند باین معنی که اگر تری در هر یک از اعضای سابقه باقی باشد کافی است هرچند
تمام آن عضو هم تر باشد و بعضی گفته‌اند باید آن عضو سابق متصل باشد باین عضو
تر و بعضی گفته‌اند که باید همه اعضای سابقه تر باشند و اقوی قول اول است مطلب
چهارم شرط [illegible] وضو نیت است و مراد از نیت قصد فعل است اما ما مور معین است
که ممتاز باشد از نظر بالی بقه و کافی است از برای او اینکه داعی و باعث بر فعل ایمان
معنی باشد یعنی کردن فعل معین از برای خدا او را بر این امر داشته باشد هرچند
در وقت کردن فعل این معنی بخاطر نگذرانده پس هرگاه پیش از وقت فعل این
کند باین معنی که منظور شخص این است که مثلا وضو بسازد بعد از آن که اراده
سر زده از برای نماز ظهر از برای خدا و بعد از مدتی میباید که وضو بسازد و همان معنی که
در نظر داشته باعث این است که او را بر این فعل واداشته پس همان کافی است و ضرور
نیست که در وقت ریختن آب بر رو بخاطر بگذراند که وضو میسازم که رفع حدث بشود یا از برای
مباح شدن نماز یعنی هرگاه در فعل بخشد از آنچه منظور داشت در این صورت

البته باید که خود در ذهن مذکر گردد و لیکن همان مجملاً که بخواطر رسد آمده کافی است اگر تفصیل
بجا بجا در خاطر و متصل کردن این اعتبار بفعل در کار نیست و همین است معنی آنچه گفته‌اند
که فقها گفته‌اند یعنی باید در حین فعل نیت خلاف منظور خود را نکند و همانچه منظور داشت
همان را در واقع بر تمام آن فعل باشد و ظاهر ضرور نیست که در هر جزو نماز بخواطر بگذراند
که نماز میکنم با وضو میسازم از برای خدا بلکه این نزدیک بمحال است و منافی حضور
قلب که مطلوب در عبادات است و قصد وجوب و سنت در رفع حدث و اباحه نماز و اداء
و قضا و غیر اینها هر یک از اینها که دخیلی در تعیین عبادت دارند باید قصد بکند باین معنی
که قصد آن فعل تا آن معنی یا آن صفت معینه ادا در او اعتبار دارد بران عبادت مثل آنکه — که قصد آن فعل
شخصی است که نماز قضا دارد و نافله گذارد و در اول طلوع صبح از نماز شب فارغ شده
و نماز هم قضا بکند و میخواهد که نماز صبح را هم بکند پس هیچ شخصی باید که قصد بکند
که نماز صبح یا نماز نافله صبح میکنم هرگاه در نزد او یکی از اینها معین است و بر میخیزد — به نماز صبح میکنم
بجا آن قصد دیگر در حال تکبیر احتیاج بخواطر گذرانیدن نیت نیست تکبیر را بگوید و اگر
معین نکند تا وقتی که بر خواست بنماز پس باید در آن حال معین بکند و بعد از آن
تکبیر بگوید و همچنین در وضوی واجب و سنت و غیر آن پس معلوم شد که مقارنه
نیت که علما گفته‌اند که باید نیت متصل بعبادت باشد اگر مراد ایشان این است — نیت
که در همه حال باید نیت را بخواطر بگذراند و در وقت شروع بنماز یا وضو باید آن

دلیل

دلیل ندارد و اگر مراد این است که غافل از آنچه منظور او بود نشود و نیت خلاف آن نکند
این صحیح است و اما اگر آن عبادت که معین است در [illegible]
میانه دو عبادت که باید تعیین بکند پس آنجا احتیاج بتعیین هم هست مثل آنکه کسی
که هرگز نافله نمیکند و نماز قضا هم نمیکند و همیشه صبح از خواب بر میخیزد نماز صبح را میکند
این شخص همین که دید که نماز صبح امروز را میخواهد بکند از برای خدا کافی است
که تکبیر بگوید و دیگر [illegible] قضا و وجوب و سنت نمی‌خواهد بلکه هرگاه مردد در [illegible] باشد
که آفتاب طلوع کرده یا نه کافی است که قصد نماز صبح آن روز را بکند و دیگر نیت ادا و قضا
در کار نیست و همچنین کسی که هرگز وضوی تجدیدی نساخته و وضو از برای آن
[illegible] نساخته و همچنین هرگاه هر کسی [illegible] مثل جمعه و جنابت
بگوید غسل جمعه میکنم از برای خدا و نیت وجوب و استحباب در کار نیست خلاصه آنکه
قاعده این است که هرگاه افعال مختلف باشد در نظر و تو خواهی که یکی از آنها را بکنی
در نزد او معین باشد که این کدام یکی از این افعال است و هرگاه فعل منظور
تو منحصر است در یک فعل دیگر احتیاج بچیز دیگر نیست و مراد از قصد قربت که آن
فعل را برای خدا آنست که منظور این باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است
میکنم یا از برای اینکه خدا هم عذاب نکند یا از برای اینکه خدا ثواب بدهد [illegible]
غالبا از عوام الناس [illegible] خواص حاصل نمیشود و همین بس است و [illegible]

کمال عظمت ما که از برای اینکه عمل شکر الهی است و موجب تعظیم او است میکنم
و از این بهتر آنست که از عظمت الهی حیا میکنم و هراسان میشوم و به
حب و محبت میکنم و بهتر از این همه آنست که چون خدا اهل عبادت است
این عمل میکنم و این مخصوص مقربان است و باید که داعی بر فعل اهم تقرب الهی باشد — فعل در
و اگر پس اگر با وجود ریا را ضم کند مثل قصد سرد کردن یا
با روزه ضم کند یا قصد رفتار در راه نماز را با وضو ضم کند که مردم به بینند
که چه نوع و خوب است و متابعت او کنند یا بگذارند و آن چه سواس را
رخصت داده بخصوص که در حضور مجلس آن گفتگو است مثل نماز شب که از برای
وسعت روزی و سبحان الله گفتن بجهت خبر کردن غیر او مثل آن
و اما ضم کردن مباحات در نیت کردن مثل خنک شدن در وضو به آب
سرد یا گرم شدن در زمستان گرم شدن در نماز کردن با آفتاب و امثال اینها — و هکذا کرم
در آن خلاف است اظهر آنست که هرگاه داعی بر تقرب بخدا و اطاعت
چندان قوت دارد که اینها در نظر نباشد تفاوتی از برای او حاصل نخواهد
البته خواهد کرد آن عمل را به نیت و احتیاط اجتناب است بقدر امکان
و اما مثل تبرید بدن به خنکی آب در وضو یا خوشحال کردن یا مگر کسی
در تطهیر [illegible] ظاهر آنست که ضرر ندارد و هرگاه آن داعی [illegible] بنفس باشد

بلکه
و اما اگر

[illegible]

اما اگر در بین عبادت ریا را قصد نماید و خودنمائی بکند بعد یا ضم کند
به نیت قربت این معنی را پس نماز باطل است و هرگاه در میان
وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر عود نکند به نیت وضو را و باطل
است هر چند تمام کند و اگر عود کند به نیت پیش از آنکه موالات
فوت شود پس ظاهر آنست که وضو صحیح است و هرگاه کسی عمدا
قصد سنت کند در وضوی واجب یا بعکس اظهر آنست که وضوی
او باطل است بلکه در صورت جهل بمسئله یا امکان آموختن
همچنین است و اظهر آنست که وضوی سنت را در حال اشتغال
ذمه بواجب میتوان کرد هر چند ظاهر مشهور است نمیتوان کرد
مطلب پنجم جایز نیست وضو با آب غصبی مثل اینکه کسی ظرف
آب کرده برای خود بدون اذن او از او وضو بزند یا از جوئی
که از خانه غیر است آب بردارد بلکه آب وضو باید مباح
باشد خواه ملک او باشد یا از آبهای باران یا رودخانهای مباح
لا صد باشد که کسی آنها را در تحت ملک خود نیاورده باشد
یا آنکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد در وضو ساختن بعنوان
صریح یا بفحوای مثل آنکه کسی او را ضیافت کرده باشد که یک روز مثلا

در خانه او باشند پس جایز است که از حوض خانه او و آبهایی که
محتاج است از برای استعمال وضو بسازد و با آنکه از رشته هد [illegible]
حال و قرائن احوال معلوم باشد که صاحب آب راضی است
و از کلام اکثر علما معلوم میشود که باید علم حاصل شود بر رضا و از بعضی
ظاهر میشود که گمان هم کافی است و اول احوط است اما نهرهایی
که مال غیر است و قناتها پس جایز است وضو ساختن از آنها
بدون اذن و همچنین غسل کردن و وضو ساختن و آب
خوردن و رخت شستن در آنها مگر آنکه صاحب آنها منع کند
یا علم بهم رسد که راضی نیست یا گمان حاصل شود بعدم رضا خواه
بواسطه آنکه یتیم یا مجنون و غیره در میان دخل دار باشند خواه صاحب
آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن آب بحمام و جمع
کردن آن در حوضها و مثل آنها پس اگر حق آبه از برای او در
قدیم و طریقه مستمره سابق بوده است پس ظاهر آنست که باک
نیست و اما اگر معلوم نباشد پس در آن اشکال است و اگر کسی
آن نهرها را حمل کرده غصب کند پس ظاهر این است که حکم سابق
باقیست و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و نحو آن با ظاهر آن

عیب

که خود و عیال او این تصرف را هم بکنند بجهة آنکه غالب این است که مالک بتصرف آن
راضی نیست و هرگاه مغصوب مشتبه شود با آب مباح که نداند کدام ظرف آب
مباح است و کدام مغصوب پس مشهور این است که استعمال هیچ کدام
جایز نیست و در آن حکم اشکال هست و همچنین هرگاه یکی از آنها را بعد وضو
سازد حکم ببطلان وضو مشکل است و احوط آنست که هیچ یک را وضو نسازد
خصوصا در وقتی که آب مباح یقینی ممکن باشد و اگر یکی وضو ساخته
باشد و آب دیگر بهم نرسد احوط آنست که تیمم هم بکند و شرط است
در آب وضو اینکه پاک باشد و وضو با آب نجس باطل است و اما هرگاه مشتبه
شود آب نجس با آب پاک مثل آنکه موشی در یکی از دو ظرف آب افتاده و مرده
و الحال مشتبه شد که کدام یکی نجس شده پس واجب است اجتناب از هر دو
و آن آبها را بریزد و تیمم کند و باید که آب وضو مضاف نباشد یعنی مثل گلاب
و عرق نعناع و سایر آبها مضاف نباشد بلکه آب حقیقی باشد اگر آب مطلق
با آب مضاف مشتبه شود و آب دیگر هم نباشد بهر یک وضو علیحده بسازد
و اگر یکی آنها را بریزد و دیگری بماند بهمان یکی که باقی مانده وضو بسازد
و تیمم هم بکند **مطلب پنجم** واجب است که مکلف خود مباشر وضو شود
در حالت اختیار و اما اگر عذری داشته باشد مثل مرض یا غیر آن که نتواند خود وضو بسازد

و دیگری او را وضو دهد ان شاء الله اولی و احوط آنست که هر دو دست بکنند مطلب هفتم
در احکام جبایر است هر گاه در اعضای کسی شکسته بسته باشد که آن را جبیره گویند
هر گاه تواند آن جبیره را بر دارد و زیر آن را بشوید هر گاه چنانکه بسته است آب میتواند
در زیر آن جاری کند که ضرری باو ندارد چنان کند اگر نتواند که هیچ یک از اینها
بکند پس هر جائی که از عضو صحیح است بشوید و با جائی که میرسد تخته جبیره است بسته است
بسته است دست تر بر روی آن بمالند و در حکم جبیره است کهنه‌ای که بر زخم
و جراحت و دمل بسته باشند و واجب نیست که جاری کردن آب بر روی جبیره
بلکه همان دست مالیدن کافی است اما باید دست بر همه روی آن بمالد و ظاهر آنست
که رسانیدن تری بر همه اجزای جبیره ضرور نباشد و اما موضع مسح مثل سر و پا
پس اگر کسی مسح بعمل میتواند آورد چنانکه بیان کردیم در مطلب مسح پس بهمان
اکتفا کند و اگر میسر نشود پس در اینجا نیز دست بر جبیره بمالد باید که آن جبیره یعنی
آن تخته یا کهنه پاک باشد و اگر نجس باشد چیزی پاک بر روی آن بگذارد پاک باشد
و بر روی آن مسح کند و اما اگر زخمی و جراحتی باشد که بر روی آن جبیره نباشد
و ملحق نباشد شستن او پس اطراف او را بشوید و آن زخم را بگذارد و دیگر
دست بر روی آن مالیدن ضرور نیست دست مالیدن بشوید هر چند مسح شستن
بعمل نیاید و اگر ... نشود و ضرور نیست دست مالیدن و اگر نتواند چیزی بر روی

آن بگذارد

و قلّ

آن بکند و دو دست بر آن بمالد احوط است و ظاهر این است که وقتی ... بر روی
آن جبیره نباشد آن هم حکم زخم دارد و اگر در آنجا هم نکند احوط است و هر گاه بعضی
اعضا از آن شستن ضرر داشته باشد بر جبیره آن دست تر بمالد با آنکه جبیره هیچ نداشته باشد
شستن ۴ و مثل آنکه آن عضو مریض باشد پس در این صورت باید تیمم کرد و دیگر چنانکه ... اعضا
جبیره در کار نیست و همچنین هر گاه عضوی که مسح باید کرد این حال داشته باشد و جمیع
آنچه ذکر کردیم در احکام جبیره در غسل هم جاری است و فرقی مابین وضو و غسل نیست
بلکه در تیمم هم جاری است و هر گاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل آنکه دست او تمام شکسته باشد
و تخته‌ها بر دست بسته باشند و از سر انگشتان تا سر انگشتان را گرفته است پس او وضو میسازد
و عمل بمقتضای حکم جبیره میکند ... از بعضی علما ظاهر میشود و هر گاه جمیع اعضا
که باید بشوید جبیره داشته باشد باز بمقتضای آن عمل کند و احوط آنست که در این
صورت جمع کند مابین آن و تیمم تنبیه هر گاه وضو با جبیره ساخته و بعد از آن عذر
زایل شود و آن وضو باقی باشد اقرب آنست که آن وضو باطل نمیشود و احوط آنست
که در این صورت که ... بعمل بیاورد وضو را اعاده کند مطلب هشتم هر گاه کسی شک
کند که در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول وضو است باید آن فعل را بعمل
بیاورد و اگر از وضو فارغ شده باشد که جای خود باقی است و مشغول عمل دیگر ...
پس ظاهر آنست که بر وهم چیزی نباشد و هر گاه یقین کند که بعضی افعال وضو

نکرده است پس باید که برگردد و آن را دریابد بعد آنست غسل پا در وضو بشرط
آنکه اعتدال در هوا لازم نشود و کمتر از آنکه در وضو اعضا خشک شود
مثل نماز **فصل چهارم** در آداب وضو است سنت است قبل از وضو مسواک کند و هرگاه مسواک
نیابد با انگشت سبابه و مهین مسواک کند سنت است که ظرفی که از وضو می‌سازد
اگر دهان گشاده است در طرف راست بگذارد و دو دست بر آن فرو برد و در وقت
برگیرد و اگر آفتابه و دولچه باشد پس آن را در طرف چپ بگذارد و از برای شستن
و بدست راست آب برگرداند و بدست چپ بریزد و با دست راست [illegible] الحمد لله بگوید
دست راست آب برگیرد و بدست راست بشوید و از آنجا بریزد و بدست چپ
با آن دست راست را بشوید و سنت است بسم الله گفتن در اول وضو شستن
دستها تا بند دست پیش از آنکه داخل ظرف کند از برای بول و خواب یکمرتبه
و از برای غایط دو مرتبه و دو مرتبه که مضاعف سنت باشد یعنی خواه از طرف
خواهد و ضرب زده که دست برد فرو می‌برد یا نه و سنت است مضمضه کردن بعد از آن
استنشاق کردن بعد از آن هر یک سه مرتبه و بهتر آنست که از برای هر
دفعه یک کف بردارد و مضمضه کردن آنست که آب در دهان کند و بگرداند
و بریزد و استنشاق آنست که آب را بکشد باندرون بینی بکشد و سنت است
کشیدن چشم که مبالغه کردن در رسانیدن آب بجمیع دهان و بینی و برگرداند و برگرداند
و سنت است گشودن چشم در حال وضو بدون آنکه آب را داخل چشم کند

[illegible]

و دعاها که وارد

(مرد) و دعاها که وارد شده است در شستن هر یک از افعال بخواند و سنت است که ابتدا در
شستن ذراعین مرد آب بر پشت ذراع بریزد و زن بر شکم ذراع بریزد و سنت است که وضو
کند و آب را وافر بریزد هر چند بحد جریان آب زیاد [illegible] بجز وضو [illegible]
در تحقیق شستن و سنت است که آب وضو یک مد باشد و آن چهار یک صاع شرعی
[illegible] شاهی [illegible] مثقال نصف است یک مثقال و [illegible] عباسی
از یک چهار [illegible] مثقال و چهار یک مثقال و چهار یک سه مثقال چهار یک مثقال
کم است و بعضی آب استنجا را داخل این مد دانسته‌اند و این بوجه است و سنت است
که مستحب است که هر یک از رو و دستها را دو بار بشوید و بعضی گفته‌اند مستحب است
و بعضی گفته‌اند که حرام است و قول اول اقوی است اما دو بار آب ریختن بر هر عضو هرگاه
[illegible] وضو موقوف باشد بر آن نیز مستحب است و این معنی در دو بار شستن
نیست بلکه دو بار شستن آنست که [illegible] بشوید و آب بر [illegible]
بار آب ریختن این معنی در منظور نیست و اما هرگاه آب کم باشد بسبب خشکی [illegible]
یا بسبب [illegible] اگر آب که می‌ریزد از اطراف آن پس لازم است که غرفه دیگر بریزد
بلکه هرگاه حاجت افتد سه بار ضرر ندارد بلکه بهتر هم و اما سه بار شستن از هر یک
اعضا پس آن حرام است و مبطل وضو است خصوصا هرگاه مسح با آب شستن [illegible]
و اما مسح پس در آن تکرار مستحب نیست اما هرگاه بکند [illegible]

معلوم نیست که وضو باطل شود و مکروه است استعانت در وضو باین معنی که کسی دیگر
آب بدست او بریزد و اما خود وضو را تعجیل بجا آورد و از غسل آب از چاه کشیدن یا از
نهر آوردن و غسل لباس پس کراهت آنها معلوم نیست چنانکه در روایتی است
که جناب امیر المؤمنین علیه السلام محمد حنفیه را امر فرمودند که آب بیاورد برای
وضو ساختن و مکروه است وضو ساختن با آبی که در آفتاب گرم کرده باشند باشد
و دور نیست که اگر کسی برای اینکار گرم نکرده باشد اما آن آب اتفاقا در آفتاب
گرم شده باشد و دور نیست که او هم چنین باشد و این در غیر غسل حیض و برکه
و امثال آنهاست و در آنها کراهتی نیست و همچنین مکروه است وضو ساختن با آبی
که متغیر و متعفن شده باشد بغیر نجاست و آبی که موش در آن مرده باشد و مار یا آنها
خورده باشد یعنی در حال حیات و همچنین آبی که عقرب بر او خورده باشد و همچنین
سؤر حائض متهم که احتیاط از نجاست نمیکرده و بلکه هر کس که پروا از نجاست
نباشد و اما آب غساله جنابت پس اظهر آنست که میتوان با او غسل کرد
و وضو ساخت بلکه حیض همچنین است بلکه نفاس هم و اطلاق کلام علما بر این
میباید که هر چه در رفع حدث اکبر استعمال شده همچنین است پس استحاضه و مس
میت هم باید داخل باشد و بعضی مکروه میدانند و اول احوط است و ظاهر است
و قطرات و رشحات که ابتدا از بدن در آب غسل و آن قطرها بیکه از بدن
چکیده

بباشد دران آب ضرر ندارد و همچنین است پس استحاضه و مس میت هم
و بعد داخل باشد و بعضی مکروه میدانند و اول احوط است و ظاهر است و اگر
داخل کردن دست جنب در آب کهنه برداشتن یا غیر آن هم ضرر ندارد
و اما حوض و خزینه و حمام و مثل آنها که بقدر کر و زیاده بر آن باشند هر [illegible]
هم که در آن غسل کنند ضرر ندارد و مکروه است خشک کردن آب دست
بدستمال و بهتر آنست که بدامن و آستین خشک کنند **باب دوم** در غسل است
و دران چند فصل است **فصل اول** در غسل های واجب و دران دو مطلب است
مطلب اول غسلهای واجب شش است غسل جنابت و غسل حیض و غسل نفاس
و غسل استحاضه و غسل مس میت و گاه است که واجب میشود غسل بنذر و شبه
نذر و اقوی آنست که غسل هم مثل وضو واجب لغیره است اما وقت نماز
داخل شود به نیت واجب نمیتوان ساخت مگر آن غسلی که واجب شده باشد بنذر
بنذر و شبه نذر و آن غیر است که گفتیم که غسل از برای ادا واجب میشود اما چند چیز است م
غسل جنابت پس آن واجب است از برای نماز واجب و شرط است
از برای صحیح بودن هر نماز و همچنین واجب است از برای طواف واجب و از
برای مس کتابت قرآن اگر واجب شود بنذر یا شبه آن و همچنین
از برای درنگ کردن در مساجد و از برای داخل شدن در مسجد الحرام

سوره سجده واجب باشد و هرگاه غسل کردن از برای روزه میسر نشود
تیمم بکند بدل از غسل و با تیمم داخل صبح گردد و از کلام علما ظاهر میشود
که غسل واجب را پیش از صبح باید کرد و مقصود از اینجا آوردن غسل بکر اینکه واجب دیگر
بر ذمه او باشد که جنب غسل را بکند یا آن غسل صبح کند و اظهر در نزد حقیر
آن است که غسلی که از برای روزه ضرور است در تمام شب میتواند آن غسل
واجب کند از برای روزه فردا بقصد قربت هم میتواند اکتفا کند مطلب
دویم واجب است غسل بر کسی که بدن او به بدن آدمی برسد بعد از سرد
شدن میت و قبل از غسل دادن آن و ظاهر این است که هرگاه بدن مو
و ناخن او برسد موجب غسل نباشد و همچنین هرگاه مو و ناخن این کس به بدن
او برسد مشهور آن است که پاره از بدن میت یا پاره که از بدن
انسان زنده جدا شود و آن پاره استخوان داشته باشد در این صورت اما هرگاه بعضی
اعضای میت غسل داده باشند و بعضی را غسل نداده باشند پس بدن
این کس برسد بان عضو غسل داده پس اظهر آن است که غسل واجب نمیشود
و اظهر آن است که غسل مس میت هم واجب لغیره است فصل دویم
در بیان حقیقت جنابت و غسل است و در آن چند مطلب است
مطلب اول بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون آمدن منی از موضع

و مس اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و همچنین از برای قرائت سوره‌هایی که سجده واجب
دارد اگر واجب شده باشد آن قرائت و شرط است از برای آنها اگر واجب
شده است و اما غیر سوره‌های سجده واجب پس اظهر این است که جایز است
خواندن آن از برای جنب و حائض مشهور است که زیاده از هفت آیه با اعتقاد
به مکروه است و حکم بکراهت خالی از اشکال نیست و غسل حیض نیز مثل غسل جنابت
است در همه مذکورات و همچنین غسل نفاس و همچنین واجب است غسل جنابت
از برای داخل شدن در روزه واجب هر چند بعضی علما تردد کرده اند در وجوب
از برای غیر روزه رمضان و اقوی در نزد حقیر وجوب است از برای رمضان
و قضای آن و اما مثل روزه نذر و غیر آن هر چند ادله در این صورت نیز بوده
اما کلام اکثر علما شامل وجوب از برای آن هم هست و اما روزه سنتی
پس اقوی آن است که مشروط نیست به غسل بلکه اگر عمدا جنب باشد تا صبح میتواند
آن روزه را روزه بگیرد و اقوی در نزد حقیر آن است که غسل حیض هم واجب
باشد از برای روزه واجب و همچنین غسل نفاس و اما غسل استحاضه پس آن
واجب است از برای نماز و طواف و روزه و در مس کتابت قرآن و دخول
مسجد و اظهر وجوب است و اما دخول در مسجدین و مکث در سایر مساجد پس
اظهر عدم وجوب است و خواندن مطلق قرآن از برای او منعی ندارد و هرچند

در شرح باسنه غسل

معتاد از مرد یا زن در بیداری یا در خواب و یا شک در خروج منی اینکه خواب بیند
که جماع میکند و وقتی که بیدار شود تری در موضع نبیند و اما یقین نکند
که منی است غسل بر او واجب نمیشود و شناخته میشود منی و قوت و دفق و سست
شدن بدن بعد از آمدن آن و مقارن بودن آن با شهوت و در مریض حال
شهوت کافی است هر چند قوت و دفق نباشد و حاصل میشود و داخل کردن
ذکر تا ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشهر آنست که داخل کردن در دبر تا
ختنه گاه نیز همین حکم دارد و در هر دو صورت بر مرد و زن هر دو غسل
واجب میشود و هرگاه العیاذ بالله در پسری یا مردی داخل کند تا ختنه گاه
و اقوی آنست که آن نیز موجب غسل است و اقوی آنست که بر مفعول هم
غسل واجب است و سید مرتضی فرموده است که وطی حیوان هم موجب
غسل است و احتیاط در این است که اینها همه در وقتی است که منی بیاید و در
هیچ حال غسل ساقط نیست و خلافی نیست و اگر فاعل و مفعول فرقی
در میان مرده و زنده نکرده اند اما احکام جنب پس [illegible] بر
[illegible] روزه و طواف چنانکه گذشت [illegible] که سجده واجب
دارند [illegible]
مثل الم و حم [illegible] سجده [illegible] حرام است

الم سجده

الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ باسم ربک الاعلی حرام است و مس
کتابت قرآن حتی تشدید و مد و اسم خدا و بعضی ملحق کرده اند مانند اسم
انبیا و ائمه را و حرام است نشستن در مسجدها و گذاشتن چیزی در آنها
و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مکروه است از برای او خوردن
و آشامیدن مگر مضمضه و استنشاق کند و بهتر آنست که اول استبرا از بول بکند
بعد از آن مضمضه و استنشاق کند و بعد از آن چیزی بخورد و هرگاه طول ایام
رسد ما بین این کارها و چیز خوردن اینها را اعاده میکند و وضو هم سنت است
از برای جنب و از برای چیز خوردن و مکروه است از برای او دست گذاشتن
به مصحف یعنی بغیر کتابت او و در کراهت خضاب کردن خلاف است و بهتر
آنست که ترک کند مطلب دویم در حیض است و در آن چند بحث است بحث
اول در اینکه خون حیض از خلقت انسانی است که حق تعالی از برای مصلحتی چند
خلق کرده است مثل اینکه غذای طفل باشد در شکم و در اطراف آن طفل جمع شود
[illegible] شیر میشود و جای غذای [illegible] و بعد از تولد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعد از این قطع شود و پیش از تمام شدن ده روز خون ببیند بشرایط حیض آن
نیز حکم حیض دارد بلکه خون حیض است و شرایط خون حیض آنست که قبل از تمام
[illegible] نه سال نباشد و بعد از یائسه هم نباشد و حد یائسه پنجاه سال است
در غیر قرشیه و تمام شدن شصت سال از برای قرشیه و اظهر آنست که زن
عادت حیض می بیند و حکم بحیض بودن میشود خصوصا خونی را که در ایام عادت
خود ببیند و قولی هست که هرگاه بعد از بیست روز از عادت مستمره می بیند
آن خون حیض نیست و این قول قوی است اگر در خون حیض از سه روز کمتر نباشد
و از ده روز بیشتر نباشد و همچنین طهر ما بین از ده روز کمتر نباشد پس هرگاه
ده روز از حیض بگذرد پس خون ببیند حیض نیست هر چند بصفت خون
حیض باشد و شرط است در آن سه روز اینکه متوالی باشد و حق است در
تحقق همین قدر که در یک از سه روز یک لحظه خون ببیند و هرگاه [illegible] حیض
شود و خون بکارت [illegible] اگر آن خون بر پنبه طوق بگیرد
[illegible] پنبه پاک باشد آن خون بکارت است و اگر خون پنبه را فرو گیرد [illegible]
[illegible] خون حیض است و بهتر آنست که [illegible]
بگیرد [illegible] **مبحث دوم**
[illegible] قسم است ذات العادت و مضطربه و مبتدأة

ذوات العادة

و ذات العاده آنست که از برای او عادت حاصل شده بجهت دیدن [illegible]
قسم است قسم اول آنست که عادت کرده است که در هر ماهی مثلا از اول ماه
هفت روز خون ببیند یا در میان ماه یا در آخر ماه و عدد روزها و وقت آنها
در همه ماه مساوی است این ذات العادة وقتی و عددی است قسم دوم آنست
که عادت بوقت کرده باشد اما در عدد آن اختلاف بهم رسید مثل هفته در اول ماه خون
می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز و این
ذات العادة وقتی تنها است قسم سیم آنست که عادت بعدد کرده و اما وقت آن — و غیر عددی ۳
مختلف است مثل اینکه در ماهی هفت روز حیض ببیند اما در بعضی ماهها در اول ماه
می بیند و گاهی در میان و گاهی در آخر و عادت بدو دفعه حاصل میشود پس هرگاه
در دو ماه بر یک طریق ببیند [illegible]
اما در دو قسم اول اشکالی نیست [illegible] قسم سیم [illegible]
[illegible]
هر چند این است که [illegible] احکام حیض [illegible]
نماز [illegible] احتیاط آنست که احتیاط [illegible] جمع کند [illegible]
[illegible] تمام شود و بعد از آن [illegible]
[illegible]

خونی که خود دیده حایض بداند و ظاهر آنست که ذات العادة وقتیه نیز اگر آخر حیض
حمل مضطربه باشد حکم آن میآید و اما مبتدئه اولی آنست که تا یک حیض
ندیده است و ظاهر آنست که آن زن بمجرد دیدن خون خود را حایض نمیداند
بلکه احتیاطاً تا سه روز و بعد از آن خود را حایض داند و روزه که در آن چند روز
گرفته است قضا میکند و همچنین مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فراموش
کرده باشد آن نیز مثل مبتدئه است مجمع ... و اگر خواهد که حیض از
اندرون قطع شده باشد پس اگر خون از اندرون قطع شود واجب
است که پنبه را ... بدر آورد و اگر پنبه پاک بود آن آنچه غسل میکند و اگر
آلوده باشد هر چند اندک ... باشد باید صبر کند تا پاک شود و بهتر آنست
که در وقت پنبه برآوردن پا بسته باشد و شکم خود را بدیوار بچسباند
و پای چپ خود را بردارد چنانچه سگ در وقت بول کردن برمیدارد
و بعد از آن معلوم شود که خون باقی است پس اگر مبتدئه باشد یا مضطربه باشد
پس صبر کند تا پاک شود تا ده روز اگر بیشتر نباشد و اگر ده روز تمام شده و پاک شده
معلوم میشود که همه خون حیض بوده و اگر ده روز بگذرد پس حکم آن را بعد از این
بیان کنیم و اگر ذات العادة باشد [illegible] که زیاده بر عادت می بیند
[illegible] است که تا [illegible] حیض [illegible] ده روز پس اگر از ده نگذشت

همه آنها

همه آنها حیض بوده است و قضای روزه های همه را بکند و اگر گذشت پس معلوم
میشود که زاید بر ایام عادت او استحاضه بوده است و قضای [illegible] روزه [illegible] را
باید بکند و در کتاب [illegible] بیان بکنیم چون حیض حکم خونی که از ده بگذرد [illegible] ذات
العادة هرگاه بعد از عادت خون ببیند تا از ده روز بگذرد پس اگر تمییز نداشته
و همه خونها همه یک صفت باشند یا اینکه تمییز داشته باشد اما تمییز او موافق عادت
باشد باین معنی که در ایام عادت خونی که می بیند بصفت خون حیض باشد
و در غیر آن بصفت خون حیض نباشد پس این زن ایام عادت خود را
حیض میداند و در باقی عمل استحاضه میکند اما اگر تمییز داشته باشد اما
مخالف ایام عادت باشد باین معنی که در ایام عادت بصفت خون حیض نباشد
و در غیر آن بصفت خون حیض باشد پس اگر در میانه ایام عادت و ایام
تمییز اقل طهر که ده روز است گذشته باشد پس هر دو را [illegible]
در حیض حساب کند اما در ایام تمییز صبر کند و احتیاط کند تا سه روز بگذرد
و همچنانکه در مبتدئه و مضطربه گفتیم و تعیین کند چنانکه از راه تمییز هم عادت
از برای او حاصل شود و اگر بعد از ایام عادت ده روز نگذشته باشد [illegible]
تمییز داخل شود پس اگر مجموع ایام عادت و ایام تمییز [illegible]
روز تا از ده روز [illegible] که مجموع را حیض [illegible]

ده روز نگذشته باشد و ایام
تمییز داخل شود [illegible]

آنست که در مابعد ایام عادت تا انقضای ده روز رجوع کند مابین عمل حیض
و استحاضه و اگر ده روز تجاوز کند پس درین صورت ممکن نیست که جمیع
حیض باشد و اظهر و اشهر آنست که درین جا [illegible] اعتبار عادت است
در [illegible] استحاضه دانند و ظاهر آنست که ذات العاده عددی نیز اعتبار
ایام عادت [illegible] میکنند [illegible] و اما مبتدا پس اگر آن تمیزی دارد بان معنی که بعضی
از آن خون بصفت خون حیض باشد و بعضی نباشد رجوع بتمیز میکند بشرط
آنکه آنچه بصفت خون حیض است سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده است کمتر از
سه روز نباشد و اگر در هر یک سه روز خون بصفت خون حیض ببیند در چند
جمیع با آنچه در سه روز ببیند چنین نباشد کافی است و بیش تر از ده روز
نباشد و خون ضعیف و پاکی که ببیند کمتر از ده روز نباشد و ظاهر آنست
که [illegible] تمیز نیست [illegible] خون حیض هم کافی است پس [illegible] تمیز است که خون
حیض [illegible] خون حیض حساب کند یا بعضی [illegible] باشد و بعضی زرد [illegible]
[illegible] حیض حساب کند و [illegible] زنگی است میان سرخ و زردی [illegible]
[illegible] اعتبار کرده اند و اگر [illegible] مبتدا و [illegible] تمیزی حاصل نشود
و اگر [illegible] یکی از شرایط مذکوره باشد پس [illegible] رجوع میکند بعادت [illegible] زنان
خود [illegible] با هر دو [illegible] متفق باشند در عادت

معتبره

معتبر عادت متعارف ایشان است و آنکه گاه هست که اول سن عادت پیش
[illegible] و در آخر سن کمتر میشود و اگر خویشان [illegible] ندارد و یا عادت ایشان معلوم
نباشد یا مختلف باشند پس در این صورت باید عمل بآنچه در روایات وارد شده
بکند و اظهر روایات در نزد حقیر این است که عمل از یکی دو کار بکند یا در هر ماهی
هفت روز را حیض حساب بکند از هر جا که خواهد یا آنکه در یک ماه سه روز بگیرد
و در ماه دیگر ده روز و همچنین عمل باول در نزد حقیر بهتر است و بعضی گفته اند در صورت
نبودن خویشان یا اختلاف ایشان رجوع بعادت زنانی که هم سن او باشند میکنند
و اگر ایشان هم نباشند بامور مذکوره میکنند و دلیل آن واضح نیست و اما مضطربه
و آن کسی است که وقت و عدد هر دو را فراموش کند و او را متحیره نیز
گویند پس اگر او نیز تمیزی دارد رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز
ندارد [illegible] پس یکی از آن دو کار را باید بکند که در مبتدا ذکر کردیم و بهتر
دو کار اول است یعنی در ماهی هفت روز را حیض داند از هر جا که خواهد
بگیرد و ظاهر این است که [illegible] چند بار خون دیده است اما هنوز عادتی از [illegible]
او معین نشده [illegible] هیچ [illegible] نیز در حکم مضطربه است و اما ذات العاده [illegible] وقت
حیض را در خاطر دارد و اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت
در خاطر دارد مثل آنکه میداند که اول حیض او اول ماه بوده اما نمیداند [illegible]

روز بوده پس اول ماه را اول حیض قرار دهد تمامت روز بیقین خود را حایض داند
و غسل باید کرد و دیگر آنکه یکی دو کار سابق را در ماه بعد سه روز بجا آورد یعنی
غسل کند و در یک ماه باین سه روز اکتفا کند و در ماه دیگر هفت روز و هم سه روز
معتبر است باید که در هر ماه چهار روز و یک هم سه روز معتبر است که ماهی هفت روز را
حیض شمرده باشد که اول آن هفت روز اول وقتی باشد که در خاطرش است
و اگر آخر وقت را خاطر دارد و اما اول را نمیداند مثل آنکه میداند همیشه
در روز یازدهم ماه پاک میشده از حیض اما نمیداند چند روز حیض میدیده
پس این نیز عمل میکند بیکی از آن دو کار و در اینجا باید که ایام را پیش از روز
یازدهم قرار دهد و اگر اوسط عادت را خاطر دارد و اینرا وسط کمی از آن
دو کار که گفتیم قرار دهد و این در جایی میشود که ممکن باشد وسط شدن
پس اگر خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بود پس نمیتواند
که ششم را وسط قرار دهد اما میتواند که وسط را هفت قرار دهد و همچنین
هرگاه داند که ششم و هفتم وسط حیض او بود و این میتواند که اینها را وسط حیض
قرار دهد اما وسط سه یا هفت نمیتواند قرار داد و هرگاه داند که عدد او
از ده کمتر بود اما نداند که چند روز بوده پس در باب عمل بهیچ یک از این دو کار که گفته شد
[illegible] بیکی از آن [illegible] کمتر بود و باز هم عمل بهیچ یک از این

دو کار که گفته

دو کار که گفته شده است بلکه آنکه اجمعین در آن ماهی که سه روز باید خود را حایض
داند درست نمی آید و احوط در چنین جایی عمل بمقتضای قول شیخ است
که ده روز را از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه بکنند و در هر وقت
که احتمال انقطاع حیض میرود غسل حیض هم بکنند و صورت سیم آنست که ایام را
ما بین [illegible] بلکه ایام اشتباه هر ماه و در صورت مفروضه که در خاطر دارد که وقت حیض
در ششم و هفتم بود پس قدر یقین آنست که عادت او چهار روز بوده است
پس خود را از روز پنجم حایض داند و در روز هشتم غسل حیض بکند و بر این
قیاس عمل مفروض دیگر اگر وقتی غیر معین را بخاطر دارد مثل آنکه میداند
که در روز دهم ماه همیشه حایض بوده است اما نمیداند که اول حیض
او بوده است یا وسط یا آخر پس اقوی آنست که بیکی از دو کار که گفتیم عمل
او عمل کند خواهد دهم را از جمله سه قرار دهد و خواهد [illegible] هفت قرار
عدد را که باید باو ملحق کند مختار است که پیش بیندازد یا پس بیندازد
و یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس بیندازد و اما ذاکرة العدد
که وقت را بالمره فراموش کرده اما عدد را میداند پس آن [illegible]
تمیز میکند با وجود شرائط و هرگاه حد تمیز او از عدد تفاوت داشته
باشد پس اظهر آنست که اعتماد بر عدد را اختیار کند و [illegible] تمیز

باشد پس جمهور آن است که آن عدد را حیض خود قرار دهد در هر ماهی
از آن وقتی که عادت را در او کم کرده است که خواسته باشد و در نیت
که اول وقت بهتر باشد و اینکه گفتیم در وقتی است که عددی که کم کرده
وقت آن در این زمان کم کرده باشد که آن عدد مساوی نصف از زمان
باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند در هر ماه در ده روز اول چهار روز
حیض میبیند یا پنج روز نمیداند که در اول ماه بود یا آخر آن یا اینکه میداند
که در نصف اول ماه پنج روز میبیند اما نمیداند که در کجای میبیند آن حیض
نصف یا میداند که در هر ماهی ده روز یا نصف روز حیض میبیند اما
نمیداند که در کجای ماه بود و اما اگر از نصف آن زمان بیشتر باشد
مثل اینکه میداند که در ده روز اول شش روز عادت او بود
اما وقت را معین نمیداند پس چنین زنی بیقین پنجم و ششم را
باید حیض داند و چهار روز دیگر را خواهد پیش میبندد از دو خواهد پس
میبندد از دو خواهد قدری را پیش و قدری را پس میبندد از دو همچنین
هرگاه میداند عادت او در ماهی شش روز بود و این را هم میداند
اما از هر نصف ماه چیزی داخل حیض او بود پس چنین زنی بیقین
داند که یازدهم و دوازدهم از ایام حیض او است پس تتمه عدد را

بهان

بهان پنج که گفتیم تمام کند **مبحث چهارم** در احکام حایض است حرام است
بر او نماز و روزه و طواف و مس کتابت قرآن و مکث در مسجد و گذاشتن
چیزی در آنجا و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و قرائت سورهایی
که در او سجده واجب داشته باشد چنانکه گذشت و سجده واجب است اگر
بخواند یا گوش بدهد کسی که میخواند پس اظهر آن است که سجده کردن
لازم است در آن حال بلکه اگر بشنود اگر کسی که میخواند هر چند گوش نداده
باشد احوط سجده کردن است و جنب همین حکم دارد و حرام است
جماع کردن زن حایض تا پاک شود و اظهر آن است که همین که
پاک شد جماع جایز است هر چند غسل نکرده باشد اما مکروه است و بعضی
واجب دانسته اند که کفاره را هر کسی که عالما عامدا جماع کند با حایض در
اول حیضش یک دینار و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن
ربع دینار و دینار یک مثقال طلای خالص سکه دار است مثقال شرعی
و آنچه حرام است در جماع کردن در قبل زن حایض است و
باقی استمتاعات جایز است و واجب است بر او قضای
روزه بدون نماز و سنت است که در اوقات نمازها وضو بسازد
و در جای نماز بنشیند و بقدر [illegible] ذکر خدا کند [illegible]

او نیز اگر خضاب کردن **مطلب سیم** در نفاس است و آن خونیست که وقت
بیرون آمدن فرزند از زن میاید خواه همراه طفل آید خواه بعد از آن و آنکه پیش از زائیدن
میاید نفاس نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا اندام
ناتمام باشد و هر چند مضغه باشد هرگاه علم بهم رسد که آن مضغه ماده انسان است
و مضغه پارچه گوشت جاییده و بعضی علقه را هم ملحق کرده اند هرگاه علم بهم رسد
که آن نیز ماده انسان است هر چند بکشف احبار زن قابله باشد و علقه
پارچه خون بسته است و اقل نفاس را حدی در شرع نیست ممکن است
که یک لحظه میشود و اکثر آن و تحقیق آن از مشکلات مسائل فقه است و احوط در
نزد حقیر راجح است این است که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است اما یعنی
که اگر زن صاحب عادت باشد ایام عادت خود را که در حیض هست همان قدر را
بنشیند و خود را صاحب نفاس میداند اگر در تمام ایام پاک شده غسل میکند
و اگر پاک نشده باشد بنشیند تا ده روز هرگاه خون از ده روز تا کمتر قطع شود
معلوم میشود که زاید بر ایام عادت استحاضه بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم
و اگر مبتدئه و مضطربه پس اگر خون به بیند تا ده روز تمام شود همه را
نفاس حساب کند و خواه قطع شود بر سر ده روز یا از ده روز تجاوز
کند [illegible] رجوع [illegible] عادت خود [illegible] غیر آن بکند
وهرگاه

[margin: شهادت]
[margin: که [illegible] نفاس بوده و اگر قطع [illegible] ده روز [illegible] معلوم نبوده]

وهرگاه زن بیند در روز اول زائیدن لحظه خون بیند و در روز دهم خون
به بیند مجموع ده روز نفاس میداند و خونی که زن بعد از ده روز میبیند
ببیند آن خون خون استحاضه است و باید در روز عمل استحاضه بکند چنانکه
بعد از این مذکور خواهد شد مگر اینکه بعد از قطع شدن خون نفاس
ده روز گذشته باشد که اقل طهر است پس ذات العادت باید بعادت
خود رجوع نماید و ایام عادت خود را حیض داند مگر اینکه حمل باشد حیض
تازه از برای او حاصل شود پس در این صورت هر چند در ایام عادت
هم نباشد که او را حیض میداند و چنین زنی که در غیر عادت خود خون
دید مجرد دیدن خون ترک نماز نمیکند بلکه تا سه روز احتیاط عبادت
بکند و بعد از آن خود را حایض داند و هرگاه بعد از ایام نفاس
مستمر الدم باشد یعنی خون مستمر میبیند پس احکام آن چنان است که در
مسائل حیض گفتیم و اما احکام نفاس پس آن مثل احکام حایض است
در واجبات و محرمات و مکروهات و فرقی که ذکر کرده اند همان است
که قلیل نفاس حدی ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلاف است و در
اکثر حیض خلافی نیست و در اینکه در حیض گاهی رجوع بعادت
خویشان و تمیز و غیر آن میشود بخلاف نفاس و دلیل اقل طهر در مابین

[margin: بدانکه هرگاه زن در روز اول [illegible] هیچ خون نه بیند تا روز [illegible] خون به بیند و قطع شود [illegible] نفاس است]

در بعضی از حیض با بدن فاصله شود و اما ما بین دو نفاس شرط نیست پس هرگاه طفلی
متولد شود و خونها ببیند و پاک شود و بعد از چند روز دیگر طفل دیگر متولد شود و خونها
ببیند هر یک از اینها خون نفاس علیحده است **مطلب چهارم** در استحاضه است
استحاضه خون غالباً سرد و زرد و نازک است و هر خونی که معلوم شود که دمل یا زخمی یا کم [illegible] سیده
و ممکن نباشد که خون حیض باشد یا نفاس بسبب نبودن شرایطش استحاضه است
و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود این اقسام باینکه
زن پنبه بخود برمیدارد اگر خون به پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ کند آغاز پشت پنبه
روان شود آن متوسطه است و اگر پنبه را سوراخ نکند هر چند قدری از او فرو رفته
باشد آن قلیله است اما قلیله پس حکم آن این است که از برای هر نماز وضوی سازد
و غسل نیست و اما متوسطه از برای هر نماز وضو میسازد و یک غسل هم بر او واجب است
که پیش از نماز صبح بکند و اما کثیره پس آن نیز آنچه بر اینها واجب است بر او نیز واجب است
بعلاوه دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر و اینها را باهم بکنند و بعد آنکه زن مستحاضه
با مستحاضه کثیره بود هرگاه بعد از غسل صبح استحاضه اش قلیله شود دیگر از برای او غسل
نیست از برای ظهرین و عشائین و هرگاه بعد از ظهرین استحاضه اش قلیله شود
دیگر غسلی نیست از برای عشائین و همچنین است در سایر اقسام مثلا هرگاه زن
مستحاضه با مستحاضه قلیله بعد از نماز صبح [illegible] کثیره رو دهد هرچند لمحه باشد باید

از برای

از برای ظهرین غسل کند و همچنین بعد از ظهرین رو دهد باید غسل کند از برای عشائین
و همچنین است در سایر اقسام و ضرر ندارد که این صفت قلت و کثرت و توسط
متصل باوقات نمازها باشد بلکه اگر در اوقات دیگر هم [illegible] حاصل شود کافی است در
ثبوت حکم و همچنین است در وضو از برای قلیله مثلا اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله
به بیند بقدری که دیگر پاک نیست تا ظهر و حدث دیگر از او سر نزند باید وضو از برای
ظهر بسازد و اگر بعد از آن دیگر خون نبیند باید از برای عصر وضو [illegible] کار نیست و اینکه
گفتیم در کثیره غسل بکند در صورتی است که جمع نکند ما بین ظهرین و عشائین و این از برای
آسان کردن کار است و اگر نه جایز است که از برای هر نماز غسل بکند و نمازها را از
هم جدا بکند بلکه بعضی دعوی اجماع کرده اند بر استحباب آن بنده و واجب است بر زن مستحاضه
که در هر وقت نماز پنبه را تغییر بدهد و همچنین کهنه را و جمعی واجب دانسته اند که ظاهر
فرج را بشوید اگر آلوده شده باشد و تمام مطالب این باب مفصل مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی **فصل سیم** در غسلهای سنتی است و در آن دو مطلب است **مطلب
اول** در اقسام آن بدانکه غسلهای زیادی که مذکور شد سنت است بجا آوردن آنها بجهت
حصول سبب هر چند وقت مشروط بآن در خارج شده باشد و سنت است کردن آنها
از برای امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز سنت یا طواف سنت
یا مس کتاب قرآن سنتی یا مشروط کمال آن بطهارت مثل تلاوت قرآن و دخول مسجد

وغیر آنها از آنچه که گذشت در وضو مگر مطلق غسل کردن در او وقت مستحب است
هر چند سببی از اسباب متقدم بر فعل بوده باشد و همچنین مستحب است غسل در
روز جمعه و بسیار تأکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده
باشد اما هنوز نماز جمعه یا ظهر را نکرده است در غسل نیت ادا و قضا هیچکدام نکند
و اگر نماز را کرده است هنوز غسل را نکرده است تا آخر روز [illegible] نیت قضا بکند
و هر چند غسل را زودتر بکند نزدیک بظهر بکند افضل است و هرگاه غسل در روز جمعه فوت شود
در روز شنبه قضای آن را بکند و ظاهر آنست که در قضا مخیر است ما بین بعد از ظهر و روز
شنبه و در نیت که بعد از ظهر افضل باشد بجهت رعایت تخییر و جمعی گفته اند مستحب است
قضا را در شب شنبه نیز تا وجود مطلق امکان در روز شنبه و این حکم خالی از اشکال
نیست و کسی که در روز پنجشنبه ترسد که در روز جمعه آب نیابد جایز است از برای غسل
[illegible] تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه اختصاص [illegible] که آب [illegible]
و هنگامی که [illegible] فوت شود [illegible] در روز جمعه و در روز پنجشنبه [illegible] مذکور در بعضی [illegible]
ملحق کرده اند به روز پنجشنبه و عمل با آن [illegible] و هرگاه اتفاق افتد که [illegible]
در روز جمعه غسل بعد [illegible] مستحب است که غسل را اعاده کند و از جمله غسلهای مستحب
غسل روز عید فطر است و عید قربان و وقت آن [illegible] است [illegible] که نماز عید را
بکند و [illegible] که [illegible] در روز [illegible] گردد و غسل شب عید فطر [illegible] آن که [illegible]

غروب آفتاب بکند و غسل روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و روز ترویه که هشتم آنست
و روز عید غدیر که هجدهم آنست و روز مباهله که بیست و چهارم آنست و غسل روز مولود
نبی صلی الله علیه و آله که هفدهم ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده است
و روز مبعث که بیست و هفتم رجب است و شب نیمه آن و روز نوروز که تحویل آفتاب به حمل
حمل است و شب نیمه شعبان و شبهای طاق از ماه مبارک رمضان خصوص در شبهای [illegible] شب
نیمه آن و شب هفدهم و [illegible] و بیست و یکم و بیست و سیم و [illegible] غسل وارد است
دیگری [illegible] و غسل قضای نماز خسوف و کسوف هرگاه نماز را عمدا ترک کرده
باشد و قرص هم تمام گرفته باشد و غسل از برای احرام طواف و بعضی از افعال که در مقام خود
مذکور خواهد شد و غسل توبه از کفر و فسق یعنی گناه کبیره و غسل زیارت پیغمبر و ائمه علیهم
اجمعین و غسل دخول مکه و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر و غسل از برای کسی که عمدا
[illegible] بعد از [illegible] از برای
[illegible] بعضی غسل طفل که تازه متولد شود
[illegible] غسلی که مستحب است از برای
[illegible] است [illegible]
[illegible]
کرد بغیر توبه و [illegible] دار کشیدن [illegible] که بعد [illegible] میکنند

دیکی ۳

اگر قبل از آن کردن غسل صحت حاصل شود اعاده بکنند و غسل را آنچه از برای زمان است مثل
غسل جمعه و عیدها آن کردن که فوت است و سبب حدث اعاده در کار و نیت
[illegible] مکلف چند غسل جمع شود بدان این است که همه آنها واجب است یا همه سنت است
یا بعضی از آنها واجب و بعضی سنت است پس اگر همه آنها واجب باشند پس اگر در میان آنها
غسل جنابت باشد پس اگر یک غسل بکند و نیت همه آنها را بکند مجزی است از همه و طهارت
وضو هم ساقط است و اگر نیت غسل جنابت تنها را هم بکند مجزی است از آن همه بلکه اگر نیت قصد کند
که این غسل از برای جنابت تنها است و سهو اکثر غسلهای دیگر را بکند هم در این صورت مجزی بودن آن
از همه الشکال [illegible] و احوط آنست که جنابت را علیحده غسل کند و وضو در اینجا نیز ساقط است
و اگر غیر غسل جنابت را نیت کند مثل غسل حیض پس مجزی است پس احوط است بلکه اظهر
آنست که آن غسل مجزی از غسل جنابت نیست بلکه مجزی از همان چیزی است که قصد
کند و اگر در جمله غسلهای که بر ذمه است غسل جنابت نباشد پس [illegible] ظهور
[illegible] آنست که اگر یک غسل قصد همه را بکند کافی است و اگر قصد بعضی کند از غیر مجزی
نیست و اگر آن غسلها همه سنت باشد پس ظاهر آنست که همه را قصد کند و یک غسل
کند کافی است و اگر بعضی را قصد بکند غسل مخصوص همان است که قصد کرده و قصد
اجمالی کافی است یعنی قصد کند که هر چه امر و سنت است به این غسل [illegible] از برای
آن [illegible] تفصیل [illegible] ذکر آن نباشد مثل اینکه روز جمعه است و [illegible] زیارت هم بکند [illegible] مذکور

آن نیت

آن نیت که در روز جمعه چه امر است یا امر وارد در غسل یکی از شرعی خواهم شد و مثل اینها چهار
او نیت که اگر [illegible] قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها واجب باشد
و بعضی سنت اقوی در نزد حقیر در اینجا نیز آنست که اگر همه را قصد بکند یک غسل کافی است
و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعض است مگر آنکه آن بعض غسل جنابت باشد که ظاهر این است مجزی است
از غیر

فصل چهارم

در کیفیت غسل است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه
واجب است در غسل مباشرت بر آن بخودی خود در حال اختیار اما هر گاه مضطر باشد و عاجز باشد
دیگری میتواند او را غسل بدهد و واجب است نیت مقارن اول آن و معنی نیت دانستی
از آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجب است که ابتدا بکند بشستن سر و بعد از آن
نصف بدن طرف راست را بشوید و بعد از آن طرف چپ را و گردن در حد اظهر آنست
که با سر شسته شود و اما احوط آنست او را با سر بشوید و بعد از آن نصف آن را که در طرف
راست است با طرف راست بشوید و نصف دیگر را با طرف چپ [illegible] و عورتین و ناف را با هر طرف
که بشوید [illegible] آنست که با هر یک از دو طرف بشوید یا نصف هر یک را با طرف [illegible] راست
و دست [illegible] بشوید [illegible] احتیاط [illegible] آنست که آب از بالا به زیر رود
و بشوید [illegible] صحیح است [illegible] غسل
باید یعنی آب که بر هر جزو [illegible] و دیگری [illegible] جاری بکند و هر گاه مثل [illegible] کافی است
و واجب است که در جایی که آب [illegible] برسد آب را برساند مثل [illegible]

در زیر پستان زنان و در زیر بغلها و چینهای که در بدن آدمهای چاق می‌باشد و الحق ناخنهای را

(ناخنهای) از زیر ناخنها و شستن خود موی واجب نیست و هر گاه چیزی که حائل آب باشد در بدن او

باشد مثل موم یا گل یا چرک بسیار غلیظی که مانع آب باشد ازاله کند اما در چرکهای متعارف

ضرر ندارد و واجب نیست شستن بواطن مثل توی بینی و دهن و چشم و سوراخ گوش

مگر آنقدر که از ظاهر است و آنچه گوشواره را جا کند اگر چیزی در آنجا است حرکت بدهد

تا آب بسوراخ آنجا برسد و اگر در آنجا چیزی نیست پس اگر سوراخ چنان تنگ باشد و بهم آمده باشد

که اندرون آنجا پیدا نیست شستن اندرون آنجا هم واجب نیست و اگر اندرون ظاهر باشد

آن را بشوید و هر گاه در میان آب ایستاده و غسل کند پاها را از آب بیرون بیاورد

و آب بر آنها بریزد یعنی هر یک از پاها را الطرف که در دست و [illegible] بشوید و ظاهر این است

که هر گاه نصف بدن را شسته تا آنجایی که در میان آب است و از آن باقی مانده پا را بیرون

بیاورد و نیت غسل در آب فرو برد و بعد از آن طرف چپ را با نیت بشوید و [illegible]

اما آب [illegible] و شستن [illegible] است **مطلب دویم** جایز است که در عوض این غسل ترتیب

نیت غسل بکند [illegible] در آب فرو رود و این غسل را ارتماسی گویند و [illegible]

[illegible] آب است [illegible] تا آب برسد و هر گاه [illegible] غسل [illegible]

[illegible] و دیگر احتیاج به [illegible] ندارد و مثل آنکه [illegible]

که کل را شسته باشد غسل کند و مثل آنکه تمام بدن را در آب فرو کرده باشد [illegible] فرو رود

(حاشیه: [illegible])

و پای نیت و تمام شدن غسل و فرو گرفتن آب تمام بدن را حاصل می‌شود و دیگر

بیرون آوردن از آب در حال غسل نیت ولکن ظاهر در روایات آن است که از بیرون آب در حال

آب فرو رود پس اگر کسی در زیر آب باشد و نیت بکند و خود را حرکت بدهد [illegible]

کردن با این مشکل است هر چند حکم ببطلان آنهم مشکل باشد و ظاهر [illegible] فرو

رفتن در آب یا وصاف باید و اما مثل پاکیان حوض یا خزانه حمام که [illegible]

یا بیشتر آب دارد از اینجا بقصد غسل در خزانه یا حوض فرو رود و ظاهر آنکه باکی ندارد اما [illegible]

در میان خزانه و حوض ایستاده باشد و تا کمر یا بیشتر آب در آن نشسته باشد و فرو

رود و در آب پا را از زمین جدا کند که آب به کف پای او برسد این هم خالی از اشکالی

نیست بجهة آنکه این صورت در احادیث ظاهر نمی‌شود بلکه در چنین صورتی آن

نحو غسلی که سابق گفتیم بعد از شستن سر هر یک از طرفین را از آب بر آورد

فرو برد به نیت غسل بهتر است و هر گاه بعد از غسل غسل ارتماسی معلوم

شود که جزئی از بدن او در آب نگرفته باشد غسل را اعاده کند و در زیر باران

[illegible] و آب [illegible] غسل ارتماسی بطوری است اما غسل ترتیبی [illegible]

ندارد و مثل آنکه در زیر باران نیت غسل بکند و باران بر سر او بریزد [illegible]

درست [illegible] سر و گردن را آب برساند و بعد از آن طرف راست را و بعد از آن

طرف چپ را و ظاهر این است غسل ارتماسی [illegible] دستی جایز است

هرچند که در بسیاری از این مدعا سخن هست **مطلب سیم** باید که آب غسل
مباح باشد و پاک باشد و آب مضاف نباشد مثل گلاب و عرق و غیر آن و اگر چه تحقیق
اشبه و اظهر این است که باید بدن پاک باشد پس هرگاه بدن نجس باشد غسل
صحیح نیست بلکه اگر غسل ارتماسی در آب کر بکند و نجاست بمجرد دخول در آب
زایل شود هم حکم بصحت مشکل است و ظاهر این است که ازاله نجاست از هر عضوی
قبل از شستن آن عضو کافی باشد و ظاهر نیست که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر کند

فصل پنجم در آداب و سنتهای غسل است و در بیان دو مطلب است **مطلب اول**

سنت است از برای مردی که منی از برای او آمده است استبرا کردن یعنی سعی کند مجری
منی را پاک کند از منی باینکه بول بکند اولا و بعد از آن بدست مالیدن مجری بقیه بول را
هم بیرون بیاورد و بهترین صورتها این است که اولا سه مرتبه تنحنح بکند و بعد از آن
دست مالد از دم سوراخ مقعد بقوت تا بیخ ذکر سه مرتبه و بعد از آن از بیخ ذکر
دست مالد تا سر آن سه مرتبه و بعد از آن سر ذکر را سه مرتبه بفشرد و بهترین صورتها آن است
که انگشت بزرگ را در زیر ذکر بگذارد و انگشت میانه را در دم مقعد بکشد بگذارد
بجای مو و تا تخمی که بیخ ذکر است که در میان تخمها است هم داخل اصل ذکر بود همچنین
اصل ذکر را بفشرد و تا سر ذکر و تاکید بسیار در استبرا است و فایده آن این است
که هرگاه بعد از آن اگر تری ظاهر شود که معلوم نباشد که چه چیز است غسل و وضو را نشکند

شود

شود پس اگر بول و استبرا هر دو بکند و بعد از آن تری ظاهر شود معلوم نباشد که منی است
یا بول یا مذی یا غیر آن پس هیچ نه غسل واجب است و نه وضو و نه هم شستن آن تری
و اما اگر هیچکدام را نکرده باشد و بعد چنین تری ظاهر شود این شخص باید غسل را اعاده بکند
و آن تری را هم بشوید و هر چه با او رسیده است نجس است و اگر بول کرده و استبرا
نکرده غسل اعاده نمیخواهد لکن آن تری نجس است و وضو باطل شده و اگر استبرا کرده
و بول نکرده پس اگر میتوانست بول کند و نکرده نیز باید غسل را اعاده کند و تری را باید بشوید
و اگر بول نمی آید و ممکن نبود که بول کند در این مسئله خلاف است و اظهر در نزد حقیر
این است که این هم مثل سابق است در وجوب که غسل شکسته میشود و اما نمازی که قبل
از آمدن آن تری کرده صحیح است اعاده ندارد و اینکه گفتیم همه در وضو گفتیم است
که آن تری مشتبه بحالت باشد اما اگر دانستیم که آن تری منی است یا بول است یا مذی است
پس باید بحکم آن عمل کنیم هر چند بول و استبرا شده باشد و اشکال در وضو است
که بول و استبرا نکرده و غسل کند و بعد از آن ملاعبه و دست بازی بکند و از مذی جاری شود
یا ودی پیدا شود یا بول کند و احتمال این هم باشد که آلوده بمنی از منی در مجری باشد که با آن
مخلوط شده باشد و حکم این از کلام فقها صریحا بر نمی آید و بملاحظه این ...
احتیاطا از اینها هم بکند بهتر است و بعضی از برای زنان بول و استبرا را هم سنت میدانند
و دانسته و اما احکامی که در استبرا مرد گفتیم در اینجا برای ... تری که از زن

برای

ظاهر میشود و منی بیرون میشود پس هیچ ضرر ندارد و دوم رجح حال دانا طریق استبرای زن آنست
که پایک بیند بچو و از جانب عرض فرج از هر دو طرف بقوت تحری را بیفشارد و هرگاه منی زرد
در رحم زن بوده بعد از غسل بیرون آید بر او غسل نیست اگر منی خود زن بیرون آید
باید غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد ~~مطلب دوم~~ منی دیگر خواه خالص باشد دیگر صورت
[illegible] بر او غسل نیست **مطلب دوم** سنت است که در وقت غسل بسم الله بگوید
و دستها را تا بند دست بشوید و بعضی تا مرفق را السنة فی السنة اند و اگر اینجا است
مضمضه و استنشاق بکند و ظاهر این است که در اینها تفاوتی تا غسل ارتماسی و
ترتیبی نباشد و سنت است که در غسل ترتیبی دست بیدن بمالد و آب را بدست
همه جای بدن برساند و در جاهائیکه آب باینها نمیرسد باینها مبالغه در دست مالیدن
بکند مثل موی تنک و چینهای بدن و سنت است نشستن مو و درسیده دعا خواندن
بآنچه وارد شده است در اثنای غسل و بعد فراغ و آنکه آب غسل یک صاع باشد و صاع چهار
مد است و بیان آن گذشت و موالات بعمل آورد و موالات بهیچ یک یکی از دو معنی
که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است و هر یکی از اعضا را سه مرتبه
بشوید و مکروه است کسیکه کمک او بکند باین معنی که آب بدست او بدهد و یا به بدن
او بریزد و غسل کردن با آبیکه در آفتاب گرم شده باشد **فائده** هرگاه کسی در اثنای
غسل از او حدث اصغری سر بزند در آن خلاف عظیم و اشکال بسیار است و احوط آنست

که غسل را

که غسل را تمام کند و اعاده نیز بکند و وضو هم بگیرد و در غسل [illegible] که اگر هم تمام نکند
ندارد و بلکه قصد کند بطلان او را از سر گیرد و وضو هم باشد و ظاهر این است [illegible]
گفتگو در غسل ارتماسی هم این جاری میشود بجهت آنچه گفتیم که جزئی از بدن را که
آب گرفت غسل آن بعمل آمده است و چنان نیست که بعضی گفته اند که تا تمام بدن
آب نگیرد و هیچ جزوی [illegible] غسل بعمل نیامده است **باب سیم** در تیمم است [illegible]
چند فصل است **فصل اول** در مواضع تیمم است بدانکه چون تیمم بدل است طهارتی
که جناب اقدس الهی از برای رفع منقصت و حرج قرار داده است که در جائیکه آب نباشد
یا در استعمال آن مشقتی باشد الکلفه بان جایز است از برای هر چیزی که وضو واجب باشد
یا غسل واجب باشد مثل نماز و طواف و مس کتابت قرآن و دخول در مساجد و
و قرائت سوره عزائم و غیر اینها از آنچه گذشت و سبب شود وضو یا غسل پس تیمم هم
واجب خواهد بود و آن سبب مباح بودن آنها میشود و همچنین گاهی واجب میشود
بنذر یا شبه نذر و علاوه بر آنچه گذشت و همچنین واجب میشود بر کسیکه در مسجد الحرام
یا مسجد رسول صلعم خوابیده باشد و محتلم شود پس تیمم میکند از برای بیرون آمدن
مگر در صورتیکه ممکن بشود بدون آنکه نجاست بمسجد برسد و آن [illegible]
و همچنین هر چیزی که سنت باشد از برای وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر
کردیم سنت است تیمم از برای اینها علاوه بر آنها سنت است تیمم از برای

از برای خواب دن با وجود آب حتی بغبار رخت خواب هر چند ممکن باشد از برای دخا رک
و تیمم از برای نماز میت و هر چند آب میسر باشد و همچنین بجهة بیکردن تیمم از برای
هر نماز **فصل دوم** در اسبابی که باعث عدم تمکن از وضو و غسل میشود و در این
چند مطلب است **مطلب اوّل** از جمله اسباب تیمم نیافتن آب است بقدر
وضو یا غسل و اگر قلیلی آب داشته باشد که وفا نکند و ممکن باشد که قلیل گلاب یا برگ
بید یا عرق یا مثل آن داخل آن کند که کفایت کند و آن آب از اطلاق بدر نرود و وجوبا
امتزاج و عرف آب گویند باید که داخل کند و آن وضو یا غسل بعمل بیاورد و اگر آب بقدر
وضو داشته باشد یا بقدر غسل و هر دو بر او واجب باشد مثل آنکه در غیر غسل جنابت
باشد احوط آنست که غسل کند و در عوض وضو تیمم کند و اگر نجاستی در بدن او باشد
که لازم باشد ازاله آن بآن که نجاست در جامه اش باشد و نتواند که جامه را از خود
دور کند بجهة سرما و غیر آن ازاله نجاست را مقدم دارد و در عوض وضو یا غسل
تیمم کند مگر آنکه چیزی که بآن تیمم تواند کرد بهم نرسد و در این صورت بآن آب وضو یا غسل
بعمل بیاورد و با آن نجاست نماز کند که آب ندارد و یا این است که یقین
دارد که تا وقت نماز باقی است آب بجهة او میسر نمیشود و یا اینست که یقین
ندارد و لکن میسر بشود و نماز در اول وقت میتواند کرد پس در صورت اول
بجهة طلب آب و تفحص آن لازم نیست و در صورت ثانی صبر و انتظار

ضرورست و همچنین هرگاه مظنه حصول آب دارد و هم باید طلب کند تا گمان او
باقی است و اما در صورتی که گمان او این است که در وقت آب میسر نخواهد شد باید که
طرفین مساوی باشد و احتمال حصول و عدم حصول آب در وقت در نزد او مساوی باشد پس
این شخص باید که در زمین هموار که کوه و درخت و سنگلاخ نباشد بقدر دو تیر
پرتاب از چهار جانب تفحص کند و اگر زمین ناهموار است بقدر یک تیر پرتاب و اگر از
دزد و درنده بترسد و بیم ضرر داشته باشد طلب ازو ساقط است در این صورت
و حکم این است که وقت وسعت داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد مثل آنکه پیش
از طلوع آفتاب از خواب بیدار شود و وقت وفا نکند تیمم کند و نماز کند و همچنین
هر چند آب موجود باشد اما وقت اینقدر نیست که وضو یا غسل کند بعمل آورد
و باز تیمم کند و اگر کاهلی کند در طلب آب بنزد تا وقت تنگ شود و معلوم این است
که گناهکار است اما تیمم کند و نماز کند و اعاده بر او نیست و احوط این است که نماز را
اعاده کند و هرگاه آب موجود باشد و اهمال کند تا وقت وفا نکند بوضو یا غسل ما بدل آب
نماز در وقت بکند و اعاده را در این دو صورت هر دو ترک نکند که در هر دو احتیاط است
مطلب دوم از جمله اسباب تیمم این است که خود را ناتوان بیند و اینکه ناشده باشد
که بودن سبب آنکه آب در چاه است و بند و دلو ندارد که آب بیرون بیاورد و یا آنکه
میفروشند و قیمت ندارد که بخرد و یا از دزد و درنده میترسد یا از جای خود نترسد

از برای او میسر نشود و برف باشد اگر تواند شد که تا آب کردن برف یا مالیدن بدن
بحدی که آب از روان شود و مسمّی بغسل آید پس وضو یا غسل بعمل آورد و اگر این
مقدور نشود بخاک یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب و نه خاک و نه غبار غبار
و نه گل و نه سنگ هیچ یک نباشد ظاهر آنست که طهارت از و ساقط باشد و احوط آنست
که ببرف تیمم کند مثل خاک و اگر وجود تیمم برف بر اعضای وضو یا غسل هم بمالد که احتیاط
کرده خواهد بود و بعد از میسر شدن وضو یا غسل یا تیمم نماز را اعاده کند فصل سیم
در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است که اول نیت کند
که تیمم بدل از وضو یا غسل از برای مباح شدن نماز یا هر چه از برای او تیمم میکند واجب
قربة الی الله و تحقیق این است و تفصیل و احکام آن همان است که در وضو گذشت
و نیت رفع در کار نیست بجهت آنکه تیمم رفع حدث بالمرة نمیکند بلی منظور رفع
حدث باشد تا وقتیکه استعمال آب میسر شود یا ناقضی بهم رسد مانعی ندارد و نیت
باید مقارن دست بر خاک زدن باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم بر خاک میزنند
و مجرد دست بر خاک گذاشتن هم کافی است هر چند بقوت نگذارد و تمام کف دستها را
بر پیشانی تا طرف بالای بینی و جبین که دو طرف پیشانی است که منتهی میشود بگوشها
بمالد و بعضی مسح ابروها را هم واجب دانسته اند و دلیل بر آن ندیدم و داخل کردن
آنها احوط است و بعد از آن بکف دست چپ تمام پشت دست راست را از بند دست
تا سر انگشتان

تا سر انگشتان بمالد و بعد از آن بکف دست راست تمام پشت دست چپ را
و احوط آنست که تمام کف هر دو دست بتمام پیشانی و جبین برسد و همچنین تمام
کف دست چپ بتمام پشت دست راست برسد و تمام کف دست راست بتمام پشت
دست چپ برسد اما اینکه هر جزوی از اجزاء دو پشت هر جزوی از اجزای دو دست
را و دستها برسد ضرور نیست و باید از موی سر داخل کند از باب مقدمه که فرض مسح
مسح پیشانی بعمل آمده باشد و همچنین قدری از بالای بند دست را داخل کند و باید
که مسح بکف دست بعمل آید و به پشت دست نمیتوان مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر
دستهای او هر دو بریده باشد پس مسح دستها ساقط است و باید پیشانی خود را
مسح کند و اگر اینهم میسر نشود نایب بگیرد چنانچه خواهیم گفت و اگر دست او قطع
شده باشد باقی دست را مسح کند و پشت این دست را بکف آن دست
بمالد و نایب بگیرد و اگر مضطر شود بخاک بمالد و اگر بعضی دست را بریده باشند باقی را
مسح کند و اظهر آنست که واجب است که چیزی بر دست بچسبد از خاک که بآن مسح
کند و چیزی که مسح بدست او چسبیده باشد دفعه دیگر دست بر خاک نزند مطلب دوم
مشهور آنست که در تیمم بدل از غسل یکمرتبه دستها را بر خاک زنند از برای پیشانی
و دستها و در بدل از وضو بعضی دفعه اول اکتفا کنند و اظهر در هر دو حقیر آنست
که میان وضو و غسل فرقی نیست و یکدفعه در هر دو کافی است اما دو مرتبه زدن

سنت است خصوصا از برای غسل و نماز جنابت احتیاط آنست که بدل وضو یا غسل
هر کدام باشند دو تیمم بکند یکی بیک ضربه و دو یکی دو ضربه و در قصد قربت
باینکه بیک ضربه یا دو ضربت وجوب کند و در نیت سنت و در تیمم بدل از
غسل فرقی نیست مگر آنکه در تیمم بدل از غسل جنابت وضو در کار نیست اما سایر
اغسال هر گاه موجب وضو نیز بهم رسیده وضو باید و اگر میسر نشود تیمم دیگر
هم بدل از وضو بکند مطلب سیم واجب است ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالات
یعنی عقب هم بجا آوردن افعال خواه بدل از وضو و خواه بدل از غسل و ابتدا
از بالا کند در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند که باید مواضع مسح پاک
باشند و این احوط است و اگر ازاله نجاست ممکن نباشد با نجاست تیمم کند هر چند
متعدی باشد و خاک را بدین نجس کند و همچنین است هر چند حایلی است حایل کند
مثل چون غلیظ خشکیده و واجب است که تیمم را خود مباشر باشد مگر در صورت
عجز پس در آن وقت نایب بگیرد دستهای او را بخاک بزند و عضوهای او را مسح
کند و با وجود امکان آنکه غیر دست او را بخاک بزند باید دست خود او را بخاک بزند مالیدن
صورت پشت دستها را اشکال است بجهت آنکه دست بخاک زدن مالیدن
هم افعال تیمم است پس باید در آن نایب بگیرد و اگر میسر نشود اعضای تیمم است
خود را بخاک بمالد مطلب چهارم سنت است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم

دلک و در

دلک و در انگشتان در حال زدن بخاک و تخلیل انگشتان در مسح یعنی [illegible]
باید [illegible] در میان انگشتان ضرور نیست بلکه مستحب است تیمم جنب و سنت است
که دست ها [illegible] عضو [illegible] مسح تمام شود فصل چهارم در بیان چیزی که تیمم
بر او جایز است و آنکه خلافی نیست در میان علما در اینکه تیمم بخاک جایز است
[illegible] و جمعی [illegible] آنست که [illegible] دیگر نمیشود تیمم کرد و [illegible]
[illegible] و بعضی از قدما گفته اند که [illegible] جایز است
[illegible] و غیر آن و دلیل آن تمام نیست و [illegible] بعضی [illegible] خورده
که شبیه بخاک است پس اظهر آنست که جایز است تیمم و خلافی [illegible] نقل
[illegible] و آهک [illegible] پس از پختن آنها پس اگر خاک بر آنها [illegible] باید [illegible]
بعضی [illegible] که [illegible] خالص [illegible] ضرور است و اگر [illegible] نباید اظهر آنست
که تیمم نمیتوان کرد و همچنین بعد پختن جایز نیست تیمم با آنها و بعضی جایز دانسته اند
و آن ضعیف است و همچنین اظهر آنست که سفال مثل آجر و کوزه بر شکسته
و مثل اینها تیمم جایز نیست [illegible] خاک نباشد بغبار [illegible] باید زد [illegible]
[illegible] تیمم کند و اظهر آنست که غبار مقدم است بر
سنگ و [illegible] و اظهر آنست که جمع میان تیمم غبار و سنگ کند و اظهر آنست
که در تیمم گل کند و اگر فرض شود در آنجا هیچ غبار نباشد پس تیمم [illegible] مطلقا

و باید که غبار خاک خاکستر و آرد و مثل اینها کافی نیست و اگر غبار هم میسر نشود
بگل تیمم بکند و طریق آن اینست که دستها را بگل بگذارد و بعد از آن
خشک شد و بعد از آن بر اعضا مالد و گل میباید از خاک و آب باشد یعنی مثل گل
و خاکستر نباشد و آهک نباشد و امثال آن نباشد و اظهر آنست که گل بر سنگ
هم مقدم است و احوط آنست که جمع میان هر دو بکند اگر هر دو موجود باشد و اگر
مسح بکند از اینها میسر نشود و برف رسد پس حکم آن پیشتر گذشت و باید
خاک تیمم پاک باشد و بر خاک نجس تیمم جایز نیست و همچنین باید که مباح باشد
و هر گاه محبوس باشد در مکان غصبی اگر آبی در صاحب معلوم نباشد و ضرری
باو نرسد از تیمم کردن در آنجا تیمم بکند و غیر آن باشد محل اشکال است و مکروه است
تیمم بر زمین شوره زار و در ریگ و سنت است که در زمین بلند بجای نرم باشد و در
میان جادها نباشد **فصل پنجم** در احکام تیمم و لواحق آن و در این چند
چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جایز نیست تیمم کردن پیش از وقت و پیش از داخل
شدن اما بعد از داخل شدن وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتوانند
تیمم بکنند و بعضی گفته اند که صبر کنند تا آخر وقت و اقوی در نزد حقیر آنست
که اگر امید زوال عذر باشد و ممکن است که آب پیدا کند یا عذر او رفع شود صبر کنند
تا آخر وقت بقدری که مظنه باشد که در وقت بقدر تیمم و نماز باقی مانده است آن وقت

تیمم کنند

تیمم کنند و نماز کنند و اگر امید عذر زوال نباشد در اول وقت تیمم میتوانند بکنند
اگر برای نماز تیمم کرده باشند و وقت نماز دیگر داخل شود با آن تیمم نماز دیگر را
دیگر را
در اول وقت میتوانند کرد و رفع عذر نکنند و به یک تیمم چندین نماز میتوان کرد
و از برای نماز قضا هر وقت که اراده کنند میتوانند تیمم بکنند و همچنین است ظاهر که از
برای نوافل یومیه در اول وقت میتوانند بکنند و از برای نمازهای سنتی دیگر در وقت
که میتوانند تیمم بکنند و همچنین نماز آیات **مطلب دوم** هر گاه نماز را با تیمم کرد دیگر برد
قضای آن نماز نیست و همچنین هر گاه بعد از نماز آب پیدا شود و عذر زایل شود
و وقت باقی باشد بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر باشد و خواه در حضر
و لیکن مستحب است اعاده و اگر تیمم کند و هنوز نماز نکرده آب پیدا شود و عذر
زایل شود بقدری که آب را استعمال کند در وضو یا غسل از برای استعمال
میسر شود تیمم باطل میشود و هر چند که قبل از استعمال آن آب تلف شود و عذر
حاصل شود پس آن دو قول است و احوط بلکه اظهر بطلان است پس باید تا باز تیمم
کند و نماز کند و اما اگر آب پیدا شود و بعد از آن که داخل نماز شده باشد
یعنی تکبیرة الاحرام گفته باشد شروع در آن کرده باشد پس قوی آنست که نماز را
تمام کند و لیکن مستحب است که تا هر که رکوع نرفته است برگردد و وضو سازد
یا غسل کند و نماز را از سر گیرد و ظاهر این است که با آن تیمم نماز دیگر را هم میتوانند

کرد و هرگاه بعد از فراغ آب تلف شود چنانکه تیمم میت باطل نماز باطل شده است
نسبت بنماز دیگر هم باطل شده است و ظاهر این است که فرقی میان نماز واجب
و سنت نیست **مطلب سیم** هرگاه جنبی تیمم کرده باشد و بعد از آن حدث اصغر
سر زند اظهر و اشهر آنست که باز تیمم بدل از غسل بکند هر چند قادر باشد بوضو و خلافی
در مسئله بعضی قایل شده است و اینکه باید وضو بسازد و اولی آنست تیمم بدل از غسل
با وضو بسازد تا وقتی که غسل از او میسر شود و احوط آنست که وضو بسازد و تیمم
بدل از غسل بکند و اگر وضو میسر نشود دو تیمم بکند بدل از وضو و دیگری بدل از
غسل جنابت و ظاهر این است که کلام در حیض و نفاس و استحاضه نیز
همین باشد و تفاوتی نباشد **مطلب چهارم** کسی که نه آب دارد و نه خاک
و نه چیزی دیگر که با او تیمم تواند کرد نماز از او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند
در عاده هم بکند و بعضی گفته اند که در اوقات نماز ذکر خدا کند بقدر امکان و قول اول
اقوی است و اما قضای نماز پس اظهر آنست که واجب است **باب چهارم**
در نجاسات و طریق ازاله آنها و انواع مطهرات و در آن دو فصل است **فصل
اول** در نجاسات و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جمله نجاسات بول
و غایط حیوانی است که حرام گوشت باشد بشرط آنکه آن حیوان خون جهنده
داشته باشد باین معنی که هرگاه رگی از آن حیوان ببرد خون از آن بطغیان روان

شود و در مقابل آن خونیست که بعنوان ترشح و سستی بیرون آید مثل خون
ماهی پس بول و غایط گرگ و شغال و روباه و شیر و موش و گربه و امثال آنها
نجس است و بول و غایط ماهی حرام گوشت و وزغ و عقرب و سوسک و جعل
و زنبور و مگس و پشه و امثال اینها پاک است و بعضی بول پسر شیرخواره قبل از آن
که چیز خور شود و بول کرده بر آن شسته اند و آن ضعیف است و جماعتی قایل شده اند
که بول و غایط هر پرنده پاک است هر چند که حرام گوشت باشد و بعضی از آن جماعت
خفاش را استثنا کرده اند و حکم بنجاست کرده اند و اقوی آنست که فرقی میان
هر پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت آنها نجس است خصوصا خفاش
که دلیل نجاست بول آن اقوی است از پرندهای دیگر اما حیوانات حلال گوشت
پس بول و غایط آنها همه پاک است و در بول اسب و استر و الاغ خلاف کرده اند و اقوی
آنست که همه پاک است و اما کراهیت وارد و در کراهت بول اسب بیش از سرگین است
و کراهت بول و سرگین الاغ بیشتر است و بعضی علما بنجاست آنها قایل شده اند
و آن ضعیف است و متروک و مهجور است و حیوانات حلال گوشت که بسبب نجاست
خوارگی گوشت آنها حرام میشود و همچنین گوسفندی که بشیر سگ یا خوک
پرورش کرده اند و حیواناتی که انسان با او جماع کرده باشد همه آنها بول و غایط
نجس است و گوشت آنها حرام است **مطلب دوم** از جمله نجاسات منی و خون

حیوانی است که خون رونده از رشته باشد و منی حیوانی که خون رونده داشته باشد
نجس نیست و خون حیوانی که خون رونده دارد نجس است خواه از رشته بیرون جهد
بالا رگی رود و خواه از رو ریخته شدن و خواه فصد و در رفته باشد فراوان و خواه
کم بغیر از خونی که میان گوشت میماند خواه در اصل جمع شود و خواه در میان رگها
بماند و از این جمله خونی است که در میان دل حیوانات است اما خونی که در میان
شکم حیوان جمع میشود و در وقت ذبح معلوم باشد که بکشیدن نفس فرو برده است
بسبب اینکه سر او در وقت ذبح بلندی بوده است پس این نجس است و حرام است
و اما اگر معلوم نباشد که بسبب نفس فرو رفته باشد ولی احتمال هم باشد پس باز مظنه
این معنی باقی است و حکم بطهارت آن مشکل است هرچند حکم بنجاست چیزی که
بالیقین ملاقی شود هم مشکل است پس شاید بتوان گفت که هرگاه آن خون در جامه یا بدن
در بیش از درهم بغلی باشد نماز نمیتوان کرد و اما اگر ازاله آن شود بغیر طریق تطهیر
شرعی مثل اینکه خشک شود و بریزد یا با آب مضاف ازاله شود دیگر واجب نباشد تطهیر
بدن یا جامه اما احوط آنست که مطلقاً از او اجتناب کنند و اما خون حیوانی که خون
رونده ندارد مثل ماهی و کک و کیک و امثال اینها پاک است و خونی که در میان تخم
مرغ بهم میرسد نجس است و همچنین خونی که در میان شیر حیوان پیدا میشود و خونی
که معلوم نباشد که خون پاک است یا نجس اصل طهارت آنست مطلب سیم از جمله

نجاسات

نجاسات مردار است از هر حیوانی که خون رونده داشته باشد خواه آدمی باشد خواه
غیر آدمی و خواه آبی و خواه صحرائی و در نجاست این نجس از سر شدن خلاف است
و احوط اجتناب است و نجاست مردار هم مثل سایر نجاسات است اگر چیزی ملاقات
کند نجس میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند و قطعه که جدا شود از بدن حیوان
نجس است خواه از زنده جدا شود و خواه از مرده و اما اگر بدن زنده قطعه بریده شود
و از وی جدا نشود و بعد از آن روح از آن قطعه مفارقت کند پس نجس است جزماً
و اگر روح از آن قطعه مفارقت کند و هنوز جدا نشده باشد پس آن پاک است و اگر
جدا شود بعد از مفارقت روح پس آن اشکال است و احوط اجتناب است اما مثل
ریشهای ضعیف و پوستهای که از دست و لب جدا میشود بخودی خود یا بمجرد
دست مالیدن بدون قوت و المی پس نجاست اینها معلوم نیست خصوصاً آنچه از کف
دستها در وقت شستن جامه یا خمیر کردن آن جدا میشود و پوست مردار بدباغی
کردن پاک نمیشود و از مردار هر چند چیز استثنا شده است که اینها پاکند و آن پشم
و موی و کرک و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم و پنیرمایه و در تخم شرط است
اینکه پوست بالا رو رسیده باشد هر چند سخت نشده باشد و مراد از پنیرمایه همان
انفحه است که بچه حیوان در اول تولد میخورد و در شیردان او بسته میشود و بعضی
گفته اند که خود شیردان هم پاک است اما اظهر از احادیث معنی اول است

نجاست مردار

و ظاهر احتیاج بغسل نیست هرگاه بجای دیگر و در این طریق ملاقات
بکنند و احوط آنست که احتراز نمایند و در شیری که در پستان مرده باشد خلاف
ملاقات و احوط اجتناب است و موی و پشم و امثال اینها هرگاه از مردار بکنند باز
معروف طهارت و علاقه ندارد هرگاه احتراز بکنند و موی و پشم را بشویند ظاهر آنست
که حکم شاخ و سم همچنین باشد و فرقی نیست در استثنای امور مذکوره میان حیوان
ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نافه مشک که از آهوی زنده جدا شود یا از آهوی که او را
مذکی کرده باشند پاک است و اگر از مرده جدا شود در آن اشکال است و احوط
اجتناب است هر چند نجاست معلوم نیست خصوص هرگاه از مسلمی گرفته باشند و اما
اصل مشک پس آن هم بی اشکال پاک است و ظاهر آنست که در صورت علم به اینکه از مردار
گرفته باشند پاک است و در اینکه خلافی نیست در اینکه آدمی و سگ و خوک بذبح کردن
پاک نمیشوند اینست که خلافی نیست در اینکه هر حیوان حلال گوشت بذبح پاک میشود
و خلاف کرده‌اند در حیوانات درنده مثل شیر و گرگ و روباه و امثال اینها و مسوخ
و حشرات و اقوی و مشهور در حیوانات درنده این است که پاک میشود و ظاهر
نزد حقیر آنست که مسوخ و حشرات همچنین باشند و ظاهر آنست که ذبح کردن اینها
هم مشروع است و مسوخ چنانکه در حدیث صحیح وارد شده فیل و خرس و خفاش
و میمون و خوک و خرگوش و جریث که نوعی از ماهی است و سوسمار و موش و عقرب
و خرس

و چه پس از بول و بعضی روایات طهارت پس و در بعضی سگ شکاری ... [illegible]
که در این جا بیشتر نقل مرده و سوسمار و غیر اینها مطلب چهارم از جمله نجاسات
سگ و خوک است پس نجاست اینها معلوم است و فرقی میان سگ شکاری و غیر آن نیست
و بعضی علما گفته‌اند که آب دهان سگ شکاری که گرفته است واجب نیست شستن
آن و این ضعیف است و موی و استخوان و ناخن و همه چیز اینها نجس است و آنچه اینها
نیز نجس است اما اگر بچه متولد شود از اینها که اسم سگ و خوک بگویند پس در نجاست
اشکال است و قول بطهارت اقوی است و اگر یکی از اینها با حیوان پاکی جفت شود
و بچه از اینها بهم رسد او نیز تابع اسم خود او خواهد بود و اما اگر که هر دو پس [illegible]
و نصاری و مجوس است پس اشکال در نجاست اینها نیست خواه حربی باشد و خواه
اهل کتاب باشد و غیر اینها و اما هر که انکار ضروری دین خدا و پیغمبر و حضرت امیر و [illegible]
معاد بکند همه کافر و نجس است و اما جهود و نصاری [illegible] و اقوی
نجس است و کسی که اظهار عداوت اهل بیت بکند مثل
خوارج و ناصبیها همه کافر و نجس اند و همچنین هرگاه کسی انکار یکی از بدیهیات
دین را بکند در حق او حکم شبهه نبود که مکلف باشد مراعات علم نرساند مثل
و امثال آن
مثل انکار نمازها و پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة و مثل اینها و همچنین
غالیها یعنی اینها که بخدا بودن حضرت امیر المومنین یا احدی از ائمه یا غیر ایشان قائل باشند

اما چیزی مثل حیوان پس قول به نجاست ایشان نیست اما مجسمه یعنی آنها که قائل اند
جسم بودن خدا پس قول به نجاست ایشان نیز ظاهر نیست و اظهر طهارت است
و هر چند احوط اجتناب است و اما سنیان پس اشکالی در پاکی ایشان نیست و همچنین اظهر
در اولاد کفار طهارت است نزد بعضی ظاهر شود که پاک است و مشهور آنست که اولاد
کفار نجس اند هر چند بالغ نشده باشند و هرگاه مسلمانان ایشان را اسیر کنند تابع مسلمانان شوند
در پاکی **مطلب پنجم** از جمله نجاسات شراب است و هر چیز مست کننده که از اصل روان
باشد مثل نبیذ که شرابی از خرما ساخته باشند و فقاع هم نجس است هر چند مست نکند و اما
مثل بنگ و چرس و غیر آنها مایع نیستند بالاصل پس همه آنها پاک است هر چند آب داخل
آنها کنند و همچنین آب انگور هرگاه بجوش آید نجس میشود خواه بآتش بجوشد یا بغیر آن
یا بخودی خود و اما آب مویز و خرما پس بعضی نقل قول به نجاست آنها کرده اند و هرگاه
بجوشد پس باید و احوط اجتناب است و در چیزی که از حرام جنب شده باشد و عرق
شتری که نجاست خوار باشد خلاف است و احوط بلکه اظهر نجاست است و بعضی از
علما قایل بنجاست بعضی چیزهای دیگر شده اند و همه آنها ضعیف است **فصل دویم**
در ازاله نجاسات است و در این چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه واجب است
ازاله نجاسات از جامه و بدن از برای نماز و طواف و واجب است از خوردنیها و ظرفی که استعمال
میشود در خوردن و آشامیدن بتفصیلی که بعد از این مذکور خواهد شد مگر در حال

اضطرار

اضطرار یا بسبب عذری در بعضی آنها که بیان خواهیم کرد و واجب است ازاله
نجاسات از مسجد بر هر کسی که مطلع شود و آنکه نجاست را داخل مسجد بکنند بجهت
یقینی است که واجب است دور کردن آن نجاستی نیست که بمسجد سرایت کند پس
اگر کسی بعضی از جاهای او نجس باشد یا استعمال نجس همراه او نجس شده باشد یا مثل
آن معلوم نیست که ضرر داشته باشد بلی ظاهر این است که هرگاه نجسی از برای
مسجد برساند حرام باشد هر چند رطوبتی نداشته باشد که سرایت کند
اما مطلق دخول کردن حرمت آن معلوم نیست در عرف هر چند بوریا یا فرش مسجد را
مسجد بگویند اما احوط آنست که نجاسات را نیز از آنها دور کنند و همچنین در
دیوار و جمعی از علما گفته اند که حکم ضرایح مقدسه و مصاحف مشرفه و آلات
مختصه بآنها مثل جلد قرآن و غلاف آن و فرش مثل مسجد است **مطلب دویم** زوال
حکم نجاست موقوف است بزوال عین آن پس اگر عین نجاست زایل نشود بچیزی
که مطهر باشد و اما رنگ یا بوی اگر در باقی بماند باکی نیست و واجب است دو
بار شستن بدن و جامه از بول و دیگر در دست مالیدن واجب نیست بلکه
روان کردن آب بر آن کافی است بشرط زوال عین و باید بزوال عین بار دفعه
اول نشود و هرگاه در بدن جسم لغزنده و غلیظی باشد که با بول مخلوط شده باشد
مثل مذی و امثال آن که در مخرج بول آلوده شود یا غالباً محتاج بدست مالیدن است

و اما غیر جامد مثل چوب تخته و سنگ فرش پس احوط در همه اینها آنست که دو بار بشویند
و ظاهر این است که فاصله کردن حقیقی چنان است میان دو شستن ضرور است
پس اگر آب را جاری کند یا عانت دیگری یا بشود و امثال آن اینقدر زمان بریزد
که فاصله دیگر دو دو شستن بعمل بیاید کافی نیست بلکه باید بعد از حصول یک
شستن دست جدا در کرد آب ریختن را و بعد از آن مرتبه دیگر بریزد و اینکه
گفتیم در ضمن دو مرتبه معتبر است که با آب قلیل بشویند و اما در آب جاری پس
یکدفعه کافی است و مشهور آنست که اگر آب کثیر الکر باشد یکدفعه کافی است اگرچه
ایستاده باشد و این در بول باشد و احوط در نزد حقیر دو مرتبه است خصوصا
در آب ایستاده و این حکم مذکور در غیر بول رضیع است در بول رضیع آب ریختن
یکدفعه کافی است و فشردن ضرور نیست اما باید آب تمام بول را فرو گیرد و ظاهر
آنست که جدا شدن آب هم ضرور نباشد یعنی که آب همه اجزای بول را رسید
کافی است و این در وقتی است که آن پسر شیرخواره هنوز چیز خورنده باشد یعنی
غذا برغبت نخورده یا هنوز اراده بخورده باشد اما اگر که برد بخورد مانند غذای نادری
که اتفاق افتد ضرر ندارد و اگر بعضی گفته اند که آن طفل هیچ غذا نخورده باشد
تا دو سال او تمام شده باشد در اول سال سیم که شد ظاهر آنست که دیگر
این حکم را نداشته باشد هرچند هنوز غذا نخورده باشد و مشهور آنست که این

حکم مخصوص

حکم مخصوص پسر است و بعضی دختر را هم ملحق کرده اند و آن ضعیف است اما غیر
بول از نجاسات پس خوب است دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط در دوم مرتبه است
مطلب سیم در طریق شستن ظرفها است پس اگر در ظرف سگی ولوغ کرده باشد یعنی
بزبان خود از آن ظرف آب خورد پس خوب است که سه مرتبه بشویند که
اول آن سه بار بخاک باشد مراد از شستن بخاک چنانکه اکثر علما معلوم میشود مالیدن
بسجز و مالیدن است هرچند خاک خشک باشد و بعضی گفته اند که باید ممزوج باشد
با آب که نسبت شستن بعمل آید و این ظاهر است و احوط آنست که یکدفعه بخاک بمالند
و بعد از آن دو بار بشویند و ظاهر آنست که همان خاک و گل را اعتبار ریختن و حرکت
دادن در ریختن کافی باشد و دیگر درست مالیدن بقدر مقدور در داخل ظرف کشند
و شستن و در اشکال امثال آن کافی نیست مگر در حال ضرورت و در حال اضطرار
و بعضی از علما گفته اند که لیسیدن ظرف بزبان قبیل ولوغ است و این احوط است
و اما اگر سگ در ظرفی بیفتد یا آب دهان او بریزد در غیر جای ولوغ یا اینکه
در آن ولوغ کرده باشد بظرف دیگر بریزد و امثال اینها حکمش بطریق مذکور ندارد
بلکه مثل سایر نجاسات است که بعد خواهیم گفت و ظاهر آنست که هرگاه سگ چند
دفعه در ظرف ولوغ کند جواز یک مرتبه شستن بطریق مذکور کافی است و هرگاه
خوک در ظرف ولوغ کند مشهور آنست که واجب است که هفت مرتبه بشویند و ظاهر

آنست که در اینجا خلاف در کار نیست و هرگاه ظرفی شراب نجس شده باشد طاهر
آنست که سه مرتبه شستن پاک میشود و احوط هفت مرتبه است و اولی در نجاست
که سایر مسکرات مانع [illegible] باشند و غیر آن نیز چنین باشد و فرقی نیست در تطهیر ظروف
از نجاسات ما بین ظروفی که از گل باشد یا از چوب یا از مس یا غیر آن و بعضی
علما قایل اند که ظرف هرگاه شراب هرگاه کدو باشد یا چوب پاک نمیشود و آن
بی وجه است بلی اگر مدتی شراب در کدو یا چوب بوده باشد که در آن نفوذ کرده
باشد تطهیر اعماق آن موقوف است باینکه آن قدر در آب بگذارند که آب
در اعماق آن نفوذ کند و پاک کند اما ظاهر آن پس بمجرد شستن پاک میشود
و هرگاه موشی در ظرفی بمیرد و یا مرطوب ملاقی آن شود اظهر آنست که هفت
مرتبه بشویند اما سایر نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس اظهر آنست که ظرف را
از همه آنها سه مرتبه بشویند و اما طریق شستن ظروف پس کافی است در آن اینکه
آب را بریزد و ظرف را حرکت بدهد که آب بهمه جای ظرف که نجس است فرو
گیرد و بعد از آن آبرا بریزد در ظرف حرکت بدهد و هرگاه ظرف بزرگ باشد
که نتوان حرکت داد [illegible] نصب کرده باشند حفره [illegible] و امثال آن
پس طریقه آنست که آبرا در اطراف او جاری کنند [illegible] جمع شود از [illegible]
بیرون بیاورند و بنا بر قول [illegible] که مشهور است باید هر مرتبه که

که ظرف

مثل بدن

هر مرتبه که ظرف را [illegible] بیرون [illegible] و دیگر [illegible] تطهیر ظرف
بیرون [illegible] آب [illegible]
آنست که [illegible] در آب [illegible] میشود [illegible] شستن [illegible]
اگر شستن [illegible] نجاست [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
آنست که [illegible] مطلب چهارم هر چیزی که با رطوبت ملاقی
کند نجس [illegible] نجاسات [illegible] بعضی متأخرین [illegible]
[illegible] نجاست [illegible] هر چیزی که [illegible] نجاست از [illegible] و ازاله شود [illegible]
[illegible] مثل [illegible] یا آب [illegible] پاک کنند [illegible] هر وقت که چیز
[illegible] مطلب پنجم [illegible] نجاست [illegible]
[illegible] تطهیر میشود [illegible] پاک باشد [illegible] بعضی مثل گلاب
و آب [illegible] آب [illegible] و بعضی از علما [illegible] کرده اند [illegible]
نجاست اینکه آب [illegible] نجاسات شود و [illegible] شود پس هرگاه [illegible]
در ظرفی که آب در آن باشد [illegible] پاک نمیشود [illegible] دلیل [illegible]
و [illegible] خلاف [illegible] حدیث صحیح دلالت میکند [illegible]
[illegible] ظرفی که آب در آن باشد اما احوط [illegible] در [illegible]
بعضی [illegible] که از [illegible] و غیر آنها در وقت شستن [illegible]

کسند خواه از نشستن اول باشد یا غیر آن و در نشستن اول هر چند دلیل تمامی
نیست مجال حرفی است اما بنظر حقیر رسیده است خصوصا در وقتی که زیاد بشود
و این گفتگو در غیر غسالهٔ استنجا است پس آن پاک است خواه از بول باشد
یا از غایط یا او اسکه علم بتغیر آن بنجاست حاصل شده باشد و تجسس ضرور نیست
و اگر بینند که اجزای نجاست در میان آن آب است دیگر حکم بطهارت مشکل است
خصوصا هرگاه آن آب در جایی جمع شود و آن نجاست در میان آن ببینند که از آنجا
البته اجتناب بکنند و ظاهر این است که [illegible] نیست [illegible] دانسته [illegible]
هر بسته باب [illegible] صورت پاک است [illegible] استنجا [illegible]
آدمی بدون قصد استنجا بکار برد [illegible] نجس [illegible] از آن خواهد استنجا کند
در این صورت ظاهر آن است که این حکم نجاست جاری باشد و آن معفو نیست
هرگاه غساله با غایط مخلوط شود نجاست از مخرج [illegible] اظهر عدم عفو است هرگاه
مخرج الوده [illegible] بوده است و بعد از آن [illegible] پس [illegible] جامه باید
اجتناب بکنند اظهر آن است که غساله استنجا [illegible] ازاله خبث [illegible] و بعضی منع کرده‌اند
از رفع حدث با آن پس اظهر خلاف نیست که جایز نیست و اجماع نقل کرده‌اند
و کلام در غساله حمام بعد از این مذکور خواهد شد مطلب ششم هرگاه آن چیزی
که نجس شده است از جامه و فرش است که جاری کردن آب بر آن

بر آن ممکن است

بر آن محتاج است بفشردن پس اگر نباید فشردن احوط بلکه اظهر است
که بعد از هر شستن یکبار فشردن ضرور است و نباید در شستن اول عین نجاست
زایل شود و اگر عین موجود باشد در هر نوبت فشردن را ترک نکنند و شستن بلکه
اظهر آن است که هرگاه عین نجاست پاک شده باشد [illegible] دیگر
فشردن ضرور نیست و احوط آن است که بعمل بیاورند فشردن را هر چند که ممکن
باشد [illegible] و بعضی [illegible] فشردن [illegible] حاصل میشود
[illegible] و در بعضی [illegible] مثل لحاف و دوشک هرگاه نجاست
بباطن آنها رفته باشد [illegible] نجس شده باشد [illegible] بقوت
[illegible] ازاله نجاست بشود [illegible] که از آن بیرون آید بلکه باطن هم نجس
باشد [illegible] شستن ظاهر تنها [illegible] پاک میشود و اتصال بباطن نجس ضرر ندارد
و همچنین جامه که همه آن نجس باشد هر قدر اجزا بشوئی پاک است اتصال اجزا
نجس بپاک [illegible] ضرر ندارد و با جمله سرایت باطل است و دلیل بر آن نیست
و همچنان است که گفته‌اند که هرگاه سرایت ثابت باشد باید هرگاه [illegible]
وسیعی [illegible] که همه آن بیابان [illegible] رطوبت داشته باشد
همه آن بیابان نجس شود هر چند هزار فرسخ طول و عرض آن باشد و [illegible]
خاک دارد و مثال آن پس ظاهر [illegible] صورت ندارد و [illegible] جاری [illegible]

پس هر گاه علم بهم رسیدن تمام اجزای آن و زوال عین نجاست
از آن پس ظاهر آنست که پاک میشود و بعضی تجویز کرده اند تطهیر زمین را
تا بحدی که آب جاری غالب ظاهر شود و آن مشکل است و بعضی
گفته اند هر گاه زمین نجس را آب بریزی بحدی که از زمین بگذرد و در جای دیگر
جمع شود آن موضع که شسته شده پاک است و آنجا که آب جمع شده نجس است
و این هم مشکل است مگر اینکه زمین فرش سنگ باشد یا آجر یا سنگ پخته
یا بسیار صلب باشد پس درین صورت ظاهر آنست که پاک میشود و مثل
سیب و امرود و خربزه و امثال آن هر گاه بعد از بریدن نجس شود ظاهر
آنست که با آب قلیل هم پاک میشود مگر اینکه بسیار رسیده و از هم در
رفته باشد و مثل دانه شکسته انگور باشد پس در آن وقت دور نیست که
با آب قلیل کثیر توان تطهیر کرد و اگر برسد تا بحدی که آب مضاف باشد
پس تطهیر آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و گندم و جو و برنج و امثال
اینها هر گاه باطن اینها نجس شده باشد هر گاه توانند شد با آب قلیل تطهیر
کنند که غساله جدا شود مانعی ندارد و اگر اندرون اینها نجس باشد تطهیر آن
بغیر آب جاری و کر مشکل است اما گوشت و دنبه هر گاه نجس شود پس با آب قلیل
هم میتوان تطهیر کرد و اگر آب نجس جوشیده باشد و اگر آب نجس در اعماق اینها رسیده

باشد

باشد پس تطهیر آن با آب قلیل است مگر اینکه علم بهم رسد که آب با عماق [illegible] رسیده
و حدیثی که وارد شده است در باب آب گوشتی که در آن [illegible]
[illegible] که آنرا بریزند و گوشت را بشویند و بخورند و دور نیست که [illegible]
بجهت آنکه علم بمکث طویل بهم نرسیده باشد و احتمال [illegible] که تازه افتاده
باشد مبنی بر آنست که مکث طولی در میان آب قلیل بجهت تطهیر [illegible] لازم
و این بعید است بعد [illegible] که در آب جاری و کثیر [illegible] اشکال در تطهیر آن نمیگردد
بعضی از آن هم [illegible] و اما آن آب گوشت که نجس شده است پس قابل
تطهیر نیست و همچنین هر آب مضاف مثل گلاب و آب غوره و همچنین هر مایعی مثل
روغن و عسل و شیره هیچکدام از اینها قابل تطهیر نیست مگر بنوعی نادری که کسی
شیره یا عسل نجس را در آب بریزد که از کثرت [illegible] ممزوج شود [illegible]
و بعد از آن اسم [illegible] شیره یا عسل [illegible] پاک است و بعضی علما
[illegible] گفته اند که روغن را در آب [illegible] بریزد و بر هم زنند تا مخلوط شود و بعد از آن
که جمع شود پاک است و این در صورتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکل است
و اما آب مطلق پس آن قابل تطهیر هست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و هر گاه
حمره رنگ [illegible] نجس شود ظاهر است که [illegible] رنگ [illegible] و بعد از آن بشوید
تا بحدی که آب رنگین [illegible] و اگر [illegible] خشک شود و بعد از آن در آب جاری

تا بر یک دارند تا آب باعماق او برسد کافی است و لیقه مرکب یا محرق مدادی که
ترشده قابل تطهیر نیست مگر کسی که از دوات سیاه و سرخ بیرون بیاید اما یکدارند
تا خشک شود بعد از آن دوات بگذارند که آب باعماق او برسد ظاهرا پاک میشود

مطلب مهم

هرگاه موضع نجاست معلوم باشد و نجاست میشوید و اگر مشتبه باشد
مواضع مشتبه میشوید و اگر مشتبه شود در همه آن چیز باشد مثل آنکه یک موضع جامه
از جامه نجس شده و هیچ نمیدانند که کدام موضع آن جامه است بود باید همه را بشوید
و همچنین است حکم بدن نه اگر یکی از دو جامه یا سه جامه یا بیشتر نجس شده باشد
و ندانند که کدام است پس اگر محصور باشند محصور و احوط آنست که باید همه را
بشوید و در هیچ یک نماز نخوانند نکنند و اما در مشتبه غیر محصور مثل جامه بسیار
یا فرش بسیار باشند و دانند که یکی از آنها نجس است و لیکن کدام بسیاری
از آنها مشتبه همه موجب مشقت عظیم غیر مشتبه میشود پس شستن همه
واجب نیست و همچنین اگر مشتبه که چنین باشد اجتناب از آن واجب نیست
مثل آنکه دانند که در این شهر یک گاو یا گاو حرام است که شیر میدهد همه
این شهر واجب نیست اجتناب کنند یا دانسته که در این شهر دو خانه عظیمی
غصب واجب نیست اجتناب از تصرف در همه خانه‌ها و اقوی آنست
که ملاقی مشتبه محصور که نجاست آن مشتبه باشد نجس نمیشود مگر آنکه همه

ان مشتبه

آن مشتبه ملاقات کند و هرگاه دو وقت ملاقات کند یکی بگوید نجاست
ملاقات کرد با این چیز و دیگری بگوید نکرد و اقوی طهارت است و همچنین
هرگاه نجاست معین از خارج بهم رسد و یکی از ثقات بگوید باین ظاهر رسید
و یکی بگوید بجامه دیگر رسید اقوی طهارت هر دو جهت و هرگاه علم بهم رسید
نجاست بچیزی بهم برسید بر طهارت خود باقی است هر چند ظن نجاست
حاصل شود مثل بول بسیار ترشح کند یا باد او را تر کرد انده و مظنه هست
که بر جمها پاشیده است خصوصا در وقتی که چند جای بدن او احساس رطوبت
بکند پس او شستن آنچه را ندیده و علم بهم نرسانیده واجب نیست و تفحص
هم ضرور نیست بلکه قول یک نفر عادل هم اعتبار ندارد و مگر آنکه از قول او علم
بهم رسد و اما هرگاه هر دو گواه عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست بطلان آن
مشکل است و احوط اجتناب است و اما قول ید بیع آنکه عادل در آن
او است پس آن نیز معلوم نیست بلکه سخن او نسبت بمحبوس مسموع است
یعنی از برای او نجس است و اما از برای غیر پس نجاست آن دلیلی ندارد و احوط
آنست که غیر در آن نماز نکنند و شرط الطهارت بعمل نیاورد و اما اگر کسی طرب
با و ملاقات کند پس دلیلی بر نجس شدن ملاقی آن نیست هر چند که آن صاحب
ید عادل هم باشد و اما قول صاحب ید در طهارت مسموع است هر چند بیشتر

علم بنجس بودن آن نداشته باشد و همچنین هرگاه جامه نجس خشک را بپوشد
بدنی که بشوید همین که بگوید نشستم در طهارت کرده ام ظاهر الکافی است
فایده از اخبار بسیار ظاهر میشود که در مواضع که شک در نجس شدن آن
الملاقی حاصل شود باینکه توهم کند که شی تری از آن رسیده باشد باین ملاقات
کند مثل آنکه خشک کند در مبال و رسیدن بول یکجا مع باینکه با خوک
بخشکی ملاقات یا مرتی جسمی بجا و برسد و امثال اینها مستحب است
که آب بر آن موضع بپاشد و همچنین هرگاه خواهد در سجده بعود و نماز
نماز کند آب بر آن موضع بپاشد و بعضی علما گفته اند هرگاه بدن بجسم خشک
ملاقات کند بخاک بمالد **مطلب ششم** از جمله مطهرات زوال عین نجاست
دیگر احتیاج بشستن نیست هرگاه در حیوانات یا بکوند تا اتصال
آن مانده باشد در آن نجس شود مثل خون آمدن یا غیر آن بخشکی است و دور
نیست که بمضمضه کردن در دهن پاک شود و همچنین اعضای حیوانات هرگاه
نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک میشود و هر چند از نظر غایب شود و
احتیاج بشستن نیست و همچنین آدمی هرگاه عضوی از و نجس شود و غایب
شود بعد از آنکه ممکن باشد که در این وقت تطهیر کرده و طهور باشد و بعضی شرط
کرده اند که باید آن شخص که نجس شده علم بنجاست داشته باشد و اهل این

هم نباشد

هم نباشد که ازاله بکند مثل طفل یا مجنون هم نباشد و بعضی گفته اند که مشروط
بطهارت است هم عمل آورد تا بحسب مطلبی یا ... کرده باشد و حق این است
که اگر چه احتمال که حکم بطهارت واقعی نمی کنی باید این خبرها عمل باید داد
برای اینکه با رطوبت ملاقات کنی و نجس نشوی و همان عفت دور
که ممکن باشد در ازاله و تطهیر آن کافی است و بکر ملاقی آن محتاج تطهیر است
مطلب نهم از جمله مطهرات خاک است و آن پاک میکند زیر چکمه و نعلین
و زیر پا را و بعضی هم ملحق کرده اند و آن با وجه است و ظاهر این است در زیر انواع
و چکمه و نعلین کفش چرمی و نعلین چوبی و غیر آنها ... مثل جوراب و امثال آن
پس معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در میان نجاست ما بین این چیزها
که جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا جرم نباشد مثل بول یا آب نجس و هم فرقی
نیست ما بین آنکه نجاست خشک شده باشد یا تری آن باقی باشد و وقت تطهیر
نیست که عین نجاست زایل شود و تری آن برطرف شود و فرقی نیست در اینکه
بر زمین بمالد یا بساید تا پاک شود و یا بقدر راه رود که پاک شود و بعضی از طریق
او این است و احوط بلکه اقوی آنست که زمین پاک باشد و ظاهر این است خشک
بودن زمین ضرور ندارد و اما اگر گل باشد پس در آن اشکال عظیم است و اگر قائل بتطهیر
نشویم حرج عظیم لازم میآید خصوصا در فصل زمستان و معهذا احتیاط و همچنین

در سنگ و آجر و چوب و گیاه و غیر اینها اشکال است و احوط آنست که بهیچ یک
اکتفا نشود بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر هم **مطلب دهم** از جمله مطهرات آفتاب است
و آن پاک میکند آنچه را بر رو یابد و بخشکاند از بول و آب نجس یا چیزی که جرم نداشته
باشند و نیز از جمله است تری غایطه که بعد از ازاله عین باقی مانده و هرگاه یکی از اینها
بزمین یا بوریا یا حصیر یا دیوار یا درها و ابنیه یا میخها و اشجار رسیده باشد و بعضی
مخصوص بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا قرار داده اند
و اظهر عموم است در آنچه گفتیم و اظهر و اشهر آنست که حقیقة پاک میشود و بعضی گفته اند
که هرگاه آفتاب بخشکاند زمین و بوریا و حصیر را سجده بران میتوان کرد اما هرگاه
بتری ملاقات شود نجس میشود و این ضعیف است و هرگاه جای نجس بغیر آفتاب بخشکد
بعد از ان بران بتری و آفتاب او را بخشکاند پاک میشود و هرگاه مجموع دیوار گل
تر باشد و نجس باشد آفتاب که بر رو تابید اندرون ان پاک میشود و اما اگر اندرون
نجس شود و بیرون خشک باشد تابیدن آفتاب بر بیرون فایده نمی بخشد و ظاهر
آنست که کمک هوا و باد در خشکانیدن ضرر ندارد و اما اگر خشک شدن باید
با آفتاب باشد **مطلب یازدهم** از جمله مطهرات آتش است و آن پاک میکند
عین نجاست را مثل غایط نجس العین و استخوان نجس العین و امثال اینها را هرگاه
خاکستر شود بی اشکال و همچنین دود و انها پاک است و بعضی گفته اند دود نجس نجس است

روغن

روغن نجس نجس است و ان ضعیف است و اما چیز متنجس یعنی مثل چوبی که
نجس شده باشد یا سرگین حیوان حلال گوشتی که سرگین نجس شده باشد پس
در پاک شدن در اینها بسوختن اشکال است و بهر تقدیر هرگاه چیزی برطوبت
با خاکستر اینها ملاقات کند تطهیر آن واجب نیست و اما اگر خاکستر نشود و ذغال
شده باشد پس در ان نیز اشکال است و تطهیر ملاقی آن نیز واجب نیست و در
ظرف مثل کوزه و آجر هرگاه از گل نجس ساخته باشند نیز اشکال است و اظهر
این است که پاک نمیشود و تطهیر ان با آب ممکن است که کوزه و آجر را در آب جاری یا کر
بگذارند تا آب باعماق ان نفوذ کند و خمیر نجس به پختن پاک نمیشود و هرگاه غایط
مستحیل بخاک شود یا بکرم پاک میشود و همچنین هرگاه سگ در نمکزار افتد و مستحیل
بنمک شود و ازین باب است آب و علف نجس که حیوان حلال گوشت بخورد و مستحیل
ببول و غایط شود و در انتقال خون نجس بشکم پشه و کیک و کنه و امثال آنها اشکال
ازین باب نیست نهایت چون درین وقت ان را عرف خون آدمی چون
گاو و گوسفند نمی گویند و خون پشه و کنه میگویند و آن پاک است و در خون زالو
که در بدن انسان جای میدارد و خون بسیار میمکد و بعد از ان جدا میشود اشکال است
و احوط بلکه اقوی اجتناب است و اما منقلب شدن شراب بسرکه پس آن معلوم
معلوم نیست که از راه استحاله باشد ولیکن در طهارت ان اشکال نیست

بسبب اجماع و اخبار و فرق نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود یا اینکه چیزی
در آن بریزند که سرکه شود و همچنین فرق نیست که آن چیز مایع و روان باشد مثل
سرکه یا جامد و خشک باشد مثل نمک و اینکه آن چیز در میان آن باقی ماند یا مستهلک
شود و اگر شراب قلیل در خمره سرکه بریزند اظهر نجس میشود و سرکه پاک نمیشود
هر چند شراب در سرکه مستهلک شود و هر چند بماند اینقدر که اگر شراب بسیاری باشد
مستحیل بسرکه میشد و اما پاک شدن آب انگور بعد از جوشش آمدن بسبب
کم شدن پس این نیز نه از جهة استحاله است بلکه از راه اجماع و اخبار است
و طهارت آن حاصل میشود بعد از انکه دو حصه آن برود و یک حصه بماند و خوب مراعات
کیل و وزن است و فرق نیست در اینکه آن دو ثلث بجوشیدن بآتش برود یا
آفتاب برود یا بباد بر طرف شود و جسم پاکیکه در آب انگور افتاده پیش از ذهاب
ثلثین نجس شود و ظاهر این است که بعد از ذهاب ثلثین [illegible] پاک میشود
مثل مغز بادام و گردو و دست و [illegible] و ظرف و اسباب [illegible] چیزی
درخت و لباس اینکه مباشر امر است [illegible] پاک میشود و در [illegible]
که آب انگور که جوشش باید قبل از ذهاب ثلثین بجای [illegible] خشک شدن
پاک شود و هر چند در غیر مباشر آن امر باشد **مطلب دوازدهم** [illegible] اسلام
و آن موجب طهارت بدن است از نجاست کفر و اما اگر بدن کافر بنجاست دیگر نجس شده
باشد

باشد باسلام پاک نمیشود و همچنین جاهای او باسلام پاک نمیشود و خواه نجس شدن
آنها بنجاست کفر باشد یا غیر آن و مرتد فطری یعنی مسلمانزاده که کافر شود و بعد
از توبه کردن او و در ان طهارت انتقال است **فصل سیم** در [illegible] و حکم
آبهاست و در ان مقدمه است و چند مطلب اما مقدمه پس [illegible] که آب گفته میشود
بر دو چیز یکی آب حقیقی است که آنرا آب مطلق میگویند و دیگر آب مضاف مثل آن چیزهای
که از جسمی فشرده میشود مثل آب انگور و آب هندوانه و آب [illegible] و از بخاری بعنوان عرق
عرق حاصل شود مثل گلاب و عرق نعناع و امثال آن و مانند [illegible] شود و با آب مطلق
با چیز دیگر بحدیکه که آنرا نتوان گفت که آب است مثل آب گل و آب [illegible] و شربت
و امثال اینها و هر گاه شک بهم رسد در اطلاق [illegible] سیلاب [illegible]
پس در این حکم هیچ یک از دو قسم را [illegible] الاطلاق نمیتوان جاری کرد در بعضی [illegible] میشود
که بعضی از احکام هر یک را جاری میشود مثلا هر گاه در آب [illegible] شک کنیم که آب است
باشد و [illegible] نمیتوان گفت که آب است یا نه
جنس [illegible] هر گاه جاری باشد [illegible] حکم نجس شدن [illegible] و ملاقات
[illegible] و [illegible] نمیتوانیم [illegible] که شرط است در آب
وضو که آب مطلق باشد و هر گاه منحصر شود [illegible] استعمال این آب و وضو جمع میان
تیمم و وضو است و همچنین تطهیر بدن احتیاط را درست [illegible] آب مطلق پاک گردانید

از حدث وخبث بخلاف آب مضاف که آن هرگاه در اصل طاهر باشد اما ازاله نجاست
نمیتوان کرد و کم و زیاد آن بمجرد ملاقات نجس میشود بخلاف آب مطلق که در قسم
آن فرق است چنانچه بتفصیل مذکور میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب ایستاده
و آب چاه و آب حمام و آب باران و هر آب ایستاده بر دو قسم است کر و کمتر از کر و حکم
آنها در ضمن چند مطلب خواهد بود (مطلب اول) در آب ایستاده اگر کمتر از کر است
آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و بعضی [illegible] قائل شده اند که نجس نمیشود
و آن بسیار ضعیف است و فرق نیست در میان نجاست بسیار و کم و خون و غیر
خون و فرق نیست در آنکه نجاست وارد شود در آب یا آب وارد بر نجاست و حکم
دیگر آب قلیل دارد هر چند بقدر هزار کر باشد همان موضع ملاقات بملاقات
نجاست نجس میشود و آنچه از همه ممکن است و مقدار کر بنا بر اقوی هزار و دویست
رطل عراقی است که هر رطلی صد و سی درهم است که موافق من تبریزی است
که مساوی سی شاهی پول سیاه باشد تخمینا که صد و سی [illegible] من میشود اما
بحسب مساحت حسن اقوی و اشهر آنست که هرگاه سه وجب و نیم طول آب باشد و سه
وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن مقدار کر است و در اختلاف در طول و عرض و عمق
و طول باشد حاصل ضرب آنچه را که گفتیم در نظر داشته باشند و همان قیاس در اعماق
دیگر ملاحظه کنند پس میگوئیم که حاصل ضرب آنچه مذکور شد چهل و دو وجب [illegible] هرگاه

طول آن

طول آن آب چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد و عرض آن یک وجب و عمق آن
یک وجب باشد آن کر است و همچنین هرگاه طول آن یک وجب و نیم باشد و همچنین و عرض دو وجب
و عمق آن یک وجب باشد کر است و همچنین هرگاه [illegible] در اقوال در یکدیگر مختلف است
و اقوی این بود که مذکور شد پس هرگاه آب از این مقدار کمتر باشد هر چند [illegible]
باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود (مطلب دوم) در آب ایستاده که بمقدار کر
باشد و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا بوی آن یا مزه آن
از نجاست متغیر شود و همچنین که یک گوشه آن متغیر شود هرگاه باقی کمتر از کر است
نجس میشود و ضرور نیست که همه متغیر شود و هرگاه مردار در کنار آب باشد
و بوی آن داخل آب نباشد اما بسبب بوی او آب بدبو شود آب از این جهت نجس نمیشود
و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است [illegible] متغیر شود و بچشم و بیان
و دماغ ادراک شود پس اگر قدری [illegible] در آب نجس بریزند که اگر [illegible]
آب را متغیر میکرد و الحال تغیری نداشته باشد پس آن [illegible] دارد و متغیر شدن
آب بجز پاک ضرر ندارد و مثل [illegible] و الحال [illegible] که آب
[illegible] نجس نمیشود و هرگاه آب
که متغیر بجز پاک [illegible] عارض شود و لیکن آن تغیر که [illegible] معلوم شود
که تغیر بنجاست [illegible] نشده باشد [illegible] حکم بنجاست آن نتوان کرد

آب ۴

حسی است [illegible]

دوم طهارت و نجس شدن بملاقات نجاست اینکه آب مساوی السطوح باشد که هر گاه
در عرف یک آب گویند در زمین هموار است و در گودال آب که بهم نزدیک باشند و جدولی
در میان این دو نا باشد که بهم متصل نباشند و اما اگر قدری از کر در گودال باشد
و قدری در بلندی و از آنجا آب بغیر در ریزد و به پایین و جمع شود و مجموع آب بالا و پایین هم
نجس نمی‌شود اما بملاقات آب پایین بالا نجس نمی‌شود **مطلب ششم** در آب جاری است
و آن آبی است که از زمین بر آید و آب چاه نباشد خواه روان شود و بر روی زمین یا نه
تا شامل شود چشمه‌های کوچک که در گودالی کوچک جمع می‌شوند و از جایی روان نمی‌شوند
و در تعریف آن نیست مابین اینکه در بعضی فصلها بخشکد یا نه و آب برف که از کوه سرازیر می‌شود
و در هر سال روان می‌شود و بیرون آید از داخل آب جاری نیست آب جاری
بملاقات نجاست نجس نمی‌شود مگر اینکه رنگ یا بوی یا مزه آن بنجاست متغیر شود و اقوی
و اشهر آنست که کریت در آن شرط نیست بلکه هر چند بسیار کم باشد بمجرد ملاقات
نجس نمی‌شود و آب جاری همینکه از ماده خود منقطع شود مثل اینکه در میان نهر مانعی قرار
دهند که آب بجای دیگر برود و آنچه تتمه آبی که در نهر روان است این را آب جاری نمی‌گویند
و در و کریت را اعتبار باید کرد و همچنین که هر گاه میان نهر جای پستی بهم رسد
همان جایی که ریخته است متغیر شود که مطلقا رشته آب صافی جوی متغیر در میان قاطع
الموضع جزما نجس است و مابقی آن در حکم آب جاری است بپایین اگر باید و در کریت

در دو کریت

در دو کریت را اعتبار کنیم و آب جاری که از ماده قطع شد اینکه بسر شیب برود
هر گاه نجاست به پایین آن ملاقات کند ظاهر این است که بالایی نیست نجس نمی‌شود
و آنچه پایین تر از نجاست هر گاه بمقدار کر نباشد نجس می‌شود و همچنین هر آبی که در
روی زمین روان شود هر چند از زمین نابع نشده باشد و هر گاه آب قلیل در کنار
آب جاری باشد و با آن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاری است هر گاه مساوی
باشد با آب جاری یا جاری در پایین باشد پس از ملاقات نجاست نجس نمی‌شود
مطلب چهارم در آب حمام یعنی آن حوضهای کوچک که در جنب خزانه می‌سازند
و بواسطه نهر شدر از خزانه در آن آب می‌ریزد و آن در عراق و حجاز متعارف است
پس آن در حکم آب جاری است مادامیکه متصل است بخزانه بشرط آنکه خزانه
از کر بیشتر باشد که در حال ملاقات نجاست معلوم باشد که آنچه در خزانه است بمقدار
کر یا بیشتر باشد و همینکه اتصال قطع شد حکم آب قلیل دارد و در حکم آب حمام است
و غیر آن مثل منبعها و حوضها و در هر جا که باشند با وجود شرایط مذکوره اتفاقا که حکم
یعنی آنکه از نشست شو جمع می‌شود در منجلاب پس اگر علم بنجاست آن باشد
یا علم بطهارت آن باشد پس در آن شکی نیست و اگر علم بهیچ یک نباشد
پس مشهور نجاست آن است و این در نظر حقیر دور نیست بلکه اظهر ملاحظه نقل
اجماع و دلالت بعضی اخبار و اما اصل زمین حمام و آبهایی که در آن بهم می‌رسد از شستن

پس اظهر طهارت است بلکه ظاهراً خلافی در آن نیست ولیکن احوط اجتناب است
و اشکال در این است که علم به نجاست زمین حمام بهم رسد مثل آنکه دیدیم که چون
به نجاست مانعی آن رسید در جایی که بول بوده بارها دیده‌اند و بسیاران مالیدن
و بعد از آن علم به تطهیر آن بهم نرسیده و اما احتمال اینکه تطهیر کرده باشند حاصل باشد
پس ظاهر اطلاق و جمله اخبار و فتاوی علما طهارت است و مقتضی استحباب اجتناب و اجتناب
بعد از تامل در اخبار و سایر ادله در نظر حقیر رجحان دارد این است که علامه اخبار طهارت
پاک میدانم و لیکن بر آن زمین سجده نمیکنم و تیمم نمیکنم هرگاه ننگ باشد و اگر کسی مطلق
احتیاط بکند بسیار خوب کرده است مطلب پنجم در آب باران است و آن در حکم
جاری است در اینکه بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه اصلی از اوصاف او متغیر باشد
به نجاست و فرقی نیست میانه جاری بودن آن از ناودان و مثال آن یا در زمین جاری
بودن یا اینکه مطلق جاری نشود مثل اینکه در گودالی جمع شده باشد و اینها هم در وقتی است
که باران از آسمان میآید و هرگاه باران قطع شود دیگر این حکم ندارد
و هرگاه کمتر از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و هرگاه قلیل آب باران در
گودال باشد و بعد از آن باران بیارد بمجرد ورود باران حکم دارد که گفتیم
اظهر آنست که اگر آب قلیل از غیر باران بهم چیزی نجسی که فرو آید همین که تمام او را گرفت
پاک میشود و شرط اینکه زوال عین نجاست و جریان شرط نیست و هرگاه رنگ نجسی فرو
باشد

باشد بمجرد ورود باران بر آن پاک نمیشود مگر آنکه آب باران در حین باریدن جاری شود
و داخل شود بر آن و ممزوج شود با آن قدر بر آن بیارد که ناودان به عمل آید و بسیار شود
و تا یقین باشد کریت در آب جاری و در آب باران قائل نشده‌اند مطلب ششم در آب
چاه است و مراد از چاه چاه‌های متعارف است که آب از زمین آن بیرون آید و در آن جمع میشود
و غالبا در آن جا است و بیرون نمی‌آید پس چاه‌های قنوات آن که از زیر زمین
جاری است یا اینکه بر روی زمین جاری شود و امثال آن در این جاری نیست و داخل در حکم
آب جاری است و همچنین هرگاه چاهی بکنند و آب از آن بیرون نیاید ولکن آب از بیرون
بریزند و آب در آن جمع شود و آن نیز در حکم آب ایستاده است اگر بقدر کر است
در حکم کر است و اگر نه در حکم آب قلیل است و در آن چاه متعارف خلاف عظیم در میان
علما است مشهور آنست که بملاقات نجس میشود و مشهور متاخرین آنست که نجس
نمیشود و این در نظر حقیر اقوی است و اقوال دیگر در مسئله است که ضعیف است
و علی ای تقدیر هرگاه متغیر شود به نجاست اشکال در نجاست آن نیست و بنا بر مختار
نزح چاه که وارد شده است از برای نجاسات چنانکه خواهد آمد محمول است بر
استحباب مطلب هفتم هرگاه آب قلیلی بملاقات نجاست نجس شود پس تطهیر آن بچند
چیز حاصل شود اول یک کر آب یا بیشتر یکدفعه در آن بریزند و با آن ممزوج و مخلوط
شود و بمجرد اتصال بهم کافی نیست و هرگاه متغیر به نجاست باشد باید بعد از زوال

متغیر ره

تغییر بقدر کُر باشد تا آنرا پاک کند و هرگاه قدری از کُر را متغیر کند آن باقی مانده نخواهد
بخشید دوم آنکه اگر آب قلیل را در کُر بریزند و ممزوج و مخلوط شود پس هرگاه کوزهٔ
آب نجسی که سر بسته کسی در کُر فرو برد بمجرد این پاک نشود بلکه هرگاه آب کُر در
داخل شود و ممزوج شود پاک شود سیم آب جاری میتوان تطهیر کردن بشرط آنکه
ممزوج شود و مجرد اتصال کافی است و همچنین است هرگاه آب مخزنی که از کُر بیشتر
باشد و مجاری آن قلیل شود و هرگاه متغیر شده باشد بقدری که باقی مانده باشد کافی نیست
و این در وقتی است که از مخزن در بالای آب قلیل باشد و اما هرگاه مساوی باشند مثل
دو گودال که یکی کمتر از کُر باشد و دیگری بقدر کُر باشد پس برای مجرد مخلوط شدن
کافی است مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد و قدری از کُر را متغیر کند پس برای بعد
از زوال تغییر باید از کُر کمتر نباشد تا آن قلیل پاک کند و مجرد اتصال در اینجا هیچ
کدام کافی نیست و هرگاه در زیر آب قلیل باشد و از بالای آب بجوشد و داخل قلیل
نجس شود پس هرگاه بنحوی نیست که بر وجه فواره آید که بالا آید عرفاً پس آن نیز
ملاحظه و معارضه پاک میشود و شرط نیست که مطهر زیاده از کُر باشد مگر در صورت
متغیر نجس باشد و بعد از زوال تغییر از کُر ناقص شود چنانکه گفتیم چهارم آب باران
میتوان تطهیر کرد چنانکه گذشت و هرگاه آن آب نجس کُر باشد مثل آنکه آب نجس
کم کم جمع شود تا بقدر کُر یا کُر متغیر بنجاست شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل

آب قلیل است

آب قلیل است و هرگاه تغییر کُر خود بخود زایل شود پس بعضی بر آن اند که مثل آب قلیل است
آن فایده ندارد و تطهیر آن بغیر آب نشود و اما آب جاری هرگاه نجس شود بسبب
تغییر پس طریق تطهیر آن همان است که از سر چشمه آب بیاید و ممزوج و مخلوط شود
تا بحدی که تغییر زایل کند و همچنان آب حمام در خزینه نجس شده باشد و لیکن در اینجا شرط است
که آن ماده از کُر بیشتر باشد تا بعد از زوال تغییر هرگاه آن حوض کوچک متغیر شده باشد
مطلب
هشتم در تطهیر آب چاه بنا بر قول نجاست و اظهر آن است که تطهیر آب چاه بکرده جاری
و آب باران و غیر آن بتفصیلی که گذشت ممکن است و دیگر کشیدن آب چاه
در کار نیست و بعد از بعضی علما ظاهر میشود که طریق تطهیر منحصر است در کشیدن
آب بتفصیلی که میاید و آن ضعیف است و اگر کسی آب چاه جاری بکند پس ظاهر
آن است هرگاه بقدر مقدری که فرموده اند که باید کشید از آب در رفت باقی
پاک است و اگر آب چاه فرو رود و باز بر گردد پس ظاهر آن است که دیگر احتیاج
بکشیدن آب نیست خصوصاً هرگاه ته چاه مثل آفتاب یا باران پاک شود و هرگاه
آب چاه بنجاست متغیر شود پس اقوی بنا بر مختار آن است که باید کشید کل تا تغییر
زایل شود و بنا بر قول نجاست آب چاه بملاقات اقوال بسیار در آن است و مناسب
ترین آن اقوال ما بین مذاهب آن است که هرگاه آن نجاست مقداری در شرع
دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغییر از اعمل آن در دو والا

...الا بکشند تا تغیر زایل شود و هرگاه تغیر خود بخود زایل شود پس آن پاک میشود و بلکه
باید اینقدر کشید و در مقدار آن مشکل است و اظهر آنست که هرگاه توان دانست
که اگر تغیر باقی بود بچه قدر کشیدن زایل میشود همان قدر را بکشند والا تمام آب
چاه را بکشند و اما در صورت عدم علم بتغیر آب چاه بنجاست پس در بعضی نجاسات در خصوص
تقدیری وارد شده و در بعضی وارد نشده و در ما لا نص فیه یعنی انچه بخصوص تقدیری
از شرع وارد نشده مشهور آنست که تمام آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند که چهل
دلو و بعضی ده دلو و ان اظهر است و بنابر مختار استحباب هر یک بعمل میاید هرچند باکثر
افضل است تا اما انچه در و تقدیری از شرع رسیده ما بیان انرا در ضمن چند مسئله
میکنیم مسئله اول در انچه تمام آب چاه را در ان باید کشید ان شراب است و مشهور آنست
که فرقی کم و بیش آن نیست و بعضی گفته اند که از برای یک قطره ان بیست دلو بکشند و دور
نیست که قطره در حکم ما لا نص فیه باشد و مشهور آنست که سایر مسکرات مایعه نیز
مثل شراب است و جمعی از علما فقاع را هم ملحق کرده اند این دور نیست و بعضی آب
انگور را هم ملحق کرده اند در صورتیکه جوش بیاید و ثلث آن نرفته باشد و دیگر
منی است و ظاهر مشهور آنست که کاه نیز حکم دارد و دیگر خون است و خون حیض
و نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار و عرق جنب از حرام هم ملحق
کرده اند و دلیلی نیافته اند و هرگاه کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی

دفع

دفع آب پس باید چهار مرد بکمک یکدیگر یک روز آب بکشند و دو نفر دو نفر نوبت
و اظهر آنست که از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب کافی است و احوط اعتبار روز از
و کشیدن در شب کافی نیست و هرگاه از روز و شب هم کافی نیست و جماعت
زنان و اطفال هم کافی نیست و احوط آنست که وقت چیز خوردن و نماز کردن
هم مجتمع نشوند و هر یک بار دفت رخصت رفع حاجت دیگر بکند مسئله دوم مشهور
وجوب کشیدن یک کر آبست از برای مردن اسب و شتر و الاغ و جمعی از
اصحاب مایده گاو را با اینها ملحق کرده اند و این حواب است مسئله سیم واجب است
کشیدن هفتاد دلو آب از برای مردن انسان و ظاهر فرقی نیست ما بین انکه
انسان بمیرد در چاه یا مرده ان در چاه بیفتند و هرگاه بدن انسان آلوده بنجاست
باشد مثل منی یا خون یا غیر ان پس اکتفا بهفتاد دلو معلوم نیست و از اینجا معلوم
میشود که حکم کافر باید غیر مومن باشد و این اظهر لیکن از علما گفته اند باید از برای
کافر تمام آب چاه کشیده شود و دعوی اجماع کرده است و این بعید است و اظهر
آنست که او را از جمله ما لا نص فیه دانند و همچنین هرگاه کافر زنده بدن او مباشر
آب چاه شود مسئله چهارم اظهر آنست که از برای غایط انسان ده دلو باید کشید
هرگاه ازهم نپاشیده باشد و هرگاه ازهم پاشیده باشد و آب بسته باشد چهل
دلو باید کشید و پنجاه دلو افضل است و دور نیست که مجرد ازهم پاشیدن هم کافی

حکم وارد و خواه آب کشیده باشد یا نه و تقدیم آن عذر باشد یا بعضی و جمعی از علما از برای
خون بسیار هم سی و دلو گفته اند و اقرب آنست که سی دلو یا چهل دلو بکشند
از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن گوسفند که در آن حال بچاه بیفتد
و خون از آن جاری است و چند دلو بسبب آنکه اقل آن سه دلو است بکشند
از برای خون کم مثل آنکه کبوتری سر بریده بچاه بیفتد یا مثل قطرات رعاف که
از دماغ بچکد در چاه مسئلهٔ پنجم مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است
از برای سگ در چاه و خوک و جنس و گربه و گوسفند و مشهور نیز چهل دلو است
از برای بول مرد و این اولی است هر چند فرق میان مرد و زن نکرده است و احوط
آنست که از برای بول زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهر فرق بول مسلم و کافر
نیست و همچنین مسلمان در غایط و خون مسئلهٔ ششم مشهور آنست که واجب است
کشیدن سی دلو از برای آب باران که مخلوط شده باشد به بول یا عذره و بچاه
سگ چنانکه در روایت که دیده وارد شده است و در این تعدی بغیر اینها
نمیتوان کرد و در وقتیکه هرگاه همین بعضی از مذکورات هم داخل باشد باز حکم
او همین باشد زیرا که کاهست که مخلوط شدن آب باران را اثری باشد
مسئلهٔ هفتم واجب است کشیدن هفت دلو از برای مردن طیور و ان عبارت
از مثل کبوتری و بزرگتر از آن تا بجثهٔ شتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن

جنب

جنب در چاه چنانکه مشهور بآن رفته اند اما اظهر آنست که مجرد مباشرت جنب
با آب چاه این حال دارد و هر چند غسل نکنند و ظاهر این است که این حکم در
صورتی است که بدن خالی از نجاست باشد و الا از برای هر نجاستی حکم او
ثابت است و اظهر آنست که غسل از برای جنب در چاه باطل نباشد و بعضی
گفته اند باطل است و همچنین از برای سگ که در چاه بیفتد و زنده بیرون آید
هفت دلو باید کشید و همچنین بول صبی و مراد در اینجا طفل است که از دو سال
بیشتر باشد و هنوز بالغ نشده باشد و همچنین از برای مردن موش هفت
دلو بکشند و مشهور آنست که این در صورتی است که از هم پاشیده باشد
و اگر نه سه دلو کافی است و بعضی گفته اند که هرگاه ورم کرده باشد هفت دلو
بکشند و بعضی مطلقا هفت و او را ضرور ندانسته اند و اظهر قول مشهور است
مسئلهٔ هشتم اظهر آنست که از برای مرغ خانگی که نجاست خوار باشد از پنج
دلو بکشند کافی است و زیاده ضرور نیست مسئلهٔ نهم مشهور وجوب
سه دلو است بجهت مردن مار و بعضی هفت دلو وجوب دانسته اند و جمعی
وجوب دانسته اند سه دلو را از برای وزغ که او را چلپاسه مینامند و بعضی
یک دلو را کافی دانسته اند و از برای عقرب هم سنت است که سه دلو
بکشند مسئلهٔ دهم وجوب کشیدن یک دلو از برای کنجشک و آنچه شبیه

آن باشد در جثه و مقدار تا بحدّ کبوتر برسد و ظاهر این است که بزرگ و کوچک
اینها تفاوت نمیکند و جوجه مرغ و فاخته و گنجشک حکم این تفاوت دارد و در جثه
در جثه مثل هم باشند و اکثر علما واجب میدانند کشیدن یک دلو را از برای بول
طفل شیرخواره نه بلکه طفل و صبیه هم این حکم دارد و بعضی طفلی که تازه از شیر گرفته
باشند و انفت دلوی که در صبی مذکور شد بعد ازان است که او را افطم بگویند
مسئله یازدهم هرگاه نجاسات متعدده بچاه بیفتد اقوی آنست که مقتضی
هر یک باید بعمل آورد خواه مجاری باشد در جثه و مقدار و خواه مختلف خواه
مقداری که شارع قرار داده است از برای آنها مساوی باشند یا مختلف و بعضی
استثناء کرده اند مثل آنکه خون کمی بچاه ریخته باشد بعد از آن خون کمی دیگر
بریزد که بسبب آن خون زیاده شود و گفته اند که در اینجا حکم خون بسیار باید
جاری گردد و آن دلیلی ندارد بلکه اظهر آنست که حکم خون کم دارد و از برای هر یک
سی دلو بکشند و مجموع را یک خون بسیار حساب کنند و هرگاه آب چاه وفا نکند
بکشیدن مقدار هر یک از نجاسات متعدده پس کشیدن تمام آب چاه کافی است
و هرگاه متعذر باشد پس تراوح کنند چنانکه گذشت و دور نیست که تراوح
یکبار اکتفا و در آن تکرار و خفا از اشکال نیست مسئله دوازدهم هرگاه پاره از
حیوان که از برای آن مقدار معین در شرع وارد شده است در چاه افتد

او بدون

مثل

مثل سر یا دست آن پس در آن خلاف است بعضی از اهل تحقیق بکل حکم کل آن حیوان
کرده اند و بعضی ملحق بما لا نص نیز کرده اند و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از حکم مالا
نص نیز کمتر همان اکتفا کنند و اگر کمتر نیست مقدار مالا نص نیز را بکشند و این دور
نیست و اگر پاره‌های متعدد را از یک حیوان بریزد یا یک پاره از یک حیوان و پاره دیگر از
همان جنس باشد مثل دست یک از آن شتر و دست از شتر دیگر پس اظهر آنست که
هر یک حکم جدا دارند و تداخل نمیشود و همچنین پاره‌های حیوان مالا نص و اما حیوان حامله
هرگاه معلوم شود که آب چاه بحمل او هم رسیده است یا حیوانی که فضله او نجس باشد
معلوم شود که آب بنجاست آن هم رسیده است پس در آن اشکال است و اظهر
در ثانی آنست که حکم تفاوت نکند و اشکال در اول بیشتر است و اما بنا بر مختار
که عدم انفعال چاه است پس در هیچ جا اشکال نیست مسئله سیزدهم آب کشیدن
از برای تطهیر باید بعد از بیرون آوردن نجاست باشد یا مستهلک شدن آن در
چاه مگر در جائیکه تمام آب چاه را باید کشید و اگر قدری پیش از بیرون آوردن
نجاست کشیده شود پاک نیست و هرگاه اجزای نجاست پراکنده شده باشد
بیرون باید و بعد از آن آب بکشند و همچنین موی حیوان نجس العین و اگر بیرون
باشد بیرون آوردن هم بکشند آن آب چاه باید کشید تا تمام جمع شود جمیع اجزای
نجاست پاک میشود و ظن غالب بتمام شدن اجزای ظاهر کافی است مسئله چهاردهم

معتبر در دلو عادی است که متعارف مثل آن چاه باشد یعنی در عرف و عادت آن بلد
از مثل آن چاه باشد مثل آن دلو آب بکشند و اظهر آنست که عدد در آنجا حجت باید کرد
پس هرگاه از چاه ده دلو بکشند و کسی ظرف بزرگ را در چاه کند که یکباره ده دلو بیرون
آورد کافی نیست بنا بر قاعده که بجهت زوال متغیر بکشند یا جائیکه تمام آب چاه را باید
بکشند یا بمقدار کری باید کشید در آن چاه تعدد در کار نیست مسئله پانزدهم
قطراتیکه متعارفست که از دلو میچکد در بعض کشیدن معفوست و دیگر از برای آنها جدا
نباید کشید و همچنین دیوار چاه و کنارهای آن و بعضی که در آن است هم معفوست
و بعد از خلاص شدن همه آنها پاک کنند و قبل از خلاص شدن اشکال است و همچنین
دلو و بند و چرخ و ریسمانیکه آب بکشند و بنابر حقیقت [illegible] اشکال در هیچ در یکی نیست
فائده بدانکه هرگاه چاه آب نزدیک بیالوعه باشد یعنی چاهی که در آن نجس یا بول
یا سایر نجاسات باشد مادامیکه معلوم نباشد که نجاست آن و تری آن بچاه
آب رسیده است پاک است و بعد از آن که علم بهم رسد که رطوبت آن بچاه آب
رسیده است بنابر مختار نجس میشود مگر اینکه اوصاف متغیر بآن نجاست بشود
و بنابر قول بنجاست نجس میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم دور باشند بقدر
پنج ذرع هرگاه ته چاه از زمین ته بالوعه بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد
و هفت ذرع هرگاه چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمالی بودن مثل

بلندی

یا بلندتر بودن آن یقینی است مبحث دوم در بیان اوقات نمازها است
و در آن چند باب است باب اول در بیان اوقات نماز یومیه که پنج نماز است
و در آن دو مطلب است مطلب اول هر یک از نمازهای پنجگانه را دو وقت است
یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است و یکی وقت اجزای یعنی نماز در آن وقت
درست است و قضا نشده است اما فضیلت [illegible] معصیت هم نکرده
نشسته باشند و بعضی گفته اند که اول وقت از آن دو وقت از برای مختار
است یعنی که اگر کسی با اختیار نماز را بکند تا وقت دوم معصیت کرده است
بلکه بعضی گفته اند که قضا هم میشود و کردن در آخر وقت موجب عقوبت است
و گفته که مراد از عذر معذورست فی بابان و [illegible] و بعضی که ترک آن ضرر [illegible] دنیا
و رشته باشد و مراد بضرورت پنج است اول آنکه کافری مسلمان بشود در آخر
وقت دوم طفلی بالغ بشود سیم حایض طاهر بشود چهارم مجنون عاقل شود پنجم بیهوش
بهوش آید و سنت [illegible] ظهر قول او [illegible] اما وقت اول نماز ظهر ابتدای آن اول
زوال است تا آنکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی که بهم میرسد بلند شود
بمقدار آن چیز و بعضی گفته اند تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم رسد مثل آن سایه
شود که در اول ظهر باقی مانده بود و این ضعیف است و منتهی زوال را بعد بیان
خواهیم نمود وقت دوم نماز ظهر باقی است تا اینکه باقی بماند بقدر [illegible] آفتاب

اینقدر وقت که نماز عصر را بتوان کرد پس آن دیگر مخصوص بعصر است و نماز ظهر را نمیتوان کرد و اول وقت نماز عصر پس از آن بر قول اقوی و مشهور از علما صرف شدن از مقدار ظهر تا آنکه آن است که بعد از ظهر که از هر چیزی بهمرسد مثل دو ثلث آن چیز شود وقت دوم آن منتهی میشود بغروب آفتاب بنابر قولی و بقول دیگر این مسئله است اما ضعیف است و اما اول وقت اول مغرب که افضل است پس آن از غروب آفتاب است تا آنکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق سرخی است که در مغرب بماند بعد از غروب آفتاب پس وقت دوم آن باقی است تا آنکه بماند بنصف شب بمقدار چهار رکعت که آن مخصوص بعشا است بنابر مشهور و در نزد جمعی هرگاه بمقدار چهار رکعت به نصف شب مانده باشد میتواند که مغرب را بجا آورد گنجایش آنکه آن کس یک رکعت از نماز را در وقت دریابد اما آن نماز ادا خواهد بود چنانکه خواهیم گفت و بعضی گفته اند وقت مغرب و عشا تا صبح است در حق حایض و مثل آن اگر کسی در خواب مانده و یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند تا آنکه باقی به صبح بمقدار نماز عشا و دور نیست که مطلق مضطر این حکم را داشته باشد و بهتر آن است که قصد قضا و ادا نکند و اما وقت اول نماز عشا پس بنابر قول اقوی بعد از فراغ از نماز مغرب است تا ثلث شب برود و بعضی گفته اند اول وقت این بعد از شفق است و اول اقوی است هر چند این افضل است

و آخر وقت

و آخر وقت آن نصف شب است بنابر مشهور و اقوی چنانکه پیش گفتیم و مضطر میتواند تا صبح هم بکند و بهتر آن است که قصد ادا و قضا نکند اما اول نماز صبح پس آن صبح دوم است تا صبح خوب روشن شود و وقت دوم آن باقی است تا طلوع آفتاب مطلب دوم مشهور آن است که از اول وقت ظهر مخصوص نماز ظهر است بقدر اینکه آن نماز کرده شود و بعد از آن مشترک است با عصر در وقت تا آنکه بمقدار عصر بماند بغروب آفتاب و همچنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته اند که دو نماز هم وقت با هم مشترک است از اول تا آخر و بر این متفرع کرده اند اینکه هرگاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از آن که فارغ شود بخاطرش بیاید که نماز ظهر را نکرده است پس اگر اول وقت مخصوص بظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید بعد از ادای ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت مشترک بوده است یعنی بعد از آن که بمقدار نماز ظهر گذشته باشد عصر را کرده باشد پس نماز عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجای آورد و همچنین در مغرب و عشا بخلاف آن قول دیگر که میگوید که در هر وقت که نماز دوم را کرده است که بعد از فراغ بخاطرش آید صحیح است و اعاده نمیخواهد و همین نماز اول را بعد از آن بکند و قول اول مشهور و ظاهر است هر چند در تفریع مثل اشکال است و اما در صحیح جمیع مسئله نزاع در وقتی است که گفتیم در وقتی است که بعد از فراغ بخاطرش آید اما هرگاه در میان نماز بخاطرش بیاید پس در

که ممکن است عدول [illegible] نیست تا اول عصر هم چنین قرار دهد که آنچه کردم
نماز اول است و عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد عدول مثل اینکه لازم آید
زیادتی رکن کند پس آن نماز باطل است مثل نماز عشا را مقدم داشته
و بعد از رکوع رفتن برکعت چهارم بخاطرش آید که مغرب را نکرده است
دیگر نمیتواند عدول بمغرب کند و اما اگر رکوع نرفته است میتوان شد
عدول بکند مادامیکه سلام نماز را نگفته باشد بلکه دور نیست که از نماز عصر
بعد از فارغ شدن هم عدول نمیتواند کرد چنانکه حدیث صحیح بآن وارد
شده است مطلب شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد شدن
سایه بعد از کم شدن یا پیدا شدن آن بعد از تمام شدن و بیان آن این
است که در وقت طلوع آفتاب هر چیز که در روی زمین است سایه طولانی
دارد بطرف مغرب و هرچه آفتاب بالا میاید آن سایه کم میشود تا
آفتاب برسد بخط نصف النهار و چنان بلند شود که دیگر سایه از آن کوتاه تر
نمیشود و در بعضی بلاد بالمره سایه برطرف میشود پس همینکه شروع کرد سایه
زیادتر میشود تا اینکه تازه سایه بهم رسید بعد تمام شدن و رو کرد بجانب
مشرق پس آن اول ظهر است و از برای دانستن دایره نصف النهار
و میل کردن آفتاب از آن چند طریق است و باکی نیست که ما یکی از آنها را

بیان کنیم

درین رساله بیان کنیم و آن طریق دایره هندیه است و طریق آن این است که زمین را
خوب هموار بکنند که مطلقا پست و بلندی نداشته باشد [illegible]
بکشند بهر اندازه که خواسته باشند و نصب کنند بر مرکز دایره چیزی [illegible] که آن شاخص
خراطی کرده که سر آن مخروط باشد که طول آن تقریبا بقدر ربع قطر دایره باشد
نصب کنند باستقامت که مطلقا کجی نداشته باشد و دانسته میشود استقامت آن
باینکه ریسمانی اندازه کنند و از سر شاخص تا محیط دایره یعنی آن خط پرگاری از سه
طرف اندازه کنند همه یک اندازه باشند و بعد از آن انتظاری بکشند تا ملاحظه کنند
که آن سایه که در طرف مغرب افتاده است و بر دن از دایره [illegible] وقت داخل
دایره میشود همینکه سر سایه داخل شد بآن خط پرگاری همانجا علامت نشان کنند پس
بعد از ظهر هم انتظار بکشند تا اینکه آن سایه وقتی که میخواهد از خط پرگاری بیرون
رود بجانب مشرق همان جای پرگار را هم نشان کنند بعد از آن ما بین آن دو نشان خط
بخط مستقیم وصل کنند پس درین وقت از آن دایره شبیه دو کمان حاصل
میشود یکی از جانب جنوب و یکی از جانب شمال است آنرا نیز تنصیف کنند
بخط مستقیم یک سر آن بر مرکز دایره باشد که سایه شاخص بر آن خط افتاد در روز
ظهر نشده است و همینکه شروع کرد که سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق پس
اول ظهر است و بعضی گفته اند ظهر شناخته میشود نیز باینکه آفتاب [illegible]

[illegible]

در [illegible] قبله باشد و این در همه جا صحیح نیست بلکه آن
[illegible] در نقطه جنوب باشد مثل اطراف عربستان اما در مثل
عراق عجم [illegible] راست برسد دو ساعت یا بیشتر از ظهر گذشته
باشد [illegible] از برای یقین کردن ظهر خوب است نه از برای تحدید اول ظهر
[illegible] مشهور [illegible] دانسته میشود بزوال حمرهٔ مشرقیه یعنی آن سرخی
که از جانب مشرق بالا میاید و [illegible] بالای سر [illegible] بطرف مغرب میشود و آن اول
مغرب است [illegible] از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود اینست که همین قرص
آفتاب پنهان میشود و شعاع و روشنی آن از دیوارها و کوهها زایل شود داخل اول مغرب است
و این قول قوی است و لکن احوط قول اول است و اما صبح دویم که آنرا صبح صادق
میگویند و آن سفیدیست که پهن میشود در زمین متصل میشود [illegible]
[illegible] صبح اول که آنرا صبح کاذب میگویند و آن سفیدی [illegible]
بجانب بالای آسمان و بزمین متصل نیست و مابین او و زمین [illegible]
[illegible] مدت مدید طول میکشد تا صبح صادق شود و آنرا ذنب السرحان میگویند
یعنی دم گرگ **مطلب چهارم** اول وقت افضل است و تأکید اهتمام بسیار در اخبار
وارد شده است در ادا کردن نماز در اول اوقات و چند جا را استثنا کرده اند
که تأخیر در آنها بهتر است اول شخصی که نافله گذار باشد که تأخیر فریضه میکند

که نافله را

کند [illegible] دویم زن مستحاضه که ظهر را تأخیر میکند تا آخر وقت فضیلت
تا با عصر یک غسل بکند و همچنین مغرب را تأخیر کند [illegible]
چهارم تأخیر نماز مغرب را برای کسیکه [illegible]
روزه گرسنگی و تشنگی پیش از افطار حضور قلب نمیتواند بهم رساند پنجم
کسیکه بول و غایط دارد و تأخیر کند نماز را [illegible] ششم
کسیکه قضای نمازهای واجبی میکند نماز حاضر را [illegible]
دارد تا وقت تنگ شود هفتم کسیکه یقین [illegible]
مظنه بدخول وقت نداشته باشد باید صبر کند تا یقین حاصل شود هشتم
کسیکه عذری دارد که امید زوال آن باشد مثل آنکه عاجز است از قیام در نماز
[illegible] که حالش بهتر شود نهم هر گاه خواهد که نماز را بوجه اکمل بجا
[illegible] انتظار وقتی که آرام و حضور قلب بهتر حاصل شود و از جمله
آنست که در فصل گرما نماز ظهر را تأخیر کند که هوا خنک تر شود و هر گاه حضور قلب
و اکمل نماز موقوف باشد با آن **باب دویم** در اوقات سایر نمازهاست و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** وقت نماز جمعه بعد از زوال است [illegible]
و اقوی آنست که خطبه را بعد از زوال [illegible] بجواز نماز جمعه [illegible]
[illegible] مثل آن شود و احوط آنست که در اول ظهر شروع بخطبه کند و بعد از آن

سیم

در مثل نماز شود و در زمین نقد [illegible] نشود و لیکن وجوب آن مقدم نیست و قول اول آن
ضعیف است و سبب آن از آن ضدی که گفتیم هرگاه بگذرد دیگر جمعه را نکنند و نماز ظهر را
بکنند خواه وقت ظهر هنوز باشد یا نباشد و ادراک جمعه بادراک یک رکعت با امام
حاصل میشود و رکعت دیگر را با آن اضافه میکنند و تمام میکنند و همچنین بادراک امام
در رکوع رکعت دوم حاصل میشود چنانکه خواهد آمد و همچنین هرگاه حاصل نماز جمعه یک رکعت
آن در وقت بشود و باقی خارج وقت ادراک جمعه شده است و بعضی بمجرد شروع
نماز را هم در وقت کافی دانسته اند در ادراک وقت و آن مشکل است **مطلب دویم**
وقت نماز عیدین ما بین طلوع آفتاب است تا ظهر و در اول طلوع آفتاب هم میتوان
کرد و سنت است در روز عید فطر تاخیر کند بخلاف عید قربان از برای اخراج
فطره و افطار **مطلب سیم** در وقت نماز آیات است اما کسوف و خسوف پس وقت
گرفتن [illegible] و گرفتن پس ابتداء نماز از اول شروع در گرفتن است و وقت آن
باقیست تا همه پس وا شود و بعضی گفته اند تا شروع کنند در وا شدن و اول اقوی
قول اول است و این احوط است و اما نماز زلزله پس وقت نماز این تمام عمر است
و اظهر آنست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند مثل بحج بعضی علما صیحه را
یعنی فریادی که از هوا بلند شود مثل زلزله دانسته اند و این خوب است و اما سایر
آیات مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث خوف شود پس اظهر آنست

که همه آنها

که همه آنها مثل زلزله است و اظهر آنست که نمازهای [illegible] علیحده [illegible] از این علامات
نماز علیحده باید کرد و هر چند متعدد رو دهد [illegible] است که حکم [illegible]
هر چند ما بین دو زلزله [illegible] آن مقدار [illegible] **مطلب سیم** در اوقات
نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در وقت نافله ظهر و عصر و در آن
چند قول است و اظهر آنست که وقت نافله ظهر از اول ظهر است تا وقتیکه سایه بعد
از ظهر بهم میرسد بقدر دو ذراع برسد و آن عبارت از دو قدم است و مراد از قدم
هفت یک شاخص است چون غالبا این است که شاخص [illegible]
پای خود است و وقت نافله عصر باقی است تا سایه [illegible] برسد
که چهار قدم است و بعضی گفته اند که وقت نافله ظهر باقی است تا اینقدر که [illegible]
بماند تا کردیدن سایه که بعد از ظهر بهم رسد بمثل شاخص بقدر یکه فریضه ظهر ادا
توان کرد و وقت نافله عصر باقیست تا بماند از برای دو مثل شدن سایه
بهمان قدر و بعضی گفته اند که وقت نافلها باقی است ما دامیکه فریضه [illegible] وقت و
در بسیار احادیث وارد شده است که نافلها را بر وقت مقدم میتوان داشت
و از وقت هم تاخیر هم میتوان داشت و بعضی اینها حمل کرده اند بر [illegible] از برای
کسیکه از حال خود داند که در وقت مانعی بهم خواهد رسید و اهم خوب است [illegible]
افضل تعجیل است و فضیلت باقیست تا [illegible] بماند بمثل و مثلین مقدار [illegible]

[illegible]

فریضه و این اخر وقت افضل است بعد از آن هم تقدیم جایز است نهایت تاخیر
افضل است و اولی آنست که در این حالت قصد ادا و قضا نکند و هر حالت اگر
یک رکعت کرده تمام میکنند هر چند وقت نافله فرو رفته باشد نهایت سبک بجا
آورد یعنی اکتفا کند بحمد تنها و اذکار واحد در رکوع و سجود و همچنین **مطلب دوم** وقت نماز
نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا زوال حمرهٔ مغربیه است و در بینیت که اینها
میتوان کرد ما دامیکه وقت نماز مغرب باقی است و در صورت زوال حمره افضل
تاخیر است از نماز عشا و هر گاه شروع کرد در نافله و حمره برطرف شد نافله را
تمام کند خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت و افضل تقدیم نافله است
بر تعقیبات بغیر تسبیح فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها و اما وقت نافلهٔ عشا
که اینها و تیره میخوانند پس آن باقی است ما دامیکه وقت عشا باقی است و سنت است
که آنها بعد از نماز عشا و سنتی که در آن شب میکنند بکند **مطلب سیم** وقت نافلهٔ شب بعد از
نصف شب است تا طلوع صبح صادق و شناخته میشود نصف شب بسر گشتن
ستاره چنانکه در روایت عمر ابن حنظله وارد شده و بعضی گفته اند که مراد ستارهائیست
که در وقت غروب آفتاب طلوع میکنند و این در همه ستارهها و همه فصلها درست نمی
آید و برای همه کس معلوم نمیشود گمان حقیر این است که اینکه فرموده اند تخمینی است
از برای عوام که بآن یقین نصف شب شدن حاصل شود هر چند بسیار از نصف گذشته
باشد

باشد و ظاهر آنست که آن تقریب را ملاحظه کرده اند و نسبت بستارهائیکه در اول
شب یکی بالای دیوارها و کوهها پیدا است که تخمینا در اول غروب آفتاب طلوع کرده
باشد و مشهور آنست که هر چه بصبح نزدیکتر باشد افضل است و بهتر آنست که بعد از آن
این باشد که همه را در نصف شب بکند نه اینکه این افضل باشد از تفریق در نصف آخر
شب هم و در بینیت که بگویند که تفریق افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخوابد
باز چهار رکعت بکند و بخوابد بعد از آن شفع و وتر را در ما بین صبح کاذب
و صادق بکند چنانچه در اخبار بسیار منقول است که رسول خدا صلعم چنین میکردند
و مشهور آنست که جایز است کردن نماز شب پیش از نصف شب از برای
معذور مثل مسافر و کسیکه از غلبهٔ خواب بترسد و قضا کردن در صبح افضلست
از تقدیم و هر گاه چهار رکعت را بجا آورد و صبح شد تمام بکند مخفف چنانکه
پیش گفتیم و هر گاه چهار رکعت نکرده صبح شد نافلهٔ صبح را بکند و فریضه را ادا
کند و بعد از آن نماز شب را تمام کند و هر گاه وقت وسعت نماز شب نداشته
مسئله باشد اکتفا کند بر وتر و باقی را قضا کند و در بینیت که اینها هم در اینصورت
نیت قضا کند **مطلب چهارم** اول وقت نماز صبح بعد فراغ از نماز شب است
بنا بر مشهور و اقوی و آخر آن طلوع حمره مشرقیه است و افضل تقدیم است
بر صبح و جمعی از اصحاب گفته اند مستحب است اعاده آن هر گاه پیش از صبح کرده

والله اعلم

باشد و اولی این است که بگوییم این در صورتیست که بعد از آن خوابیده باشد و در
وقتی که بالطلاع فتوی جماعت هم عمل کنیم هم بد نباشد **باب چهارم** در احکام
دخول وقت است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است کردن نمازها در
وقتهای آنها و باید که علم به اوقات هم داشته باشند پس هرگاه جاهل مسئله باشد
وقت نماز کند نماز او صحیح نیست هرچند اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده باشد
و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد وقت را باز در وقت بکند و تحصیل یقین به وقت
با وجود امکان او واجب است و به ظن اکتفا نمیتوان کرد و بعضی علما اکتفا کرده اند به اذان
مؤذن ثقه با احتیاط و این مشکل است و بدون عذر نمیتوان کرد مگر اینکه از آن یقین
حاصل شود و با اینکه وضع اذان به جهت اعلام شده است شاید از برای معذورها
باشد یا از برای باخبر شدن مردم که هرکه را ممکن شود ملاحظه کند و معتبر شود
و به خبر یک نفر عادل نمیتوان کرد هرچه دعوی علم کند مگر آنکه به غیر او مفید علم باشد
و ممکن است علم به شهادت عدلین در صورت عدم امکان تحصیل یقین اظهر
جواز علم به ظنه است به امارات و علامات و بعضی واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین
حاصل شود و این احوط است و اگر بعد از عمل به ظنه ظاهر شود که تمام نماز پیش
از وقت واقع شده باشد نماز او باطل است و اعاده میکند باتفاق
علما و اگر ظاهر شود که وقت در این نماز داخل شده هرچند پیش از سلام دادن
باشد

و اول وقت باشد اظهر و اشهر آنست که صحیح است و اما هرچند هرگاه گمان کند
که وقت تنگ شده است و به غیر نماز عصر را نمیتوانند کرد یا به غیر نماز عشا را نمیتوانند
کرد و بعد از آن که عصر یا عشا را کرد ظاهر شد که وقت باقی است پس در این احتمالات
بسیار است و دور نیست که اظهر آن باشد که آنچه کرده است اکتفا کند و نماز ظهر
یا مغرب را بعد از آن بکند پس اگر در وقت مشترک است ادا کند و اگر در وقت
مختص است نماز دویم است قضا بکند و احوط ترک نیت ادا و قضا است بلکه اگر در
مطلب دویم ظهر و عصر چهار رکعت دیگر بکند و به قصد ظهر و عصر بکند و کافی باشد
هرگاه کسی یک رکعت را ممکن شود که شرایط نماز را بعمل آورد و یک رکعت نماز را در وقت
دریابد لازم است او را ادای آن یعنی این وقت از برای آن شخص وقت نماز
ادا است و نماز را تمام میکند پس هرگاه کسی به مقدار پنج رکعت نماز تا آخر
روز دریابد ظهر و عصر هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه به مقدار سه رکعت
از آخر وقت دریابد و مسافر باشد و هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه این مقدار را
پیش از نصف شب دریابد بلکه هرگاه به مقدار چهار رکعت به نصف مانده دریابد
مغرب و عشا را دریافته است بنابر مختار حقیر چنانکه پیش گفتیم خواه حاضر باشد
خواه مسافر و ظاهر آنست که ادراک رکعت به سر برداشتن از سجده دویم حاصل میشود
و بعضی اکتفا به ادراک رکوع کرده اند و آن بعید است اما هرگاه مقدور یک رکعت نماز را

باشد شرایط را از اول وقت دریابد و بعد از آن مانعی بهم رسد پس کافی نیست
و بر او قضا نیست مطلقا هرگاه بمقدار تحصیل شرایط نماز تمام را دریابد و نکرده باشد
او را قضا واجب است و بعضی گفته اند هرگاه اکثر نماز را در اول وقت دریابد نماز را
دریافته است و آن بعید است **مطلب سیم** هرگاه نماز آیات با فریضه حاضره
جمع شوند هر کدام که وقت او تنگ شده باشد او را مقدم دارند و اگر هر دو وقت
ایشان تنگ شده باشد فریضه حاضره را مقدم دارد و هرگاه وقت هر دو گشاده
باشد پس مشهور و اقوی اینست که مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب
دانسته اند تقدیم حاضره را و این احوط است و اگر در اثنای نماز آیات تنگ شد وقت
فریضه حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند و فریضه را بجا آورد و بعد از آن از همان جا که
مانده است نماز آیات را تمام و بعضی واجب دانسته اند که از سر گیرد و قول اول اقوی است
و هرگاه معلوم او نشوانده شد که نماز آیات تنگ است مانند مثل آنکه اول شروع
گرفتن آفتاب معلوم نشود و نمیدانند که اینقدر خواهد گرفت که وقتش وسیع
باشد و یا کم خواهد گرفت و درین صورت اگر وقت حاضره وسعت دارد احوط
تقدیم نماز آیات است هر چند وجوبش معلوم نیست **مطلب چهارم** مشهور
اینست که حرامست کردن نماز سنتی در وقت نماز واجبی یا دادیکه واجب را
نکرده است و بعضی بغیر نوافل یومیه که آنها را در وقت فریضه میتوان کرد و ظاهر آنست

که حرام

و ظاهر آنست که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر اینست که کراهت در نوافل یومیه
هم هست هرگاه بسبب آن وقت فضیلت نماز فریضه فوت شود و هرگاه نماز شب
کردن باعث فوت نماز فریضه شود یا باعث عسر در آن باشد یا موجب ترک بعضی از
واجبات آن شود در آن اوقات حرام است و همچنین است حال در نماز سنتی کردن برای
که بکردن آن نقص در واجبی یا بخوان آن باشد پس هرگاه داند که کردن این سنتی باعث این
میشود که ترک واجب را بکند آن نماز سنتی را نکند و اما اگر از خوف میدانند که اگر نماز سنتی
نکند نماز قضا را هم نخواهد کرد پس مانع از کردن آن نماز سنتی درین حال نیست بلکه قول بکراهت
هم درین حال اشکال است **مطلب پنجم** مشهور آنست که مکروه است نافله سنت و ابتدا نماز
سنتی که نامی ندارد و از آن باب است که در همه اوقات سنت است الا آنکه سبب نیست
نماز سنت بجا بیاورد در وقت طلوع آفتاب و از غروب آفتاب و در نزد بلند شدن
آفتاب تا دایره نصف النهار یا نزدیک به آن و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر و بعضی قائل
بحرمت شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اظهر در نزد حقیر آنست که در هیچ یک
کراهتی نیست و احادیث که باین مضمون وارد است محمول بر تقیه است **منهج سیم**
در مکان مصلی است و درین چند مطلب است **مطلب اول** جایز نیست نماز مگر در مکانی که مباح
باشد تصرف در آن مثل مسجد یا مکانیکه مالک آن شخص شده یا باجاره گرفته باشد یا وقف بر او
باشد یا ... و همچنین است هرگاه صاحب مکان اذن داده باشد مگر که بگوید نماز مکن یا ...

قرائن مثل آنکه بگوید از امروز تا شام درین خانه مهمان من باشید باشد هر حال و قرائن در احوال
دلالت کند بر رضا صاحب منزل خانه و دانسته شده که از حال ایشان میداند که راضیست بنماز کردن
در ملک ایشان و مثل صحراهای خالی از زراعت که بهیچ وجه ضرر بصاحب آن نمیرسد هر چند معلوم
نباشد که مال صغیر و دیوانه است یا نه بلکه اگر معلوم هم باشد در رضا و ولی ایشان هر حال درین
مقام معتبرست هر چند آن شخص ولی بغیر از حاکم شرع نداشته باشد و احوط بلکه اظهر آنست
که در غیر صحراها بمجرد مظنه اکتفا نکنند و باید علم برضا حاصل باشد هر چند بسبب قرائن باشد
و در مثل صحراها بلکه گفته شده عدم ظهور کراهت صاحب کافیست و مشهور آنست که نماز در مکان
غصبی باطل است و جمهور علما اجماع برین کرده اند و مراد از غصب آنست که تصرف در آن کنند
بدون اذن و رضای صاحب خانه و آن شخص خواه مکان را صاحب شده باشد عدوانا یا بدون
رخصت نماز کند هر چند صاحب نشده باشد یا دیگری صاحب شده و این در و نماز کند و ظاهر
آنست که هرگاه کسی صحرائی را غصب کرده باشد از برای غیر غاصب نماز جایز باشد هرگاه
ضرر بمالک اصلا نمیرسد و اما از برای خود غاصب معلوم نیست که جایز باشد و هرگاه علم
نداشته باشد بغصبیت مکان و در آن نماز کند نماز صحیح است و همچنین هرگاه فراموش کند
که مکان غصبیست و در و نماز کند مگر آنکه خود غاصب باشد و نسیانا او نماز کند که ظاهر
این است که درین صورت باطل باشد و هرگاه جاهل باشد باینکه نماز در مکان غصبی باطل است
مشهور آنست که معذور نیست و نماز او باطل است و این اقوی است و هرگاه علم حاصل

شرایع و احکام دانسته و تفصیل آنها را تحصیل نکرده و اما اگر کسی را حبس کنند
که در مکان مغصوب نماز کند نمازش صحیح است و اگر کسی محبوس کنند در اراضی غصبی نماز
صحیح است نهایت اشکال در جائیست که بعضی افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان
باشد مثل آنکه محتاج باشد به تیمم و در حال تیمم او زخم پیدا شود و خوف ضرر از آن رود
باشد و تیمم موجب نجس شدن مکان باشد و صاحب مکان راضی نبوده و غنی نباشد پس در این صورت
حکم بصحت تیمم و نماز مشکل است بجهت آنکه محبوس را در همین قدر در تصرف مباح میکنند
اما هر گونه رفتار را معلوم نیست که مباح کنند و مراد از مکان غصبی که نماز در آن باطل
است آن نیست که مصلی در حال نماز در آن تصرف میکند بسبب نماز مثل گذاشتن و خم شدن
در آن شدن خواه هوای خانه باشد خواه زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه حایل
مباحی بر روی آن غصبی باشد مثل فرش مباحی یا نه باشد و هرگاه جامه غصبی مثلا در زیر
زانوها و محل پیشانی مصلی باشد ضرری ندارد و همچنین هرگاه دیوار و سقف خانه غصبی
باشد و اما هرگاه در پشت بامی نماز کند که آن بام مباح باشد اما دیوارهائی که این بام بر آن قرار
گرفته غصبی باشد پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است مطلب دویم در [illegible] است
محل پیشانی یعنی آن چیزی که بر او سجده میکنند پاک باشد که از هر کثافتی اما باقی
مکان مصلی اگر نجس باشد نماز صحیح است بشرط آنکه متعدی نباشد یعنی نجاستی
تری نباشد که بدن یا جامه مصلی را نجس کند یا جامه و بدن مصلی تر باشد که نجاست

برخورد و بعضی از علما طهارت همه مکان نماز شرط دانسته اند و بعضی طهارت مواضع
هفت گانه که بر آن سجده میشود شرط کرده اند و مشهور و اقوی آنست که هیچ یک شرط
نیست و ظاهر آنست که هرگاه خون تری که کمتر از درهم در آن مکان باشد ضرر ندارد
در هر چند به بدن و جامه نرسد اشکال است و در دریست که معفو باشد خصوصا هرگاه
اجتناب از آن متعذر یا متعسر باشد و احوط اجتناب است از همه نجاسات معفوه
در مکان مگر آنکه ممکن نباشد اجتناب یا حرج لازم آید **مطلب سیم** سنت است از برای
مصلی ستره قرار دادن یعنی چیزی در برابر روی قرار بدهد که مانع باشد از گذشتن انسان
یا حیوانی در پیش روی او و باعث این میشود که مشغول باشد از نظر کردن بغیر
و پراکنده شدن خاطر و این معنی متحقق میشود باینکه نزدیک دیوار باشد یا ستونی
در پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد یا عصائی بر زمین بزند و گاه است که
هیچ نباشد خطی در پیش رو بکشند بجانب ... حاصل اینکه این ستره تادیب است
از برای نفس و حدی است از برای او که از آن تجاوز نکنند و ما سوای را از خود منع
کند و فکر آنها را از خود دور کند و مکروه است از برای دیگران هم گذشتن در پیش نماز
و تاکید ستره در مکه معظمه کمتر است بجهت ازدحام مردم در آنجا **مطلب چهارم** سنت است
از برای مرد نماز کردن در مساجد بغیر از نماز عیدین در غیر مکه و تاکید بسیار وارد است
خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ص و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع و مشهدی

بشهادت

فضیلت بترتیب مذکور و این در نمازهای واجبی است اما نمازهای سنتی پس ظاهر و مشهور
آنست که در خانه کردن افضل است از نماز مگر نماز تحیه مسجد و نوافلی که در خصوص
مساجد وارد شده است که در آنجا کرده شود و اما زنان پس نماز ایشان در خانه افضل است
خواه واجبی خواه سنتی و در پس خانه افضل است از خود آن و تو خانه افضل است
از صحن خانه **فائده** سنت است ساختن مسجدها و در آن فضیلت بسیار است
و همچنین تعمیر کردن آنها و سنت است که مسجد بی سقف باشد و مکروه است که سقف
دار باشد اما سایه بان ساختن بر سر آن ضرر ندارد و منقول وارد است که چیزی بر سر
آن بیندازند که سایه کند و سنت است که محل طهارت از حدث و خبث را در در مسجد
سازند در میان مسجد و مناره را از پشت بام مسجد بلند تر نکنند و سنت است
بسیار آمد و شد کردن بمسجد و در مسجد بودن و نشستن خصوصا با انتظار نماز
وضو ساختن و با وضو داخل مسجد شدن و ملاحظه کفشها کردن در در مسجد که
نجاستی داخل مسجد نکنند و در وقت داخل شدن پای راست را پیش گذاشتن
و در خروج چپ را و دعاهای که وارد شده است بخوانند و جاروب کردن خصوصا
در روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن و دو رکعت نماز تحیه مسجد کردن
پیش از نشستن و مکروه است طلاکاری و صورت حیوانات در آن کشیدن
و با بوی بد داخل مسجد شدن خصوصا بوی سیر و آب دهان و بلغم انداختن

درشت است که فرو برد بلغم را و مکروه است شپش کشتن و شعر لغو خواندن
و گم شده را طلب کردن و تعریف یافته شده کردن و صدا را بسیار بلند کردن
و بیع و شرا و صنعتهای دنیا و حدیث دنیا کردن و اطفال بی‌تمیز و دیوانه را
راه دادن و محل حکم و مرافعه را مستمرا در مسجد قرار دادن و سنگ ریزه بر سر
انگشتان انداختن و کشف عورت یا ایمن از مطلع کردن و خوابیدن در مسجد
مکروه نیست مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر **مطلب پنجم** مشهور میان متأخرین
این است که مکروه است از برای هر یک از مرد و زن که مساوی یکدیگر بایستند
در نماز یا زن پیش روی مرد بایستد و جمعی قایل بحرمت و بطلان شده‌اند و
اول اقوی است و زایل میشود حرمت یا کراهت بحایل یا ده ذراع فاصله و احوط
آنست که در صورت تقدم زن ده ذراع را از محل سجود مرد اعتبار کنند
و ظاهر آنست که در جائیکه یکی از آنها که در بلندی باشد که ده ذراع ارتفاع داشته
باشد و دیگری در پائین ایستاده باشد متصل بدیوار یا کمتر باشد و لیکن از
محل قیام تا پای دیوار و مجموع دیوار ده ذراع باشد یا ضلع مثلثی که از محل قیام
یکی از آنها تا محل قیام دیگر حاصل میشود ده ذراع باشد دیگر اعتبار آن دائره
در فاصله درکار نباشد و زایل میشود حرمت و کراهت بتقدم مرد بر زن
بقدر یک وجب و این اقل مراتب است و افضل مراتب آنست که سر زن عقب پای
مرد باشد

مرد باشد و حایلی که گفتیم باید جسم باشد مثل دیوار و پرده و تاریکی و کوری و مثل آن
فایده ندارد و احوط آنست که مانع از دیدن یکدیگر باشد و مثل دیوار و سنگ و عبایه
بسیار نازک نباشد و بدانکه که اگر یکی از مرد و زن که نماز او باطل باشد و آن دیگری
نداند که باطل است و نماز کنند نماز او باطل است هر چند نماز آن دیگری در نفس الامر
و اگر علم بفساد نماز دیگری دارد و بایستد بنماز نماز او صحیح است و اگر هیچ یک از دیگری
خبر ندارند و بایستند بنماز و بعد از آنکه هر دو فارغ شوند مطلع شوند نماز
هر دو صحیح است و اگر در اثنا مطلع شوند هر دو یا یکی از آنها اقوی آنست که نماز را تمام
میکنند و صحیح است و بدان نیز بدانکه هر کدام پیشتر ایستاده‌اند از مرد و زن نماز
آخری باطل است و نماز اولی صحیح است و اگر هر دو یکبار بایستند نماز هر دو باطل است
و این همه مذکور شد در حال اختیار است و با وجود اضطرار نه حرمت ثابت است
نه کراهت و هر دو در جای باشند که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر اگر وقت
تنگ است هر دو با هم نماز کنند و اگر وسعت دارد مرد اول نماز کند و اگر مکان ملک
زن باشد سنت است که مرد را مرخص کند که اول نماز بکند و در مکان مباح مشترک
میان هر دو هرگاه زن مرخص نکند مرد را اشکال است و ممکن است که بقرعه عمل
کنند و احوط آنست که زن رخصت بدهد مرد را که پیش نماز کند و اگر مرد مرخص
کند زن را که اول نماز کند هم اشکال نیست **مطلب ششم** مکروه است نماز در میان

قبرستان و شدید میشود کراهت هرگاه قبری را در پیش روی خود قرار بدهد و ظاهر
آنست که قبر را در پیش روی قرار دادن مکروه است هر چند در میان قبرستان نماز
نکنند و زایل میشود کراهت بفاصله ده ذراع ما بین او و ما بین قبر از هر طرف جانب
و در زوال کراهت بپوشیدن قبر مثل فرشی اشکال است و بعضی منع کرده‌اند از نماز
کردن رو بروی قبور ائمه علیهم السلام نیز و این ضعیف است و احوط آنست که مساوی
قبر امام هم نماز نکنند و اما پیش روی قبر ایستادن پس ظاهر حرمت است و احوط آنست
که در غیر حالت نماز هم پشت بقبر امام نکنند و مکروه است نماز در جادهای و راهها بلکه مطلق
میان راهها هر چند مردم از آن نبندیها که در میان راهها است نماز کنند و در خوابگاه آب
و دستیر و قرارگاه شتران خصوصا بجائی که جمع میشوند بجهت آب خوردن بلکه
خوابگاه گاو و گوسفند و رفع میشود کراهت آن یا کم میشود با آب پاشیدن و جاروب
کردن و خانه که در او شراب باشد کننده دیگر باشند و در جائی که در پیش روی او
آتش باشد و خصوصا آتش افروخته مثل چراغ و شمع و خصوصا هرگاه مرتفع باشد
از زمین و از بعضی اخبار بر می‌آید که از برای بنی هاشم کراهت نباشد و در جائی
که در برابر او صورتها باشد بلکه در خانه که در او صورتها باشند و سبک میشود کراهت
یا زایل میشود و بپوشانیدن صورت و تغییر دادن آن و فرشی که در آن
صورتها کشیده و از بعضی اخبار بر می‌آید که اگر یک چشم دارد و یا بکه نیست

دارد و چشم

را کر رو چشم دارد مکروه است و بعضی آنست که هرگاه صورتها در او نماز کند و در
حالت نماز چشمش با و بیفتد و همچنین خانه که در او سگی باشد یا ظرفی که در او بول باشد
و خانهای آتش و بعضی گفته‌اند که مراد آتشخانه است که برای پرستیدن مهیا شده
باشد و بعضی دیگر تعمیم داده‌اند که شامل مطبخ و گلخن خواهد بود و همچنین برابر روی
مصحف گشاده یا مکتوبی که او را منقوش کننده و در برابر روی در گشاده و در برابر روی
زن و خانه که در او محبوس باشد و در خانه محبوس است و مکروه است برابر دیواری که
از فلان ترشح رطوبت کند و در برابر روی شمشیر هر چند که امثال آن از اسلحه و همچنین
در برابر روی مطلق آهن و مکروه است نماز در حمام و مراد گرم خانه است نه جای رخت
کندن و در میان وادیها که محل آمدن سیل است و در میان آب و گل و در
جایی خانه مورچها و در میان نهرها و در میان شوره زار و در برابر روی برف و در زمینی که
اهل آن بعذاب الهی هلاک شده‌اند مطلب مهم جایز نیست کردن نماز
واجبی را در حالت سواری و در راه رفتن و در حالت اختیار و در صورتی که در حضر
واما در حالت ضرورت مثل خوف و درازی گل و باران که اگر خواهد بر زمین قرار
گیرد عسر و مشقت شدید بهم میرسد مانع ندارد و واجب است بقدر مقدور رو
خود را بقبله کند و افعال نماز را بقدر مقدور بجا آورد و هرچه را نتواند بجا
و اشاره بکند و هرگاه امر او متردد شود میانه سوار رفتن و پیاده نماز کردن هر کدام

کمتر از انفعال نماز [illegible] مستقبل نشود و اگر اختیار کند و هر گاه مساوی باشد
مختار است در هر یک و مشهور آنست که هر چند تواند در حال سواری جمیع
افعال را بجا آورد مثل آنکه در بالای چاروا الحنی به قبله دو در سر آن بایستد باز جایز
نیست نماز و این محل اشکال است و هر گاه آن چاروا بسته باشد که هیچ حرکت
نکند اظهر جواز است و ظاهر اینست از زورق متعلق میان دو درخت که بر حال
خود باشد منافی ندارد و چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر اینست
که در کشتی [illegible] نماز خواندن کرد هر گاه محل نماز نباشد هر چند احوط است
که بدون ضرورت نکند و اما نماز کردن در کشتی پس استطاعت بیرون آمدن
نداشته باشد جایز است [illegible] در آن باتفاق علما و بقدر مقدور مراعات قبله و قیام
در رکوع و سجود بکند یا بجز اشاره میکند و اگر تواند بیرون آید پس اگر ممکن نیست
انفعال نماز بتمامی بیرون آید و نماز کند و اگر فعلی بهیچ وجه نمیرسد اقرب جواز است
چنانکه گفتیم در نماز واجبی است اما نوافل پس جایز است کردن آنها در کشتی
و سواره و پیاده در حال اختیار و در اضطرار در سفر و در حضر و مستحب است
رو بقبله کردن بهر وجه صحیح و تکبیرة الاحرام و بعضی واجب دانسته اند و مجزی
نیست [illegible] و بهتر اشاره از رکوع و سجود و اشاره سجود را پایین تر از اشاره
رکوع بکند و اگر انگشتی که راه میرود در رکوع و سجود دارد بقبله برود صحیح

بعمل بیاورد

بعمل بیاورد افضل است و بعضی علما جایز دانسته اند نماز نافله بغیر قبله در حال قرار
بر زمین و بدون عذر و آن مشکل است **مقصد دویم** [illegible] در قبله [illegible]
مطلب است **مطلب اول** در حقیقت قبله است اکثر علما قائل اند که قبله کعبه
قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم قبله دنیاست و اقوی در نزد
حقیر آنست که قبله خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که علم بجهت خانه
کعبه بهم رساند مثل اهل مکه و واجب آنست که [illegible] باشد هر چند خانه را نبینند
و هر گاه ممکن نشود علم بیقین خانه پس قبله او جهت خانه کعبه و سمت آنست و بعضی
از علما قول اول توجیه کرده اند که این قول یکی باشد که [illegible]
دور نیست و مراد از جهت کعبه سمت آن فضائیست که [illegible]
از زیر زمین تا باسمان پس در بالای کوه ابو قبیس که بسیار مرتفع است
از خانه نماز صحیح است و همچنین در سر دابه که قرار داده در زیر [illegible]
و اما حجر اسماعیل هر چند بگویم که در اصل داخل خانه کعبه بوده است
نماز را بجانب او نمیتوان کرد و نماز نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد
و همچنین نماز واجبی را در حال اضطرار و اما در حال اختیار پس اقوی آنست
که نمیتوان کرد در صورت جواز بهر دیواری که نماز خوب است و نماز در [illegible]
بام و [illegible] و اظهر که ایستاده نماز در رکوع و سجود در او درست بعمل بیاورد

خانه جایز است [illegible]

و مقدار یک جب یا ... از برای قبله بگذارد و احوط آنست که بدون
اضطرار از ... هم نماز نکند **مطلب دوم** و واجب است که اهل هر اقلیمی
متوجه شوند بجانب آن رکن کعبه که بسمت ایشان است و علما از برای هر یک
از بعده علامات چند ذکر کرده اند که در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی گفته اند
که بعضی از قواعد هیئت ... اشتباه شده بغیر قبله عراق که دران حدیث وارد
شده و بعضی دیگر ... که همه اینها از احادیث مستفاد شده است و بخصوص
هیچ یک حدیثی بنظر حقیر نرسیده است و آنچه گفته اند از برای قبله عراق
حدیث وارد شده است و این نیز تصریح نشده است باینکه قبله عراق است
عنایت بقرینه مقام و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود
که آن از برای اهل عراق است و چون دانستی که در قبله معتبره ملاحظه جهت
کعبه است و آن در بلاد و اماکن مختلف میشود و عراق هم عرض عریضی
دارد پس آن علامت هم نظر بضوابط هیئت درست نمی آید مگر با واسط
عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی اینها پس باید آنرا علامت اواسط عراق
قرار بدهیم و آن حدیث این است که محمد ابن مسلم گفت که یکی از امام یعنی
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع پرسیدم از قبله فرمودند که بگذار جدی را
در پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است که مردی از برای

حضرت

حضرت صادق ع گفت که من در سفر میباشم و راه نمی یابم قبله در شب پس
فرمود که آیا میشناسی ستاره که آنرا جدی میگویند گفتم بلی گفت بگردان آنرا
بطرف راست خود و هرگاه در راه حج باشی بگردان آنرا در میان دو شانه خود
تمام شد حدیث و گفته اند که اطراف غربی عراق مثل بصره و آنچه مساوی اوست
جدی را بطرف دوش راست میگیرند و سهیل را ... بجانب مغرب میگیرند و اما
اطراف شرقی آن مثل موصل و آنچه مساوی اوست مشرق اعتدالی را طرف چپ
و مغرب اعتدالی را طرف راست و آفتاب را در وقت ظهر بر طرف ابروی راست
میگیرند و ذکر کرده اند از برای علامات قبله شام اینکه جدی را پشت شانه
چپ میگیرند و سهیل را در وقت طلوع آفتاب در میان دو چشم و در نزد غروب
بر چشم راست و بنات النعش را در نزد غایب شدن آن در پشت گوش راست
و از برای اهل مغرب جدی را بر طرف چپ صورت خود میگیرند و ثریا را بر طرف
راست و عیوق را بر طرف چپ و برای اهل بصره و فارس جدی را بر طرف راست
و نسر طایر را در وقت طلوع در میان دو شانه خود میگیرند و از برای اهل هند و سند
جدی را بگوش راست و سهیل را در نزد طلوع بر پشت گوش چپ و بنات
النعش را در نزد طلوع بر طرف راست و از برای اهل یمن جدی را در میان
دو چشم خود میگیرند و سهیل را در نزد غایب شدن در میان دو شانه خود

و اکثر اصحاب گفته اند که قبله خراسان و عراق یکی است و آنچه ملاحظه میکنی از
اهل اختلاف است که حاصل میشود از این علامات مذکوره و مسامحه که امام ع در حدیث
سابق فرموده اند در تفصیل و تعیین اینکه عراق و اطراف این با وجود اختلاف
در خصوص از راه کعبه و غیر آن معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظه جهت است و سعی
در امر قبله است و گفت که بسیاری نظر نموده اند و لیکن نامعتقد میشود باید تحصیل
علم بجهت کرد و از جمله وجوه تحصیل علم تحرّی است که معصوم ساخته باشد
و گاه است که استقامت قواعد هیئت در بعضی اوقات افاده قطع میکند و اما اگر
ممکن نباشد تحصیل علم پس تکیه میکند بگمانیکه حاصل میشود از علامات و علاماتیکه
که پیش ذکر کردیم هیچ یک بعضی از گمان افاده میکنند و بهر حال اینکه گمان میرسد
خوبست و از جمله آن خبر دادن دیگری است هر چند عادل نباشد با وجود ظن
اقوی عمل با ضعیف نکند و کسی که اجتهاد ممکن نباشد مثل کور یا مجبور پس
شکی نیست که عمل بخبر غیر میتوان کرد و محرابهای مسلمانان و قبرستانهای
ایشان از جمله اموری است که افاده ظن قوی میکند و جایز است عمل بآنها در
صورتیکه ممکن نباشد تحصیل علم کنند و با آنها اکتفا نکنند و بدون امکان جایز نیست
که اجتهاد در اصل جهت و سمت قبله بکنند و بغیر آن عمل نکنند مگر در تیامن
و تیاسر که بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در آن را اما وجوب اجتهاد در آن

پس دلیلی

پس دلیلی بر آن قائم نیست بلکه بعضی جایز ندانسته اند و این احوط است هر چند ظاهر
جواز است و هرگاه هیچ جهت از جهات تحصیل علم و ظن بهیچ از طرق او ممکن
نباشد پس مشهور آنست که چهار نماز میکنند بچهار جانب و بعضی گفته اند قرعه
بزنند و بآن عمل کنند و جمعی گفته اند که یک نماز بکنند و احوط است که بجا آورد این
در نیز و تخییر اظهر است **مطلب سیم** هرگاه تحصیل گمان بسمت قبله بکند و نماز
کند و ظاهر شود که خطا کرده است پس آن که در بین نماز ظاهر میشود براو خطا یا بعد
از نماز اما اول پس اگر انحراف او از قبله ما بین مشرق و مغرب است باید بگرداند
بجانب قبله و نماز او صحیح است و اما اگر بعین مغرب یا مشرق ایستاده است
یا پشت بقبله کرده است یا غیر اینها پس در این صورت اعاده کند نماز را
مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند اعاده کند و چهار رکعت نماز کند و یک رکعت از وقت را
هم قضا ادراک نمی باید پس او بگردد رو بجانب قبله و نماز کند هر چند ظاهر گشت که او
بقبله بوده است و احوط در این صورت این است که قضا را هم بکند و اما
دویم یعنی آنکه خطا ظاهر شود و بعد از فراغ از نماز پس اگر انحراف او ما بین مشرق
و مغرب است پس او چیزی نیست و اگر بجانب مشرق و مغرب است پس اگر
وقت باقی است اعاده کند و اگر نه بر او قضا نیست و اگر پشت بقبله کرده
بوده است پس در آن دو قول است اقوی آنست که آن نیز چنین است و ظاهر

بوده است پس [illegible]

این است که حکم متحیر که نماز میکند بیک جهت چنانکه گذشت حکم مبنی بر جمیع است که هرگاه
خود در اختیار رو بقبله کردن است و اظهر آنست که کسیکه از روی فراموشی از قبله برگشته است
هرگاه نباشد و اعاده بایکند که تقصیری در تحصیل کرده باشد پس اظهر آنست که آنچنین
است و در حکم کسی است که عمداً از قبله منحرف شده باشد و کسیکه عمداً منحرف شده باشد
از قبله نماز او باطل است بجهت آنکه استقبال قبله واجب است در جمیع فرایض و شرط صحت
آنست در حال اختیار و اما نوافل پس حکم آن گذشت که میتواند در حال اختیار ترک
قبله در آن کرد بغیر آنچه که استثنا کردیم

منهج پنجم

در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است

مطلب اول

واجب است پوشیدن عورت در نماز و هرگاه با امکان قدرت
عمداً ترک آن کند نماز او باطل است و اظهر آنست که هرگاه نمیداند که عورت او پیدا است
تا مید است و فراموش کرده است و بعد از نماز متذکر شود بر او اعاده و قضا نیست و اگر
در بین نماز متذکر شود و بپوشاند و اگر اخلال کند در پوشیدن نماز او باطل است و اظهر آنست
که هرگاه ببرگ درخت یا گیاه بر وجه صحیح توان ساتر عورت بعمل آورد با جامه فرقی ندارد
و جایز است عورت بان هر چند جامه ممکن باشد و اگر هیچ کدام ممکن نباشد پس اگر تواند بگل
بپوشاند چنان ساتر بعمل آورد که در حال نماز از هم نپاشد و ساتر رنگ و حجم عورت باشد
و در رکوع و سجود صحیح بکند چنان بکند و ظاهر نیست که آن مساوی باشد با جامه یا برگ گیاه
هر چند احوط تقدیم آنها است و اگر آنهم ممکن نشود و نتواند شد که بگل رنگ عورت را

بپوشاند

بپوشد

بپوشاند و هر چند حجم را بپوشاند مثل [illegible] پس احوط آنست که برنگ عورت را بپوشاند و آن
و نماز را با اشاره بکند و اگر هیچ چیز ممکن نباشد و نتواند تحصیل ساتر کرد هر چند بحجم آنها
بقیمتیکه ضرر باو نرسد و مستلزم حرج نباشد پس در این صورت برهنه نماز کند و رکوع
و سجود را با اشاره عمل بیاورد و اشاره را پست بکند و اگر ممکن نشود بچشم بکند و بعضی
واجب دانسته اند که مراعات وضع اصل رکوع و سجود را حسب المقدور بکند و هر چند خود را از
برای آنها بقدریکه عورت ظاهر نشود و همچنین بر روی [illegible] بکند و بعضی گفته اند که برای سجود [illegible] کرد
و هرگاه ممکن نشود محل سجود را بلند کند که نزدیک شود به پیشانی و وجوب [illegible] در
نظر حقیر ثابت نیست هر چند احوط است و اظهر آنست که هرگاه در جاییست
که این است که کسی او را نبیند ایستاده نماز کند و هرگاه [illegible] نیست نشسته نماز
کند و در جاییکه ایستاده نماز میکند ظاهر [illegible] است و کلام مشهور علما آن است که از
برای سجود هم اشاره میکنند و بعضی علما تقویت آن کرده اند که از برای سجود بنشیند
و اشاره کند و این در نزد حقیر اقوی است هرگاه باعث کشف عورت نشود و اقوی اینست
که [illegible] هرگاه گمان این داشته باشد که از برای او ساتری بهم میرسد بلکه هرگاه
امید گمان این داشته باشد که از برای او ساتری بهم میرسد بلکه هرگاه امید این هم
داشته باشد نماز را در اول [illegible] است که تاخیر کند که تا وقت تنگ شود [illegible] بطرف
شود و اگر در اثنای نماز ساتری بهم رسد پس اگر ممکن است ستر بدون فعل منافی

بحجم آنها

نمازی و ستر عورت نکند و اگر ممکن نشود پس ظاهر صحت نماز است هرچند وقت وسعت داشته
باشد که نماز را از سر گیرد و مراد اینکه واجب نیست ستر عورت از خود اینکس پس هرگاه
حاضر پوشیده است که در وقت رکوع عورت خود را ببیند اما بر کسی دیگر ظاهر نشود نماز او
صحیح است و هرگاه چنان باشد که کسی از برای غیر هم ظاهر شود نماز او باطل است و نماز او از
اول باطل نیست بلکه صحیح است تا به رکوع برسد که در آن حال ممکن است که عورت او را کسی
ببیند و مراد از پوشیدن عورت از غیر آنست که تصور شود که غیری در آنجا حاضر باشد
نماز درست نه اینکه بالفعل غیر در آنجا حاضر باشد زیرا ستر حاصل میشود با اینکه در جای باشد
که در عرف و عادت کسی عورت او را نمیتواند دید پس اگر کسی برهنه در زیر جامه در جای باشد
که نور [illegible] در شبهای [illegible] باشد یا جاهای تاریک [illegible] که مظنه این نیست که در [illegible] باشد و اتفاق
افتاده که در آنجا [illegible] کرده نماز او صحیح است هرچند عورت او را دیده باشد [illegible]
[illegible] باشد که غالبا در تحت آن عبور مردم میشود نماز او باطل است هرچند در آن حال
هیچ کس عبور نکند هرگاه عریان بسیاری جمع شوند سنت است که از برای این نماز
جماعت مردان باشند یا زنان و یک صف میایستند و امام در میان صف می‌نشیند
و زانوهای خود را از ماموین مقدم میدارد و همگی باشاره نماز میکنند مطلب دوم پس
در بیان [illegible] عورت [illegible] مراد از عورت عورتها است که واجب است از برای مرد در نماز
پوشیدن آنها و در نماز زنان است که گذشت در مسائل آداب صلوات و اما از برای آن

لبس جهت

لبس و جهت است ستر جمیع بدن بغیر از رو و دستها تا مچ [illegible] و همچنین
پاها و قدری از [illegible] پاها را با ساق بپوشند که خاطر جمع [illegible] تمام [illegible] خود در پوشیده
باشند و همچنین قدری از رو را از باب مقدمه بپوشند و ظاهر این است که مراد از رو در اینجا
آنست که در عرف بگویند نه آنقدر که شستن آن واجب است در وضو و ظاهر این است
که زیر بودن زیر زنخ بقدری که متعارف است [illegible] اما موی گردن را
بالا تمام بپوشانند و موهای خود را بپوشانند و اینکه مذکور شد که حکم زن آزاد است
و اما کنیز و دختر نابالغ پس آنها سر واز میتوانند نماز بکنند و در بیت که سنت باشد
بی مقنعه نماز کردن کنیز چنانکه از روایات ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته اند [illegible]
و بخصوص حدیثی در آن ندیده ام و فرقی در اقسام کنیز نیست [illegible] ام ولد که بعضی
احتیاط داده اند [illegible] و اینکه فرزند او زنده است مثل آزاد باشد [illegible] از مفهوم صحیحه
محمد بن مسلم معلوم میشود و این احوط است و اما کنیزی که بعضی او آزاد شده باشد پس
آزاد است مطلب سیم در وجوب پاک بودن بدن و جامه در نماز و مشروط است صحت
نماز [illegible] که علم بنجاست داشته باشد و عمدا با اینها نماز کند نماز او باطل است
[illegible] که نتواند ازاله نجاست کند و جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل
[illegible] در بطلان و هرگاه عالم بنجاست فراموش کند ازاله
[illegible] و اظهر در نظر حقیر آنست که نماز را اعاده کند خواه وقت

و نماز خوانده باشد بعد همچنین اگر گاه در بین نماز بخاطرش آید و اگر وقت تنگ باشد احوط
آنست که نماز را تمام کند و اعاده هم بکند و اما جاهل بنجاست پس یا آنست که مطلع میشود
بعد از نماز و یا مطلع میشود در اثنای نماز در صورت اول اظهر عدم اعاده است خواه وقت
باقی باشد یا نه و خواه در صورت احتمال حصول نجاست تفحص و اجتهاد کرده باشد
یا نه و در صورت دویم یعنی اگر در اثنای نماز مطلع شد بنجاست پس اگر معلوم شود که
این نجاست پیش از نماز بهم رسیده بوده است پس اعاده میکنند نماز را اما با تنگی وقت که
در آن نماز را تمام میکند مقتضای رخصت میباشد لیکن احوط است و اگر علم بهم رساند که نجاست
در اثنای نماز بهم رسیده است پس اگر تواند که ازاله آن کند بنحوی که مبطل نماز بعمل نیاید
مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن پس ازاله کند نجاست را و از جایی تمام کند نماز را
و اگر نتواند دست بردارد و ازاله نجاست کند و نماز را از سر گیرد مگر با تنگی وقت که حکم
او آنست که گفتیم و اظهر آنست که در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده است
یا در اثنای نماز بهم رسیده همین تفصیل جاری است و هرگاه بعد از نماز نجاستی ببیند و نداند
که آیا در حال نماز بوده یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی نیست مطلب چهارم بدانکه
در چند جا بخشیده شده است نماز کردن با نجاست اول خون زخمها و دملها و در قدریکه
قرار داده شده است از برای عفو اختلاف است و اظهر در نظر حقیر آنست که معفو است
مطلقا مادامیکه خون او بالمره قطع نشده است و احتمال دارد که عفو شده باشد تا زمانیکه
بالمره

بالمره زخم و دمل هم ملتئم شود و چاق شود و اول احوط است و فرقی نیست میان کم و
زیاده و نه میان جامه و بدن و واجب نیست بستن یا بهم رسانیدن که دور نجاست و نه لباس
و پیچیدن در زخم بکهنه و لته و احوط بلکه اظهر آنست که اکتفا بعضی مواضع نکند در حالت
خون زخم و دمل با بدنه رسد پس اگر زخم در بدن باشد و خون آن بگریبان قبا برسد
مثلا معلوم نیست که معفو باشد و اما اگر چیزی دیگر با خون ممزوج بشود
مثل ریم و مانند عرق پس در آن اشکال است و اظهر آنست که ضرر نداشته باشد مثل
ریمی که ممزوج است بخون و مثل عرق که غالب انسان با آن مبتلا است در اوقات حاره
دویم دست است که صاحب زخم و دمل را در زمان رخصت نشوید خون دیم خون کمتر از
درهم بغلی کمتر باشد و اظهر آنست که هرگاه در قدر درهم معفو نباشد و در تراوز
درهم کند و اظهر آنست نه دون آن و در تحدید مقدار آن اشکال است و بعضی دیگر
گفته اند که حد آنست بعضی گفته اند بمقدار گودی کف دست و بعضی گفته اند بمقدار
بند اول انگشت بهمین است و بعضی گفته اند که بمقدار انگشت سبابه است و مراد آن
انگشت وسطی است که بمنتهای سر عمی است و ظاهر آنست و بعضی انگشتهای دو
تو طاست و همه بیکدیگر نزدیکند تقریبا و احتیاط آنست از مقدار عدسی چیزه یا
بزرگ انگشت بیشتر نباشد و مستثنی شده است از این حکم خون حیض و نفاس
و استحاضه و بعضی علما ملحق کرده اند بانها خون نجس العین و دلیلی افزوده اند و دلیل

ظاهر نیست نهایت احتیاط درین است و در خون متفرق چنانکه هیچ قطره از آن مساوی درهم
نباشد خلاف است بسیار و ظاهر آن است که هر گاه بقدری باشد که اگر جمع شوند با هم بقدر
درهم باشد از آن اجتناب کنند و در حکم با یکدیگر خون یکی است یا متعدد است بعضی جمع
میکنند پس هر خون از زیادی اثر کرده باشد بر دیگری هر دو یک خون است خواه جامه
کنده باشد خواه نازک و هر گاه مشتبه شود خون معفو بغیر معفو اقرب عفو است و همچنین
هر گاه خون طاهر بنجس مشتبه شود و اصل طهارت است سیم نجاستی است که در چیزی
باشد که ساتر عورت نیست خواه از جمله لباس باشد مثل عرقچین و جوراب و بند
زیر جامه و کمر و خلخال و امثال اینها یا نباشد مثل قلمدان و کارد و دستمال و مثل اینها
و خواه آنچه از جمله لباس است در موضع خود باشد مثل عرقچین در سر و جوراب در پا
یا نه مثل آنکه اینها در کیسه او باشد یا در بغل او باشد و در عمامه بر وضعیکه است انتقال
و دور نیست که معفو باشد چنانکه مذهب ابن بابویه و جمعی است بجهت آنکه
عادتاً اینکه بر وضع عمامه است ساتر عورت نیست و دور نیست که او را از هم واکنند عمامه
نیست و بنا برین شالهای که متعارف است بکمر می بندند و همچنین باشد در خلخال
دور نیست بهتر است و البته این احتیاط را ترک نکنند و ازین جا ظاهر میشود که اگر کسی
یک توپ کرباس در دهنش باشد که بیست ذرع باشد و نجس باشد میتواند با او
نماز کند بلکه دور نیست که هر گاه قبای دوخته نجس در دهنش باشد و با او نماز کرد تواند

بلکه دور

بلکه دور نیست که هر گاه رخت خود را که پوشیده نجس باشد ملفوف کند و دو تا
کند و در زمین بگذارد و همچنین باشد و حاصل آنکه اینها از احادیث و اقوال معلوم میشود
این است که باید بدن مصلی و جامه‌هایی که پوشیده است بکیفیتی نجس نباشد
و اما اینکه همراه داشتن نجاست ضرر دارد پس معلوم نیست و احتیاط در ترک آنکه
ساتر عورت میتواند شد در هیچ جا و بهیچ حال ترک نکنند و اما غیر ساتر از آن لباس
ضرر ندارد و بهر حال چنانکه گفتیم پس هر گاه شیشه پر بول باشد و در آن بسته
باشد که سرایت ببدن و جامه نکند با آدمی باشد مبطل نماز نیست و همچنین
هر گاه خون نجسی در زیر پوست قرار گرفته باشد و از جمله بواطن شده باشد
بیرون کردن اینها واجب نیست و اما خونیکه بسبب کوفته شدن گوشت در زیر
پوست جمع میشود و میماند بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین طفل در بغل داشتن
و نماز کردن یا حیوان حلال گوشت همراه داشتن هیچیک ضرر ندارد چهارم
جامه زنیکه تربیت صبی میکند و یک جامه بیشتر ندارد و در شبانه روزی یکمرتبه میشوید
کافی است و جمعی از متاخرین صبیه را هم ملحق بصبی کرده‌اند و این دور نیست بجهت
آنکه در حدیث لفظ مولود وارد شده است و آن شامل مرد و ماده هر دو است
و ممکن است که مرد مربی هم ملحق باشد بزن مربیه و همچنین زیاده تر از یک جامه هم سبب
جامه هر گاه مضطر باشد بآن و همچنین بیشتر از یک طفل بیک طفل و همچنین غایط و بول و در

بشوید

ودور خاک نمودن نجاست اشکال است و اقوی آنست که اکتفا بر کشیدن آن کنند اگر چند
نجاست بول است بشیر خواره نباشد بلکه بشویند و در آخر روز شستن که همه نمازها را
با جامه پاک کنند یا نجاست کمتر بهتر است و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند بجامه مربیه
صبی یا جاریه خواجه بسر اگر که بول او متواتر میآید و معتمد درین مسئله آنست که ملاحظه
عسر و حرج بکنند و بقدری که مشقت عظیم لازم نیاید در ازاله نجاست کوتاهی نکنند
و هرگاه زیاده بر شستن یکبار موجب حرج باشد بهمین اکتفا کنند مطلب پنجم هرگاه جامه
نجس شده و مطلقا قادر بر تطهیر آن نباشد و جامه دیگر نداشته باشد خلافست
در اینکه اگر جامه را بپوشد و عریانا نماز کند صحیح است و لیکن خلاف کرده اند آیا جایز است
در جامه نجس نماز کردن یا نه بعضی گفته بلی اختیار دارد که عریانا نماز کند یا با جامه نجس
نماز کند و بعضی واجب دانسته اند که برهنه نماز کنند و این در نظر حقیر اقوی است
و اگر مضطر شود که در جامه نجس نماز کند بجهه سرما یا گرما یا غیر آن در آن جامه نماز کند و جمعی
گفته اند که اعاده هم میکند و این احوط است و اقوی عدم وجوب است و هرگاه دو جامه
دارد یکی از آنها نجس است و نمیداند که کدام است مشهور و اظهر آنست که واجب است
که در هر یک علیحده نماز کنند و بعضی گفته اند که هر دو را بیندازد و عریانا نماز کند و این ضعیف
و دلیل هر آنست که فرقی میان دو جامه و بیشتر نباشد و باید نماز کند بعدد جامهای نجس
و یک جامه پاک مگر آنکه حرج و مشقت بسیار لازم آید و درین صورت احتمالی دارد که

که مختار

که مختار باشد و در هر یک نماز کند و جمعی واجب دانسته اند که عمل کنند و احتیاط آن دارد که تقدیم [illegible]
بکنند و هرگاه وقت تنگ باشد و نتوانند نماز را در دو جامه مکرر کنند اختیار دارد که تقدیم کدام کنند
و وقت دو هر یک از جامها که خواهد نماز کند و هرگاه [illegible] بعضی باشد دو رتبه باید
امر اختیار کند و اگر احدی از مشتبهین بر طرف شود احوط آنست که نماز در آن که باقی مانده بکند
و عریانا هم نماز بکند و در نمازها ملاحظه ترتیب را بکنند پس اگر بخواهد نماز ظهر و عصر را
در دو جامه مشتبه بکند اول هر دو نماز را در یک جامه بکند و هر دو نماز را در جامه دیگر
بکند و بعد از آن دیگری را در هر یک از دو جامه بکند و اگر ظهر در جامه بکند و عصر را در جامه
دیگر بعد از آن ظهر را درین جامه اخری و عصر را در جامه اول اگر وقت صحیح نخواهد بود
مطلب ششم مگر نماز ظهر را که محل است که جامه پاک عین اخری باشد و در اصح ترتیب بعمل نیامده
جایز نیست نماز در پوست مردار هر چند پوست حیوان حلال گوشت باشد خواه دباغی شده
باشد و خواه نشده باشد و خواه بخودی خود مرده باشد یا او را بغیر طریق شرعی کشته
کشته و تا ثابت نشود که آنرا بطریق شرعی کشته اند خواه ذبح باشد و خواه نحر یعنی نیزه زدن و ذبح کردن
و خواه صید و خواه غیر آن نمیتوان در پوست آن نماز کرد و ثابت شدن آن بحصول علم است
یا بشهادت عدلین یا باید گرفته شود از دست مسلمانی یا از بازار مسلمانان خواه
شیعه باشد و خواه سنی و خواه آن شخصی که از دست او میگیرد در بازار مسلمانان
علم باسلام او داشته باشی و خواه از جمله کسی باشد که ذبایح اهل کتاب را حلال میدانند

مگر اینکه علم بهم رسد که از جنس اهل کتاب است یا خبر درست دارد و میگویند که چنین است
و تفحص واجب نیست بلکه مکروه است و پوستی که افتاده باشد در جاییکه در بلاد مسلمانان
و در دست مسلمین نباشد و در آن نماز نتوان کرد هر چند علم بنجاست ملاقات آن هم مشکل است
و در مثل جلد قرآن و صحیفه اشکال است و دور نیست که در بلاد مسلمین حکم بطهارت
اقوی باشد و ظاهر اینست که مطهر نیست که از پوست ساخته باشند و شک و اشتباه آن هم را
جزم شود که از ذبیحه مسلمین افتاده پاک باشد و حرام آنست که از پوست مردار حیوانیکه خون
رونده دارد و مثل ماهی ام جهندگان کند و با او نماز نکنند و ظاهر اینست که همراه داشتن چیزهای
اندک او اگر چند ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل چشم ارکه و قطعه از پوست گفتار و مثال
آن و از این باب است دستی که از پوست مردار میسازند و با آن غلاف کارد و شمشیر میسازند
و دستار بکه از پوست مردار کلاه غلاف کارد و شمشیر کنند با اینها نماز نتوان کرد و اجزاء مردار که
در […] نجاسات استثنا کردیم با اینها نماز نتوان کرد مطلب هفتم جامه نمازگزار نباید که
از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت باشد هر چند تذکیه آن بعمل آمده باشد مگر آنچه استثنا
خواهیم کرد و همچنین در جامه که از پشم یا موی یا کرک آن باشد اشهر و اقوی آنست که فرقی
نیست ما بین جامه یا ساتر عورت و غیر آن مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر آن و همچنین اظهر
و اشهر آنست که همراه داشتن هر چیزی از آن نیز آن حکم دارد هر چند لباس نباشد
مثل موی گربه در دامن و دعاج و شیرهای و غیر اینها هر گاه […] با اینها نماز کرده باشد
در آن اشکال است

در آن اشکال است و دلیل بر وجوب اعاده نیست هر چند احوط است خصوص هرگاه لباس و خصوص
در آنچه ساتر عورت باشد و مخلوط کردن اجزاء غیر ماکول اللحم و بغیر آن مثل ریسمان یا پشم
ندارد و در جاییکه شک کند آیا این جزء ماکول است و یا غیر ماکول در آن اشکالست و دور نیست
که اقوی عدم وجوب اجتناب باشد و احوط اجتناب است بلکه احتیاط خوب است و اما اگر
جزء غیر ماکول اللحم با یقینی مشتبه شود بغیر آن پس اقوی وجوب اجتناب است هر چند
مثل اثاثیه مشتبهین و بدانکه مراد از غیر ماکول اللحم غیر انسان است و نماز در فضلات
طاهره انسان مثل عرق و موی و ناخن صحیح است […] و همچنین مراد از غیر مثل
[…] و امثال آن […] بجهت آنکه گوشت نیست […] که جایز است
با تخمه […] پس نماز کردن با شمع و عسل و امثال آن […] و عنده
کردیم که استثنا خواهیم کرد آن دو چیز است اول خز است که نماز در موی آن
بالاتفاق صحیح است و در پوست آن هم بنا بر اشهر و اقوی صحیح است […]
در حقیقت خز است و اهل عرف مراد اختلاف دارند و کلمات علما هم در تحقیق
و بعضی گفته اند حیوانی است که چهار دست و پا که از آب […] میکنند و میمیرد بجدا شدن
آب مثل ماهی و بعضی گفته اند که آن سگ آبی است و بعضی چیز دیگر گفته اند و شیخ […]
در شرح لمعه گفته است […] که آن امروز مجهول است و کسی او را نمیشناسد […]
آن تغییر یافته است یا شناسد در اسم او شده است و در اوایل اسلام تا میان […]

لبس سجاف بوده است و اظهر در نزد حقیر آنست که این ملحق باشد بپشمینه و حکم او مذکور شد
و دیگر پوشیدن سنجاب است و علما را در آن دو قول است و اظهر آنست که جایز است نماز با آن و اما آنکه
[illegible] حلال گوشت نبوده باشد وهم و بر آن نجس است **مطلب ششم** حرامست پوشیدن
ابریشم خالص بر مردان و باطل است نماز در آن بخلاف زنان که حلالست
بر ایشان و باطل نیست نماز ایشان در آن و در خنثی احوط اجتناب است و مستثنا شده است
از برای مردان در حال جنگ که مانعی ندارد پوشیدن و نماز کردن در آن و ظاهر آنست
که مراد جنگ مباح باشد نه هر جنگی و همچنین در حال اضطرار از جهت سرما و گرما و غیر آن
و چنانچه ساتر غیر حریر نبوده نیست بغیر عذری نیست چنانکه عریانا نماز میکنند و بعضی جایز
دانسته اند لبس آن از برای کسی که او را شپش آزار کند و ظاهر در نظر حقیر آنست که اگر شپش
آن دفع نمیشود و تحمل آزار شپش مشقت و حرج است بر آن میتواند پوشید
و با آن نماز کند و الا فلا و اینکه مذکور شد حکم جامه ایست که ساتر عورت باشد
و اما غیر آن مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و غیر آن پس در خلاف است و ظاهر
در نزد حقیر آنست که مبطل نماز است و اما سجاف که در دور دامان و سر آستینها
میدوزند و آستر جامه یا ابره آن پس ظاهر مبطل نیست و احوط اجتناب است و اظهر
آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و در حکم سجاف است همین که در دور گریبان
و جز اینها میدوزند و بر دور دامان جامها میدوزند و اما تکمه و بند قبا پس وضوح

جواز

جواز در این بیشتر است و اما جامه که غیر ابریشم در آن با ابریشم مخلوط شده پس
جایز است نماز در و بلکه مردان و همچنین که در عرف میگویند مخلوط است که غیر خالص
که ده و یک آن غیر ابریشم هم باشد خوب است و هرگاه [illegible] ابریشم باشد [illegible] پوشیدن
فایده ندارد و هرگاه [illegible] تمام حریر باشد [illegible] تمام ابریشم
اهم خوب است و اما هرگاه [illegible] قطعهای چند [illegible] که بعضی حریر باشد و بعضی چیز
دیگر از قبیل جبه قلندرها هر چند بهم [illegible] و او را باشد [illegible] اشکال است
و اظهر اجتناب است و همچنین هرگاه جامه را پس [illegible] ابریشم نقش
کنند که منفصل بهم باشد از قبیل زیر جامه زنها معروف است و اما هرگاه بجای پنبه
تتمه
در جامه پنبه دار ابریشم بکنند علما را در آن دو قول است و احوط اجتناب است
جایز نیست نشستن بر روی فرش حریر و سوار شدن بر آن و اظهر در نظر حقیر
آنست که نماز هم بر روی آن صحیح است **مطلب هفتم** حرامست پوشیدن طلا
از برای مردان و باطل است نماز در آن و در اینها خلافی نیست هرگاه تمام جامه ساتر
عورت از طلا باشد مثل آنکه از مفتول طلا جامه ببافند و در جامه غیر ساتر مثل کلاه
و امثال آن و همچنین در مخلوط بطلا مثل آنکه جامه را از مفتول طلای خالص و ابریشم
بافته باشند و در منسوجه بعضی [illegible] طلا در رشته باشند و در حرمت اینها و بطلان نماز
در اینها خلاف است و ظاهر اکثر علما حرمت و بطلان است و این احوط بلکه اظهر است و همچنین

انگشتر طلا و نقشهای حرام در ان حرام است و علامه تصریح به بطلان نماز در ان کرده است و بعضی
خلاف هم و دلالت بر ان دارند و بعضی تامل در بطلان نماز در ان کرده اند و وجوها
مشتبه است بلکه اظهر حرمت [illegible] طلا [illegible] جامه از طلا است و همچنین
احوط بلکه اظهر بطلان نماز است [illegible] پس ظاهر [illegible] که جایز است
برای زنان پوشیدن طلا و نماز کردن در ان [illegible] طلا پس دلیلی
ندیده ایم که دلالت [illegible] در حال نماز و باطل شدن نماز زن خواه
[illegible] خواه نباشد بلکه اگر [illegible] کردن [illegible] تلف شدن آن باشد
احتیاط هم [illegible] است بلکه گاهی است که حرمت جدا کردن از خود دلیل اگر
[illegible] باشد [illegible] که تلف نشود و بهتر است آوردن بعد است
مطلب نهم جایز نیست نماز کردن در جامه غصبی بلکه باید جامه یا ملک او باشد
یا اذن از صاحب او داشته باشد صریحا یا بفحوا یا شاهد حال [illegible] و مشهور علما نماز را
باطل میدانند و علما اجماع هم بر این کرده اند و هرگاه مالک اذن بدهد غاصب را
جایز است نماز در ان مطلب یازدهم مکروه است نماز در جامه یا انگشتری که در ان نقشها
باشد و اظهر آنست که کراهت مخصوص صورت حیوان دار است پس در مثل جنت و گلکار
[illegible] کراهتی نیست هر چند صورت گل و درخت در انها بسیار است و همچنین
مکروه است نماز کردن با بولهای سیاه که در انها صورتها است و کراهت آن سبک میشود

با برطرف

بلکه با برطرف میشود یا اینکه ببندد در احیانا [illegible] باشد بلکه برسد [illegible] که آن [illegible] است
[illegible] باشد و لا اقل [illegible] اینها [illegible] باشد [illegible] و همچنین مکروه است نماز
کردن با آهن خواه انگشتر باشد و خواه [illegible] مگر اینکه آن آهن پوشیده باشد در غلافی
یا کیسه و تاکید بسیار [illegible] خصوصا در انگشتر آهن و همچنین مکروه است
نماز در جامه [illegible] که [illegible] اجتناب از نجاست نمیکنند [illegible] که جامهای ایشان [illegible]
کفار است مثل [illegible] و جامهای [illegible] مکروه است
نظر بکثرت عدم اجتناب [illegible] در اعصار و امصار و همچنین مکروه است در جامه پوشیدن ابتلای
که از [illegible] گرفته باشد که [illegible] کردن حلال [illegible] و در جامه که زیر او پوشیدنی
پوشیده باشد که [illegible] و مکروه است [illegible] نماز کردن بغیر [illegible] مطلق
نماز کردن [illegible] در هر گاه جامه [illegible] یا جامه نازکی پوشیده باشد یا زیر
جامه تنها پوشیده باشد [illegible] حتی اینکه در اینصورت [illegible]
شود [illegible] زیر جامه یا [illegible] و کیفیت [illegible] آنست که جامه
[illegible] از دو سر دو طرف [illegible] راجع کند [illegible] بندد از [illegible]
جامه [illegible] و ظاهر [illegible] کفایت [illegible]
بکشد و مکروه است [illegible] برای کسی که نماز با عمامه میکند اینکه عمامه او تحت الحنک [illegible]
و مستحب است نماز را با عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک اختلاف است در [illegible]

دور احادیث از بعضی ظاهر میشود که این است قدری از عمامه را که آویزند در آخر
عمامه از زیر چانه دور بر سر بپیچد و ... یا از طرف دیگر عمامه فرو برند و از بعضی ظاهر
میشود که آن را از زیر چانه بیاورند برابر سینه و از بعضی چنان ظاهر میشود که دو طرف
از برای دیگر ... یکطرف را کوتاه تر در پشت سر بیندازند و یکطرف را بلند تر برابر
سینه بیاویزند و بعضی گفته اند که دلالت میکند ... از برای مسافر است
و بعضی ... از جهات ... گفته اند و ظاهر آنست که همه خوب است
و جمع میان همه بهتر است یعنی دور ... از طرف دیگر عمامه و بعد از آن
بسته از ... سینه یا بالعکس و در ... که در احتمال علما ... که با ترکه تحت الحنک
مکروه است ... از جمله لباس شهرت باشد ترک آن اولی باشد بلکه
مکروه نباشد و مکروه است نماز در قبای تنگی که مانع از حضور قلب باشد خواه بسبب تنگی
خود قبا باشد یا بسبب بستن بندها و تکمهای ... و همچنین نماز کردن در جامه
بسیار نازک هر چند رنگ بدن ننماید و اگر رنگ بدن ... زن یا عورت مرد بنماید
نماز باطل است و اما اگر حجم عورت بنماید و رنگ آن ننماید اظهر کراهت است
و بعضی مبطل دانسته اند و احوط اجتناب است و اما پوشیدن عورت تنها بگل
و ... آن کافی نیست چنانکه گذشت و مکروه و همچنین مکروه است که مرد شانه
دست بسته نماز کند و زن با نقاب نماز کند یا در حنا ... نماز کند که ... باشد

یا در جامه

یا در جامه که گردن او در آن باشد از قلاده و گردن بند و مکروه است نماز در جامه خضاب
و همچنین مکروه است در جامه سیاه بغیر عبا و عمامه و بلکه و در جامه که رنگ ... سینه
باشد چون سرخ و ... و زردی که ... پوشند و نشانه ... باشد
مثل جوربهای زنانه که در این زمانها متعارف است و کفش و ... و امثال آن و ...
... حرام دانسته اند و این خلاف است بلکه اظهر است و ظاهر آنست که کراهت ...
... باشد هرگاه اگر پشت پا را بگیرد هر چند تمام را نپوشد و اما اگر چنین
نباشد لبس آن کراهت ندارد و نه حرمت مثل نعل عربی بلکه در نعل عربی سنت است
۱ نماز کردن **فایده** سنت است خوشبو کردن خود در وقت نماز ...
چنانکه از حضرت صادق روایت شده است که فرمود که نماز کسیکه خود را خوشبو کرده
باشد افضل است از هفتاد نماز **فایده دوم** در اقسام نمازهای واجب و احکام آنها است
و در آن دو باب است **باب اول** در اقسام نمازهای واجبی است و احکام آنها و در آن
سه فصل است **فصل اول** در عدد نمازهای یومیه و نماز جمعه است و احکام آنها است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** نماز یومیه پنج نماز است ظهر و عصر و هر یک از اینها
چهار رکعت است و مغرب و آن سه رکعت است و عشا و آن نیز چهار رکعت است
و نماز صبح و آن دو رکعت است و وجوب اینها در هر شبانه روزی بر هر مکلفی که شرایط
تکلیف را داشته باشد که بدیهی دین است و کسیکه حلال داند ترک یکی از اینها را

و در حق او شبهه ممکن نباشد که فاسق است و مجتهد نیست **مطلب دوم** نماز ظهر جمعی در روز
جمعه بدل میشود بنماز جمعه بشرایطی که مذکور خواهد شد و در حین وجوب اینها واجب است
نماز جمعه و دیگر نماز ظهر را نمیتوان کرد و جمعی از علمای ما دعوای اجماع کرده اند که
این در وقتی است که امام عصر حاضر باشد یا نایب خاص آن حضرت حاضر باشد و هرگاه هیچ
یک از اینها نباشد وجوب عینیت و مشهور در میان علمای متاخرین آنست که در این
وقت سنت است کردن آن باین معنی که مکلف مختار است و اگر میخواهد نماز ظهر را
بکند و میخواهد جمعه و اما فضل نماز جمعه کردن است و جمعی گفته اند که در این وقت
نماز جمعه حرام است و اول اظهر است و احوط آنست که جمعه را بکند و اعاده ظهر را
هم بکند و بعد و اکتفا بقصد قربت میتوان کرد و احتیاط آنست که جمعه را ترک کنند
بجهة آنکه جمعی قایل شده اند که مطلق نماز جمعه واجب عینی است و با وجود
شرایطی که بعد مذکور میشود و دیگر بنماز ظهر نمیتوان اکتفا کرد و بعضی گفته اند
که در زمان غیبت امام و نایب خاص آن حضرت مجتهد سنت است و اما جمعه را باید که پیش نماز دانیم
نماز جمعه را باید پیش نماز مجتهد جامع الشرایط باشد یا باذن مجتهد نماز جمعه بکند و این
احوط است **مطلب سیم** شرط است در صحت نماز جمعه آنکه بجماعت کرده شود و شرط است
در امام آنکه بالغ و عاقل باشد و هرگاه دیوانه باشد که گاهی میشود و در حال عاقل بودن خلاف است
اظهر کراهت است و همچنین باید مرد باشد و حلال زاده باشد و شیعه اثنا عشریه باشد

و عادل

و عادل باشد و در معنی عدالت خلاف است و در همچنین در چیزی که عدالت بآن توان
شناخت و اظهر آنست که حسن ظاهر کافی است بنحوی که در حدیث صحیح عبد الله بن ابی
یعفور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوال کردم از آن حضرت که به چه
چیز شناخته میشود عدالت مرد در میان مسلمانان تا قبول شود شهادت او از برای ایشان
و ضرر ایشان پس فرمود آن حضرت باینکه شناخته میشود بستر و عفاف و نگاه داشتن
شکم و فرج و دست و زبان و شناخته میشود به دوری کردن از گناهان کبیره که خدای تعالی
وعده آتش بآنها داده از شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن از جهاد
و غیر اینها و چیزی که دلالت میکند بر اینها آنست که پوشیده باشد همه عیبهای خود را
تا آنکه معلوم شود بر مسلمانان آنچه در پرده است از لغزشهای او و عیبهای او و آنچه غیر
عیبهای است که در درون و ترحم شده است و او پوشیده است و حرام شود تفتیش و تفحص
از اینها و واجب شود در آنها خوب شمردن او و اظهار عدالت او در میان مردم و اینکه
تخلف نکند از جماعت مسلمانان بدون آزاری پس هرگاه سوال شود از او در قبیله او و میان
و محله او پس بگویند ندیدیم ما از او مگر خوبی و او مداومت میکند بر نمازها و وقت آنها
انتهی و حدیث طولانی است زیاده و کم است و مواضع حاجت را ذکر کردیم و حاصل
آنست که باید آن شخص زیاده بر اینکه ارتکاب معاصی از او ظاهر نشود و صلاح و طاعات
و خیرات از او ظاهر شود و بر او گران باشد که معصیت از او ظاهر شود و اگر کسی خواهد

اعدالت است بجهت بدنامی او در صدد دفع او باشد و مشهور میان آنست که در اد
عدالت معتبر است و آنکه منافی مروت هم از او فعلی نباید و مروت را تعریف کرده اند
بحالت نفسانی در نفس که باعث آن شود که از امور یکه عرفاً موجب پستی نفس و کمی همت باشد
دوری کند از مباحات و مکروهات و گناه صغیره که اصرار در آن نکرده باشد مثل چیز خوردن
در بازارها و بول کردن در راهها در وقت آمد و شد مردم و امثال اینها که قبیح شمرده میشود
در میان مردم و شوخی نمودن بمرتبه و کم گشتن بیرون از مقدار یکه دانند و امثال اینها
بجهت اینکه این امور یا از جهت نا عقلی است یا از بی حیائی و هر دو منافی وثوق و اعتماد است
در شنیدن غیبت که در حدیث سابق مذکور شد هم دلالت بر آن دارد و بدانکه
هر چیزی که منافی عدالت باشد از این کس ظاهر شود و توبه کند باز بعدالت رجوع کند
و هرگاه منافی مروت باشد بعد توبه کافی است هر چند قایل باشیم باینکه عدالت عبارت از ملکه راسخه است
و اختلاف کرده اند که آیا شرط است در امام جمعه آزاد بودن و سالم بودن از خوره
و پیسی و حلال زادگی و اعرابی نبودن و کوری نبودن و جواز امامت عبد مبنی است بر قول
بمنعقد شدن جمعه بآن و بعد از آن مذکور خواهد شد و دور نیست که سالم بودن
... و غیر کوری از امام جمعه شرط باشد و تمام این گفتار در نماز جماعت مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی مطلب چهارم واجب نمیشود نماز جمعه مگر بر کسی مرد آزاد و بالغ و عاقل
که مسافر نباشد و سالم از کوری و ... هم باشد و فاصله میان او و نماز جمعه کمتر از دو

مطلب تمام در ... و فاصله میان او ... از دو فرسخ
مختصر ... تمام

از دو فرسخ باشد و باران هم نباشد پس در زمان غیبت نماز جمعه واجب تخییری ...
و هرگاه بعض او آزاد باشد و در آن اشکال است و دور نیست که نماز جمعه ظهر باشد
و هرگاه جمعه در روزی اتفاق افتد که ... او باشد ...
و دور نیست که خنثی هم ساقط باشد و مراد از مسافر بودن آنست که نماز او قصر واجب باشد
خواه در خانه خود باشد و خواه کثیر السفر باشد یا در محل اقامه ... یا در سفر معصیت
پس اینها همه در حکم حاضر اند و در جائیکه مخیر است در میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه
در آن اشکال است و دور نیست که ساقط باشد و در ... رجوع ... میشود پس
هرگاه گویند مریض است از او ساقط میشود و مراد از آن هم هر بیماری است که ...
به تحمیل رفتن باشد و بعضی گفته اند که بر کسیکه بقدر دو فرسخ ... واجب
که حاضر شود و اقوی آنست که مراد وجوب عینیت نماز است خلاف ...
بجهت آنکه چنین فرضی کم یافت میشود که فاصله دو فرسخ ... باشد که ...
نباشد و نه کم و آن کسیکه خانه او دو فرسخ و بیشتر دور باشد ... واجب
نیست اما بعد از آنکه حاضر شود یا نزدیک جا باید برود واجب ... خلاف و بعضی ...
کرده اند بیماران و کل و کرها و سرمای شدید ... و اما حق آنست که هر چه موجب عسر و حرج
باشد باعث سقوط میشود و از آنجمله است ... که باعث عسر و تعب باشد و هرگاه این جماعت
که نماز جمعه از ایشان ساقط است اتفاق افتند که حاضر شوند در نماز جمعه پس ...

این نماز جمعه و مجزی از ظهر هم هست بلکه متعین هم میشود بر آنان که خلف جمعه کنند بغیر از آن
و بنده و مسافر که در آن خلاف است و اکثر علما بر اینها نیز واجب میدانند و این ظاهرا
بعید است اگر اینها حاضر شوند بر جمعه نماز بر اینها واجب شد پس شکی نیست که عددی که در
جمعه معتبر است چنانکه خواهد آمد با اینها حاصل میشود و جمعه با اینها منعقد میشود بغیر از زن که او
در جمعه عدد محسوب نمیشود و در بنده و مسافر خلاف است و دور نیست که در انعقاد جمعه
باشد با اینها **مطلب پنجم** هرگاه از پنج نفر کمتر باشد جایز نیست کردن نماز جمعه و شرط است
در انعقاد نماز جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از آنها امام باشد و لیکن در این صورت وجوب جمعه
متعین نمیشود و اما هرگاه هفت نفر جمع شوند که یکی از آنها امام باشد در این صورت
متعین است جمعه **مطلب ششم** شرط است در صحت جمعه اینکه جمعه دیگر اقامه نشود که
فاصله در میان این دو کمتر از یک فرسخ باشد و معتبر ملاحظه آخر یکی از دو جماعت است با اول
جماعت دیگر پس اگر صف اول یک جماعت که عدد جمعه با اینها منعقد میشود تا اول جماعت
دیگر یک فرسخ باشد کافی نیست بلکه معتبر ملاحظه مابین صف آخر از جماعت و امام
این جماعت دیگر است پس هرگاه اتفاق بیفتد که با وجود عدم فاصله یک فرسخ هر دو یکبار
یکبار نماز کنند باین نحو که هر دو یکبار تکبیرة الاحرام بگویند نماز هر دو باطل است و باید جمعه را
اعاده کنند و اگر کسی پیشتر شروع کند نماز دیگری باطل است و آن دیگر نماز ظهر را اعاده
میکنند و مقدار فرسخ سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بمقدار
عرض بیست

عرض بیست و چهار انگشت است غالبا و هر انگشتی مساوی عرض هفت دانه جو است و بعضی
گفته اند که شش دانه و هر جوی مساوی هفت مو از موهای یابو است **مطلب هفتم** شرط است
در صحت جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز و مشهور این است که واجب است در هر دو
حمد خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله و موعظه و قرائت قرآن و مستحب است
از مذکور است که بعمل آورده شده است به هر لفظی که باشد هر چند اولی مخصوص روایات منقوله است
بخواند بهتر است بلکه در قرائت قرآن مشهور آن است که واجب است در خطبه اول
یک سوره تمام بخواند و قل هو الله احد از همه بهتر است و در خطبه اخری یک آیه تمام فایده
هم خوب است و در حدیث وارد شده است که آخر کلام او این باشد ان الله یامر بالعدل
والاحسان تا آخر آیه و مشهور آن است که خطبه را بزبان عربی بخواند و ظاهر این است
که هرگاه جمعه عربی نفهمند بعجمی بگوید و احتیاط در آن است که بعد بزبان عربی بگوید و اگر
واجب را بغیر عربی ادا ننماید و دور نیست که هر عدد جمعه واجب باشد مادر گفتن معنی آن را اگر
ممکن نشود بعد از آن بعجمی بگوید و ظاهر آن است که واجب است که امام و خطیب یک
کس باشد و واجب است ایستادن در حال خطبه و شرط صحت نماز است مگر با عجز و در
صورت عجز هرگاه ممکن باشد که نایب بگیرد در خطبه و نماز بنا بر مذهب مختار
یا از برای خطبه خواندن بنا بر قول بجواز تغییر امام و خطیب نایب بگیرد و هرگاه نایب نگیرد
نشسته خطبه بخواند و واجب است طمأنینه و آرام در حال قیام بجهت خطبه خواندن

و واجب است که در میان دو خطبه بنشیند و آرام بگیرد و اظهر آنست که طهارت شرط است
در صحت خطبه چنانکه از احادیث معلوم میشود که خطبها بمنزلهٔ دو رکعت نماز است و اظهر
آنست که واجب است بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر در خطبه بشنوند و اقوی
وجوب گوش دادن ایشانست نیز بلکه ساکت بودن هم و اقوی حرمت کلام است
بر خطیب در اثنائیکه خطبه میخوانند بلکه بعضی علما حرام دانسته اند براد هر چند اکثر حرمت
بر مصلی و اظهر آنست که در میان دو خطبه هم حرف نزنند اما بعد از فراغ از خطبها و قبل
از اقامه باکی نیست و سنت است از برای خطیب ردای از برد یمنی داشتن و عمامه داشته
و تحت الحنک کند بر جای بلندی که مثل منبر باشد بایستد و آنکه روی خود را بر مردم کند و سلام کند
و در اول وقتیکه بالا رفته است بنشیند تا موذن اذان بگوید و فارغ شود و آنکه
بلیغ باشد و آنچه وعظ میکند بنفسه خود بر آن باشد تا بعد در دیگران اثر کند مطلب پنجم
سنت است در روز جمعه غسل کردن و احکام و شرایط آن گذشت و اول روز رفتن
بمسجد اعظم بعد از آنکه سر را تراشیده و ناخنها و شارب خود را گرفته باشد
بلکه در همهٔ روز این امور سنت است و همچنین خوشبو کردن خود و شانه کردن
ریش و پوشیدن بهترین جامهای خود و پاکیزه ترین آنها بلکه مطلق زینت کردن
و آنکه آرام دل باشد و بقدر مقدور کار خیر بکند و دعائیکه وارد شده است بخواند
و حرامست سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر در هر گاه در بین راه ادای نماز

جمعه

جمعه دیگر در وقت خرج سفر باشد که تا به آن جمعه برسد و در غیر این صورت در جواز سفر اشکال است
و اظهر عدم جواز است و کسیکه برسد در رفتن است چون که آن وقت که بعضی از ظهر
بقدر طی مسافت روانه بجانب نماز جمعه شود پس ظاهر آنست که هر گاه وقت ظهر همچنین قدر
باشد که بنماز جمعه برسد در این وقت بر او هم سفر حرام است و اگر سفر او از جانب شارع باشد
که نماز جمعه میکند پس اظهر جواز سفر است و آنکه مذکور شد در وقتی است که سفر
وجوبی نباشد و اما هر گاه واجب باشد پس فقها گفته اند که بر او حرام نیست مثل سفر
حج و همچنین هر گاه مضطر باشد بسفر بجهت رفع ضرورت و همچنین حرامست خرید و
فروش در وقت ظهر جمعه و ظاهر این است که سایر معاملات غیر بیع هم همچنین باشد
و ظاهر آنست که معامله ایکه در آن وقت میشود صحیح باشد هر چند آن فعل حرام باشد
فصل دوم در باقی نمازهای واجبی است و در آن چند مطلب است مطلب اول در نماز
عیدین یعنی عید فطر و اضحی و در آن چند بحث است بحث اول واجب است نماز عیدین
بشرایط وجوب آن مشروط است بچند شرط و معتبر است در ادا اکثر شروط نماز جمعه
مثل حضور امام عادل معصوم یا نائب خاص او که معصوم او را بخصوص نصب کرده باشد
و مثل عدد و اقوی اعتبار پنج نفر است که یکی از آنها امام باشد و بعضی هفت نفر اعتبار
کرده اند و مثل امکان بجماعت کردن آن نماز و اما اینکه باید دو نماز یکی باشد یعنی در کمتر
از یک فرسخ فاصله بیش از یک نماز نشود پس ظاهر علما و صریح بعضی از ایشان اینست

که یکی شرط است و این قول قوی است و جماعتی قایل شده‌اند که این در وقتی است که نماز
عید واجب باشد و اما هرگاه سنت باشد بسبب اختلال شرایط پس با یک نیت و این
و در نیت و اما خطبه‌ها پس مشهور استحباب آنها است و بعضی آنها را نیز واجب دانسته‌اند
و بعضی شرط صحت نیز دانسته‌اند و این احوط است و کیفیت آنها مثل خطبه جمعه است
ولیکن در خطبهٔ عیدین باید آنچه مناسب آنها است گفته شود در احکام فطره و قربانی
و محل خطبه بعد از نماز است و گوش دادن آنها سنت است و کیفیت نماز بنا بر مشهور
این است که نیت کند و تکبیر احرام بگوید و حمد و سوره بخواند پس تکبیر بگوید پنج مرتبه
و بعد از هر تکبیری قنوت بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید و برکوع رود پس سجده
رود و بعد از سجده برخیزد و باز حمد و سوره بخواند و تکبیر بگوید چهار مرتبه و بعد از هر
تکبیری قنوت بخواند پس تکبیر مستحب بگوید و برکوع رود و بعد از آن نماز را تمام کند و احکام
وجوب و استحباب تکبیر و قنوت و کیفیت تکبیر و تعیین سوره در باب قرائت نماز و قنوت
و غیر آن مذکور خواهد شد و حرام است سفر بعد از طلوع آفتاب و مکروه است بعد از طلوع صبح
و پیش از طلوع صبح باکی نیست **بحث دوم** هرگاه مختل شود شرایط نماز عید پس مستحب است
کردن آنها بجماعت و فرادا و ساقط است نماز عید از هر که نماز جمعه از او ساقط است اما مستحب
از برای ایشان حضور نماز و در غیر عجایز از زنان خلاف است و احوط بلکه اظهر آن است
که زنان صاحب هیئت و جمال بیرون نیایند بیرون روند بنماز **بحث سیم** سنت است
که این نماز

که این نماز را در صحرا بکنند بغیر مکه معظمه که سنت است که در مسجد الحرام بکنند و هرگاه
عذری بهم رسد مثل باران و گل و غیر آن پس نماز را در مسجد یا در خانه بکنند و سنت است
که در زمین سجده بکنند بلکه جمیع بدن در روی زمین باشد و بر بوریا و فرش نشینند
و سنت است از برای امام بلکه از برای ماموین نیز اینکه در وقت بیرون رفتن به نماز
پا برهنه بکنند و براه روند با آرام تن و دل و سنت است غسل پیش از بیرون رفتن و خوش
بو کردن مردان خود را از برای بیرون رفتن و زینت کردن و بهترین جامه‌ها پوشیدن
و عمامه بر سر کردن و بیرون رفتن و دعاهایی که وارد شده است خواندن و اینکه
از راهی بروند و از راه دیگر برگردند و بعضی گفته‌اند در وقت رفتن راه دورتر را اختیار کنند
پیش از بیرون رفتن و در عید قربان بعد از برگشتن و اینکه افطار کند پیش از بیرون رفتن
و در عید قربان بعد از برگشتن و اینکه افطار در عید فطر بشیرینی باشد و بعضی گفته‌اند
بتربت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و این ضعیف است و در عید قربان بگوشت
قربانی خود و اگر نداشته باشد و در نیت مطلق گوشت قربانی خوب باشد و مستحب است
که منبر را در مسجد جامع نقل نکنند بلکه شبیه منبری از گل بسازند بلکه مطلق منبر از گل
سنت است هر چند چوب دیگر هم باشد و اینکه مؤذن سه دفعه با آواز بلند بگوید الصلوة
بجای اذان که مردم خبردار شوند و بعضی گفته‌اند بعد از آن که برخاسته‌اند بنماز بگویند در
هیئت که هر دو جا بگویند هم سنت باشد و سنت است که تکبیرات را بگویند در عید فطر

بعقیب چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن نماز عید است و بعضی وجوب
دانسته اند و اول اظهر است و کیفیت آن این است که بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر و در عید قربان عقیب پانزده نماز
بگوید که اول آن ظهر روز عید است و اگر در منی باشد و در غیر آن عقیب ده نماز و بعضی این را نیز
وجوب دانسته اند و اول اقوی است و اظهر آنست که در کیفیت آن چنین بگوید الله اکبر
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من
بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا و مکروه است که با سلاح بیرون روند مگر در وقتیکه دشمنی در برابر
باشند و مکروه است که نماز سنتی پیش از ظهر بکنند یا پس از آن مگر در دو رکعت در مسجد
پیغمبر صلعم پیش از بیرون رفتن بمصلی و بعضی حرام دانسته اند و احوط ترک است و بعضی
قضای نماز را هم منع کرده اند و اما بعضی دیگر گفته اند که مراد ایشان نافله است **بحث**
چهارم هرگاه اتفاق افتد عید و جمعه با هم پس مشهور علما آنست که هر که عید را کرده مختار است
در حاضر شدن جمعه و در حاضر شدن آن بعضی گفته اند این مخصوص کسی است که خانه او دور
باشد و بعضی وجوب دانسته اند حضور او را و اول اقوی است و این از برای ماموم است و اما
امام پس اکثر علما وجوب دانسته اند حاضر شدن را و این احوط است **مطلب دوم** در نماز
آیات است و درین چند مبحث است **بحث اول** در وجوب آنهاست بدانکه شکی نیست
در وجوب نماز از برای کسوف یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن ماه و همچنین از برای
زلزله

زلزله و اما سایر علامتهای آسمانی که غلبه مردم که از آنها خوف میکنند مثل تاریکی شدید
و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید و صاعقههای بسیار شدید که فلاسفه آن را عین است
پس در آنها خلاف است و اقوی وجوب است و هرگاه خسوف و کسوف اتفاق افتد که بقدر
وقت نماز در آن نباشد پس در آن نیز اشکال است و احوط بلکه اقوی وجوب است بمعنی
اینکه در وقت خسوف و کسوف شروع میکنند و بعد از آن نماز میکنند هر چند بیرون
آن واقع شود و مسائل وقت نماز کسوف و خسوف و زلزله در کتب فقهی مذکورست
بحث دوم در کیفیت آنست و آن دو رکعت است بده رکوع و چهار سجود و در هر
رکعتی پنج رکوع است و در رکعت اول دو قنوت است و در رکعت دوم سه قنوت
میخوانند و تفصیل آن بخواندن قرائت و در رکوع و قنوت و سایر احکام و آن اوراد و ادعیه
اذکار نماز در کتب قرائت و رکوع و قنوت مذکور خواهد شد **بحث سوم** سنت است آن
نماز را در زیر آسمان بکنند و اگر در مسجد بکنند در فضای بی سقف مسجد بکنند و آن
افضل است از صحرا و سنت است که طول بدهند نماز را بمقدار کسوف و خسوف و هرگاه
وقت وفا بکنند و اگر ظنّش نباشد که وفا بکنند نماز را اتمام میکنند و باز اعاده کنند بلکه
مطلق اعاده کردن هم سنت است و سنت است که در وقت زلزله آیه ان الله
یمسک السموات والارض تا آخر آیه بخوانند و دعاهای که وارد شده است بخوانند و اینکه
در نزد دیدن بادهای تند بعد ای بلند الله اکبر بگوید و دعاهائیکه وارد شده

بخوانند **مطلب سیم** در نماز طواف و استیجار و آنچه نذر و شبه آن لازم شده باشد و اما نماز
طواف پس آن واجب است از برای طواف واجب و سنت است از برای طواف سنت
و محل گفتار در آن کتاب حج است و اما نماز استیجار پس آن واجب میشود بعقد اجاره
و شرط اجاره در آن معتبر است از تعیین اجرت و تعیین عمل و مقدار آن و فرقی با نماز
خود در تکلیف ندارد مگر بیان نیت نیابت پس قصد میکند که نماز ظهر قضا میکنم بنیابت
فلان واجب قربة الی الله و اگر قصد قضا هم نشود ضرر ندارد و جهر و اخفات را مراعات
کند هرگاه نایب و منوب عنه مردی باشند پس اشکالی نیست در اینکه نماز صحیح خود را
از برای منوب میکند و اما در صورتی که مرد از برای زن میکند و احوط آنست که نماز
صحیح خود را از برای او بکند یعنی در جهر جهر کند و در مواضع اخفات اخفات کند
و در صورتی که زن از برای مرد میکند احوط آنست که در مواضع جهر و در مواضع
اخفات اخفات کند و اما نمازهای که بنذر و شبه آن مثل عهد و قسم واجب میشود
پس واجب است که بهر نحو که نذر کرده است بعمل آورد و هرگاه قید مباحی کرده باشد
مثل اینکه نذر کرده باشد که دو رکعت نماز مستحب در مابین ظهر و عصر بکنم یا دو رکعت
این نماز را در میان آن خانه بکنم پس ظاهر علما آنست که قید وقت را معتبر میکنند و
میگویند که باید در همان وقت بعمل آورد و در قید مکان خلاف کرده اند و اقوی
در نظر حقیر آنست که در این هم لازم است که بعمل بیاورد و در جای دیگر نمیتواند کرد هر چند
افضل باشد

افضل باشد مثل مسجد بلکه باشتغال ارجح نیست که مثلا نذر کند که من نماز ظهر امروز را
در خانه میکنم که حقیقت نماز در مکان راجح شده به جهة نماز پس نخواهد یکی رجحان در
نذر شرط باشد صحت نخواهد داشت و میتواند در جای دیگر بکند و ما در کلام علما فرقی
مابین این دو خیال ندیده ام **فصل سیم** در قصر و اتمام است و در این چند بحث است
بحث اول واجب است از برای مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت کردن نمازهای
چهار رکعتی و کسیکه با وجود علم بمسئله عمدا ترک کند و نماز را تمام بکند نماز او باطل است
و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام کند نماز او پس مشهور این است که نماز او
صحیح است و اعاده بر او واجب نیست هر چند در وقت باشد و هنوز وقت باقی باشد
و بعضی علما گفته اند که هرگاه وقت باقی است اعاده بکند و بعضی واجب دانسته اند اعاده را
مطلق و اقوی قول مشهور است و بنابر این جاهل معذور است در این مسئله و اوفق است
که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد که بگمان خود اگر او نخوانده باشد که نماز را باید قصر کرد
معذور است و اما هرگاه اصل ثبوت قصر را داند پس در سایر فروع مسائل کثیره قصر و اتمام
معذور نیست و بعضی علما گفته اند که جاهل بوجوب تمام هم معذور است یعنی هرگاه کسی
از روی نادانی نماز تمام را قصر کند و این ضعیف است و اما اگر کسی قصر را فراموش
کند و تمام کند پس در آن خلافست و مشهور و ظاهر آنست که اگر در وقت که یاد او آید
اعاده کند و اگر نه از برای او چیزی نیست **بحث دویم** شرط است در جواز قصر اینکه

سفر او بمقدار مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد و حد آن مقدار هشت فرسخ است
و مشهور آن است که باید هشت فرسخ متصل بکند یک باره یا چهار فرسخ
باشد که بعد از آن رو برگردد و بعضی علما در صورت دویم به تخییر شده اند در قصر
و اتمام و هرگاه در آن روز نخواهد برگردد پس جمعی قایل به تخییر شده اند و بعضی گفته اند باید
که نماز را قصر کند و اما ... ابن عقیل قایل شده است که در هشت فرسخ ممتده
و چهار فرسخی که کمتر از ده روز اراده عود و برگشته باشد یا بیش از ده روز دیگر خواسته باشد
عود کند در هر صورت قصر کند و اقوی در نزد حقیر همین قول است و ظاهر این است که همین
که اراده نداشته باشد که بیش از ده روز برگردد هم کافی باشد و دیگر ضرور نباشد که قصد کند
که بیش از ده روز ... و هم ... این احوط است و اظهر در نزد حقیر این است که همه جا
برگشتن را ... ضم میتوان کرد هر چند مشهور خلاف این است و بعد از این
در مواضع آن است اشاره بان خواهد شد و وجه دین را بتفصیل در کتاب غنائم الایام
کرده ام و بدانکه کسی که سفر میکند یا این است که میداند مقدار مسافت را یا نمیداند
و اگر میداند در آن اشکالی نیست و اگر نمیداند بهیچ وجه که چه قدر است پس یا این است
که ممکن است تحصیل علم بان یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را تمام میکند
و اگر ممکن باشد پس در وجوب تحصیل علم بان اشکال است و اظهر و احوط این است که باید
تفحص بکند چنانکه هرگاه مریض احتمال بدهد که استعمال آب با وضرر دارد تا تحصیل

ظن

ظن بعدم ضرر بکند آب را استعمال نمیکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان
تحصیل علم هرگاه نماز را تمام کرد و بعد از آن مراد معلوم شد که سفر او بمقدار مسافت
شرعی بوده است پس ... اعاده لازم نیست و همچنین هرگاه از اول وقت بمقدار اداء
تمام نماز گذشته باشد و حضر در نماز بکرده باشد باید قصر بکند و اعتبار بحال ادا است
و ظاهر این است که در وقتی که علم حاصل شد از برای او هرگاه بقیه مسافت محسوب آن راه را
که طی کرده قبل از علم در رفته باقی مانده هشت فرسخ است کافی است و دیگر نباید
که از حال که بعد علم بهم رسانیده هشت فرسخ دیگر مانده باشد و مقدار مسافت شرعیه
بعد این ثابت میشود و ممکن است که بعدلین و هم اکتفا میتوان کرد بشیاع که افاده
ظن نیز دیگر بعلم هم کند ظاهر الاولی است و اعتبار ... بموجب ...
و بدانکه در بسیاری از احادیث بجای هشت فرسخ اعتبار یک روز رفتن وارد شده
و به یک اینها اکتفا میتوان کرد بلکه ظاهر این است اعتبار یک روز بیش از هشت فرسخ
نباشد و از بعضی اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد در رفتار شتر قطار است و ... معتبر
در آن زمین متوسط و در روز متوسط و رفتار متوسط است و هرگاه کسی شتاب بسیار کند
و زود طی کند باز قصر میکند حتی مثل کشتی که ... هشت فرسخ را در یک ساعت طی
کند و همچنین هرگاه اسب در این مسافت را در چهار روز طی کند و اما اگر هشت فرسخ را
مثلا در یک سال طی کند پس آن اعتبار ندارد و ... مسافر نمیگویند و همچنین

علیه است

هرگاه از سفر برگردد و در حوالی منزل خود علامتهای مدینه و در قریه‌های که نزدیک بآن است
تردد کند داخل نشود بحث پنجم شرط است در قصر اینکه قصد مسافت معلوم خواه
علم بمقدار آن بعنوان تفصیل داشته باشد یا باجمال علم تفصیل مثل اینکه میداند که از ابتدای
سفر او تا منزلی که میخواهد برود هشت فرسخ است و قصد میکند که این هشت را طی کند
و علم اجمالی مثل اینکه قصد کند بمکانی نبرده و نمیداند که تا بآن مکان چند فرسخ است ولیکن
در نفس الامر هشت فرسخ و بیشتر است و این در وقتی فایده میبخشد که کسی جایی
سفری را قصد کند و در آخر مسافت علم بهم رسد که این مسافت هشت فرسخ است و هنوز
نماز نکرده باشد پس در این حال نماز قصر میکند و فایده این شرط یعنی قصد مسافت این است
که هرگاه کسی بدون قصد مسافت را طی میکند هر چند بیش از مقدار مسافت شرعی بشود قصر
نمیکند مثل کسی که از برای گریخته و گم شده میگردد یا از برای غریم خود که از طلب دارد میگردد
بجهت اینکه اینها طالب آن گریخته و غریم اند و در هر جا که بجویند بر میگردند و بخصوص طی
مسافتی منظور ایشان نیست بلکه هرگاه طی مسافت هشت فرسخ بکنند در برگشتن
بخانه قصر میکنند و هرگاه بجای برسد که میداند که دو فرسخ دیگر باید برود و اراده
عود هم دارد و عود او هم هشت فرسخ میشود پس ظاهر در نزد حقیر این است که در
رفتن آن دو فرسخ و در همه برگشتن قصر میکند بلکه هرگاه داند که دو فرسخ
دیگر میرود و شش تا هم بر میگردد باز در رفتن و برگشتن هر دو قصر میکند ولیکن
مشهور

مشهور علما این است که رفتن را ضم نمیکنند ببرگشتن و معتبر دانسته‌اند رفتن که هشت است
دوم قصد مسافت جزم ضرور است یعنی باید عزم جزم باشد که بمقدار این مسافت البته طی بکنم
هر چند جزم بوقوع و حصول آن نداشته باشد یعنی اینکه در وقت راه افتادن نیت او
و تردد در رفتن ندارد و اما هرگاه کسی از او بپرسد که اگر در دو فرسخ که بروی
اگر بیمار شوی هم خواهی رفت پس در آن وقت میگوید در این حالت این است
که جزم بوقوع ندارد پس در این وقت احتمال بهم میرسد در جایی که بقصد هشت
امری مثل خلاص کردن گرفتاری از محبس در بلد مخصوص بیرون رود و عازم
جازم و مصمم رفتن بآن بلد بشود و در خاطرش خطور نکند که اگر آن گرفتار پیش از
رسیدن من خلاص شود و در بین راه خبر بمن برسد بر میگردم آیا در این صورت
هرگاه در بین راه منقطع شود که در هر جا که خبر بمن رسید که خلاص شده بر میگردم
آن سفر بر هم میخورد و یا اینکه هرگاه منقطع شود آیا آن قصر صحیح است یا نه و بعبارت
واضح‌تر اینکه آیا جزم ظاهری بس است یا جزم نفس الامری میخواهد اظهر آن است
که جزم ظاهری بس است و مادامی که بر جزم خود باقی است قصر میکند و هر وقت
که منقطع شد و متردد شد حکم تردد در بین سفر را بهم میرساند که بعد از این خواهیم
گفت و بدان اینکه رضا در قصر شرط نیست پس هرگاه اسیری را کسی میبرد باید قصر
بکند و از آنچه پیش گفتیم حال اسیری و زن و غلام معلوم میشود که هرگاه اسیر اراده فرار

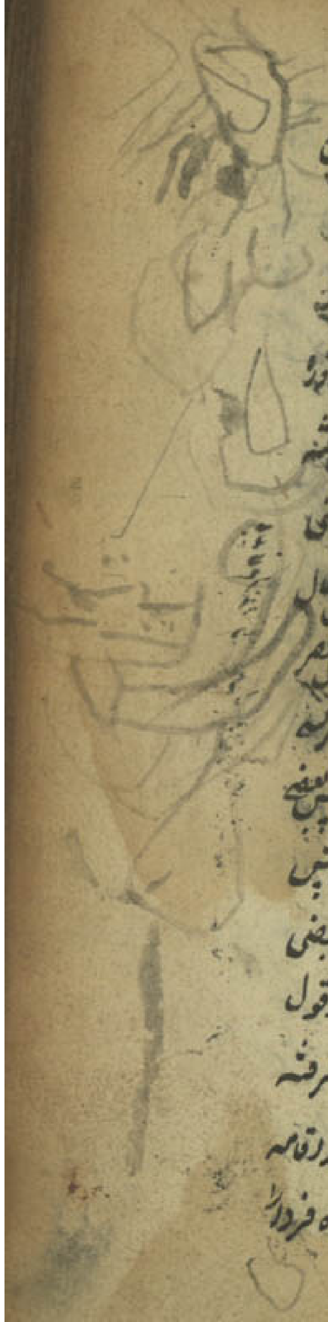
و دانسته باشند غلام مظنة آزاد شدن و زن مظنة مطلقه شدن و دانسته باشند
و خواسته اند که وقتی که مرخص شوند برگردند و علم داشته باشند که سفر آن اشخاص که اینها
میروند هشت فرسخ میرسد پس هرگاه علم داشته باشند که پیش از طی مسافت شرعیه
مرخص نمیشوند بلکه هرگاه مظنه هم داشته باشند قصر میکنند و هرگاه احتمال مرخص شدن
و مرخص نشدن مساوی باشد یا علم ندارند که آن اشخاص که اینها همراه میروند سفر آن
به مسافت شرعیه میرسد یا نه پس در این صورتها تمام میکنند **بحث چهارم** شرط است
در قصر استمرار قصد پس اگر از راه برگردد یا در بین راه متردد شود پیش از آنکه
به مسافت شرعیه برسد نماز را تمام میکند و کافی است در بلوغ مسافت طی چهار فرسخ
که با انضمام برگشتن هشت فرسخ شود و بعضی اختلاف کرده اند علما در جایی که بیرون
رود و بقصد مسافت شرعیه در بین راه رای او قرار بگیرد که باید با فلان رفیق رفت
و منتظر آمدن او میشود که همراه آن برود و هیچ قرار بدهد که هرگاه او نیاید برود
و اگر نه برگردد و اظهر آنست که هرگاه چهار فرسخ رفته است پس باید قصر کند
مگر اینکه در آنجا قصد اقامه عشره بکند یا سی روز متردد بماند و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته است
واجب است که تمام کند مگر اینکه باز روانه مقصد شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ کرده اند
که اگر هشت فرسخ رفته است قصر میکند و اگر نه تمام میکند و هرگاه قبل از قطع
مسافت چهار فرسخ یا هشت فرسخ نماز قصری کرده باشد و بعد از آن متردد در انتظار

حاصل

حاصل شود پس اظهر آنست که اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که هرگاه وقت باقیست اعاده
میکند **بحث پنجم** شرط است در قصر اینکه در اول سفر معلوم و منظور داشته
باشد که در بین آن مسافت ده روز در جایی اقامه کند و بعضی علما شرط کرده اند که قصد
عدم اقامه و دلیل آن ظهوری ندارد بلکه همینکه قصد اقامه ندارد کافی است و هرگاه کسی
در اول سفر قصد نداشته باشد که در بین مسافت اقامه کند لکن در بین راه قصد
کرد که در منزلی ده روز بماند پس آن باید باز همینکه از محل اقامه بیرون رود تمام کند و ظاهر
این است که ده روز حاصل میشود با اینکه اول طلوع آفتاب روز اول وارد آن محل شود
و روز دهم که آفتاب غروب کند بیرون رود و کسر اول را با بین طلوع صبح و آفتاب
ضرور نباشد اما یازده روز را حساب نکنند هرچند از طرف آخر پاره دیگر روز زیاد
حساب کنند و اظهر آنست که هرچه را در عرف و عادت اقامه میگویند کافی باشد پس کسی که
اقامه در بلدی میکند بیرون رفتن و به باغ و بوستان و زیارت گاه آن بلد و محل
زیارت که اکثر اهل آن بلد در آنجا میروند و برمیگردند ضرر ندارد هرچند بمقدار حد
ترخص باشد و همچنین ضرر ندارد قصد این معنی در ابتدای نیت اقامه نیز پس هرگاه
کسی از محل اقامه بیرون رود به جایی که کمتر از قصر مسافت باشد یا این است که در
عرف و عادة او را نمیگویند از اقامه در رفت بلکه باز میگویند که فلانی در فلان بلد
در اقامه است و اقامه دارد پس اظهر آنست که اقامه او بر هم نخورد و اگر در عرف

و همچنین گفته اند که از اقامه بیرون رفت مثل اینکه برود بقریه اینکه در حوالی آن بلد که
مسافت شرعی نباشد و در انجا یک روز یا دو روز هم بماند پس اگر منظور او این باشد که از آن
قریه برگردد و ده روز تازه در آن بلد بماند اقامه آن بر هم نمیخورد و نماز و روزه او در رفتن
بقریه و در انجا هم تمام است و اگر اراده اقامه جدید ندارد پس در آن اشکال و خلاف
عظیم است و اکثر علما بر آنند که مادامیکه قصد سفر شرعی تازه نداشته باشد هر چند که از
مقصد منظور او نیز باشد قصر میکند و این ظاهر تر است از ادله و فرقه بینت ظاهر از اینکه
باز برگردد بمحل اقامه و از آنجا برود تا بجای دیگر برود و ظاهر این است که هر گاه از بلد اقامه
بیرون رفت و عازم طی مسافت شرعیه است قصر میکند هر چند آن مسافت حاصل شود
بضم کردن رفتن و برگشتن بخانه خود و اقوال دیگر در مسئله است یکی این است که اگر
بیرون رفتن از بلد اقامه قصر میکند هر چند منظور نداشته باشد که طی مسافت شرعیه
بکند و قول دیگر این است که در رفتن با آن قریه تمام میکند و در برگشتن قصر
میکند بجهت اینکه قصد رجوع بخانه خود دارد و نمیخواهد در جای اقامه بکند و این در
وقتی است که از آنجا تا خانه اش بمقدار مسافت شرعیه باشد و کلام این قائل
در خود آن محلی که مانده اند مختلف است و ظاهر این قول مبنی بر آن است که رفتن و برگشتن
ضم نمیشود چنانکه مشهور است و اظهر در نظر حقیر این است که رفتن به برگشتن
ضم نمیشود و معیار همان منظور در رفتن طی مسافت شرعیه است بدون قصد اقامه در جای

آن بهر نحو



آن بهر نحو که باشد ولیکن احتیاط در این مسئله بسیار خوب است و هرگاه کسی
ترک نکند و اگر کسی در جای قصد اقامه عشره بکند و بعد از آن
از قصد اقامه خود برگردد در رجوع بقصر میکند بهر اینکه [illegible] نماز
چهار رکعتی تمام کرده باشد مثل نماز ظهر که دیگر تا آنجا هست نماز و روزه
را تمام میکند و اگر در بین نماز از قصد اقامه برگردد پس بعضی گفته
اند تمام میکند و بعضی گفته اند که اگر از محل قصر گذشته است یعنی
در محل رکعت سیم شده است تمام کند و اگر نه قصر کند و مسئله محل اشکال
است و اگر چه اظهر قول اول است پس بنا بر این قول هر گاه از محل قصر
گذشته باشد نماز را بر هم میزند و از سر میگیرد و قصر میکند و اگر
یک نماز تمام نکرده باشد اما روزه گرفته باشد و رای او برگردد پس بعضی
گفته اند که کافی نیست روزه و واجب هر چند تمام کرده باشد یعنی
در رجوع از قصد اقامه و بعضی گفته اند کافی است مطلق و بعضی
گفته اند کافی است اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه و قول
اول اقوی است پس هر گاه اتفاق افتد که روزه واجبی گرفته
و نماز تمامی نکرده عمدا یا سهوا و بعد از تمام روزه از قصد اقامه
رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز را قصر میکند و هم روزه فردا را

انظار میکند پس گذشتن وقت نماز چهار رکعتی با وجود مکروه بودن نماز ثمره ندارد و همچنین مثل
مسئله ظهور قصر را کردن هم فایده ندارد بلکه همان حکم از برای نماز رکعتی تمام است
واما هرگاه مسافر در بین نماز قصر قصد اقامه بکند پس این نماز را تمام میکند و ظاهر است
که چنین نماز تمامی هم در مسئله پیش کافی باشد یعنی هرگاه در اینصورت بعد از فراغ
از نماز پشیمان شود از قصد اقامه حکم اقامه او بر هم نمیخورد **مبحث ششم** سفر است از قصر
تا نکه قطع شود سفر او برسیدن بوطن خود و مراد از وطن در عرف جایی است که او را
محل سکنای خود قرار دهد و اراده بیرون رفتن و نقل مکان و مسکن کردن از آن را
در نظر نداشته باشد و اثر این ظاهر میشود در بعضی اوقات باینکه در آنجا خانه بسازد
و درخت غرس میکند و باغ میسازد و امثال آنها و قطع علاقه از غیر آن هم بکند خواه
مولود او باشد یا مولد پدران او در آنجا باشد یا نباشد و این معنی مستلزم این نیست که در
آنجا ملکی داشته باشد یا خانه از خود داشته باشد بلکه کافی است اجاره کردن خانه اگر
چه تا آخر عمر او باشد خصوصا در بلاد دیگر این متعارف است مثل اماکن مقدسه پس کسیکه
در کربلای معلی و در نجف اشرف مجاور باشد و بالفعل خانه خریدن و بنای او بر این است
که مادام العمر خانه او اجاره بگیرد و بنشیند صادق است بر او که در آنجا توطن کرده است
و اما اگر کسی برود با کوچ و عیال و خواهد دو سال یا بیشتر در آن مکان مقدس بماند
و عود کند او را البته گویند که توطن کرده هر چند که در آن دو سال بسبب غربت و نالیکه

دارد

دار در خانه از برای سکنی دوری بجز دو وطن میتواند شد که یکی باشد و میتواند شد
که بیشتر باشد مثل اینکه چنین قرار دهد که در سالی شش ماه در بلدی بماند و شش ماه
دیگر در بلد دیگر چنانکه اغلب کردها و ایلات در ییلاق و قشلاق سیر میکنند بلکه میتواند شد
که کسی چهار زن داشته باشد که در هر فصلی یکی از آنها بسر برد و همه اینها وطن
میگویند و هر یک از اینها که رسید قصر نمیتواند کرد پس آنکه منظور داشته باشند
که در یک سال یا دو سال در جای ساکن باشد که در جای ساکن بدون قصد توطن و اتفاق
شود که در بین آن سفر کند و در دیگر عود کرد با آن منزل با قصد اقامه عشره نکند نماز را تمام
نکند بخلاف آنجا که اراده توطن در آن کرده است که بمجرد عود بآن نماز را تمام میکند
هر چند فردا باز خواهد بسفر رود و اظهر در نظر حقیر این است که توطن بالفعل نبوده است
و حصول توطن سابق بر این با وجود قطع علاقه از آن در حال کافی نیست و همچنین
اظهر این است که همینکه بقصد توطن کرد و بنا و ماخذ کرد و آثار دوام و استمرار از
او ظاهر شد مثل بنای باغ و عمارت و امثال آن اگر بیرون رفته بسفر و عود کرد
بآنجا بدون قصد اقامه تمام میکند هر چند در آنجا تا آن وقت شش ماه هم نمانده
باشد و قاعده و معیار صدق وطن عرفی است و در جای خواه از آن ثابت باشد
که مقصود همیشه در آنجا ماندن باشد یا سالی یا شش ماه در آنجا مانده باشد یا سالی
شش ماه مانده باشد و خواه اعتقاد اینکه منظور دارد که در آن مکان در هر سالی

[illegible]

بالجمله دفعه تمام ان متحقق نشده باشد باشد و توطن سابقه با قطع علایق
ازان اعتبار ندارد خواه درانجا بیست سال مانده باشد یا شش ماه مانده باشد و لیکن
مشهور میان علما آنست که هر کس شش ماه در جای توطن کرده است همینکه بانجا رسیده تمام
میکند هر چند قطع علایق ازان جا کرده باشد و دلیل این مدعا وضوحی ندارد اما چون
بعضی ازیشان دعوی اجماع کرده اند اگر تواند درانجا قصد اقامه بکند و تمام کند و اگر
نتواند قصر و اتمام هر دو در اینجا احوط است و جمعی از علما که ملک را شرط دانسته اند هجرت و توطن
شش ماه را با وجود قطع علاقه شرط کرده اند که درانجا ملکی هم داشته باشد هر چند
یک درخت خرما باشد حتی اینکه بعضی ازیشان ملک را هم تحقق حقیقت استیطان
عرفی کرده اند و بعضی اکتفا کرده اند بمنزل و بعضی ازین جماعت تصریح کرده اند که در منزل
که مملوک بودن شرط نیست اما صدق توطن و خانه عاریه و اجاره هم خوب است
و اظهر در نظر حقیر این است که هیچ یک ازینها شرط نیست اما صدق توطن عرفی
در مانحن فیه کافی است و وجود ملک مطلقا مدخلیتی در صدق توطن عرفی ندارد و چنانکه
که سابق کردیم بجهة نقل اجماع گفتیم که احتیاط ازان خوب است آن در جایی است
که درانجا ملک داشته باشد و اگر مطلق ملکی نداشته باشد و درانجا شش ماه توطن کرده
پس دعوی اجماع دران معلوم نیست چنانکه واضح است و اما پس تاکید احتیاط
دران جا بان مرتبه نیست **مبحث هفتم** شرط است در قصر اینکه در بین راه در

در سفر

تردد سی روز باز داشته باشد بعضی هر گاه بجایی رسید و رفتن میسر نشد و قصد ماندن ده روز ندارد
و مردد است تا ده روز را قصر میکند تا سی روز تمام شود و همینکه سی روز تمام
رسید باید تمام کند هر چند یک نماز دیگر باشد و در اینجا ماه هلالی اعتبار ندارد و بلکه
باید سی روز تمام شود و معتبر سی روز عرفی تمام است بحیثیتی که در اقامه عشره گفتیم
و مرکب از دو پاره روز اعتبار ندارد و هر گاه و بجهة سی روز بیرون رود
از بلد که عرفا بگویند که در آن بلد نیست حکم این سی روز بهم میخورد **مبحث**
هشتم شرط است در قصر اینکه آن مسافر شغل و عمل او سفر نباشد مثل مکاری
و ملاح و امثال ایشان و خانه ایشان همراه ایشان نباشد مثل بادیه نشینی که خانه های
ایشان خیمه های ایشان است و دایم میگردند و با خود میگردانند و جمهور
علما بلفظ کثیر السفر این مطلب را ادا کرده اند و بان سبب بعضی زیاده
شرط کرده اند در تحقق این معنی که سفر کرده باشد و بعضی دیگر گفته اند و بعضی باین عبارت
گفته اند که سفر او بیش از حضر او باشد و آنچه از احادیث معلوم میشود بعموم و خصوص
همه دران دو عبارت مندرج است که در اول گفتیم پس هر گاه کسی را حادث
آید که شغل او سفر است یا خانه ایشان همراه او است نماز خود را در سفر تمام میکند
و روزه خود را تمام میگیرد و در اشخاصی که بخصوص در احادیث ذکر فرموده اند است
مکاری و کری و راعی و دهقان و ملاح و جابی و تاجری که دور میزند

از قبیل حج و جهاد و آنها یکه طالب آب و علفند و هرکجا که آب و علف است میچرانند
و مراد از مکاری آنست که چارپای خود را بکرایه میدهد و همراه او میرود و دیگری آنست
که خود را بکرایه میدهد مثل آنها یکه قاصد میکنند و راعی شبان است و اشتقاق آن را
بعضی گفته اند که قاصد است و بعضی گفته اند که این هر سه بمعنی است و جابی مستوفی
خراج است و جمع کننده زکوة و حاصل اینکه هرکه شغل و عمل او سفر است یا یکی
ازین اسمها در عرف بر او صادق آید حکم او این است که مذکور شد و دلیلی بر آن
نیست الا ماکه بعضی ذکر کرده اند قائل هر نیست پس هرگاه کسی ده راس الاغ بخرد
و بر سر آن چارپا داری هر با بکند و بنای خود را بر این بگذارد که مکاری باشد
ظاهر این است که او را در عرف مکاری میگویند و احتیاج باین نیست که سه سفر
بکند تا او را مکاری بگویند بلی چون ممکن است که علت اینکه این اشخاص
تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن بجهة دفع مشقت است و اینها چون بسیار
سفر میکنند عادت میکنند و مشقت از اینها رفع میشود تمام میکنند و این نمیشود
مگر اینکه سفر بسیار بکنند تا عادت کنند باین که مراد از مکاری مثلا کسی است
که ملکه این کار داشته باشد و مزاوله آن کرده باشد و این نمیشود مگر بکثرت سفر
پس کسی اگر احتیاط کند در سفر اول و دوم جمع کند میان قصر و اتمام و بعد از آن
تمام کند بسیار خوب کرده است و اما وجوب آن معلوم نیست و بعضی از عادت

دلالت

دلالت میکند بر اینکه هرگاه مکاری و حمال سفر اینان بسیار سرعت و شدت
برسد چنانکه بعضی علما در بیان این گفته اند که ده منزل را یک منزل کنند پس جمعی
از علما قایل شده اند که اینها قصر میکنند و عمل بآن در غیبت و گویا این او در رخصتی
باشد که آن روز را منزل یکی کردن هم عادت ایشان نباشد و بعید است که مراد
از سفر یکه کثیر السفر در آن تمام میکند آن سفری است که شغل و عمل او است پس هرگاه
مکاری بحج برود و یا بزیارت برود و از غیر جهة چارپاداری هر چند چارپا را هم
خود را هم در این راه بکرایه داده باشد او هم مثل سایر مسافرین قصر میکند
و بدانکه مشهور علما بلکه ظاهر اطلاق و در نظر نیست که هرگاه این جماعت در خانه
خود ده روز بمانند این حکم از ایشان زایل میشود خواه قصد ده روز ماندن را کرده
باشند یا بعنوان اتفاق مانده باشند و بعد از آن هرگاه سفر کنند قصر میکنند
و بعضی علما گفته اند که بعد از آن در سفر سیم تمام میکنند و ظاهر آنست که در یک
سفر قصر میکنند و در سفر دویم تمام میکنند و مشهور علما این است که هرگاه این
جماعت در غیر بلد خود هم قصد اقامه ده روز را بکنند و الحق در حکم اقامه ده
روز در بلد است و نیت اقامه در آنجا شرط است و بعضی دعوای اجماع کرده اند
که بی نیت اقامه فائده ندارد و بعضی تردد سی روز را در غیر بلد خود و قائم مقام
قصد اقامه ده روز کرده اند و بعضی ده روز متردد بعد از سی روز را ملحق باین

کرده‌اند و اعتبار این فاصله از وجهی نیست اما هنوز در مسئله اشکال باقی است
و مشهور میان علما آنست که اقامه ده روز را که قصد کند باید قصر نکنند و جمعی از علما
قائل شده‌اند که هرگاه پنج روز یا بیشتر تا نه روز نرسیده بماند نماز روز
قصر میکنند و روزه را میگیرند و نماز شب را تمام میکنند و اقوی قول اول است و بدانکه
احادیث در باب شرط عدم اقامه عشره در خصوص مکاری وارد شده است و مشهور
این است که فرقی در میان این اصناف نیست و خلافی نقل نکرده‌اند مگر محقق رحمه الله
در کتاب مختصر نافع نقل خلاف کرده‌اند و ابن فهد حلی در شرح آن گفته است
که این در هیچ کتاب نیست شاید این را محقق از بعضی علماء اهل عصر خود شنیده باشد
بحث نهم شرط است در قصر آنکه سفر معصیت نباشد خواه خود آن سفر گناه باشد
مثل گریختن غلام از آقای خود و اعراض کردن زن از شوهر خود و بیرون رفتن از
اطاعت او یا آنکه قصد کند با آن سفر گناه را مثل آنکه میرود که بیگناهی را بکشد
یا مال او را ببرد یا مال حرامی دارد و میخواهد ببرد بجای دیگر بفروشد یا آنکه بخود
آن سفر و طی مسافت معصیت میکند مثلا آنکه همه جا در زمین غصبی یا سوار است
غصبی طی مسافت حج و زیارت را طی کند پس در همه اینها نماز و روزه را تمام
میکنند و اما معاصی اتفاقیه در سفر که بآن قصد سفر نکرده باشد مثل آنکه سفر حج
میرفت و در بین راه اتفاق افتاد که مال کسی را گرفت یا در بین راه شرب خمر یا غیر آن

ازاو

ازاو صادر شد و این باعث تمام کردن نماز و روزه نمیشود چنانکه در اثنای سفر
هم اگر از جای خود قصد کرده‌اند که این معاصی را هم چنانکه در حضر میکنند در سفر هم خواهیم
کرد که همچنین و بعضی گمان کرده‌اند که کسی که برای تحصیل علم واجب است سفری
بکند که مانع از آن تحصیل باشد نماز را باید تمام کند و آن ضعیف است خصوصا
هرگاه آن شخص چنان شخصی باشد که اگر در خانه بماند هم تحصیل نمیکند و هرگاه
کسی بشکاری رود و قصد مسافت معهوده را داشته باشد پس اگر شکار
از محض از برای لهو است قصر نمیکند و اگر از برای قوت عیال باشد قصر میکند
و هرگاه از برای تجارت و انتفاع بردن باشد جمعی گفته‌اند که روزه را میخورد
و نماز را تمام میکند و اقوی این است که هر دو را قصر میکند بحث دهم شرط است
در قصر آنکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد و در حد آن اختلاف است اقوی آنست
که همینکه خانه‌های آن بلد را از یکدیگر امتیاز نمیدهد هر چند سیاهی آن بلد پیدا
باشد یا آنکه صدای اذان نمیشنود حد ترخص است در قصر و ظاهر این است که این
دو علامت موافقند پس ظاهر این که هرگاه مسافر این قدر دور شد که صدای
اذان را نمیشنود حد ترخص است و معتبر در اذان صدای متوسط است و از این معلوم است
و ظاهر این است که اذان آخر بلد و خانه‌های آخر بلد معتبر است مگر آنکه بلد بسیار
عظیم باشد که معتبر در آن محله است که در آن ساکن است و در وقت برگشتن

از سفر خلاف کرده اند که آیا همین موضع که رسیده و نیت در آن کرده باید تمام کند یا قصر
میکند تا داخل خانه شود و مشهور قول اول است و قول دویم هر چند خالی از قوت نیست
اما قول اول در نظر حقیر اقوی است این احکام حد ترخص نسبت به بلد خود است اما هر گاه
در بلد دیگر قصد اقامه کرده باشد و در آنجا خواهد سفر کند آیا بمجرد بیرون رفتن
قصر میکند یا اینکه حد ترخص در آن هم معتبر است و همچنین در رفتن که میرود به آن
بلدی که میخواهد در آنجا اقامه کند در آنجا حد معتبر است یا نه در این مسئله اشکال است
و احتیاط را ترک نکنند و اما در مثل کسیکه سفر او معصیت باشد و در میان راه
قصد او متبدل شود بمباح پس در اعتبار بدل شود حد ترخص در آن اشکال است و اظهر
این است که معتبر نیست بلکه بمجرد تبدل قصد همینکه بقیه سفر مسافت آن شرعیه است
شروع بقصر میکند و همچنین هر گاه قاصد مسافت نبود مثل کسیکه از عقب گمشده
میرفت و در میان راه قصد مسافت از برای او حاصل شود حکم همین است **بحث**
یازدهم بدانکه آنچه مذکور شد از شرایط قصر هر گاه بعمل آمده واجب است و جایز نیست
تمام کردن مگر در چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه و حایر
ابی عبد الله الحسین علیه السلام که در آن اختلاف است بعضی واجب را تمام دانسته اند
و بعضی قصر را و مشهور مخیر است میان قصر و اتمام و این اقوی است و در تحدید حایر
خلاف است و احوط آن است که این حکم را مخصوص داخل روضه مقدسه دانسته باشند

حضور ما

حضور ما مواضعیکه نزدیک تربت بقبر مقدس آن حضرت و ... همین است
که تمام کردن افضل است از قصر و این در نظر حقیر اقوی است اما ... است
و ظاهر این است که نافله ظهر و عصر و وتیره هم مستحب است بجهت شمول دلیل ...
پس گرفتن آن جایز نیست و در نماز قصر و تمام نیت معتبر نیست
و جمعی اعتبار نکرده اند پس هر گاه کسی اولا بنا بگذارد که در این اما
کن نماز تمام کند و بعد از تشهد رای او قرار بگیرد که دو رکعت بکند
و سلام بگوید پس صورت ندارد **بحث دوازدهم** هر گاه در خلال وقت
داخل شود و مکلف قادر باشد بر نماز تمام و نماز نکرده بسفر رود و اقرب
آن است که واجب است که قصر بکند و معتبر حالت است که نماز را
بجا می آورد نه اول وقتی که وجوب او تعلق گرفت و همچنین در
صورت عکس هر گاه در سفر باشد و وقت نماز داخل شود و قادر
باشد بر اینکه نماز را قصر بکند نماز نکرده بخانه بیاید نماز
را تمام میکند و در هر دو مسئله اقوال متعدد است و اقوی
آن است که مذکور شد **باب دوم** در نوافل است و در آن چند فصل
است **فصل اول** در نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است
مطلب اول در عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار رکعت است

باب دوم
فصل اول
مطلب اول

هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است
که پیش از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب باید کرد و دو رکعت نافله
وتیره که نشسته میکنند یک رکعت محسوب میشود و بعد از نماز عشا باید کرد و از
بسیاری از اخبار ظاهر میشود که این دو رکعت را ایستاده کردن افضل است
و در خوطلستان است و بعد ازین هم مذکور خواهد شد و هشت رکعت نافله
شب و بعد از آن دو رکعت نافله شفع و بعد از آن یک رکعت نافله وتر و بعد از آن
دو رکعت نافله صبح و تفصیل وقت آنها در مبحث اوقات گذشت و در کردن
این نافلها تاکید بسیار کرده اند و بعضی اخبار ترک اینها را معصیت نامیده اند
و در احادیث معتبره وارد شده است که تمامی نقص نمازهای واجب که بسبب عدم
حضور قلب حاصل شده بکردن آنها حاصل میشود مطلب دوم مکروه است سخن
گفتن ما بین چهار رکعت نافله مغرب و ما بین آنها و نماز مغرب و تعقیب خواندن
بعد از نماز مغرب پیشتر بدارد و خصوص تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و بعضی
علما گفته اند که نافله مغرب را بعد از نماز بلا فصل بکند و بعضی گفته اند که بعد تسبیح
فاطمه زهرا بلا فاصله بکند و این احوط است و سنت است که بعد از نماز نافله
صبح بپهلوی راست را بر زمین بگذارد و پنج آیه از آخر آل عمران را که اول
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار است بخواند و دعائیکه
وارد شده است

وارد شده است بخواند و در کلام علما سجده در راه رفتن هم مذکور شده است بجای
پهلوی خوابیده و اول افضل است و خوابیدن در این وقت مکروه است مطلب سیم
هرگاه نماز شب از کسی فوت شود پس برخیزد پیش از صبح و نافله شفع
و وتر را با نافله صبح بکند ثواب نماز شب را دریافته است اما ظاهر این است که این
در صورت اضطرار است مثل اینکه فراموش کرده باشد و خوابش برده
و یا شغلی از و مانع شده باشد مطلب چهارم در روز جمعه سنت است نافله هست چهار
رکعت اضافه از روزهای دیگر و در بعضی اخبار دو رکعت بعد از عصر هم وارد شده است
و در بعضی رخصت اکتفا بشانزده هم وارد شده است و اخبار در کیفیت ترتیب
ان مختلف است و همچنین کلام علما در بعضی فرموده اند که شش رکعت آنرا در وقتیکه
روز بلند میشود بکنند و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت در اول ظهر پیش از
نماز جمعه و شش رکعت بعد از جمعه و در بعضی دیگر وارد شده که شش رکعت در
اول روز بکنند و شش رکعت بعد از آن بفاصله و شش رکعت بعد از آن بفاصله
و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد از عصر و در بعضی دیگر نحو دیگر وارد شده است
و مقدم داشتن همه این نافله بر فریضه افضل است و عمل بهمه جایز است مطلب اول
ساقط میشود در سفر نافله ظهر و عصر و مشهور این است که وتیره هم ساقط میشود
و بعضی جایز دانسته اند کردن آنرا و این خالی از قوت نیست چنانکه از بعضی اخبار

مستحب میشود **فصل دوم** در نماز استسقی است و آن سنت است در وقتیکه
آبها و نهرها کم شود و باران کم شود و کیفیت آن مثل نماز عیدین است و خطبه را هم
در اینجا بعد از نماز میخوانند و در خطبه و قنوت این نماز آنچه مناسب مقام است بگوید از طلب
رحمة و مهربان شدن جناب اقدس الهی و مواعظی که مناسب مقام باشد و اولی
آنست آنچه وارد شده است از قنوت و خطبه بخوانند و سنت است که سه روز پیش
از بیرون رفتن روزه بدارند و روز سیم بیرون روند و اینکه روز سیم دوشنبه
باشد یا جمعه و اینکه غسل کنند از برای نماز بلکه پیش از روزه نیز و آنکه بصحرا روند با
پاهای برهنه با آرام تن و دل و خشوع و اینکه اطفال و مردان پیر و زنان پیر و حیوانات
همراه ببرند و میان اطفال و مادرهای ایشان تفرقه بکنند که گریه و فغان و ناله بسیار شود
و اینکه امام بعد از نماز ردای خود را بگرداند و آن طرف که بر شانه راست بود آن
چپ بگرداند و آنچه بر شانه چپ بود براست بگرداند پس امام روی بقبله کند
و بگوید الله اکبر پس بطرف راست رو کند و سبحان الله بگوید و همچنین بطرف
چپ رو کند و بگوید لا اله الا الله پس بطرف راست رو کند پس رو بمردم کند
و الحمد لله بگوید هر یک صد مرتبه بگوید باواز بلند و بعضی علما گفته اند که مردم هم همراه
او بگویند و بعد از آن خطبه بخوانند و سنت است که هرگاه تاخیر اجابت شود مکرر بیرون
روند و نماز کنند و همان روزه اکتفا میکنند و اگر روزه را خورده باشند باز روزه را

از سر گیرند

از سر گیرند و باز بنماز روند تا رحمت ایزدی نازل شود **فصل سیم** در نماز نافله ماه مبارک
رمضان است مشهور این است که مستحب است هزار رکعت نافله علاوه بر نافلهها در سایر
ماهها مستحب است و مشهور این است که در هر شبی بیست رکعت میکنند هشت رکعت
بعد از مغرب و دوازده رکعت بعد از عشا و در هر یک از شبهای دهه آخر سی رکعت
میکنند بعد از مغرب هشت رکعت و بعد از عشا فرموده است و دو رکعت بعد از عشا
و از بعضی روایات عکس این بر می‌آید یعنی هشت رکعت را بعد از عشا فرموده‌اند
و دوازده را و بیست و دو را بعد از مغرب و باین سبب بعضی بتخییر قایل شده‌اند و سیصد رکعت
دیگر باقی میماند آنرا در سه شب احیا در هر شبی صد رکعت که علاوه بر این که در شبهای
دیگر میکنند و از اکثر علما نقل کرده‌اند که در عین سه شب همین سیصد رکعت را
بکنند و هشتاد رکعت که باقی میماند قسمت کنند بر جمعه‌ها و در هر جمعه ده رکعت
نماز حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام و جعفر طیار بکنند و در جمعه آخر بیست
بیست رکعت نماز امیر المؤمنین علیه و در شب آن جمعه بیست رکعت نماز فاطمه
علیها السلام و عمل بر جمعه خوبست **فصل چهارم** در سایر نوافل است و آن بسیار است
و در کتب ادعیه مذکور است از جمله تاکیدترین آنها نماز جعفر طیار رضی الله عنه است
و این چهار رکعت است بدو سلام و اگر تواند هر روز بکند و اگر نه هر روز یکبار
یا هر جمعه یا هر ماهی یا هر سال پس هر بیست که خدا بیامرزد گناهی که از تو سر زند

در بعضی اینها چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است و میتوان اینها را در ضمن نوافل یومیه
هم کرد بعضی دو نماز را یک نماز بکنند و در ضمن قضاهای نافله هم میتوان کرد بلکه بعضی
در نماز قضای واجب هم گفته اند و کیفیت آن اینست که بخواند در هر رکعتی حمد و سوره
و بهتر آنست که در اول اذا زلزلت الارض بخواند و در دویم والعادیات و در سیم اذا
جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و بعد از خواندن سوره پانزده مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر پس برکوع رود و در رکوع هم ده مرتبه تسبیحات را بگوید
و بعد از راست شدن از ان هم ده مرتبه بگوید و همچنین در سجده اول و در راست شدن
از سجده اول و در سجده دویم و در راست شدن از ان هر یک ده مرتبه و همچنین
در سایر رکعات تا این دستور و جایز است که نماز را بدون تسبیحات بکنند و بعد
از ان نماز قضای آنرا بکنند در وقت فراغ در حوایج خود هرگاه تعجیل داشته باشد
و در سجده آخر دعایی که وارد شده است بخواند و از جمله آنها نماز امیر المومنین
علیه السلام است و این چهار رکعت است در هر رکعتی حمد یکبار و قل هو الله
پنجاه بار و از جمله آنها نماز حضرت فاطمه علیها السلام این دو رکعت است در رکعت
اول حمد یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دویم حمد یکبار و قل هو الله
صد بار و از جمله نمازهای غفیله است دو رکعت در مابین مغرب و عشا و وقت
او مابین ... باقی است تا ذهاب حمره مغربیه و نماز رسول خدا صلعم و حسنین علیهما السلام و نماز

روز غدیر

روز غدیر و اول ذیحجه و شب بعثت و روز او و شب نیمه شعبان و نوروز
معصومین علیهم السلام و نماز اعرابی و نماز استخاره و حوایج و شکر و تحیت
مسجد و لیلة الدفن و غیر اینها و تفصیل اینها در کتب مبسوطه مذکور است
و غیر اینها شاید سبب از برای اینها ذکر شده و همه مستحب است کردن
دو رکعت نماز و جمیع نوافل دو رکعت است بغیر نماز اعرابی و نافله
وتر و کیفیت نماز اعرابی در مباحث تسلیم خواهد آمد **فایده** در افعال
و اذکار مقدم بر نماز و متأخر از نماز و مقارن نماز است و در این چند باب است
باب اول در اذان و اقامه و در این چند مطلب است **مطلب اول** جایز
نیست اذان در غیر نمازهای یومیه خواه نماز جمعه و اما در فرایض یومیه
و جمعه پس مشهور و اقوی اینست که مستحب اند و استحباب آنها مؤکد است
در جماعت و در نمازهای جهریه خصوصا نماز مغرب و صبح و بعضی واجب
دانسته اند که آنها را در نماز جماعت و بعضی فقط نماز جماعت را
موقوف میدانند بر آنها و بعضی آنها را شرط صحت جماعت میدانند
و بعضی هر دو را واجب میدانند در نماز صبح و مغرب و اقامه را در سایر
نمازها و اقوال دیگر هم در مسئله است و اقوی قول مشهور است و از برای
زنان هم مستحب اند اما تاکیدی ندارد و در بعضی اخبار صحیحه است که زن در

در اذان بتکبیر و تشهد یکبار اکتفا میتوان کرد و در حدیث صحیح دیگر در اقامه هم باینها
نیز اکتفا شده باینکه یکتکبیر بگوید و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله
و جایز است که زن از برای زنان اذان بگوید و بآن اکتفا کنند و بعضی گفته‌اند
که مردان محرم او میتوانند باذان او اکتفا کنند بلکه بعضی بجهة نامحرم هم کافی دانسته‌اند
و این هر دو خالی از اشکال نیست خصوصا اخیر بلکه اشهر و اظهر در اخیر عدم
جواز است حق آنست که بعضی علی التصریح کرده‌اند باینکه حکم خنثی هم حکم زن است
مطلب دویم ساقط میشود اذان در چند جا اول در نماز عصر و عشا است هرگاه کسی
جمع کند آنها را با ظهر و مغرب پس اگر فاصله بسیار قرار دهد میان دو نماز یا آنکه
نافله بکند اذان ساقط نمیشود و سقوط اذان در اینجا رخصت است و گفته‌اند که جایز است
و شاید ترک آن افضل باشد و آنچه مشهور شده که هرگاه دو نماز را در وقت فضیلت
نماز اول جمع کند اذان را بنیت نماز اول بگوید و اگر در وقت فضیلت نماز دویم
جمع کند بنیت نماز دویم بگوید دلیلی از برای این نیافتم دویم اذان عصر روز
عرفه در عرفات و عشای مزدلفه و خلاف کرده‌اند در اینکه اسقاط اذان در اینجا
از جهة کراهت است یا حرمت یا محض رخصت است اظهر حرمت است سیم
عصر روز جمعه است خواه جمع کند آنرا با جمعه یا ظهر یا تفریق کند و در کیفیت
سقوط اذان در اینجا نیز خلاف است و احوط بلکه اقوی نزد من ترک است چهارم کسی است

که نمازهای

که نمازهای قضای بسیار بکند در یک وقت پس اذان از برای نماز اول خود اذان
میگوید و باقی نمازها را با اقامه تنها میگوید و مشهور اینست که ترک اذان
در اینجا از باب رخصت است و کردن آن افضل است و این در نظر حقیر خالی
از اشکال نیست و بعضی از متاخرین تقویت کرده‌اند قول باینکه ترک از باب عزیمت باشد
و بنابر عمل سقوط است پنجم مرخص است در جمع نماز در سفر که اذان را ترک کند
ششم هرگاه امام بشنود اذان غیر را خواه آن اذان را برای جماعت دیگر بگوید
یا منفرد باشد و خواه اذان مسجد باشد و خواه اذان شهر باشد بآن اکتفا میکند
بلکه اقامه هم چنین است مگر اینکه بعد از اقامه سخن گفته باشد و در این صورت اقامه را
اعاده میکند و ظاهر اینست که منفرد هم میتواند باذان غیر اکتفا کند و سقوط اذان
در اینجا رخصت است پس هرگاه [illegible] و بعضی از آن احکام
مخصوص است پس در اینجا نه امام میتواند اذان را از سر گیرد و نه ماموم و در استحباب
حکایت اذان معنی دیگر است و مشهور آنست که هرگاه منفرد اذان و اقامه
گفته باشند و شخص دیگر یا جماعت دیگر بیایند و خواهند که نماز را با جماعت بکنند
اذان و اقامه را از سر گیرند هفتم مشهور اینست که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند
و خواهند نماز جماعت کنند و جماعت دیگر پیش از ایشان نماز کرده باشند و هنوز
همه آنها متفرق نشده باشند جماعت ثانیه باذان و اقامه آنها میتوانند اکتفا

بکنند و بعضی از ایشان تصریح کرده اند که ممنوع و میتوانند اکتفا باین بکنند اما ظاهر احادیث
خلاف بر عهده است و بلکه در سفر و حضر ظاهر شده است و وجهی از برای تخصیص بحالت
در نجد در نظر حقیر از احادیث ظاهر نیست و ظاهر اینست که الحاق و قار معتبر است
بعضی اینست که در عمل مستوفی احادیث غازی را خوانده بکنند که الحاق کرده اند مطلب سیم
مشهور و اقوی این است که فصول اذان هیجده است الله اکبر چهار مرتبه و بعد از آن
اشهد ان لا اله الا الله و بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن حی علی
الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن الله اکبر و بعد
از آن لا اله الا الله هر یک از اینها را دو مرتبه میگوید و اقامه هفده فصل است و تفاوت
آن با اذان اینست که دو تکبیر ساقط میشود و یک تهلیل از آخر و دو مرتبه قد قامت
الصلوة بعد از حی علی خیر العمل زیاد میشود و هر گاه در سفر باشد یا عذری داشته باشد یا
باشتاب در دسته باشد میتواند این فصلها را از اذان و اقامه هر دو که کند مثل اینکه
تکبیرهای اذان را یکی یکی بگوید و همچنین میتواند هر یک از فصلها را یکی یکی بگوید و در اذان
و اقامه و در حدیث است که اقامه را تمام گفتن و دو دو تا دو تا گفتن در او گفتن معتبر است
از اینکه اذان و اقامه هر دو را یکی یکی بگوید و واجب است که بهمان ترتیب که فرموده اند
بگوید که اگر بعد از غیر آن کند باطل است و اگر سهوا فصلی را بر فصلی مقدم دارد و بهم
کرده و فصل پیش را بگوید و بعد از آن فصل بعد را بگوید و همچنین هر گاه سهوا اقامه را
مقدم

مقدم دارد بر اذان اعاده کرده و اذان بگوید و بعد از آن اقامه بگوید و هر گاه ترک کند از فصلی
از فصول آن تا داخل فصل دیگر نشده است بجا آورده و هر گاه در داخل فصل دیگر شده باشد اعاده
و همچنین هر گاه شک کند در اذان پیش از داخل شدن در اقامه اذان بگوید و هر گاه شک کند
در اذان بعد از دخول در اقامه بر نگردد مطلب چهارم سنت است که در حال اذان و اقامه
رو بقبله باشد و در حال گفتن [illegible] تاکید بیشتر دارد و در اقامه که بیش از اذان است
و مکروه است [illegible] شدن بطرف راست و چپ و سنت است [illegible] در اذان و اقامه
اقامه شرط صحت دانسته اند و این قوة دارد و احتیاط در این است که ترک نکنند و در اقامه
مگر در حال اضطرار و سنت است که با طهارت باشد و بعضی شرط صحت اقامه دانسته اند
و این قول قوة دارد و سنت است که اذان را با تانی بگوید و اقامه را بتعجیل بگوید و در میان
فصلها درنگ بکند [illegible] الف [illegible] بگوید [illegible] در هر دو [illegible] وقف [illegible] نفس کشیدن
بکند و همچنین در جمیع اذکار مثل تسبیح [illegible] و غیر آن بجهت اینکه جزم کردن بدون
نفس کشیدن یا نفس نکشیدن با حرکت دادن آخر [illegible] است در کلام عرب
صحیح نیست و بعضی گفته اند که تسکین بدون وقف هم در لغت عرب وارد
شده است و آن به از حرکت دادن است در ظاهر اعتبار [illegible] است و اما اگر زبان
کسی هر وجه صحیح جاری نشود و حرفی را بدل کند چنانکه بلال حبشی [illegible] شین را به سین
میکرد پس آن باکی نیست و همچنین بدل کردن [illegible] حرکت بحرکت [illegible] در صورت عجز اما تغییر

نیست چون حرکت ما یمکن نتعلم پس ظاهر آنست که مبطل است خواه بیت معنی
بشود و یا نشود و نباید همزه هاء ساکن در اول الله اکبر و هم را او در الحمد لله و آخر صلوة و حا
حی علی الفلاح همه ظاهر کنند و سنت است که بلند کنند صدای خود را باذان و هر چه بیشتر بلند
میکنند ثواب او بیشتر است و انگشتان خود را در گوشهای خود بکنند و مشهور این است
که سنت است که فاصله بدهد در میان اذان و اقامه به دو رکعت نماز نافله یا سجده
یا به نشستن یا کلام هر دو نشستن بغیر مغرب که در اینجا فاصله را بکلام هر دو نشستن بکنند یا نفس
کشیدن یا تسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده است و اینکه
ثواب کسی دارد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و چون حالات و اوقات مختلف
مختلف میشود هر وقت هر کدام را مناسب داند بکند و با قطع نظر از دواعی دیگر انواع خارجه
نزد و بنیست که در مثل ظهر و عصر دو رکعت نافله بهتر باشد بغیر نماز مغرب و سنت است
خواندن دعائیکه وارد شده بعد از هر اذان و اقامه و سنت است اذان از برای
آنکسیکه میشنود هر کلمه را که مؤذن گفت او هم بگوید و بعضی جایز
دانسته اند قطع نماز را از برای حکایت اذان و این مشکل است و اما قطع قرائت قران
را برای حکایت سنت و حکایت اذان در حالت نماز صورتی ندارد هر چند در غیر کلمات
باشد که حی علی وارد و سنت است که بخواند دعائیکه وارد شده است در وقت شنیدن
اذان و رجوع کردن این با حکایت اذان باین میشود که بعد از فراغ از اذان بخواند

باینکه

اذان
باینکه در اول بخواند و بعد از آن هر چه را در یابد حکایت کند **مطلب پنجم** مکروه است سخن گفتن
در اثنای اذان و اقامه و تاکید دارد در اقامه خصوص بعد از قد قامت الصلوة و خصوصا
در جماعت بغیر آن جمعی که میخواهند نماز جماعت بکنند و اتفاق میکنند ما باقامه الشخص که اقامه
میگوید بعد از قد قامت الصلوة سخن گفتن این کراهت بسیار شدید و در در جمعی
حرام دانسته اند و این قول خالی از قوت نیست و بعضی علما در اثنای مطلق اقامه هم حرام
دانسته اند و علی ای تقدیر هرگاه کسی سخن بگوید سنت است که اقامه را از سر بگیرد
و استثنا کرده اند از سخن گفتن در اینجا سخنی را که متعلق بمصلحت نماز باشد مثل پیش
ایستادن امام یا راست کردن صف و گفتن اشهد ان علیا ولی الله و ان محمدا و آله
خیر البریه جایز است هرگاه بقصد جزء اذان نگفته باشد و هرگاه جزء
اذان داند ظاهرا بدعت است پس در این صورت اکتفا به یک مرتبه کردن از خوف ضرر و ... بهتر
گفتن بهتر است یا جزء اذان **مطلب ششم** اگر ترک کند اذان و اقامه را تا نماز
او تمام شود پس به اتفاق اعاده از برای او جایز نیست و اگر ترک کند در حال نماز شود
پس اکثر علما بر آنند که مادامی که برکوع نرفته است میتواند که نماز را خراب کند و اذان
و اقامه را بگوید و باز نماز را از سر گیرد اگر سهوا ترک کرده باشد و هرگاه عمدا ترک کرده
باشد دیگر بر نمیگردد و بعضی بعکس این گفته اند و آن ضعیف است و بعضی گفته اند
میتواند برگردد و در صورت نسیان مادامی که از نماز فارغ نشده است و احوط

الا آنکه هرگاه داخل رکوع شد دیگر برنگردد و تأکید برگشتن هرگاه پیش از قرائت بخاطرش
بیاید بیشتر است و مشهور اینست که هرگاه اقامه را گفته باشد از برای اذان تنها
برنگردد و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و بعضی گفته اند که از برای اذان تنها
هم برمیگردد و حکم این از احادیث ظاهر نمیشود و بعضی تخصیص داده اند این احکام را
بمنفرد و بعضی تعمیم داده اند در امام و منفرد و جماعت زنها هر دو منفرد است **مطلب پنجم**
جایز نیست تقدیم اذان بر وقت نماز غیر از صبح و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم
اذان است و جمعی منع کرده اند از این هم و بعد از ملاحظه احادیث در این باب معلوم میشود
که آن اذان پیش از صبح که تجویز شده است اذان صبح نیست که با او اکتفا توان کرد
از برای نماز صبح بلکه بجهت تنبیه و اعلام و بیدار شدن خفتگان است و در حقیقت
که جمعی که منع کرده اند اذان نماز صبح را هم منع کرده اند و آنها که اثبات کرده اند
این اذان اعلام را اثبات کرده باشند پس نزاعی در میان نخواهد بود و ابن عقیل
و ابن بابویه نقل کرده اند که رسول خدا صلعم دو موذن داشت که یکی بلال و یکی ابن
ام مکتوم و آن کور بود و پیش از صبح اذان میگفت و بلال در وقت صبح اذان میگفت
و آن حضرت میفرمود که هرگاه اذان بلال را شنیدید باز دارید خود را از خوردن
و آشامیدن پس بنا بر این تعدد موذن در این وقت اذان اولی خواهد بود نه صدا
الا از یکدیگر ممتاز باشند و به نوبه و دسته باشند **مطلب ششم** شرط است در موذن

پس

پس اذان کافر صحیح نیست و ظاهر این است که ایمان شرط است اما بلوغ پس
آن شرط نیست بلکه طفل ممیز اذان او صحیح است و از برای نماز با اذان او اکتفا میتوان
کرد و در دو قول او اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و همچنین اذان دیوانه و مستی که فهم
که اذان زن از برای زنان خوب است نه غیر اینها و سنت است که موذن عادل باشد
و خوش آواز باشد و صاحب آواز باشد و اینکه صدای خود را بلند کند و در جائیکه
رجای بلندی بایستد و استحباب مناره دلیلی ندارد و اینکه بینا باشد بوقت نه اینکه
کور باشد هر چند جایز است از برای کور هم هرگاه کسی باشد که او را اعلام کند و در
اعتماد کردن با اذان کسی که جاهل بوقت باشد اشکال است هر چند که بر سبیل الاتفاق
در وقت گفته باشد خوب است بلی اگر شخص معتمدی او را اعلام کرده باشد
خوب است و در جواز اعتنا با اذان کسیکه اجرت میگیرد و نیز اذان گفتن اشکال است
و ظاهر عدم جواز است و حرمت گرفتن اجرت از وی دادن او از بیت المال
مسئله ای نیست **باب دویم** در قیام است و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجب است ایستادن در همه نمازهای واجبی و قیام در وقت
تکبیرة الاحرام و پیش از رکوع رکن نماز است که ترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل
میشود و همچنین قیام متصل برکوع رکن است باین معنی که باید رکوع از قیام
بعمل آید و ثمره آن در بعضی اوقات ظاهر میشود مثل اینکه شخصی بسبب ضعف

عاجز باشد از ایستادن بنشیند و بعد از تمام شدن قرائت از خود قنوت باید
بخواند بایستد و برکوع رود پس باید برخیزد و درست بایستد و برکوع رود
و هرگاه در آن حال خم شده برخیزد و خوب راست نشده برکوع رود نماز او
باطل است و همچنین ماموم هرگاه خواهد داخل شود در وقتیکه امام در رکوع است
باید تکبیر را بگوید در حال قیام و از قیام برکوع رود که اگر تکبیر گویان برکوع رود
نماز او باطل است و قیام در حال تکبیر را اهم دریافته است و در اینجا این دو
رکن داخل هم شده است و حد قیام آنست که فقرهای پشت که از هم جدا میکنند
بر روی یکدیگر بر وصف استواری درست قرار گیرند پس در حالت نماز خم
نشود و پاها را پیش اندازد جفت بسه مبطل نماز نیست هرچند ترک آن سنت است و واجب است
که بر هر دو پا بایستد و تکیه بر چیزی نکند بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتند
و بعضی مکروه دانسته اند تکیه کردن را و بنای عمل بر مشهور است و اما تکیه کردن
بر چیزی مثل دیوار یا غیر آن برای برخواستن پس آن ضرر ندارد و بعضی این را
هم مثل اول دانسته اند و آن ضعیف است و واجب است استقرار در حال قیام
یعنی در وقت نماز راه نرود و مکرر پیش و پس نرود مگر در جائیکه استثنا شده
مثل نماز جمعه در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد آمد و اما اینکه گاهی سنگینی خود را
بر این پا بیندازد و گاه بر آن پس آن مکروه است و همچنین مکروه است که گاهی

پا را پیش

پا را پیش بگذارد و گاهی پس بگذارد و این در وقتی است که در حرف زدن استقرار
خارج نشود و اگر نه نماز او باطل است و در وقت پیش رفتن و پس رفتن [illegible] از قرائت
دست بردارد و بعد از قرار بخواند **مطلب چهارم** هرگاه کسی عاجز شود از ایستادن
پس تکیه کند بجای و بایستد و اگر تواند بعضی قیام را بعمل آورد بقدر مقدور
و هرگاه قیام را عرفاً نتواند بعمل آورد و اقتدار است ایستادن بقدر مقدور نشسته
نماز باید بایستد و هرگاه نتواند قیام بعمل آورد و در وقت رکوع و سجود را نتواند
درست بجا آورد و اگر بنشیند رکوع و سجود را میتواند بکند باز قیام را
مقدم دارد و در رکوع و سجود در آن بقدر مقدور بجا آورد و هر چند باشاره و ایما
باشد و هرگاه قیام هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در معرفت عجز
رجوع بحال خود میکند بجهت آنکه انسان بحال خود بیناتر است پس هرگاه داند
که نمیتواند یا مشقت بسیاری خواهد داشت بنشیند و هرگاه طبیب بگوید
که ایستادن ضرر دارد میتواند بقول او عمل کند مگر آنکه از برای خود دانش
علم بعدم ضرر حاصل شود و همچنین هرگاه بگوید که باید چند روز بپشت بخوابد
یا بنشیند بجهت رفع آب چشم یا غیر آن هر چند از ایستادن عاجز نباشد
و ضرر رسیدن اعم است یا هلاکت یا طول آزار یا زیاد شدن یا شدت
گرفتن آن و در همه این صورتها ترک قیام میتواند کرد و در حکم مکره است
مذکور است

هرگاه از دزد یا درنده بترسد یا در زیر سقف کوتاهی محبوس باشد و هرگاه تواند
که راه برود و نماز کند یا بنشیند و نماز کند نشستن را مقدم میدارد و همچنانکه در
صورت امکان از راه رفتن و ایستادن و تکیه کردن و ایستادن تکیه را
مقدم میدارد و هرگاه از نشستن عاجز باشد تکیه بکند و بنشیند و همچنین
سایر آنچه گفتیم در قیام مثل انحنا در نشستن ملاحظه کند و بعد از عجز از نشستن
هم به پهلوی راست بخوابد رو بقبله و از برای رکوع و سجود اشاره کند و اگر
از آن هم عاجز [illegible] حنفیه [illegible] اشاره کند و اگر
از آن و باقی [illegible] سجود در محل خود خواهد آمد پس آنچه هرگاه کسی
ایستاده است عجزی عارض او شود بنشیند و اگر در نشستن عجز عارض شود
به پهلوی راست بخوابد و همچنین تا حالت آخر و بعکس این هرگاه ضعف
قوه باید بعد حالتی که هست بحالت دیگر بالاتر از آن منتقل میشود تا بجائی که
بالاتر از همه است پس اگر قبل از قرائت عجز او را عارض شود بنشیند
و قرائت کند و هرگاه در بین قرائت ضعف عارض شود مشهور آنست
که در حالت فرود آمدن هم قرائت میکند و بعضی گفته اند ساکت میشود
تا بنشیند و بعد از آن بخواند و اول ظاهر است و اگر از برای ضعف قوه
بهم رسد پس ترک قرائت بکند تا برخیزد و از آنجائی که مانده است بخواند و همچنین

هرگاه

و همچنین هرگاه از خوابیدن به نشستن منتقل شود و بعضی گفته اند سنت است
که از سر گیرد و این مشکل است و هرگاه بعد از تمام قرائت قوه بجهة او بهم رسد
باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود و طمأنینه و آرام در بین قیام واجب
نیست **مطلب سیم** جایز است نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار
و سنت است که در آخر سوره برخیزد و سوره را ایستاده تمام کند اگر چه بود
آیه یا یک آیه باشد پس برکوع رود که ثواب نماز ایستاده از برای او نوشته
میشود و ظاهر آنست که در نمازهای وحیه اگر کسی بهمین قدر یک آیه یا دو آیه
تو رند بجا بایستد دیگر جائی قرائت باشد واجب باشد که آنرا در آخر قرار
دهد که رکوع را از قیام بعمل آورد و سنت است از برای کسیکه تواند بایستد
و گاه طی کند در نماز نافله در عوض هر رکعتی دو رکعت بکند خواه نوافل یومیه باشد
و خواه غیر آن و در وتیره خلاف کرده اند که ایستاده در آن افضل است یا نشستن
و گویا خلاف در جواز هر دو نباشد و شاید احوط نشستن باشد و اما بجا آوردن
در حالیکه به پهلو خوابیده باشد یا به پشت خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی
آنرا جایز دانسته اند و آن بسیار دور است و در نشستن مختار است که بهر نحو
که خواهد بنشیند خواه دو زانو و خواه چهار زانو و خواه پا را دراز کند و مکروه است
اقعاء و تفسیر آن خواهد آمد و سنت است تربع و بعضی آنرا تفسیر کرده اند باینکه

در حال نشستن ساقهای پای و رانهای خود را از زمین بر دارد و دست بدارد
و در کیفیت رکوع نشسته دو وجه گفته اند یکی آنکه خم شود بحدیکه پستی او نسبت
بکسی که راست نشسته باشد مثل نسبت پستی راکع ایستاده باشد
بکسی که راست ایستاده است دویم آنکه خم شود بحدیکه پیشانی او برابر محل
سجده او شود و اقل آن آنست که پیشانی روی در برابر پیش روی زانوهای
او باشد و ظاهر این است که همه خوب است و احوط آنست که رانها را از زمین
بر دارد و بعضی علما این را واجب دانسته اند **مطلب چهارم** سنت است دعا
خواندن بانچه وارد شده است در نزد ایستادن بنماز و اینکه بچسباند
پاهای خود را بیکدیگر فاصله بگذارد در میان انها و اقل فضیلت آنست که بقدر
عرض انگشتی باشد و اکثر آن بقدر یک وجب دستهای خود را بیندازد و
دستهای خود را بیندازد و بر روی رانهای خود بگذارد در برابر زانوها و نظر
او بجانب سجده باشد [illegible] و اهل [illegible] خواب آلوده نباشد و با شتاب نباشد
و خاضع و خاشع باشد و چشمهای او بزیر باشد و باسمان نگاه نکند و بجانب
چپ و راست ملتفت نشود و دل او مشغول نماز باشد و مثل بنده خوار و ذلیل
باشد و در پیش روی پادشاهی یا بزرگی ایستاده باشد و نماز او مانند نماز
کسی باشد که نماز وداع میکند که گویا دیگر او را نصیب نمیشود نماز و بسیار از پس

ادبار است

و بدست خود بازی نکند و مجموع حواس خود را مشغول بنماز گرداند و انگشتان خود را
[illegible] نکند و یکی از پاهای خود را مقدم بر پای دیگر نگذارد و مساوی بگذارد و در رکوع
انگشتان پاها همه بقبله باشد و جمع [illegible] و [illegible] انگشتی [illegible] نکند و زن پاهای خود را
از هم جدا نکند و دستهای خود را بسینه خود بچسباند یعنی آویخته و متصل بسینه
نگاه دارد و بعضی چنین فهمیده اند که دستهای خود را بر روی پستانهای خود بگذارد
و این دور است و اما تکفیر در حال نماز پس مشهور و اقوی حرمت آنست بلکه
نماز باطل میشود باین و تکفیر چنانکه از حدیث صریح وارد شده است آنست
که کف دست راست را بر پشت دست بگذارد و بعضی گفته اند که اعم است
که زنان هم این حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان آنکه دستها را
بر بالای ناف بگذارد یا پایین و بعضی تصریح کرده اند باینکه فرقی نیست در اینکه
حایلی در میان دستها باشد یا نه و بعضی آنکه گفته اند [illegible]
ساق است دیگر هم و احوط اجتناب از همه است و اینکه مذکور شد در غیر
حال تقیه است و در حال [illegible] بلکه گاه است که واجب است بلکه اگر
ترک کند [illegible] که نماز او هم باطل باشد و شیخ طوسی فرموده است که
تطبیق هم حرام است یعنی یکی از کفها را بر دیگری گذارد و میان زانوهای
خود بگذارد و دعوای اجماع بر آن کرده است **باب سیم** در نیت و تکبیره

الاحرام

[illegible] است و در آن چند مطلب است مطلب اول در وجوب نیت در نماز و تحقیق
[illegible] وضو گذشت و حاصل کلام در اینجا این است که آنچه ممیز فعل است از اعدا
[illegible] قصد کند و همینکه نماز معین باشد در نظر او قصد کند از برای خدا میکنم پس هرگاه
مکلف در اول ظهر مشغول ذمه بنماز دیگر نباشد و اراده نماز دیگر هم نداشته باشد
[illegible] نماز ظهر پس معین است در نظر او که نماز میکند همین کافیست پس همینکه
[illegible] که نماز ظهر را میخواهد بکند برای خدا این قصد را دارد و بگوید الله
اکبر و اگر گاهی نماز قضا میکند و محتاج است باینکه تعیین کند که اینکه حالا میخواهم
بکنم نماز ادا است نه قضا پس باید قصد ادا بودن را بکند و همچنین در صورتی که تعیین
فعل محتاج است آن از غیر این است از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و قضا و ادا
و غیر آن باید در نظر داشته باشد و قصد بکند تفصیل او تکبیر را بگوید و معنی
قصد تقرب و بسیاری از احکام در نیت گذشت و وجوب مقارنت نیت با تکبیر
با این معنی که نیت خلاف نماز از برای او پیش از تکبیر عارض نشود و در حالی
قصد بکند دارد و تکبیر بگوید و وجوب استمرار حکمی و آن این است که در بین نماز قصد
مخالف نماز نداشته باشد پس اگر در بین نماز قصد کند خروج را یعنی بگوید
از نماز دست برداشتم اما کاری که منافی نماز باشد بجا نیاورد و ظاهر آنست
که نماز او باطل میشود و اما اگر بگوید بعد یک رکعت از نماز دیگر میخوانم یا در رکعت دوم

از نماز دست برمیدارم پس در آن اشکال است و وجوه بلکه اظهر بطلان است
و اما اگر خروج از نماز را معلق کند بر چیزی پس اگر چیزیست که جزما میشود
و یقین بوقوع آن در بین نماز است پس آن مثل صورت سابقه است و اگر
معلق کند بر چیزی که ممکن است که در وقع نشود پس در این اشکال است و
احتیاط در اتمام و اعاده است و اما آنچه شارع تجویز کرده است قطع نماز را
در آن پس تعلیق بآن ضرر ندارد و مثل اینکه بگوید اگر طفل بکنار چاه برود
که بقصد نماز را قطع میکنم که او را خلاص کنم و امثال آن پس آن ضرر ندارد
پس هرگاه قصد فعل منافی نماز بکند مثل اینکه قصد چیز خوردن بکند یا قصد
حرف زدن بکند آنچه از مشهور نقل شده است این است که تا نکرده است
نماز باطل نمیشود و اظهر آنست که اگر غافل است از اینکه آن منافی نماز است
پس آن ضرر ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر در مسئله سابقه قائل شویم
ببطلان نماز بقصد خروج در آن نماز چنانکه اظهر است پس اظهر در اینجا
نیز بطلان خواهد بود و اما اگر قصد کند بجزئی از نماز غیر نماز را هم مثل اینکه تکبیر
بگوید و قصد جهر کردن غیر را بان ضم کند یا ریا را بان ضم کند یا رکوع کند
و قصد برداشتن چیزی را هم بان ضم کند پس جمعی از علما حکم ببطلان کرده اند
و اعاده آن جزء را بی فائده میدانند و وجه این در رکن ظاهر است بجهة اینکه

اعلام باعث تعذر رکن می شود و اما در غیر رکن مثل قرائت و ذکر رکوع
و تشهد پس اظهر نیز بطلان است هر چند اعاده آن بکند خصوصاً
در وقتی که ضمیمه نیت ریا باشد و احتمال صحت و صورت اعلام در
وقتی که آن کمون فعل کثیر بعیب نیامده باشد و در وقت
که بگوییم قرائت زیادتی یا ذکر زیاده در نماز ضرر ندارد خصوصاً
حال ذکری که بقصد قربت نباشد یا فاعل از برای خدا نباشد
و اولی که دلالت دارد بر جواز مطلق ذکر و قرائت در نماز متعدد
لذا انما قرائت و ذکر نیست که بقصد قربت باشد یا اینکه بقصد دیگری مثل
ریا نباشد و اما هرگاه ذکر جلی بگوید بقصد اعلام غیر مثل سبحان الله
والله اکبر یا آیه قران بخواند بجهت اعلام غیر پس ظاهر آن است که ضرر
ندارد و لاحکم ضمیمه در اذکار و افعال مستحبه نماز پس بهتر آن است
که انها را هم بقصد دیگر ضم نکنند و شاید امر در آنها سهلتر باشد مطلب دوم
جایز نیست عدول کردن از نمازی بنماز دیگر یعنی گردانیدن نیت نماز
را بنماز دیگر مگر در چند موضع اول عدول از نماز بعد بنماز پیش مثل
اینکه نماز عصر میکند بخاطرش می آید که نماز ظهر را نکرده است عدول
میکند و چنین قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد و بعد از اتمام

نماز عصر



نماز عصر را میکند و همچنین نماز عشا و مغرب خواه نماز ها هر دو ادا باشد
یا هر دو قضا باشند یا اول قضا باشد و دویمی ادا مثل اینکه در نماز مغرب
بخاطرش بیاید که نماز عصر را نکرده است چنین قرار دهد که این نماز
عصر باشد و نماز را چهار رکعت تمام کند و بعد از آن مغرب را بکند
و همچنین هرگاه عشا را فراموش کند تا داخل نماز صبح شده باشد یا صبح را
فراموش کند تا داخل نماز ظهر شده باشد و اما عکس این یعنی نماز قضائی
باشد و خواهد عدول کند بنماز ادائی باید در آن وقت بکند پس در
آن اشکال است و اقوی در نزد حقیر است که هرگاه وقت نماز حاضر
تنگ نباشد و عدول نکند و نماز قضا را تمام بکند و بعد از آن ادا
را بکند و هرگاه وقت حاضره تنگ باشد پس القضا را برهم زند
و حاضره را بجا آورد و اگر دانند که میتوانند که آنقدر را در وقت دریابد چند
یک رکعت آن باشد و اگر وقت وفا نکند حتی یک رکعت هم
در آن صورت در جواز عدول بنیت تردد و اشکال است و اظهر
عدم عدول است و بعد از اتمام قضا نماز حاضره را قضا بکند دوم
عدول از ماموم بودن یا امام بودن در وقتیکه امام بمیرد یا حادثه او
رو دهد یکی از ماموین را پیش میدارند که او وقتدا کنند و نماز را تمام کنند

سیم عدول از ماموم بودن بتنها نماز کردن و این در صورت حصول عذر است
مثل اینکه بول تنش آید یا شغل ضروری که بتخلف از آن ضرر حاصل شود یا بارد
اول عارض شود یا بجهة اشکالات است و در صورت عدم عذر نیز مشهور جواز است
وعلامه دعوی اجماع بر آن کرده و لیکن احوط آنست که بی عذر منفرد نشود چهارم
عدول از تنهای بماموم شدن و شیخ طوسی دعوای اجماع بر جواز آن کرده و آن
مشکل است پنجم عدول از اقتدا بامامی باقتدا بامام دیگر و اقوی آنست که بغیر
آن صورتی که مذکور شد که حادثه بامام رو داده باشد و در صورت دیگر عدول
عدول نکند ششم عدول از فریضه بنافله از برای کسیکه خبر سید که جماعت
از و فوت شود نماز فریضه را میگرداند بنیت سنت و بعد دو رکعت نافله تمام میکند
و این در وقتی است که نماز نافله سه رکعتی نشود مثل اینکه هرگاه در رکعت سیم
نماز در حالت رکوع باشد نمیتواند این کار را بکند و اگر در بین قرائت باشد شاید
بتواند که اما نجا بنشیند و سلام بگوید و ملحق شود بجماعت و همچنین کسیکه در روز
جمعه فراموش کند قرائت سوره جمعه را و سوره دیگر شروع کند او هم نیت را
بنافله میگرداند و در دو رکعت تمام میکند و نماز ظهر یا جمعه را از سر میگیرد هفتم
عدول از قصر بتمام است هرگاه در بین نماز قصد اقامه بکند و اما از اتمام بقصر
پس مشهور نیز جواز آنست و آن در وقتی است که در دو رکعت اول باشد

و هنوز

و هنوز نماز را تمام نکرده باشد در محل اقامه و حدیث صریحی در این ندیده ام
و بعضی موضع دیگر استثنا هم کرده اند که دلیل آنها واضح نیست و بجاییکه موضع
عدول اثنای نماز است و بعضی بعد از فراغ هم جایز دانسته اند و در جاییکه ممکن
باشد و حدیثی در این ندیده ام بغیر خصوص نماز ظهر و عصر که حدیث صحیح وارد
شده است که جایز است عدول بعد از فراغ از عصر بظهر و عمل باین خوب است
مطلب سیم تکبیر احرام واجب است و رکن نماز است و ترک آن عمدا یا سهوا
نماز را باطل میشود و همچنین زیاده کردن آن پس هرگاه دو تکبیر بگوید نماز
او باطل است و هرگاه مرتبه سیم بگوید صحیح است و بعضی دیگر گفته اند تکبیر دویم
مبطل نماز است پس قصد دویم صحیح خواهد بود و این ضعیف است خصوصا
هرگاه عمدا بگوید و واجبست که تکبیر را بلفظ معهود بگوید الله اکبر و الله اکبر والله
اجلیل و غیر آن صحیح نیست و همزه الله اکبر هر دو قطع کند از ما قبل و وصل نکند
و فتحه همزه را اشباع نکند و همچنین فتحه با را در اکبر اشباع نکند و هرگاه
عاجز باشد از بین لفظ سعی کند تا بیاموزد و هرگاه عاجز باشد ترجمه الله اکبر بلغتی
که تواند بگوید و لال هر نحو که تواند ادا کند و اگر هیچ نتواند زبان خود را حرکت
دهد و اشاره بکند و سنت است که دستهای خود را با تکبیر بالا ببرد و بعضی واجب
دانسته اند و احوط آنست که ترک نکند و در امام جماعت تاکید بیشتر است

در آن وقت مستحب است مطلق و دست برداشتن حاصل میشود و اولی نحویکه حرف آن باشد
بعضی اخبار آنست که دست را با ابتدای تکبیر بردارد و وقتیکه دست برابر
گوش رسد تکبیر تمام شده باشد و از بعضی اخبار ظاهر میشود که بعد
از تکبیر هم میتواند بعمل آورد و سنت است که تکبیر دستها را جانب قبله کند
و انگشتان را بهم بچسباند و جمعی از علما گفته اند که انگشتان بزرگ را
از سایر انگشتان جدا کند و بهتر است که همه را بچسباند و این احوط است
و سنت است که تکبیر را بلند بگوید هرگاه امام باشد و ماموم آهسته بگوید
و منفرد مخیر است و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند و سنت است شش تکبیر
دیگر غیر تکبیر احرام بگوید و امام اینها را آهسته میگوید و مصلی مختار است
در اینکه هر یک از هفت تکبیر را تکبیر احرام قرار دهد و در افضلیت خلاف
کرده اند جمعی گفته اند که افضل آنست که اول را تکبیر احرام قرار دهد و جمعی
گفته اند آخری را تکبیر احرام قرار دهد و از مصباح شیخ طوسی نقل شده
که آخری متعین است از برای تکبیر احرام و اظهر در نظر حقیر افضلیت تکبیر
آخر است چنانکه از عبارت فقه الرضا معلوم میشود و احادیثی که دلالت
دارد بر اینکه تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است بجهت اینکه درست
نمی آید مگر اینکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر هفتم تکبیر احرام است

و سنت است

و سنت است که بعد از تکبیر اول را که گفت بگوید اللهم انت الملک الحق
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب انی عملت سوء و ظلمت نفسی
و اعترفت بذنبی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر
بگوید پس بگوید لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی
من هدیت عبدک و ابن عبدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجأ و لا منجی
و لا مفر و لا مهرب منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت
سبحانک رب البیت بعد از آن دو تکبیر بگوید پس دعای توجه را بخواند و بعد
از آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و شروع بقرائت کند و بعضی علما
گفته اند روایتی وارد شده که بعد تکبیر ششم بگوید رب اجعلنی مقیم الصلوة
و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و للوالدی و لوالدینا و للمؤمنین
یوم یقوم الحساب و در روایتی است که پیش از تکبیر احرام بگوید یا
محسن قد اتاک المسیء انت المحسن و انا المسیء و قد امرت المحسن ان
یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا المسیء فبحق محمد و آله صلی الله علیه
و آل محمد تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و در بعضی نسخه ها اختیار کردیم و بهتر
آنست که دعا را متصل بتکبیر هفتم بخواند پس میتوانند که بعد از تکبیر ششم رب اجعلنی
مقیم الصلوة را بخوانند و این را بعد از این بخوانند و بعد از آن تکبیر احرام بگوید

فائده اینکه بعضی علمای اشتش تکبیر را در همه نمازها سنت دانسته اند و بعضی
مخصوص بفریضه دانسته اند و بعضی مخصوص هفت جا قرار داده اند اول هر نمازی
نماز واجبی و اول رکعت از نماز شب و در مفرده وتر و در اول رکعت نافله ظهر
و در اول رکعت نافله مغرب و در اول رکعت از دو رکعتی نماز احرام و در تیره
و قول اول اظهر است و تاکید در هفت موضع بیشتر است و این سه نافله را تاکید
بیش از سایر نوافل است باب چهارم در قرائت است و در آن چند
مطلب است مطلب اول وجوب خواندن سوره فاتحة الکتاب در همه
نمازهای واجبی و شرط صحت نمازهای سنتی است از برای کسیکه تنها نماز
میگذارد و برای پیش نماز در هر رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول
هر سه رکعتی و چهار رکعتی و باطل میشود نماز بترک آن عمدا و اما اگر فراموش
کند پس اگر در وقتیکه برکوع رفت بخاطرش آید [illegible] پس نمازش صحیح است
و هرگاه پیش از رکوع رفتن بخاطرش آید قرائت بجا بیاورد و اگر چیز
دیگر بعمل آمده باشد مثل سوره و قنوت و غیر آن بعد از آن دو مرتبه بگوید
و در صورتیکه عمدا ترک فاتحة الکتاب بکند و داخل سوره شود نمازش
باطل است هر چند برگردد و فاتحه را بخواند و در صورتیکه سهوا ترک کند فاتحه را
و داخل سوره شود و بخاطرش آید برگردد و واجب نیست که همان سوره را بعد از آن

از سر گیرد

از سر گیرد بلکه سوره دیگر هم میتواند خواند و اگر فاتحه را نخوانده باشد احوط آنست
و اگر وقتیکه داخل در سوره حمد شد شک کند که آیا حمد را خوانده است یا نه پس
جمعی برآنند که برمیگردد و حمد را میخواند و اقوی در نزد حقیر این است که برنگردد
چنانکه جمعی دیگر از علما اختیار آن کرده اند بلکه در نظر حقیر میرسد که اگر
کسی در بعضی آیات شک کند بعد از آنکه داخل آیه دیگر شده باشد آن نیز برنمی
گردد بجهة آنکه احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هرگاه فارغ شدی
از چیزی و داخل شدی در چیز دیگر پس شک در آن چیز چیزی نیست
و بعضی علما چنین فرموده اند که مراد از چیز فعل تمام است از افعال نماز
مثل قرائت و رکوع و سجود و نه اجزاء و ابعاض اینها و دلیل بر ترجیح این
نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند این را بافعال واجب پس گفته اند که
هرگاه کسی مثلا در حال قنوت شک در قرائت کند باید برگردد و این نیز
دلیلی بر ترجیح ندارد و خلاصه هر چند مقتضای قواعد و عمومات این است که هرگاه
کسی در چیزی شک کند باید آنرا بجا آورد تا یقین بآن حاصل شود و لیکن
احادیث صحیحه دلالت بر عدم اعتنا بآن میکند در وقتیکه داخل در چیز
دیگر میشود والله العالم باحکامه مطلب دوم در آنکه در نماز آیات واجب است
خواندن فاتحة الکتاب پنج مرتبه اگر ده سوره بخواند و هرگاه سوره را تبعیض کند

هر دو رکوع و این نحو که سوره را پاره پاره کند و هر پاره را از برای رکوعی بخواند
هر دو مرتبه واجب است که حمد را بخواند مثلا در رکعت اول حمد میخواند و بعد
از آن میگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و به رکوع میرود
و بعد از آن که راست شد میگوید وما ادریک ما لیلة القدر و بعد از قنوت به رکوع
میرود و راست میشود و میگوید لیلة القدر خیر من الف شهر به رکوع میرود و راست
میشود و میگوید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و قنوت بخواند
و به رکوع میرود و راست میشود و میگوید سلام هی حتی مطلع الفجر به رکوع و سجود
میرود و بعد از آنکه از سجده برمیخیزد دوباره حمد میخواند و ابتدا به سوره دیگر یا باین
سوره میکند به نحو مذکور تمام کند و در تبعیض یک آیه و بیشتر میتواند اکتفا
کند و جایز است تبعیض در همه رکوعها و جایز است تمام کردن سوره سوره
در همه رکوعها و جایز است که در یک رکعت پنج سوره تمام بخواند و در رکعت
دیگر تبعیض کند به سوره که پنج آیه داشته باشد و جایز است که تلفیق در هر
رکعتی بعضی از برای بعضی رکوعها سوره تمام بخواند و برای بعض دیگر پاره از
سورها و احوط آنست که در سوره تبعیض حمد را نخواند تا سوره تمام شود و احوط
آنست که سوره را که در رکعت اول مقداری از آن را خوانده آنرا در همان رکعت
تمام کند خواه سوره دیگر را خوانده باشد یا نخوانده باشد و همچنین احوط آنست

که تا سوره

تا سوره را تمام نکند سوره دیگر را نخواند بلکه سوره را که
بعضی آنرا خوانده است هم از سر نگیرد تا آنرا تمام کند
و نهایت احتیاط آن است که در هر رکعتی حمد و پنج سوره
مطلب
تمام بخواند یا سوره را [illegible] پاره پاره والله اعلم
خلافی نیست [illegible] علما [illegible] اینکه مصلی مخیر است
در رکعت آخر نماز سه رکعتی و دو رکعت آخر نماز چهار
رکعتی که حمد بخواند یا ذکر بکند و نهایت در دو جز خلاف
کرده اند اول اینکه ذکر چه چیز است و چه قدر است دوم
در اینکه کدام افضلند و در هر یک از اینها اقوال مختلفه
نقل کرده است و اظهر در نزد حقیر آن است که مطلق
ذکر کافی است از تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و اشهر آن
احوط آن است که با این عبارت بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
و از این جهت احوط آن است که این عبارت را سه
مرتبه بگوید خصوصا در وقتیکه امام باشد و مظنه [illegible]
باشد که در ماموم [illegible] مسبوق باشد و بعض [illegible] کرده اند

که استغفار هم واجب است و این ضعیف است و کفایت آن اقرب است
و آیا فضیلت تسبیح زیاده یا فضیلت حمد پس در آن نیز اقوال
مختلف است و اظهر در نزد حقیر آن است که تسبیح افضل است
خواه امام باشد خواه منفرد و خواه ماموم و چون دانستی
که افضل و احوط تکرار آن عبارت گفتن است سه مرتبه
پس بدان که بعضی گفته‌اند که این اول افضل است و افضل از آن
پنج مرتبه است و بالاتر از آن نه مرتبه است تا که [illegible]
و علما که در جواز عدول از حمد و تسبیح با یکدیگر این معنی که
شروع کند در یکی از اینها و خواه دست بردارد و آن
دیگر را بخواند اشکال است و احوط ترک آن است و هم چنین
اگر خواهد که یکی از اینها را بخواند فراموش کرده دیگری را
بخواند و در اثنای آن یاد آید [illegible] امام [illegible] اند در آن
اشکال است و در [illegible] که اقوی این است که رجوع کند به آنچه
خواسته است که اول بخواند با آنکه [illegible] سهواً خوانده [illegible]
مرتبه از سر بگیرد بخواند و احوط آن است که [illegible]
نکند و این [illegible] کند [illegible] در رکعت اول

قرائت

قرائت فراموش کرده باشد واجب نیست که در دو رکعت
آخر بخواند بلکه مخیر است میانه قرائت و تسبیح و اگر شک کند در
عدد تسبیح بنا را بر اقل بگذارد و خلاف کرده‌اند در وجوب
اخفات در تسبیح و احوط بلکه اقوی آن است که اخفات
کنند مسئله واجب است خواندن یک سوره تمام بعد از
فاتحة الکتاب در دو رکعت اول از نماز صبح و نماز
[illegible] ضعیف است و هم چنین قول
به تبعیض یعنی بعض سوره را خواندن نیز ضعیف است
و [illegible] که در آن وارد شده محمول است بر تقیه یا [illegible]
و هم چنین جایز نیست [illegible] سوره خواندن در
نمازهای واجبی بعد از حمد و در [illegible]
[illegible] و اظهر آن است که [illegible] سوره [illegible] خواندن
در نمازهای واجبی [illegible] حرام نیست و بعضی از علما [illegible]
کرده‌اند [illegible] بنا بر یک سوره خواندن [illegible] بعضی از
دو باره خواندن هم [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] آن [illegible] و احوط بلکه اقوی آن است که [illegible]

يعنى معنى را هم بخشد و مراد از قرائت درپى كردن به يك سوره آن آيت
كه بقصد قرائت سوره بعد از حمد باشد اما تكرار آيه در بعضى
قرائتها جهت تذكر معنى و حضور قلب بى آن حرجى ندارد بلكه اخبار
دلالت بر جواز آن دارد و هم چنين قرائت در غير قنوت
جز آن هم حرجى ندارد و هر چند سوره تمام باشد بلكه در بعضى
كه هر گاه بعد از قرائت سوره بگويد يا بعض سوره ديگر
بخواند اما نه بقصد قرائت سوره كه بعد از حمد فرموده اند
بلكه بجهت آنكه قرائت قرآن است و خوب است باطل نباشد اما
احوط ترك آن است و بعضى از علماء تصريح كرده اند كه
خلاف نيست در اينكه جائز است قنوت خواندن بعضى آيهاى
قرآن و در اينكه قصد كند اذن دادن كسى را كه ميخواهد
داخل خانه شود بگويد بايد ادخلوها بسلام واحوط
آن است كه سوره تمام ديگر در نماز واجبى نخوانند هر چند
قنوت و نحو آن باشد و جائز نيست كه در نماز سوره طولانى
بخوانند كه بخواندن آن وقت از دست رود هر چند
نداند

كه بگيرد كيف نماز را در وقت درى بايد و با وجود علم
باين معنى ظاهر اين است كه بمجرد شروع در آن نماز باطل
ميشود چنانكه بعضى از علماء تصريح بآن كرده اند بلى گمان
دارد كه وقت وسيع است و بعد از شروع معلوم شود
كه وقت تنگ است از آن سوره دست بر دارد و هم
چنين از نصف گذشته باشد و سوره ديگر بخواند و بايد كه
و الضحى و الم نشرح يكسوره حساب است و هم چنين سوره
لايلاف و الم تر كيف هر گاه در نماز واجبى بخواند بايد هر
دو را با هم بخواند بيكى اكتفا نكند و بسم الله را از براى
هر دو سوره بگويد و بعض قائل شده اند كه بسم الله
سوره دويم ساقط ميشود و اين ضعيف است
جائز نيست خواندن سوره كه سجده واجب در آن است
در نمازهاى واجبى و نماز باطل ميشود بخواندن آن خواه
اكتفا كند بآن سوره يا سوره ديگر هم بخواند و بعضى از علما تصريح
كرده اند كه بشروع كردن در آن نماز باطل ميشود هر چند

هنوز سجده را نخوانده باشد و این سخن قوی است و اگر سهواً
نخواند پس آنکه قبل از خواندن آیه سجده بخاطرش آید
عدول کند بسوره دیگر هر چند از نصف گذشته باشد و اگر
سهوا تمام کند سوره را پس بعضی گفته اند برای سجده ایما
بکند و بعد از قضای سجده را بکند و بعضی گفته اند مخیر است
در میان این دو تا بعضی گفته اند نماز را تمام کند و قضای
سجده را بعد از نماز بکند و دلیل هیچکدام وضوحی ندارد
و احوط آنست که سجده بکند و نماز را تمام بکند و نماز را اعاده
بکند و اگر سهواً تا آیه سجده بخواند و بخاطرش هنوز سوره
تمام نشده باشد پس آن نیز احتیاط مذکوره را بکند و
و دور نیست که در این صورت بعد از سجده عدول بسوره
دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده نماز بکند و اما در نمازهای
سنتی پس هرگاه کسی سنت خواند آنها در وقتی که آیه سجده
خواند سجده کند پس اگر سجده در آخر سوره است بجز و
سوره حمد را نخواند و برکوع رود و بعضی گفته اند که سوره

بابه بعد از

تا به بعد از حمد نخواند و برکوع رود و اگر تتمه از سوره
مانده است بجز و و آنرا تمام بکند و برکوع رود و هرگاه
فراموش کند سجده را در وقت بخاطرش آید اثرای بیاورد

تتمیم

بدانکه سجدها که در قرآن است پانزده است
چهار از آن واجب و باقی سنت و اما واجب پس آنها در چهار
سوره است الم تنزیل و هم لا یستکبرون و حم فصلت
ان کنتم ایاه تعبدون و در آخر سوره والنجم
واقرأ باسم و اما سنتها پس آن در آخر اعراف است
و در رعد و ظلالهم بالغدو والآصال
و در نحل و یفعلون ما یؤمرون و در بنی اسرائیل
و یزیدهم خشوعا و در سوره مریم خروا سجدا و بکیا
و در حج ان الله یفعل ما یشاء و در
موضع دیگر حج وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون
و در فرقان و زادهم نفورا و در نمل رب
العرش العظیم و در ص و حسن مآب

قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ

مسجد ودر اذا السماء انشقت و اذا

... القرآن لا یسجدون ودر

وقت تلفظ بکلمه سجده سجده بکند بلکه وقتی

که آیه تمام شد سجده کند چنانکه اشاره بموضع

آن کردیم و سجده واجبست بر کسی که خود بخواند

آیه را یا گوش نهد بهر کسی که بخواند و بشنود و اما

اگر بگوش او بخورد بدون اینکه گوش داده باشد

پس در آن خلافست و اظهر در نزد جمعی

وجوبست و در غیر عزائم مطلقا مستحبست

واظهر آنست

واظهر آنست که طهارت شرط آن نیست بلکه اگر کسی بی وضو باشد یا جنب یا حایض
هم سجده بکند و احوط آنست که حایض گوش ندهد بآیه سجده و اگر بشنود
سجده را بکند و بعد از غسل قضا هم بکند و اما ستر عورت و پاک بودن جامه
و استقبال قبله پس مشهور علما لزوم اینها است و ظاهر این است لیکن
از بعضی احادیث بر می آید که استقبال قبله واجب است در وقتیکه نشسته باشد
و احوط آنست که ترک آن نکند و اما وضع غیر پیشانی از اعضای سبعه بر زمین
و سجده کردن بر چیزیکه صحیح باشد سجود بر آن پس در آن اشکال است
و خلافست و هرچند دلیلی بر لزوم اینها تمام نشده است اما احوط مراعات
اینها است زیرا که بر تقدیر عدم وجوب امکان منافات ندارد بجا آوردن و ترک
نمیتوان کرد مگر در جاییکه سواره باشد و نتواند سر را بر جایی بگذارد که در آن
وقت اشاره میکند و تکبیر احرام ندارد و در وقت راست شدن از سجده
هم تکبیر واجب نیست بلکه سنت است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است
و مشهور آنست که ذکر سجود هم سنت است و واجب نیست و احوط آنست
که ترک نکند ذکر سجود نماز را هم در آن میتوان کرد و مستحب است در ذکر

سجود بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله

عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا

عبد ذلیل خائف مستجیر و احوط آنست که نیت سجده در وقت سر فرود
آوردن بکند و بعضی در وقت سر گذاشتن گفته اند و وجوب آنکه سجده
فوری است بعد تمام شدن آیه فوراً بکند و اگر نکند گناه کرده است و باید بعد
بجا آورد هر وقت که باشد و نیت اداء و قضا در کار نیست و همچنین سجده‌های
سنتی در خواندن و شنیدن سجده علیحده واجب است خواه از برای رتبه بیش
سجده کرده باشد و خواه نکرده باشد **مطلب ششم** وجوب گفتن بسم الله
الرحمن الرحیم در اول حمد و سوره وآن جزو است از هر سوره که در قرآن است
بغیر سوره براءة که در اول آن بسم الله نیست و واجب است خواندن حمد و سوره
بر نهجی که وارد شده بلفظ عربی و باید که اخلال باعراب نکند هر چند یک
حرف باشد حتی تشدید و بعضی مد متصل را هم باین ملحق کرده اند و آن قاری
از ارکان نیست و همچنین اعراب را از ضمه و فتحه و کسره و سکون وغیر آنها را
مرعات کند و اقوی آنست که تغییر اعراب مقتضی بطلان است هر چند باعث تغییر
معنی نشود بلکه هر چند موافق عربیت هم صحیح باشد و جایز است خواندن قرآن
بهر یک از قرائت مشهوره که جمعی از اصحاب ما دعوی اجماع بر تواتر آنها کرده اند
و علامه حلی فرموده است که بهترین قرائتها در نزد من قرائت عاصم است
از طریق ابی بکر بن عباس و طریق ابی عمرو بن العلاء بر تقدیر همین قرائت

که در قرائتها

که در قرائتها متداول است که بسیاری از نوشته شده است سیما در جواز
آن نیست دیگر عوام را معطلی نباشد و اما وقف لازم مد متصل و اخفای اینها
پس ظاهر این است که مراد قراء هم از این و لزوم وجوب شرعی نیست چنانکه
از محققین ایشان نقل کرده اند بلکه مراد ایشان هم تاکید است پس ترک آنها
مخل نماز نخواهد بود هر چند احتیاط در رعایت این است و اما ادای حروف از مخارج
بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز شوند بطریقی که اهل عرب است پس شبهه در وجوب
آن نیست بلکه سایر آنچه موافق طریق لغت عرب است بجا آورد مثل اینکه
وقف بحرکت نکند و وصل بسکون نکند اما مراعات صفات آنها مثل
استعلا و اطباق و جهر و همس پس آن واجب نیست و واجب است که
بترتیبی که وارد شده است بخواند و موالات کند یعنی از یکدیگر فاصله نیندازد
و چیز دیگر در میان نیاورد و بحیثیتی که در عرف و عادت اینها نگویند
که قرآن میخوانند یا حمد یا سوره میخوانند هرگاه عمدا چنین کند البته بطلان است
و هرگاه سهوا بکند تدارک آن نماید بکند و از آنجا که مخل در میان آورده
بنحوی که صحیح اعاده کند و اگر حلو سکوت طویل که مخل نماز باشد در بین
آن فعل آورد و قرائت نماز هر دو باطل است و کسیکه حمد را نداند
باید بیاموزد و اگر عاجز باشد و نتواند که از روی قرآن بخواند اختیار دارد

که اقتدا کند به یکی یا از روی قرآن نخواند و هرگاه کسی عذری نداشته باشد
در جواز خواندن از روی قرآن اشکال است و ترک آن احوط بلکه اقوی است
و هرگاه از اینها هم عاجز باشد پس اگر حمد تنها را تواند بخواند همان اکتفا کند
و سوره عوضی نمیخواهد و اگر بعضی از حمد را داند پس اگر بقدر یک آیه باشد احوط است
که آنرا بخواند و در اقل از آیه اقوال چند است و ظاهر آنست که هرگاه بقدری است
که او در قرآن میگویند در عرف اینرا بخوانند و در عوض الحمد نمیداند خلاف است
که چه چیز بخواند و شاید از قرآن هرگاه چیزی داند یا هانکه میداند تکرار بکند
تا بمقدار حمد شود و بعد از آن سوره خواهد بود و اگر از حمد هیچ نداند اگر چیزی از قرآن
میداند بخواند و اگر نداند ذکر بکند بتکبیر و تسبیح و صلوات و تهلیل
و اگر اینرا هم نتواند ترجمه حمد را بگوید اشهر این است که باید ذکر بمقدار
حمد باشد و کسی که گنگ باشد هر چیز که ممکن است بجا آورد و مشهور آنست
که زبان خود را حرکت بدهد و دل خود را به بندد بقرائت و بعضی باشاره
با انگشت را هم زیاد کرده اند و واجب نیست مراد اقتدا کردن و سنت است
ترتیل قرائت یعنی بتانی و آرام خواندن و بهم در هم نکند و با یکدیگر
متفرق نکند و وقفهارا چنانچه نقل شده است بعمل آورد مگر در جائیکه
از ائمه خلاف آن رسیده باشد مثل وقف در وما یعلم تاویله الا الله و حتی

که قرا

که قرا اعتبار کرده اند بعمل آورد و خصوصا آنهارا که تاکید در آنها کرده اند
مثل وقف لازم و مد متصل و ادغام و اخفا و اظهار و سنت است که هرگاه
بگذرد بآیه که در آن ذکر بهشت باشد از خدا خود بهشت را سوال کند و هرگاه
ذکر آتش باشد پناه بخدا ببرد از آن و سنت است که بعد از فاتحه قلیل درنگ
کند و همچنین بعد از سوره و مکروه است قل هو الله احد را بیک نفس خواندن
فائده حرام است گفتن آمین بعد از حمد بلکه باعث بطلان نماز است
و احوط آنست که در هیچ جا نماز اینرا نگوید مطلب مهم جایز است عدول از
از سوره بسوره دیگر خواه در اول اراده آن سوره را داشته بوده است و فراموش
کرده و سوره دیگر شروع کرده یا آنکه اراده داشته باشد بعد از شروع رای
او برگردد و خواهد سوره دیگر بخواند بغیر قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
که بمجرد شروع در اینها هر چند بسم الله تنها را بقصد اینها گفته باشد دیگر
نمیتواند برگردد مگر در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه مشهور و اقوی در اینها
این است که میتواند عدول کند از این دو سوره بسوره جمعه و منافقین و اینها
در صورتی است که اراده جمعه و منافقین داشته باشد و اینهارا خوانده
باشد واضح است و در صورتیکه از اول امر اختیار این دو سوره کرده باشد
اعراض از جمعه و منافقین کرده باشد و بعضی علما اشکال کرده اند بجهة عموم

وضوح دلالت اخبار در این صورت ترک عدول است و موضع عدول
در جاییکه جایز است عدول ما دامی است که از نصف سوره نگذشته باشد
گفته اند تا بنصف نرسیده حرام است و چون تعیین نصف غایت صعوبت
دارد و غالب آنست که مکلف نمیتواند تحدید آن کرد پس غالباً معیار آن
عدم بلوغ است بنصف اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره را کرده باشد
پس میتواند برگردد هر چند نصف را خوانده باشد اما همینکه از نصف گذشت
هر چند یک حرف باشد دیگر نمیتواند برگردد و همچنین هرگاه کسی در بین سوره غلط
کند و فراموش کند یا اینکه مراد و دشوار باشد تمام کردن سوره یا اینکه
وقت فوت شود در این صورتها عدول میکند بسوره دیگر و بهتر آنست که عدول
کند بقل هو الله احد و عدول در اینجا که فراموش کرده یا غلط کرده واجب
اما در صورتها که پیش ذکر کردیم رخصت است و اگر نکند مانعی ندارد و فتوی
در نزد حقیر آنست که تعیین سوره مخصوص در نماز واجب نیست بلکه همین
همینکه حمد و سوره خوانده کافی است هر چند قبل از قرائت قصد خواندن سوره
هیچ نکرده باشد یا قصد سوره مطلع کرده باشد یا قصد سوره دیگر و از روی
و سهواً این سوره را هم بدون قصد تعیین خوانده باشد و همچنین است کلام
هرگاه قصد نخواندن سوره را داشته باشد و از روی سهو آنرا بخواند و بعضی
توهم کرده اند

توهم کرده اند که این صحیح نیست بجهة آنکه نیت قرائت ندارد و در عبادات نیت و بدانکه
عادت بخواندن سوره داشتن در حکم قصد و تعیین است پس امر در آن آسان است
و اما قصد و تعیین بسم الله در اول سوره پس ظاهر در نزد حقیر وجوب تعیین است
و متفرع میشود بر اینکه هرگاه کسی عدول کند از سوره بسوره دیگر باید بسم الله را
که بقصد سوره دوم و همچنین هرگاه بعد از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین
سوره معین و آن وقت متذکر شود و مترود شود در تعیین سوره بعد از تعیین
سوره باز بسم الله را اعاده کند بقصد آن سوره و این منافات ندارد با اینکه پیش گفتیم
که هرگاه بدون قصد سوره معینی بعد از حمد سوره را خوانده باشد بی نیت
بجهة آنکه معلوم است که بسم الله جزء آن سوره را گفته است که خوانده
است و در عین همان سوره بسم الله را هم جست و قصد نیت
و در عین همه یکجا نیست و مثل بسم الله است کلام در اجزای مشترکه
که در اول سوره مثل الحمد لله و مثل حم و الم مطلب هشتم واجب است جهر
در حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و دو رکعت
اول عشا و حد جهر آن است که بشنود کسیکه در نزدیکی او باشد
و گوشش صحیح داشته باشد و حد اخفات آن است که خود گوشش
بشنود آنچه میگوید هرگاه گوش دارد و از برای کسیکه گوش نمیشنود

مطلب

و تقدیر باید کرد که اگر گوشش صحیح بودی میشنیدی و حق نیست همینکه
مذکور شد در تحدید جهر و اخفات ظاهراً نیست بلکه باید در عرف هم
صادق بیاید بر و جهر و از این حاصل میشود که جوهر صدا ظاهر شود
و هرچند ضعیف پس ظاهر است که کسی جوهر صدا را اظهار
نمیکند و کسیکه از از دور باشد میشنود بسبب آنکه بلند است
میگوید ظاهر است که عکس آن است که جوهر صدا را اظهار میکند
و آن شخص نمیشنود و اما کسیکه نزدیک باشد میشنود و بر زنان واجب نیست
که در نمازها جهر جهر بکنند و خود میتوانند اخفات بکنند بلکه مختار
در جهر و اخفات است بلکه ظاهر آن است که در اخفاتیه هم
بر ایشان واجب نیست و اما احوط آن است که در اخفاتیه
هم بر ایشان واجب نیست و اما احوط آن است که در اخفاتیه
اخفات کنند و علما گفته اند که جهر کردن در صورتی جایز است
که اجنبی صدای زنها را نشنود و دلیل آن واضح نیست و
همچنانکه حرمت شنیدن اجنبی صدای زن را نیز دلیل
واضحی ندارد مگر در صورت خوف ریبه و تلذذ و بر فرض تحریم
بطلان نماز معلوم نیست و اگر کسی فراموش کند جهر اخفات

یا جاهل باشند بسته اند و در موضع جهر و اخفات کند یا بعکس نمازش صحیح است و در
صورت جاهل آورد و نقل قبل از رکوع نماز بکند و اعاده نمیخواهد و خلاف ظاهر نیست
در میان علما که تا بین (صحیح) اذان و اقامه و در جهر و اخفات و اما سایر اذکار نماز غیر
حمد و سوره پس از برای امام سنت است جهر آنها مگر در تشهد که در اول نماز میگوید
چنانکه گذشت و مکروه است جهر از برای ماموم در همه آنها حتی در قنوت هم و منفرد هم
مختار است مگر در چند جا که استحباب آن مذکور شده و بعضی دیگر خواهد آمد مطلب نهم
سنت است استعاذه قبل از قرائت حمد در رکعت اول هر نمازی و مشهور آن دو
صورت است یکی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و دیگری اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و در غیر رکعت اول نگوید و هرچند در رکعت اول فراموش کرده
باشند و افضل آن است که اخفات بکند در آن خواه امام و خواه ماموم و خواه منفرد
و سنت است که بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازهای اخفاتیه بلند بگوید خواه امام
باشد و خواه در غیر آن و در این مسئله اقوال چند است و اقوای آنها و اشهر
این است که مذکور شد و مستحب است که در نماز جمعه جهر کند در قرائت و در ظهر
جمعه خلاف است و الحمد و مشهور در آن نیز استحباب جهر است و بعضی مخصوص
جماعت میدانسته اند و بعضی جایز ندانسته اند و اقوی قول اول است و احوط عمل اخر است
مطلب دهم سنت است در نماز خواندن سورهای مفصل و آن از سورهای محمد صلی الله

[illegible]

علیه و آله است تا آخر پس سورهای دراز را در صبح بخوانند و آن (را نهایة) از اول است تا سوره عم
است تمون و متوسط انها را در عشا بخوانند و آن از سوره عم است تا والضحی و کوتاه انها را
در ظهر و عصر و مغرب بخوانند و آن از سوره والضحی است تا آخر قرآن و از برای سوره
قل هو الله احد و انا انزلناه فضیلت بسیار است و در غالب اوقات با آنها مداومت
کنند و در روایت است که خواندن انا انزلناه در رکعت اول و قل هو الله در رکعت دویم
بهتر از عکس است و در حدیث مذکور است که هرکس ترک کند سوره را که در آن ثواب
و بخواند انا انزلناه و قل هو الله احد را در عوض آن حق تعالی میدهد او را ثواب آنها را
و ثواب آن سوره که ترک کرده و در روایت است که هرکه بخواند در نماز صبح در دوشنبه
و پنجشنبه هل اتی [illegible] حق تعالی نگاه میدارد او را از شر آن دو روز و
و سنت است قرائت سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی واجب
دانسته اند در آنها و بعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها و اول اقوی است و سنت است
خواندن آنها در عصر جمعه نیز [illegible] و قل هو الله احد در نماز صبح
روز جمعه و در رکعت دویم آن منافقین [illegible] و در مغرب شب
آن جمعه سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول [illegible] در رکعت دویم در هر دو نمازها
و بعضی گفته اند در مغرب آن جمعه و قل هو الله [illegible] و در عشا جمعه سبح اسم
و شاید این بهتر باشد و در رکعت دویم عشا منافقین هم وارد شده است

باب پنجم

باب پنجم در رکوع است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است
رکوع در هر رکعتی یک مرتبه بغیر نماز آیات که در هر رکعتی از او پنج مرتبه
واجب است و رکوع رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن عمداً و سهواً
و همچنین هرگاه زیاد کنند رکوع را پس اگر فراموش کنند رکوع را و بخاطرش
آید پیش از سجده پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و بعد از آن
سجده رود و اگر سر بسجده گذاشته باشد و بخاطرش آید باز باید رکوع بجا آورد
و اقوی و اظهر آن است که در این صورت باید راست بایستند و از آنجا
برکوع رود و آن در صورتیست که رکوع را از اول فراموش کرده باشد و
اما اگر بعد از سر [illegible] شدن بقصد رکوع فراموش کند و بزمین فرود آید
یعنی اگر نزدیک شده بزمین بوده است [illegible] که راکع با آن حد نزدیک شود
و بعد از آن فراموش کرده است پس ظاهر آن است که جایز است [illegible] است
شود تا بآن حد و رکوع بجا آورد و اگر کمتر فرود آمده بوده است پس احتمال
طریق بلند شود و رکوع را بجا آورد و اگر بعد از آن که بصورت راکع از
او بعمل آمده بوده است یا بمعنی که خم شده بود بحدی که راکع خم میشود و
بدون ذکر و ارکان رکوع را فراموش کرده و بزمین فرود آمد پس در لزوم
ذکر تدارک [illegible] و طمأنینه اشکال است بجهت لزوم زیادتی رکن و جمعی از علما

خلا گفته اند خلافی نیست در اینکه برنمیگردد و احوط آنست که برنمیگردد و نماز را تمام
میکند و اعاده میکند و اما اگر راست شدن بعد از رکوع را فراموش کند پس ظاهر
اکثر آنست که برنمیگردد چنانکه خواهیم گفت و قول بعضی آنست که بآن نحو که برخیزد
درست بایستد بآرام و بسجود رود اقوی است و احتیاط آنست که ترک نکند و اگر بعد
از داخل شدن در سجده بخاطرش آید که رکوع را نکرده است اگر چه یک
سجده را کرده باشد و نشسته باشد پس اظهر آنست که واجب است که
برگردد و برکوع رود و رکوع را بجا آورد و بعد از آن سجده را بکند و اما اگر بعد
از دخول سجده دویم بخاطرش آید و هنوز سجده را تمام نکرده باشد پس
در آن اشکال است و اقوی بطلان است و اگر بعد از اکمال سجدتین بخاطرش آید
پس مشهور و اقوی بطلان است بجهت آنکه اگر برگردد لازم میآید تعدد در رکن بجهت
آنکه چهار سجده میشود و اگر برنگردد ترک رکنی کرده است که آن رکوع است و اگر
شک کند در رکوع پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال
سرازنشیب شدن بجهت سجود شک کند که رکوع را کرده است یا نه پس اظهر در نزد
حقیر آنست که برنمیگردد و بسجود میرود و اگر شک کند در رکوع در حال قیام
و سرازنشیب شود از برای رکوع تا برسد بحد رکوع و پیش از راست شدن
بخاطرش آید که رکوع را کرده بود پس اکثر متاخرین برآنند که نمازش باطل میشود

وجمعی

وجمعی از فقها میگویند که از حالی خود را بسجود بنشاند نماز او صحیح است
و احتیاط در این است که اعاده را بکنند و اگر آن میسر شود احتیاط با این نحو بنا
بر بطلان گذاردن احوط است مطلب دویم واجب است در رکوع خم شدن بقدریکه
برسد کف دستهای او بزانوهای او و اکتفا بقدریکه سر انگشتانش بقدریکه بزانو
برسد نکنند و در این مقام علما دعوای اجماع کرده اند برین و فرقی در میان
زن و مرد نکرده اند اما از بعضی احادیث معتبره ظاهر میشود که از برای زن
از این کمتر هم کافیست و احوط آنست که زن هم از آن کمتر خم نشود و واجب است
در حال رکوع ذکر کردن و جمعی از علما گفته اند هر ذکری بکند خوبست و این
قول خالی از قوت نیست و اما مشهور آنست که باید تسبیح باشد و این
اقوی است و در کیفیت و عدد تسبیح خلاف کرده اند و اقوی و احوط آنست
که یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید
و نهایت احتیاط در این است که سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید
و لفظ بحمده هر چند در اکثر اخبار نیست اما شکی در فضیلت گفتن آن نیست
بلکه احوط آنست که ترک نکنند و واجب است در رکوع طمانینه و آرام بمقدار
ذکر بعد از آن که خم شده باشد تا بحد رکوع پس قبل از آنکه بحد رکوع برسیده
باشد جایز نیست که شروع در ذکر کند و تا ذکر تمام نشود نمیتواند راست شود

وهرگاه کسی عاجز باشد از آرام گرفتن پس اظهر آن است که ذکر ساقط
نمیشود و پس اگر تواند بجهت اقل واجب رکوع که رسید شروع کند
بذکر و با وجود حرکت به پایین تر از آن قدر یا با حرکت بطرف
راست واجب ذکر را باید بگوید بلکه از هم جمیع نشود اما اگر تواند که در
اول سرازیر شدن شروع کند بذکر در انتهای راست شدن
تمام کند هم ذکر را ترک نکند و طمأنینه نیز در رکوع رکن نماز نیست
و اگر فراموش کند تا راست شود نمازش صحیح است و بر همین گونه در
و همچنین ذکر رکوع واجب است راست شدن از رکوع و راست
ایستادن بنحوی که صلب او مستقیم شود و آرام گرفتن در آن بمقدار یکه
در عرف بگویند که آرام گرفت و این طمأنینه هم رکن نیست
و اگر فراموش کند راست شدن را تا بسجود رود یا فراموش کند آرام
گرفتن بعد از رکوع را تا بسجود رود نماز او صحیح است و ظاهر علما
آن است که اگر در سرازیر شدن بسجده هم خاطرش آید برنمیگردد
و این حکم در باقی طمأنینه خالی از اشکال نیست بجهت آنکه تقدر
رکن لازم نمی آید خصوص با وجود آنکه شیخ طوسی این طمأنینه را هم
رکن دانسته اند هرگاه از رکوع عاجز شود از اقل واجب را شود انحنا بیاورد

بقدر

بقدر مقدور خم شود و هرگاه خلقت او بشکل راکع باشد پس اظهر
آن است که واجب است قدری از آنکه هست خم تر شود و اگر با بشره
زخم شدن عاجز باشد پس سر اشاره کند و اگر از آن نیز عاجز باشد
بچشمها اشاره کند و بدانکه معتبر در حد رکوع حالتی که گفتیم حال کسانی است
که مستوی الخلقه باشند پس کسی که دست او بسیار بلند و یا
کوتاه دارد و اندک خم شدن دستهای او بزانویش میرسد و بعضی
بعکس آن پس باید ملاحظه کرد بقدر یکه مستوی الخلقه خم میشود او
هم خم شود و مطلب چهارم مستحب است تکبیر قبل از رکوع در حالتیکه راست
ایستاده است و بعضی واجب دانسته اند این تکبیر را و اول اقوی است
و دستهای خود را بالا ببرد چنانکه گذشته پس برکوع رود و قبل از ذکر
رکوع بگوید اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت
و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی
و عصبی و عظامی و ما اقلت قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر
پس سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و افضل از آن پنج مرتبه
و از آن افضل هفت مرتبه بلکه مستحب است بقدر استطاعت طول بدهد
تا شصت مرتبه و بیشتر هم در روایت شده است مگر آنکه امام باشد که او باید

ملاحظه عموم جماعت مامومین را بکنند که وقت در میان الیتین کسی باشد که وقت
نیاورده و ذکر را تمام کرده باشد امام بگوید و سنت است که پاها را برابر هم بگذارد
و پیش و پس نباشد و در میان آنها فاصله بگذارد بقدر یک وجب است
و دست راست را پیش از دست چپ بر زانو بگذارد و کف دستها را
بر زانوها جا بدهد و زانوها را بچنگهای خود محکم بگیرد و انگشتان را از هم
باز کند و زانوها را به پشت بیفکند و پشت خود را راست نگاه دارد
که مساوی باشد بحیثیتی که اگر قطره آبی بر پشت او بریزند از هیچ طرف نریزد
و گردن خود را بکشد و راست نگاه دارد و سر خود را به پایین نیندازد
و نظر او در میان هر دو پای او باشد و بازوهای خود را بگشاید و در آنحال
بخاطر خود بگذراند که آمنت بالله و لو ضربت عنقی یعنی ایمان آوردم بخدا
اگرچه گردن مرا بزنند و مستحب است صلوات بر پیغمبر و آل او در رکوع
و سجود و در حالت اختیار بسیار پس بعد از آن که راست ایستاده بگوید
سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و الجبروت و العظمة
لله رب العالمین بلند بگوید اگر امام یا تنها باشد و بعضی گفته اند
که ماموم در وقتیکه امام سمع الله لمن حمده گفت اکتفا بکند بگفتن الحمد
لله رب العالمین و بهتر است بجا آوردن صحیح جمیل و خالی از اشکال نیست و مقتضی

سایر اخبار

سایر اخبار و اطلاق کلام علما این است که فرقی نباشد پس بعد از آن بلند
کند دستها را بتکبیر و بسجود رود و بعضی از علما گفته اند که مستحب است از برای
زن در وقتیکه رکوع میکند دستهای خود را بر بالای رانهای خود و بر رانهای
خود بگذارد و اینکه بر هم نشود که کفهای او بالا رود چنانکه مضمون صحیح زراره است
و در عمل بظاهر آن اشکال است بلکه باید مراعات این معنی را بکند که اقل واجب
در رکوع بعمل آید چنانکه گذشت و با وجود اینکه بعضی از علما تصریح کرده اند
که مرد و زن در همه احکام مساوی اند الا در جهر و اخفات **باب ششم** در سجود است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در وجوب است در هر رکعتی دو سجده و ورود
سجده با هم رکن است باین معنی که اگر دو سجده را با هم فراموش کند
تا در حال رود و نماز او باطل است و همچنین هر گاه دو سجده را زیاد کند عمدا
یا سهوا نماز او باطل است و اما سهو کردن یک سجده پس یا زیاد کردن
یک سجده پس آن باطل نیست و هر گاه یک سجده یا هر دو را فراموش کند
و پیش از آنکه برکوع رود بخاطرش آید برگردد و سجده را بجا آورد
و آنچه قرائت و ذکر بعد از آن است اعاده کند و بعضی گفته اند دو سجده
رکن است در دو رکعت اول و در رکعت سیم مغرب و بعضی ترک یک سجده را هم
مبطل دانسته اند در دو رکعت اول و بعضی باطل دانسته اند مطلقا و اقوی

قول اول است و مشهور میان علما این است که سجده سهو واجب است
از برای فراموش کردن یک سجده و بعضی واجب ندانسته اند و اول احوط است
و در صورتی که قبل از رکوع بخاطر آورد ترک سجده را هرگاه آنکه فراموش
شده یک سجده باشد یا طمأنینه ما بین سجدتین باشد پس طمأنینه را نیز
بجا آورد و بعد از آن سجود را بکند و حکم شک در سجود مثل شک در رکوع است
تا در محل خودش است و داخل فعل دیگر نشده و تشهد و قیام آنرا بجا
بیاورد و اگر از محل خود گذشته اعتبار نمیکند مطلب دوم واجب است در
سجود که انقدر خم شود که جای پیشانی او مساوی محل ایستادن او شود
چنانکه در عرف و عادت آنرا مساوی گویند و اگر قلیلی بلند تر باشد باکی نیست
و مشهور آنست که هرگاه تا بقدر خشتی بلند باشد و تحدید آن بمقدار چهار
انگشت مضموم کرده اند و خلافی در این نیست که هرگاه از این بلند تر باشد
نماز صحیح نیست و چون بلندی جای سجده بر دو نوع ممکن است یکی آنکه اصل
زمین کجی ندارد و اما پستی و بلندی دارد مثل اینکه سنگ و خشت و امثال
آن در روی زمین مساوی افتاده است و دویم اصل زمین کجی است
که یکسر او با سر دیگر نزدیک تر است از دیگری اما مطلق چیزی از سطح
آن نیفتاده است از امور مذکوره مثل دامن کوه و احوط آنست که در اینجا
نیز

نیز هرگاه محل سجده در طرف بالا باشد بلندی آن نسبت بجای پا از یک خشت
بیشتر نباشد و افضل آنست که از همه جهت مساوی باشد و اقوی آنست
که پستی محل سجده هم از موضع پا زیاده از یک خشت نباشد و احوط آنست
که در زمین سراشیب هم این معنی را ملاحظه بکند که محل جبهه زیاده از
یک خشت نباشد و ظاهر آنست که در این صورت خشتی یا بیشتر بجای
پیشانی بگذارد و تا مساوی محل پا بشود ضرر ندارد و بعضی اعتبار کرده اند در سایر
مساجد یعنی جای دستها و زانو هم که زیاده از یک خشت از جای پا بلند نباشد
و این احوط است و اما ما بین محل سجده هرگاه بلندی باشد پس آن باکی نیست
هر چند از مقدار خشت هم بیشتر باشد و هرگاه در حال سجده کردن پیشانی او
بر بلندی باشد واقع شود پس اخبار در این اختلاف دارد و کلام علما مختلف است
بعضی گفته اند هرگاه زیاده از خشت بلند است سر را بردارد و بجای دیگر بگذارد
و اگر کمتر است سر خود را بکشاند تا بر سجده گاه صحیح قرار بدهد و بعضی گفته اند
بوجه دیگر گفته اند و احوط در نزد حقیر این است که هرگاه ممکن بشود سر را بکشاند
تا پیشانی بر سجده گاه صحیح قرار بدهد خواه بلند تر از مقدار خشت باشد یا نه و همچنین
هرگاه پیشانی او بر چیزی فرود آید که سجده بر او صحیح نباشد مثل فرش یا نشستنی
یا پوست یا امثال آن و هرگاه کسی در پیشانی دملی یا جراحتی باشد که نتواند آنرا بزمین بنهد

بمقدار آن دملی یا جراحتی تا آنجای صحیح پیشانی بر زمین قرار گیرد و هرگاه این
متعذر باشد بر یکی از شقیقه خود سجده بکند و بهتر آنست که طرف راست را
مقدم دارد و اگر نتواند بر طرف چپ سجده کند و هرگاه آنهم متعذر باشد بر زنخ خود
سجده کند و بهتر آنست که اگر ریش انبوه دارد موها را از هم بکشد تا پوست
زنخ بر زمین برسد مطلب سیم هرگاه کسی از سر گذاشتن بر زمین عاجز باشد بسبب
مانع یا آزاری پس جای سجده را بلند بکند یعنی از خشت و یا از سنگ یا از مثل چیزی
متقابل بلند کند که آنقدر تواند بلند کند سر بر آن بگذارد و سجده کند و با عجز از این سر
اشاره کند و با عجز از آن بچشمها اشاره کند و بهتر آنست که در حال ایما چیزی
کسان بر او سجده گردد بر پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است
و احوط آنست که این بدلهای سجده کامله را از احکام با صل یکی دانند یعنی در رکن
بودن و در شک در سهو در زیاده و نقصان و قصد بدلیت در کار نیست
بلکه ظاهر این است که اینها خود سجده اند مطلب چهارم واجب است سجده کردن
بر هفت عضو پیشانی و دو دست و زانوها و هر دو انگشت بزرگ پاها اما پیشانی
پس اظهر و اشهر آنست که همینکه مسمی رسیدن پیشانی بر زمین یا آنچه بر آن
سجده توان کرد مثل مسواک و دستمال و درستها با دو زن و امثال آنها بفعل آید کافی است
و بعضی گفته اند که واجب است که تمامی پیشانی بر زمین بیاورد و آن ضعیف است

اما افضل

و اما افضل آن است که بر تمامی پیشانی سجده کند و بعضی گفته اند که باید بمقدار
درهم پیشانی بر زمین برسد و دلیل آن بر نا واضح نیست و معنی پیشانی در جهت
تیمم گذشت و دور نیست که سفیدی میان دو ابرو در محل پیشانی باشد و اما ابروها
در محل پیشانی نیست و اما دستها پس ظاهر آن که در آن هم مسمی کافی است
و بعضی در آن اشکال کرده اند و احوط آنست که تمام کف هر دو دستها را بر زمین
بگذارد و همینقدر کافی است دیگر مماس شدن گودی کف دست و امثال آن در محل
آوردن احتیاط در کار نیست و لیکن دستها را بر زمین گذاشتن بصورتی نگذارد
و اما زانوها پس مجرد مسمی بفعل آمدن کافی است بی اشکال و اما انگشتان پا پس
در آن نیز مسمی کافی است و بهتر آنست که بر بند اول انگشت سجده کند و ... آن
بهتر آنست که شکم سر انگشت سجده کند و باید که اعضا را بر زمین بعنوان تمام
و تکیه بگذارد پس اگر بر روی لحاف و متکا و امثال آن نماز میکند ... واجب است ۲
باید بیفزود و واجب است که توجه کند که عضو قرار گیرد و بعد از قرار اول سجود حساب
کند مطلب پنجم جایز نیست گذاردن پیشانی در حال سجود مگر بچیزی که سجده بر آن جایز
زمین یا آنچه از آن بروید مگر چیزی که خوردنی باشد یا پوشیدنی باشد و بر
معادن سجده جایز نیست مثل طلا و نقره و مس و برنج و قیر و کوگرد و
و عقیق و فیروزه و امثال آنها و همچنین هر چیزی که استحاله شده باشد از زمین

مثل شیشه و آهک پخته و در گچ اشکال است و ظاهر این است که قبل از پختن
جایز باشد سجده بر آن مثل سنگ و آهک و بعضی احادیث صحیح اشعار برین
دارد که بعد از پختن گچ هم جایز باشد و آن دور نیست و احوط اجتناب است و اما
خزف مثل آجر و تسبیح و کاسه و کوزه که بر روی آن شیشه نمالیده باشند
جمعی از علما حکم کرده اند بجواز سجده و احوط اجتناب است و مراد از نباتات
از خوردنی و پوشیدنی آنست که بالفعل چنین باشد یا از نوع قریب بفعل آن باشد
مثل پنبه که بعد از رشتن و بافتن معد پوشیده میشود و مثل گندم و جو که بعد
بریان کردن یا آرد و نان کردن خورده میشود پس بر بادام و زرد آلو را
که ابتدا اینکه از شکوفه بیرون میآید نمیتوان سجود کردن بعد از آنکه پوستهای
روی بادام سخت است میتوان آن سجده کرد و همچنین بر پوست پخته زرد آلو
و امثال آن و بر هر دو پوستهای گردو سجده میتوان کرد و بر برگ توت نمیتوان
سجده کرد و بر مثل برگ بید و گردو و غیر آن مانعی ندارد و بر پوست خوزق
میتوان نماز کرد و بر پنبه نمیتوان هر چند هنوز از پنبه تخم جدا نشده باشد و مراد
از ماکول و ملبوس آنست که در عرف و عادت ماکول ملبوس باشد پس
مثل بعضی از دواها و گیاهها و عقاقیر مثل ریشه کاسنی و ریشه توت سجده میتوان
کرد و همچنین بر چوب نخود و امثال آن هر چند بعضی از اینها را جامه کنند و پوشند

و ظاهر

و ظاهر آنست که این معنی را باید اعتبار کرد که اگر اهل عرف و عادت بر چیزی
مطلع شوند از گیاههای صحرا که توان خورد و لذیذ باشد حکم ماکول معروف
داشته باشد و شیوع و تعارف در آن در کار نیست و جایز است سجده
بر کاغذ نوشته اما در نوشته باید همه آن از مرکب سیاه نشده باشد بلکه باید
بعضی از و خالی باشد از مرکب که پیشانی بآن برسد و بعضی گفته اند که سجده بر
کاغذی که از حریر ساخته باشند نکنند و بعضی کاغذی را که از کتان و پنبه ساخته
باشند هم استثنا کرده اند و دلیل آنها وضوحی ندارد و اینها همه در حال اختیار است
و اما در حال اضطرار پس هرگاه از شدت گرما یا سرما مثلا نتواند بر زمین سجده
کند و چیزی که توان سجده کرد مثل گیاه و برگ درخت و امثال آن از برای آن
میسر نشود بر مثل دامن و آستین جامه سجده کند و هرگاه امثال این هم از برای
او میسر نشود بر پشت دست خود سجده کند و ظاهر آنست که در اول وقت
خواند چنین کند و تاخیر واجب نیست و ظاهر اینکه با وجود معادن مثل طلا و نقره
و مس و آهن و امثال اینها جامه را نمیتواند مقدم دارد و همچنین جامه مقدم است
بر برف و دور نیست که تقدیم معادن بر برف اولی باشد و دور نیست که
تقدیم پشت دست هم بر برف اولی باشد اما در تقدیم آن بر معادن اشکال است
و اما گل پس در حال اختیار بر آن سجده نمیتوان کرد و هرگاه چاره دیگر نتواند

کرد سجده را باشاره بعمل میاورد و بهتر بلکه اقوی آنست که بقدر مقدور
در اقرب بحال سجده را بعمل بیاورد و بمجرد اشاره عمل نکند چنانکه بعضی از علما
گفته اند هر چند مشهور آنست که اشاره کافی است و احوط آنست که در حال اختیار
آن چیزیرا که بر او سجده میکند در زیر عمامه و کلاه نگاه ندارد بلکه پیشانی را بر او
بگذارد و مطلب ششم واجب است ذکر در حال سجود و حکم آن همان است که در رکوع
مذکور شد مگر اینکه در اینجا بجای سبحان ربی العظیم سبحان ربی الاعلی میگوید
دوم واجب است آرام گرفتن در حال سجود بقدر ذکر واجب بعضی انرا رکن دانسته اند
و این ضعیف است و باید بعد از آنکه هفت عضو مذکور بر زمین قرار گرفت
شروع کند در ذکر و وقتیکه فارغ شد سر بردارد و همچنین واجب است سر برداشتن
از سجود و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجده اول و مسمی آرام کافی است
و اما آرام گرفتن بعد از سجده دویم پس سنت است و اکثر علما بسیار تاکید دارند
و احوط آنست که ترک نکند مطلب هفتم در سنتهای سجود است بدانکه سنت است
در حال قیام بعد از رکوع اینکه بگوید الله اکبر در حالتیکه ایستاده باشد چنانکه گذشت
دستهای خود را بجهة تکبیر بالا ببرد بنحویکه گذشت و بعد از ان سجده میکند
و کف دستهای خود را پیش کند و انگشتان خود را همه در هم بچسباند و برابر روی خود
بر زمین بگذارد و برابر روی خود بچسباند بلکه دور تر بگذارد و بزانوهای خود بچسباند
و بهتر آنست

که بر زمین بگذارد و هر چند که بر روی فرش هم ضرر ندارد و چیزی
از بدن خود را بر چیز دیگر بگذارد و بلکه اعضا را از یکدیگر جدا کند و ذراعهای
خود را بر زمین فرش نکند بلکه بردارد و بالهای خود را بگشاید و علاوه بهفت
عضو سابق بر طرف پائین بینی هم سجده کند بلکه بر آنچیزی صحیح باشد سجده
بر آن بگذارد و بعضی طرف بالای بینی را گفته اند و اول ظاهر است و سبحان
ربی الاعلی را سه بار بگوید یا بیشتر بنحویکه در رکوع گذشت و بعد از آن که
راست شود و بنشیند بگوید الله اکبر و در حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی
بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید
استغفر الله ربی و اتوب الیه پس باز الله اکبر بگوید در حالتیکه نشسته است
پس سجده دویم برود و همان کند که در سجده اول کرد و مکروه است اقعاء
ما بین سجدتین و مشهور میان علما در تفسیر او آنست که کفلهای خود را
بگذارد و بر سر پاشنهای پای خود بنشیند و سینه خود را بر سینه کف پا و انگشتان
خود راست دارد و بعضی تفسیر کرده اند باینکه کفلهای خود را بر زمین بگذارد
و رانها و ساقهای پا را راست کند و دستها را بر زمین گذارد چنانکه سگ میکند
و احوط اجتناب است از هر دو و اما الیتکه مأموم در جای که امام پس افتاده
باشد بر سر پا بنشیند الی کفلها را بر زمین نگذارد و بهتر آنست که در نشستن

بعد از سجدهٔ دوم ترک اقعا بکند بلکه در جمیع حالات نشستن در بین نماز
و سجده کردن بر زمین افضل است از غیر آن و افضل اجزاء زمین تربت
مقدسهٔ جناب سید الشهدا علیه السلام و سنت است که بینی را در سجده
که بگذارد که اثر سجده بر آن حاصل شود و الفاظ بیش از ذکر سجود بگوید اللهم
لک سجدت و بک آمنت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی
خلقه و شق سمعه و بصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین و هرگاه سر
بردارد بگوید بعد تکبیر اللهم اغفر لی وارحمنی واجرنی وادفع عنی و عافنی
انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین و سنت است که در حال
برخواستن پشت انگشتان دست را بر زمین بگذارد و در حالتیکه سر انداز
بکف دست چسبانیده باشد بلکه دستهای خود را بگشاید و بر زمین بگذارد
و برخیزد و در حال مقعد خود را بر زمین بگذارد و در وقت برخواستن بگوید بحول
الله و قوته اقوم و اقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد بعد
از آن هم بگوید و ارکع و اسجد و در حال برخواستن ابتدا زانوها را از جا بر دارد
و بعد از آن دستهای خود را چنانکه در وقت سجده کردن و سنت است که دستها را
پیش از زانوها بر زمین گذارد و سنت است از برای زن اینکه در وقت سجده
کردن اول زانوها را بر زمین بگذارد و در حال سجود خود را بر زمین بچسباند و

و دو زانوهای

و دو زانوهای خود را بر زمین پهن کند و اعضای خود را بهم بچسباند و در وقت
برخیزد و زانوهای رانهای خود بنشیند همچنانکه مردم بنشینند و در وقت برخواستن
خود را بکشد و درست شود و چنان نکند که اول کفلهای او بالا آید و بعد از آن
شود **باب ششم** در قنوت است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** مشهور میان
آنست که سنت مؤکد است قنوت در همه نمازها و بعضی واجب دانسته‌اند و بعضی
واجب ندانسته‌اند در نمازهای جهریه و قول اول اظهر است و محل آن در رکعت
دوم است بعد از قرائت و قبل از رکوع بغیر چند موضع که در آنها تفاوت است
اول نماز جمعه است و مشهور این است که در هر دو رکعت قنوت است در رکعت
اول پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع و ظاهر بعضی آنست که هر دو پیش
از رکوع است و ظاهر بعضی آنست که یک قنوت است و در رکعت دوم مثل
سایر نمازهای و بعضی گفته‌اند که قنوت یکی است اما در رکعت اول قبل از رکوع
و قول اول اظهر است دوم نماز عیدین و مشهور این است که در آن نه قنوت
واجب است پنج در رکعت اول و چهار در رکعت آخر و پیش از قنوت تکبیری
بگوید پس در این نمازها نه تکبیر زیاده میشود که در رکعت اول پنج تکبیر است
بغیر از تکبیر رکوع و تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و در رکعت دوم چهار تکبیر است
بغیر تکبیر رکوع و در مسئله اقوال دیگر نیز هست و اقوی آنست که مذکور شد

پنج قنوت در

والمشهور آنست که قنوت مخصوص را بخوانند که روایت شده است و بعضی واجب دانسته‌اند
و سنت است دست برداشتن در تکبیرات چنانکه گذشت و تکبیرات اگر نبندند
در نماز پس اگر فراموش کند همه را یا بعضی را باطل نمیشود و از شیخ طوسی قول به
وجوب قضا تکبیر بعد از نماز نقل کرده‌اند و وجوب آن معلوم نیست و هرگاه شک کند
در عدد تکبیره قنوت بنا را بر اقل بگذارد و سیم نافله وتیره است و در اخبار و کلام علما
بسیار اوقات وتر میگویند و شفع و وتر را با هم میخوانند و درین زمانها خاصتر
شهرت یافته که در رکعت دویم شفع قنوت نباشد و قنوت در رکعت مفرده
وتر است بسبب حدیث صحیح که باین مضمون وارد شده و لیکن این معنی از
قدمای اصحاب بتصریح یافت نشده و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا علیه السلام
نقل کرده‌اند که حضرت امام رضا علیه السلام در شفع هم قنوت میخواندند و عمل باین [illegible]
[illegible] مراد از قنوت مؤکد طولانی است
[illegible] وارد شده که بعد از راست شدن از
رکوع وتر بگوید [illegible] دعا بقدر سجود
[illegible] از رکوع بجا آورد و در سجود
[illegible] بعضی علما گفته‌اند
[illegible] که هرگاه در باب

راه هم بخواطرش آید رو بقبله بایستد و قنوت را بخواند و هرگاه در قنوت
شک کند و هنوز برکوع نرفته باشد او را بجا آورد و اگر برکوع رفته دیگر ملتفت
باین نمیشود سنت است جهر کردن در قنوت در همه نمازها و در ماموم
اشکال است و اقوی آنست که ماموم آهسته بخواند و جهر نکند و سنت است
که قبل از قنوت تکبیر بگوید و دست خود در تکبیر بلند کند پس مجموع تکبیرات
نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر میباشد که پنج تای آن تکبیر قنوت است و این
تکبیرات غیر از شش تکبیر است که در اول نماز است پس در نماز چهار رکعتی
بیست و دو تکبیر است و در مغرب هفده تکبیر است و در صبح دوازده تکبیرات
و سنت است که در حال قنوت دستهای خود را بلند کند در برابر روی
خود و باطن کند آنها را و شکم دستها را بجانب آسمان کند و بعضی انگشتها را
بجانب زمین و بعضی علما گفته‌اند که [illegible]
و متابعت او [illegible]
دستهای او باشد و سنت است طول [illegible]
برای مؤمنین و [illegible]
و بعضی علما [illegible]
[illegible]

بخواند **باب ششم** در تشهد است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است
تشهد در رکعت دویم بعد از سجده دویم در هر نماز و در رکعت سیم از نماز
سه رکعتی و در رکعت چهارم در نماز چهار رکعتی و واجب است نشستن در حال
تشهد نشستن و آرام گرفتن در تشهد رکن نیست اما ترک او عمداً باعث بطلان
نماز است اما اگر ترک کند سهواً پس اگر تشهد اول است بخواند هرگاه پیش
از آنکه برکوع رود و هر چند فی الجمله سر انحنا شده باشد برگردد و تشهد را
بخواند و آنچه ما بعد او است بار دیگر بعمل آورد و سجده سهوی ندارد و هرگاه
در حال رکوع شده باشد پس واجب است که نماز را تمام کند و سجده سهو کند
و قضای تشهد را هم بعد از نماز بکند و بعضی قضا را واجب ندانسته اند و اول
اقوی است و اگر آنکه فراموش کرده تشهد دویم است پس اشهر و اظهر
این است که واجب است نیز و بعضی قضای [illegible] نماز [illegible] فراموش
شود لازم دانسته اند و بعضی قضا [illegible] شده است
مثل سجده سلام و تشهد را لازم دانسته اند و دلیل این هر چند محل
اشکال است نهایت عمل باین احوط است و اما سجده سهو بجهة تشهد
دویم پس بعضی حکم بلزوم آن کرده اند و دلالت میکند بر آن عموم روایت
سفیان بن سمط و عموم موثقه ابی بصیر و این احوط است و ابن ادریس گفته است

که اگر تشهد

که اگر تشهد آخر را فراموش کند و سلام داده باشد و قضا نکرده حدثی از او
سر زند نماز او باطل است و این قول ضعیف است و احوط آنست که هرگاه حدث سر زند
و قضای آن بکند و محتمل است که بی وضو هم توان که قضا بکند و اگر پیش از تشهد
از او حدثی سر زند پس مشهور بطلان نماز است خواه عمداً باشد یا سهواً و بعضی
گفته اند باطل نمیشود پس برود و وضو بسازد و نماز تمام کند و اول اقوی و احوط است
و اگر بعد از ذکر شهادتین حدث از او سر زند پس اولی و احوط آنست که نماز را
تمام کند و بعد از طهارت اعاده کند خصوص بنا بر قول بوجوب سلام بلکه بنا بر این
قول البته احتیاط را ترک نکند و در بعضی اخبار هم وارد شده است که
هرگاه سهواً در تشهد غلط باشد هر چند برکوع رکعت بعد از آن رفته باشد
که آن رکعت را ببندد از و تشهد را بخواند و نماز را بعد از آن سر گیرد و عمل
بآن بد نیست **مطلب دویم** مشهور علی الاکتفا کرده اند در ذکر تشهد بمطلق
شهادتین گفتن مثل آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
رسول الله بلکه [illegible] هم نتوان گفت مثل اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمداً رسول الله یا محمد رسوله بخوانند و مثل این [illegible] احوط آنست که بصورت
اول [illegible] را ترک نکنند و بعضی واجب دانسته اند که بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و این احوط است و واجب است

که بعد از ذکر شهادتین صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد صلوات بلفظ اللهم
صل علی محمد و آل محمد بگوید بلکه غیر از اکتفا در تشهد منقول است و این صلوات
بخصوص در ذکر تشهد واجب است و اما صلوات فرستادن بسبب ذکر اسم آن
حضرت خواه خود بگوید و خواه غیر او بگوید پس آن مستحب است و مؤکد است
و بعضی علما از او واجب دانسته اند خواه در نماز و خواه در غیر نماز و اقوی عدم وجوب
بجهت نقل اجماعی که محقق و علامه کرده اند و لزوم و حرج خصوصا در وقتیکه مکرر
در اسم شریف آنحضرت مکرر شود و احوط آنست که ترک نشود مادامیکه عسر
و حرج خصوصا در وقتیکه مکرر اسم شریف آنحضرت مذکور شود و احوط آنست
که ترک نکند مادامیکه عسر و حرجی لازم نیاید **مطلب سیم** سنت است تورک در حال
تشهد چنانکه گذشت و آنکه زانوها را بر زمین بچسباند و از هم دور کند
انشا را و مکروه است که بر پشت پاشنه‌های پا بنشیند که آنرا اقعا گویند
چنانکه گذشت و همچنین بآن معنی دیگر اقعا که پیش مذکور شد هم بنشیند
و چنانکه مأموم مسبوق هم بنشیند و سنت است که در وقتی که بجای آرد
برپای چپ و استوار دو ... تورک بخواطر بگذراند اللهم انت العدل و امر
الحق و اذکار و ادعیه که در اخبار وارد شده است میخوانند و از تشهد اول
که فارغ شد وقت برخواستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد بگوید چنانکه گذشت

بسلام

مطلب اول

باب دویم در تسلیم است و در آن چند مطلب است **مطلب** اول بدانکه چنانکه
واجب است دخول در نماز و آن حاصل میشود بتکبیر احرام و همچنین واجب است خروج
از نماز و آن حاصل میشود بسلام گفتن بعد از اتمام تشهد آخر و صلوات بر پیغمبر
و آل او علیهم و اقوی آنست که سلام واجب است بلکه اظهر آنست که جزو نماز است
و ترک آن عمدا مبطل نماز است و اظهر آنست که هرگاه حدثی از او عمدا سر زند قبل
از سلام نماز را اعاده کند بلکه در بین سلام همچنین است اما اگر سهوا یا بی
اختیار از او حدثی سر زند پس در آن اشکال است و احوط تمام و اعاده است
چنانکه پیش اشاره بآن کردیم و اقوی در نزد حقیر آنست که خروج از نماز
بیکی از دو عبارت میشود یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگری السلام
علیکم و هر کدام را اختیار کند جایز است و هر کدام را که گفت از نماز بیرون
رفته است و گفتن دیگری واجب نیست در صورتیکه السلام علینا را اول
و بعد از آن سنت است و احوط آنست که هر دو را بگوید باین ترتیب که السلام
علینا را اول و بعد از آن السلام علیکم را بگوید و در جواز تقدیم السلام
علیکم بر السلام علینا اشکال است و احوط بلکه اظهر آنست که چنین نکند پس اگر
ابتدا کرد بالسلام علیکم بعد از آن السلام علینا را بگوید بنا بر مختار
حقیر و در صورتیکه السلام علینا را گفت بنابر اعتقاد خروج از نماز اراده نکند با ...

در صورتیکه السلام علینا را اول گفته باشد السلام علیکم ...

و نیت خروج در سلام باین معنی که در وقت سلام باید قصد خروج از نماز بکند
ضرور نیست بلکه همین قدر کافی است که بداند سلام گفتن از کلام نماز
و بیرون رود کافی است هر چند در آن حال غافل بوده باشد و از اینجا میتوان فهمید که نیت
دخول در نماز هم همین قدر کافی است و بیشتر نیست و این وسوسه‌ها که بسبب
اهتمام در گفتن نیت بنحو الطرفین می‌آید اعتبار ندارد باید از سر انداخت و بعضی علما
لفظ و رحمة الله را بعد از السلام علیکم واجب دانسته اند و بعضی برکاته را هم
بعد از رحمة الله واجب دانسته اند و دلیل واضحی بر اینها نیست و احوط ذکر کل
گفتن آنها است **مطلب دوم** بدانکه منفرد یک سلام بدهد رو بقبله و مشهور آنست
که امام هم یک سلام بدهد رو بقبله و بعضی گفته اند که در بین صف باشند دو سلام
بدهد یکی بطرف راست و یکی دیگر بطرف چپ و هرگاه بطرف چپ او کسی نباشد
یک سلام بدهد بطرف راست خواه کسی بطرف راست او باشد خواه نباشد
و بعضی گفته اند که هرگاه دیواری بطرف چپ باشد باز دو سلام دادن مستحب است
هر چند کسی نباشد و بعضی گفته اند که ماموم سه سلام بدهد یکی از برای
رو به امام و دو تا از برای ماموین و مشهور در میان علما این است که منفرد در
در وقت سلام دادن بگوشه چشم راست اشاره کند بطرف راست و امام
بصفحه رو اشاره کند بطرف راست و اما رو از قبله برنگرداند و همچنین ماموم

[illegible]

بصفحه

بصفحه رو اشاره کند به دو طرف و بدانکه ظاهر احادیث و کلام علما این است
که آن سلامی که خروج از نماز است این احکام مذکوره از برای اوست پس اگر کسی
السلام علیکم و رحمة الله تنها را میگوید پس حکم واضح است و در اشاره کردن
و یک بار و دو بار و سه بار گفتن و همچنین هرگاه به السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین اکتفا کند و اما هرگاه هر دو را بگوید پس جریان این احکام در سلام
دوم با وجود آنکه سلام اول خروج از نماز است خالی از اشکال نیست و همچنین جاری
کردن این احکام در سلام اول و بعد از آن گفتن سلام دوم و در دو صورت که
هر چند السلام علینا در اول خروج از نماز است اما باز این استحباب را در
سلام دوم توان کرد و گویا خلافی هم ندارد و در تمام این مستحبات را در السلام
علینا بجا آوردن و بعد از آن السلام علیکم گفتن مشکل است و سنت است
که قصد کند در سلام السلام علینا انبیا و ائمه و ملائکه حفظه را و امام و ماموم
این نیز هم و همچنین ماموم نیز رد بر امام و بر کسی که بطرف چپ او است و بعضی
قصد رد با امام را واجب دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین رد بر ماموم
و بعضی گفته اند سنت در سلام قصد مسلمین از انس و جن و این در سنت
حضور صادر السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **مطلب سیم** بدانکه در نمازهای سنتی
... یک سلام است و سنت ندارد در لغت گفته سلام میتوان گفت و ...

زنهار دو رکعت بیشتر بعضی از نافله وتر که در ای سلام را در یک رکعتی میگویند
بنابر مختار که سلام بعد از دو رکعت شفع باید گفت داگر جایز ندانیم که در سه رکعت را
بیک سلام بکنند چنانکه بعضی از علماء تجویز کرده اند پس نماز در ادای مخالفت طریقه
نافله از ین راه شده که در سه رکعتی سلام میگویند و همچنین از ان قاعده مستثنی است
نماز اعرابی که آن ده رکعت است دو رکعت اول بیک سلام داشت و دیگر در چهار
رکعت بیک سلام مانند یومیه نماز صبح ظهر عصر و شیخ طوسی در مصباح روایت
کرده از زید بن ثابت که گفت مردی آمد از اعراب بخدمت رسول صلعم پس
گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله در بیابان میباشیم دور از مدینه
و نمیتوانیم هر روز جمعه بخدمت تو بیائیم پس راه نمائی کن تو مرا بشغلی که فضیلت
فضیلت آن مقابل نماز جمعه باشد وقتیکه بروم بسوی اهل خود خبر کنم ایشان را
پس رسول صلعم فرمود هرگاه روز چاشت بلند شود پس بجا بیاور دو رکعت نماز
که بخوانی در رکعت اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار
و در دوم بخوان حمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج
بار پس هرگاه فارغ شوی از نماز بگو سبحان الله رب العرش الکریم
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد دفعه پس قسم بکسی که مرا
براستی فرستاده است و برگزیده است به پیغمبری که نیست مومنی و مومنه که این

که این نماز را

[illegible]

که این نماز را بکند در روز جمعه همچنین که من گفتم مگر اینکه من ضامنم از برای او
بهشت را و برنخیزد از جای خود تا آنکه خدا بیامرزد او را و پدر و مادر او را بیامرزد

باب ۴ در تعقیب است و در آن چند مطلب است مطلب اول در تعقیب است آن است
که کسی مشغول شود بعد از نماز به دعا یا ذکر و آنچه شبیه اینها است مثل تلاوت
و قرائت قرآن و یاد آوردن نعمتهای او و گریستن از خوف عذاب و احوط
آن است که نشستن را ترک نکند و اگر حاجتی داشته باشد پس باکی نیست که
در راه تعقیب بخواند و آن مستحب موکد است و فوائد دنیا و آخرت بر آن مترتب
میشود و افضل انها تسبیح فاطمه الزهرا صلوات الله علیها است و احادیث
در فضیلت آن بسیار است حتی در روایتی از حضرت صادق وارد شده است
که تسبیح حضرت فاطمه در هر روز در عقب هر نماز محبوب تر است پیش من از هزار
رکعت نماز در هر روزی و مشهور در ترتیب آن اینست که اول بگوید
الله اکبر سی و چهار مرتبه و بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه بعد از آن
بگوید سبحان الله سی و سه مرتبه و در بعضی روایات تقدیم سبحان الله
بر الحمد لله است و اقوی نیز عمل مشهور است و سنت است که بعد از تمام
شدن تسبیح زهرا علیها السلام یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و از اخبار ظاهر
میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل است از قرآن خواندن بلکه در تعقیب هم

هم وارد است و در حدیث که بگوییم که هر وقت حالت اقتضای دعای میکند دعای
بخواند و هر وقت اقتضای تلاوت یا ذکر میکند چنان کند که بنا الکه حالات این
مختلف میشود و هرگاه حالت او مساوی باشد لیکن ترجیح اختیار دعا بکند و سنت است
که در ابتدای تعقیب سه مرتبه بگوید الله اکبر و دستهای خود را با تکبیر بالا برد و برابر
روی خود بنحوی که پشت دستهای او جانب روی او باشد و شکم دستها بقبله و هر
مرتبه دستها را بر ران فرود نهاد و در دو یا نیز دیگر بر ران بچسباند و باز بردارد و تعقیب را
متصل بنماز بکند و نافله میان نماز و تعقیب نکند بغیر نافله مغرب که او را افضل آنست
که مقدم دارد و در تعقیبات ادعیه و اوراد و آیات و اذکار که در تعقیب نمازها وارد
شده است بعموم و خصوص بعضی نمازها در کتب ادعیه مذکور است و اینجا جای
ذکر آنها نیست و سنت است که در حال تعقیب بنشیند بنحوی که در تشهد می
نشست و رو بقبله باشد و ترک تعقیبه در جاهای نماز با طهارت و ترک کند آنچه را
از مبطلات نماز است و باعث نقص ثواب نماز است مطلب دوم سنت است
دو سجده شکر عقب هر نمازی بجهت ادای شکر بر توفیق یافتن بجهت ادای نماز
و در آن تاکید بسیار است و در احادیث فضیلت بی شمار هم از برای او مذکور است
و بهتر آنست که او را در آخر تعقیبات قرار دهد چنانکه از اخبار مستفاد میشود
و ادای شکر توفیق تعقیب هم میشود و هرگاه بر تعقیب هم مقدم دارد ضرری

بتعقیب

بتعقیب نمی رساند و اینکه گفتیم در نماز مغرب است و در نماز مغرب اخبار
مختلف است رسیده بتقدیم سجده های شکر بر نافله مغرب البته باید در جنب
تعقیب نماز بعد از نافله خوانده شود چنانکه گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده
کند یکبار بعد از نماز مغرب و یکبار بعد از نافله بهتر خواهد بود و ظاهر اخبار
آنست که استحباب اختصاص بنمازهای واجبی ندارد و بلکه عقب نماز سنتی
هم سنت است بلکه سنت است سجده های شکر از برای تجدد نعمتها بلکه بیاد
نعمتها نیز و زوال بلا نیز و در حال سنت است که طول بدهد سجده را بقدر
استطاعت و اینکه ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و سینه و شکم خود را
بر زمین بچسباند و اینکه در میان دو سجده گونهای روی خود را و شقیقهای خود را
بر خاک بگذارد و اول طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را و بعضی ندارد دو سجده
متحقق میشود و درست شدن در میان دو سجده ضرور نیست و بعضی از علما
تصریح کرده اند که شرط است آنکه هفت عضو معهود بر زمین گذاشته شود و دلیل
شرط بودن و گذاشتن هفت عضو جز آنکه صحیح باشد سجود در آن اشکال است
و دلیل واضحی ندارد و اقل ذکری که در آن میشود این است که بگوید شکرا لله سه
مرتبه و در روایت است که صد مرتبه بگوید شکرا شکرا و اگر خواهد بگوید عفوا عفوا
و اذکار و ادعیه بسیار در آن وارد شده است و در کتب ادعیه دعاها مذکور است

فایدهٔ چهارم در بعض نمازهاست و دران چند باب است باب اول در جماعت است
و دران چند مطلب است مطلب اول سنت است بجماعت کردن نمازهای واجبی
خصوصا نماز یومیه ثواب بسیار و فضیلت بی‌شمار دران وارد شده است
و وعید بر اعراض بی رغبتی با آن مذمت شدید و تهدید و وعید در احادیث بسیار است
و این حکم در ادا و قضا هم ثابت است و در مثل نماز نذری و نمازهای احتیاط و نماز
طواف اشکال کرده‌اند بجهت اینکه از احادیث دعوای اجماع اینها نماز یومیه
و جمعه و عیدین و آیات متبادر میشود و در فهمیدن نمازهای دیگر اشکال
کرده‌اند و در مذهب شیعه نماز بجماعت کردن واجب نیست مگر در جمعه و عیدین
و کسیکه نذر کرده باشد که بکند یا شبه نذر از عهد و یمین و کسیکه قرائت
او صحیح نباشد بر وجهیکه سابق در بحث قرائت مذکور شد و در نمازهای
سنتی جماعت نیست بغیر از نماز استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط
چنانکه گذشت و بعضی صورتهای دیگر که مذکور خواهد شد مثل اعاده نمازیکه
فرادی باشد بجهت ادراک فضیلت جماعت و اخباریکه دلالت دارد بر جواز
جماعت در نوافل خصوصا در ماه رمضان و محمول بر تقیه است و همچنین عمل با خباریکه
دلالت میکند بر جواز امامت زنان در نوافل ضعیف است چنانکه خواهیم
گفت و بعضی از علما جایز دانسته‌اند که جماعت را در نماز عید غدیر و دعوای
روایت

روایت بر آن کرده‌اند و عمل با آن دور نیست هر چند احوط ترک آنست و جماعت
منعقد میشود به دو نفر که یکی از ایشان امام باشد هر چند ماموم یک زن باشد بلکه دور
نیست که یک صبی ممیز هم کافی باشد و در جواز امامت از صبی ممیز خلاف است
و مشهور و اقوی عدم جواز است مگر اینکه بجهت اطفال امامت بکند و همچنین صحیح
نیست امامت مجنون ادواری که گاهی عاقل است و در جواز امامت او
در حال عقل خلافی نیست و ظاهر جواز است خصوص از شخصی که عادت معین
داشته باشد و باید که امام شیعه اثنا عشریه باشد و عادل باشد و ولد زنا نباشد چنانکه
گذشت و زن امامت از برای مردان نمیتوان کرد و همچنین برای خنثی و امامت
میتوان کرد از برای زنان در نماز واجبی و پس بعضی گفته‌اند از برای زنان
هم نمیتوانند کرد مگر در نمازهای سنتی و بعضی گفته‌اند که در هیچ نماز از برای کسی
نمیتوانند کرد و اول اقوی و مشهور است و احادیث بسیاری که دلالت دارد
بر جواز امامت ایشان خاصه نماز سنتی بنده واجبی در نظر حقیر متحمل اینها بجماعت سنتی
خوب است بعضی امامت در جماعت واجب مثل جمعه نمیتوانند کرد و مطلقا مثل اظهر
آنست که جایز نیست که پیش نماز پیش خورده وار باشد و بعضی گفته‌اند که از برای
امثال خود شان میتوانند امامت بکنند و مشهور آنست که کور میتواند که
امامت بکند هرگاه کسی باشد که متوجه او باشد و او را بقبله وادارد که اطمینان

بابن فاصل شود و قول ابن نقل شده و آن ضعیف است و اما اعرابی
یعنی صحرانشینان خواه عرب باشد و خواه غیر آن پس ظاهر آنست که بغیر
امثال خود نمیتوانند امامت بکنند و اما بامثال خود پس آن مانعی ندارد
و این در صورتی است که سایر شرایط امامت از عدالت و غیر آن موجود
باشد و اگر نه از برای هیچکس امامت نمیتوانند کرد و همچنین است کلام در غیر
اعرابی هم از آنچه پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت و ممکن است که وجه منع
همین باشد که این طایفه ترک واجب میکنند که عبارت از تحصیل معرفت علم
بواجب است زیرا آنچه موقوف علیه نماز است پس باین سبب عادل نیستند
و از اینجا میتوان گفت که آنهایی که در دهات مینشینند با وجود قدرت بشهر رفتن
و تحصیل علوم کردن آنها هم حکم اعرابی دارند چنانچه بعضی علما این را هم گفته اند
و اختلاف کرده اند که کسی را که حد شرع بر او جاری شده بعد از آن و اگر جایز
دانسته اند و بعضی تجویز کرده اند امامت او را از برای مثل خود و در صورتیکه
جواز اقوی باشد بلکه ... آنست که عادل است ...
کافری نخواهد بود که مسلمان شده باشد جایز خواهد بود بلکه اولی است و خلف
یعنی کسیکه او را ختنه نکرده است پس در آن نیز خلاف است و اظهر آنست
که اگر مقصر است در این با وجود قدرت کوتاهی کرده است در ختنه کردن خود

کوتاهی

کوتاهی میکند پس جایز نیست امامت او و بعضی گفته اند که از برای مثل خود نیز و از برای دیگری
و اگر قاصر نیست پس جایز است مطلقا ما کرا است و جایز نیست ... و همچنین
امی و ملحن امامت نمیکنند از برای غیر مثل خود و مراد از امی کسی است که قرائت را
نمیداند خواه هیچ را نفهمیده اند و خواه بعضی را نداند و اما این با وجود تمکن از یاد
گرفتن آنست که اگر تقصیر در یاد گرفتن بکند نماز او از اصل باطل است و مراد
از ملحن کسی است که غلط بخواند با آنکه تغییر دهد حرفی را بحرفی یا حرکت را بحرکت
دیگر و در امامت کردن کسیکه در حرفی از زبان او میگیرد و تکرار میکند
یا در حرف فاء و مثال آن اظهر جواز است و در وجوب اقتدا کردن بر امی
و ملحن بکسیکه نماز او صحیح باشد اشکالی است و اظهر عدم وجوب است و همچنین
در حال وجوب مثبت که اقتدا کند بکسیکه نشسته امامت کند یا کسیکه برای
کسیکه ایستاده باشد و در امامت کردن زن برای مثل خود اشکال است
مطلب شرط است در نماز جماعت اینکه حایلی میان امام و ماموم نباشد که مانع
از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده و مشهور و اظهر آنست که پنجره
و دیوار ... ضرر ندارد و بعضی از علما گفته اند ضرر دارد و همچنین با کسی
نیست بدیوار کوتاهی که مانع از مشاهده نباشد خصوصا در وقت غیر
سجود و همه وقت امام را ببیند و احوط آنست که هیچ یک از اینها حایل نباشد

و بنا بر قول بطلان پس مشهور آنست که همین نماز ماموم باطل است
نه امام و در کافی است از برای ماموم که امام را ببیند یا کسی را که او کسی را
ببیند که امام را ببیند و ملاحظه این معنی در پیش روی ماموم واضح است
مثل صفهای متعدده که در برابر روی او ایستاده باشند و اما جهت دو طرف
از یمین و یسار پس ظاهر فتوای اکثر علما این است که آن هم کافی است مثل آنچه در بیرون
در مسجد صفی باشند که آن دو نفر در برابر در ایستاده باشند یا صف ماموم را
یا امام را ببینند و اما آن جماعت که در طرف راست و چپ آنها ایستاده اند
که مجموع یک صف میشود آنها کسی را نبینند بغیر آن دو نفر یا بیشتری که در برابر
در ایستاده اند و آنها امام را و صف میان صف مسجد را ببینند
بعضی در صحت آن توقف کرده اند و هر چند بطلان آن بر حقیر ظاهر نیست و لیکن
احوط ترک آنست خصوصا هرگاه صف بسیار طول کشد و اما اگر جایی
یکنفر یا دو نفر در طرفین آن در مستثنی ایستاده باشند که نه امام را ببینند
و نه صف داخل مسجد را پس میان انفکاک نیست چنانکه در صحیح تصریح
شده باشد که برای آنها که در میان ستونها میایستند یکی نیست بلکه
چون اغلب ستونهای مسجدهای بزرگ عرض عریضی دارد که جمعی در پشت
آنها میایستند و آنها نیز طرفین را نمیبینند پس آنها هم موید این است
که آن هم

که آن دو طرف صف را بر در هم نماز ایشان صحیح باشد چنانکه مشهور است
و بعضی گفته اند که نمازی باید حایل نباشد میان امام و ماموم و این دلیل
واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای مرد است و اما زنان هرگاه
در عقب مرد نماز کنند پس ظاهر و مشهور آنست که نماز ایشان صحیح است هر چند
دیوار حایل باشد هر چند در خانه باشند که پشت مسجد باشند و شبکه و پنجره نداشته
باشند و جایز نیست میان امام و ماموم فاصله بسیاری باشد مگر بسبب صفهایی
که در میان است هر چند صفهای بسیاری باشند و در چند صف که باعث بطلان
نماز ماموم میشود خلاف است مشهور آن این است که هر چند که در عرف عادت
میگویند که امام پیش ایستاده است و ماموم در پشت سر او ایستاده یا در طرف
راست او ایستاده است جایز است و اگر چنین نباشد نماز باطل است و بعضی
تحدید بسیصد ذرع کرده اند و بعضی از علمای ما گفته اند که اگر ما بین ماموم و امام
سوای بیش از قدر و صف بیش از یک گام بر و رستن نباشد صحیح نیست نماز ماموم
و این احوط است و ظاهر آنست که بنا بر این قول هم هرگاه از موضع سجده ماموم
در حالت سجود تا پشت پای امام یک گام بزرگ بیشتر نباشد کافی است و ظاهر
این است که صف آخر میتوانند احرام بندند و بعضی از این صفها پیش احرام
بسته باشند و احوط آنست که صبر کنند که صفهای پیش احرام ببندند هر چند

بدین نحو باشند که بعضی اقوام بسته باشند و همچنین هرگاه در بین نماز
صفهای پیش نماز ذات قد تمام شود مثل اینکه مسافر باشد یا عذر دیگر باشد
نماز صف عقب صحیح صحیح باشد **مطلب چهارم** جایز نیست که امام بلندتر از ماموم
بایستد مثل اینکه در تخت بالای بایستد و ماموم در پایین بایستد پس در این صورت
نماز ماموم صحیح نیست و اما اگر زمین سراشیب باشد ضرر ندارد که امام در سر بلندی
بایستد و ماموم در عقب و ظاهر این است که بلندتر از جای امام بمقدار عرض انگشت
و مثل آن باکی ندارد و بعضی از آن احتیاط کنند و بعضی تحدید کرده اند بیک وجب باشد
مبطل است و بعضی بقدر گام بر داشتن تحدید کرده اند و اما دلیل و وجهی ندارد
و اما ماموم پس جایز است که بلندتر از امام بایستد هرچند بالای بلند بام باشد
و امام در پایین و احوط آن است که هر دو زمین پایین مساوی بایستند بلکه آنکه جا تنگ
باشد و محتاج باشند ببالا رفتن و جایز نیست که ماموم پیشتر از امام بایستد
و مشهور آن است که مساوی امام در پهلوی او میتوانند بایستند و بعضی علما واجب
دانسته اند که متاخر از امام بایستند هرچند در پهلوی او باشند و قلیلی باشد یا نه
بایستند در این احوط است و افضل این است که هرگاه دو مرد باشند و خواهد که یکی
از آنها بدیگری نماز کند ماموم در طرف راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند همه آنها
در عقب سر امام بایستند و بعضی این زیادی واجب دانسته اند و این قول ضعیف است

پس اگر

پس اگر آنکه بعضی در طرف چپ است پس همه بایستند نماز صحیح است و همچنین هرگاه
بسیار باشند همه در طرف راست بایستند یا همه در طرف چپ بایستند و از این جهت معلوم است
که ماموین در عقب بایستند هرچند بسیار باشند ضرر ندارد که همه آنها در جانب راست
صف باشند که هیچ کس در طرف چپ نباشد و بالعکس و لیکن در اعتبار بمقدار تقدم
و تاخر ماموم و معیار آن اشکال است و صریح کلام بسیاری آن است که مساوات
حاصل شود بمساوی بودن پشت پاشنه‌ها پس هرگاه پشت پاشنه‌ها در نماز ماموم با امام
در یک جا صحیح است هرچند انگشتان پای او دراز تر باشد و پیش از امام
باشند و بعضی چیزی دیگر گفته اند و احوط آن است که تقدیم را در همه این احوال ملاحظه
مطلب پنجم واجب است متابعت امام در افعال یعنی که در رکوع و سجود و عدم
و قیام و قعود و از امام پیش نیفتند بلکه با او یا بعد از او بکنند
و اما اینکه پیش افتادن از امام باعث بطلان نماز باشد اشکال عظیم وارد و احوط
بلکه اظهر آن است که هرگاه عمدا پیش افتد نماز را اعاده کند و اما در صورت نسیان
و خطا پس نماز باطل نیست و مشهور میان علما این است که هرگاه ماموم عمدا
پیش از امام سر از رکوع بردارد پیش از امام سر برگردد با امام رکوع را تمام
کند و در آن زیاده رکن مبطل نماز نیست و بعضی رکن در صورت سهو
سنت و الله و آن ضعیف است و ظاهر این است که خطا سهو و منوی

و نحو یکه حکم داده‌اند و فتوی ایشان در صورت سهو و خطا خوب است اما در
صورت عمد پس دلیل آن در نظر حقیر ضعیف است و عمل به آن بسیار مشکل است
و احوط بلکه اظهر بطلان نماز است و نهایت احتیاط اینست که بطریق
مشهور عمل کند و نماز را هم اعاده کند و هرگاه پیش از امام برکوع رود
یا پیش از او بسجود رود پس مشهور میان علما همان تفصیل است که مذکور
شد هرگاه عمدا کرده است باید همانجا بجا بماند تا امام باو برسد و اگر
نسیانا و خطا بوده برگردد و با امام بجا آورد و اشکال در این نیز است
و احتیاط همانست که مذکور شد و اما متابعت در اذکار و اقوال یعنی
هرچه امام میخواند بخواند و غیر او را نخواند و زیاد و کم نخواند و پیش از
او هم نگوید بلکه همراه او بگوید یا بعد از او بگوید پس مشهور و اظهر عدم
وجوب است ولیکن احوط است و این در غیر تکبیرة الاحرام است و اما تکبیرة
الاحرام پس تقدم ماموم در آن باعث بطلان نماز است بلکه اظهر آنست که همراه
گفتن هم نهی است و جایز نیست مفارقت از امام بدون عذر مگر به قصد فرادا
کردن ندارد و بگر در مثل تشهد و قنوت از امام پس افتاده باشد تشهد و قنوت
خود را خواهد بجا آورد و جایز است مفارقت کردن با قصد انفراد و هرگاه عذر
داشته باشد مثل اینکه دردی عارض او شود یا بول او را بگیرد یا متسلط او را

پیش آید و اما هرگاه عذری نداشته باشد و مفارقت کند با قصد انفراد
پس در آن خلاف است اشهر و اظهر جواز مفارقت است و اما جواز عدول
از فرادای بجماعت پس در آن نیز خلاف است و شیخ دعوای اجماع بجواز آن
کرده است و سخن در آن گذشت و احوط ترک آنست و در صورتیکه جماعت
گذارد قصد فرادا کرد و مفارقت اختیار کرد پس واجب است که نماز را همان جا تمام کند
پس اگر پیش از قرائت مفارقت کرد قرائت را بکند و اگر بعد از قرائت باشد
برکوع رود و اگر در میان قرائت باشد اشکال است و احوط آنست که همان سوره
که در میان او است از سر گیرد و تمام کند خواه سوره دیگر و در خصوص مفارقت
کردن در سلام گویا خلافی در جواز آن نباشد خواه با عذر و خواه بی عذر و گویا
که در اینجا قصد انفراد واجب نباشد اما قصد ماموم بودن هم نکند
مطلب ششم
در حکم قرائت ماموم است در عقب امام که عادل باشد اقتدا میکند و اقوال در آن
و اقوال علما در این اختلاف شدید دارد و ظاهر علما همچنینکه خلاف در نظر نیست
آنست که قرائت کردن بر ماموم واجب نیست و اما اشکالی در حرمت یا کراهت
و استحباب و فرق ما بین نماز جهری و اخفاتی و غیر آنست و آنچه در نظر حقیر
اظهر است این است که هرگاه در رکعت اول نماز اخفاتی حرامست قرائت کردن
بر ماموم و همچنین هرگاه در رکعت اول جهری هرگاه قرائت امام را بشنود

هرچند صدای ضعیفی باشد که حروف آن را از یکدیگر ممتاز کند که در این صورت
که ساکت باشد و گوش بدهد و اما اگر هیچ نشنود پس ظاهر استحباب است در قرائت
و در تسبیح گفتن هم ضرر ندارد و سنت است در دو رکعت اول اخفاتی مأموم
تسبیح بگوید تا امام فارغ شود خواه تسبیحات اربع بگوید و خواه سبحان الله بگوید
و شاید سبحان الله گفتن احوط باشد و اما در دو رکعت آخر پس احادیث در این
متعارض است بعضی دلالت بر قرائت می‌کند و بعضی بر ترک قرائت و احوط بلکه اظهر
ترک قرائت است و بهتر آنست که در دو رکعت آخر تسبیحات اربع را بگوید
چنانکه در جای خودش بیان کردیم و تأکید ترک قرائت در دو رکعت در نماز
جهری بیشتر است و این احکام که مذکور شد در غیر مأموم که در رکعت دوم و سیم
و چهارم ملحق شود و حکم آن بعد مذکور خواهد شد و اما هرگاه در عقب امام
ناشایسته نماز کند از راه تقیه پس آن صورت اقتدا است و اقتدای حقیقی
نیست و قرائت ساقط نمی‌شود بلکه باید آهسته بخواند و اگر از آن هم خوف کند
که مطلع شوند در نفس خود بخوانند یعنی در دل بگیرند قرائت را و اگر تقیه باعث شود
بالمرة ترک کند مثل اینکه باید در حالت رکوع ملحق شود که بعضی از قرائت را نخوانده بخواند
هرچند حمد تنها باشد یا بعضی از سوره حمد را چنان کند نماز او صحیح است و هرگاه قرائت
تمام نشده امام به رکوع رود بعضی گفته‌اند [illegible] دلیل

نماز دو بلکه همان قدری را که خوانده است کافی است و بنابر تقدیر اظهر این است که این
نماز مجزی است از برای او و اعاده لازم نیست هرچند اعاده احوط است اگر میسر شود
در جایی که تقیه واجب نباشد بلکه مستحب باشد اکتفا به آن نماز و قرائت نکند و
و سنت است که اول در خانه خود نماز را بکند و بعد از آن نماز با ایشان حاضر شود و دیگر
این است که مستحب است که قرائت خود را پیشتر از امام تمام کند و مشغول ذکر شود تا امام
فارغ شود که مبادا که او در رکوع فارغ شود و قرائت او ناتمام بماند در فضیلت نماز کردن
در عقب مخالفین احادیث بسیاری وارد شده است حتی در حدیث صحیح مذکور است
کسیکه نماز کند ~~نماز واجب بنماز واجب هرچند غیر یکدیگر~~ با ایشان در صف اول
مطلب مهم جایز است که اقتدا کند نماز واجب را بنماز واجب هرچند غیر یکدیگر باشند
مثل ظهر را بعصر و بعکس و قول ابن بابویه در منع عکس ضعیف است و همچنین باکی
نیست که در عدد رکعات هرگاه مختلف باشد مثل مغرب بعشا و بعکس و قصر با تمام
و بعکس بلکه جایز است که مسافر ظهر عصر را دو دو را بظهر حاضر اقتدا کند و سلام
بلکه قضا را با ادا و ادا را بقضا و صبح را بظهر و ظهر را بمغرب و همچنین ابن بابویه
نقل کرده‌اند که شرط کرده است موافقت در عدد رکعات را و مشهور اقوی است
که اینها که مذکور شد در وقتی است که نمازها در کیفیت مختلف نباشند پس نماز یومیه را
بنماز آیات و بنماز میت اقتدا کردن جایز نیست اقتدا کردن متنفل بمفترض مثل

بعضی فرض و بعضی سنت ... و بعضی ...

بکسی که نماز کرده باشد تنهای او برسد بجماعتیکه نماز واجب میکنند با ایشان اقتدا کند
چنانکه بعد میآید و بعکس در صورتیکه نماز واجب را اقتدا کند بکسی که تنها نماز کرده
بوده است و بار دیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین نابالغ ببالغ و متنفل بمتنفل
در مواضعی که مذکور شد قبل از آن **مطلب هشتم** سنت است که ماموم هرگاه یک مرد
تنها باشد آنکه در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند در پشت سر او
بایستند و همچنین هرگاه یک زن یا بیشتر باشند و هرگاه یک زن باشد با وجود آن پس است آن
در جانب راست امام بایستد و اگر یک مرد همراه زنان باشد مرد در پهلوی او بایستد و زنان
در عقب او بایستند و هرگاه پسری با پسران چند باشند یا زنان پسران پیش از زنان بایستند
هر چند چند باشند و هرگاه زنی نماز زنان کنند زنان در پهلوی او بایستند و هرگاه
محتاج به دو صف یا بیشتر شوند امام زنان در میان صف اول بایستد و خود را از زنان
پیش نگذارد بلکه مساوی ایشان و همچنین جماعتیکه عریان باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند
نشسته صف بزنند و امام در میان ایشان بنشیند و لیکن زانوهای خود را از ایشان
پیش میدارد و مشهور این است که باید نشسته باشند و بعضی گفته اند که اگر ایمن
باشند از مطلع شدن غیر بایستند و اول اقوی است و از برای رکوع و سجود
اشاره میکنند و بعضی گفته اند که امام اشاره میکند و ایشان که در عقب سر او اند میکنند
رکوع و سجود میکنند و اول اظهر است **مطلب نهم** سنت است که در صف اول

صاحبان

صاحبان علم و عقل بایستند نزدیک امام بایستند و هر که افضل است بجهات مذکوره
در افضل مواضع صفوف بایستند و افضل مواضع صفوف نزدیک امام است و بعد
از آن طرف چپ و بعد از آن صف دویم و همچنین تا آخر پس از جماعت در پیش
بایستند و در صف بعد آنهائی که در مرتبه از ایشان از مان پس ترند و بعد از آنها
بایستند و بعضی علما گفته اند مستحب است که امام در محاذی وسط معدل صف بایستد
و از بعضی ظاهر میشود که در طرف چپ بایستد که طرف راست وسعت بهم رساند
بهتر است و در اخبار دلالت بر هر دو هست و مکروه است که با وجود گنجایش صفها کسی
تنها بایستد و هرگاه صف گنجایش ندارد باکی نیست اما سنت است که برابر پشت سر
امام بایستد و سنت است که گشادگیهای میان صفها را پر کنند و بعد بکر متصل
بایستند و صفها را راست کنند و شانه‌های خود را برابر یکدیگر بدارند و در روایت است
که در نزد خدا گام بر داشتن و بهتر این است از گام بر داشتن که بجهت وصل کردن صف را
و از برای امام سنت است که با ماموم بگوید که صفها را راست کنند و هرگاه صف تنگ
باشد و از برای ماموم باکی نیست که در بین نماز پس رود در صف پشت سر خود یا
پیش رود خود را تا آنکه او را رخنه پر کرده باشند و هرگاه صف نماز بهم متصل نباشد نماز آن
صف باطل میشود و هر چند فاصله بسیار باشد و منعقد نباشد و اما صفی که در عقب آن
صف است و شکی در نماز آنها هم بهم میرسد بجهت آنکه زیاده از گام بر داشتن فاصله میشود

و چنانچه در ترک آنست چنانکه پیش گفتیم هرچند بطلان آن ظاهر نیست [illegible] نماز منفرد یک
یکنفر [illegible] بیشتر از آن پس آن تمام حضور ندارد و مطلق **مطلب دوم** هرگاه جمعی در خانه باشند
خواهند نماز جماعت بکنند نه نیت امامت در منعقد اعلا باشد صاحب خانه اولی
اولا از دیگران است و همچنین در مسجدی که امام جماعت مستمری دارد و تقدیم
او اولا از دیگران است و ظاهر این است که هرگاه اعلا غیر را اذن دهد کراهت زایل
میشود و خصوصا غیر افضل باشد و ظاهر این است که مراد از صاحب خانه کسی است که در آنجا
ساکن باشد هرچند باجاره یا عاریه باشد نه مالک و جمعی گفته اند هاشمی اولی از دیگران است
و ظاهر مراد این است بعد از اعلا ثبت که مذکور شد و مشهور آنست که بعد از اعلا چنانکه
پیش گفتیم که هرکه اقرا قرآن باشد مقدم است بر اعلم و در معنی آن خلاف است بعضی
گفته اند یعنی آداب قرائت را بهتر داند و حروف را بهتر از مخارج ادا کند و بعضی
گفته اند آنکه بیشتر تلاوت قرآن کند و بعضی گفته اند که اعلم و افقه مقدم است بر اقرا
و این اظهر است و مشهور آنست که بعد از اعلم هرکه هجرت زودتر کرده است مقدم
میدارند یا زودتر از دار الحرب بدار اسلام آمده باشد یا از اولاد کسی باشد
که هجرت او مقدم باشد بر دیگران و بعد از آن که سنش بیشتر باشد مقدم میدارند
و جمعی این را مقدم میدارند و جمعی این را تغییر کرده اند باینکه در اسلام پس آن [illegible]
گذشته باشد وجوه دیگر هم از برای ترجیح ذکر کرده اند بهمین قدر اکتفا کردیم و مشهور
علا

علا این است که اینها در صورتی است که ماموین اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند
دیگری را اعلا مقدم دارند اولی است و همچنین هرگاه ناخوشی در نشسته باشد از بیماری او
هم امامت نکنند و در نیت که هرگاه آن مرد خوب [illegible] باشد امامت او مکروه
نباشد و گناه از برای اعلا است که او را ناخوش داشته در بعضی از اخبار ظاهر میشود
این است که این چند امور مذکوره باشد ترجیح نمیشود هرچند اختلاف در میان
ماموین نباشد اما علما چنین گفته اند که مذکور شد **مطلب سیم** مکروه است که امامت
کند مسافر بجماعت حاضر و بعکس و همچنین اقتدا کردن هریک بدیگری و ظاهر
این است که معنی کراهت در اینجا این باشد که ثواب او از جماعت کردن با مثل
خود کمتر است نه اینکه ثواب از فرادی کردن هم کمتر باشد و بعضی کراهت را
مخصوص جایی کردن که نماز مسافر و حاضر در عدد رکعات مختلف باشد پس کراهت
در نماز صبح و مغرب نباشد مکروه نخواهد بود و [illegible] هرگاه امام مسافر
باشد و فارغ شود در سلام متابعت او نکنند و برخیزند و نماز خود را تمام بکنند
و ظاهر آنست که در بقیه نماز میتوانند برفیق خود اقتدا کنند و هرگاه اهلیت امام داشته
باشند خصوصا هرگاه امام را [illegible] دارد و هرگاه که عدد نماز ماموم کمتر از عدد امام
باشد و زودتر فارغ شود افضل آنست که سلام نگوید بلکه بنشیند و ذکر بکند تا همراه
امام سلام بگوید و اگر خواهد پیشتر بگوید و برود جایز است و اگر عدد نماز ماموم بیشتر

باشد افضل آنست که صبر کند تا امام سلام بگوید آن وقت برخیزد و اگر خواهد پیشتر هم
برخیزد و در این وقت افضل این است که امام سلام بگوید تا ماموم بقیه نماز خود را
بکند و بعد از آن سلام بگوید و همچنین مکروه است که ابرص و ابلج و اجذم امام صحیحان
باشد و ابن السبیل سفیه بعضی و بخبر و امثال آن مرد مان و این در وقتی است که بحد بلوغ نرسیده
برسد و الاصحیح نخواهد بود چنانکه گذشت و همچنین امامت متیمم بجماعت که وضو دارند
یا غسل دارند باشد و همچنین امامت بنده مگر از برای اهل و همچنین خود و در بیت که هرگاه
اعلم قوم باشد امامت کردن او از برای آزادان هم کراهت ندارد باشد و مکروه است
فاصله کردن در وقت اقامه گفتن از برای نماز مطلب چهارم سنت است بر خود برخاستن
به از وقتی که موذن میگوید قد قامت الصلوة و بعضی گفته اند در وقتیکه میگوید حی علی
الصلوة و سنت است از برای امام که بشنوانه بگیرد مستحب است آهسته بگوید و تکبیر اول را
بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمیع اذکار را بلند بگوید و سنت است از
برای ماموم که هیچ چیز را بامام نشنواند و سنت است از برای ماموم که بعد از فراغ
امام از سورۀ حمد بگوید الحمد لله و اینکه در وقتیکه امام گفت سمع الله لمن حمده هم
بگوید الحمد لله رب العالمین و مستحب است که امام دعا را بصیغه جمع بگوید و مخصوص
خود نکند بلکه قصد او ماموم و سایر مامومین هم باشد مثل اینکه نگوید امام که اللهم
اغفرلی و لوالدی بلکه بگوید اللهم اغفرلنا و لوالدینا و سنت است که امام مراعات

حالی

حالی ضعیف تر ارباب حاجت مامومین را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار طول
ندهد و در رکوع و سجود به سه ذکر اکتفا کند و همچنین در دعای قنوت و تشهد طول
ندهد و سنت است که هرگاه امام فارغ شده و بعضی مامومین فارغ نشده باشند بر نخیزد تا
مامومین فارغ شوند و سنت است که امام در آنجا که نماز کرده است نافله نگذارد و از جای
خود منحرف شود و بجای دیگر یعنی اگر خواهد نافله بکند تغییر مکان بدهد و نافله بکند
مطلب پنجم سنت است که هرگاه کسی که نماز بتنهائی کرده است هرگاه بجماعتی برسد
نماز را بجماعت بکند خواه امام باشد و خواه ماموم و احوط آنست که و همه نماز را اعادت
کند مثل اینکه ظهر را بکند و عصر را عصر و همچنین در اعاده کردن نمازی با نمازی دیگر
مثل ظهر را با عصر اشکال است و همچنین احوط بلکه اظهر این است که هرگاه نماز را بجماعت
کرده باشد بار دیگر را میتواند با جماعت بکند و بعضی علما تجویز کرده اند بلکه عمومات
اخبار در دال است و همچنین هرگاه جماعتی اتفاق که همگی نماز را فرادا کرده
باشند تا بیا خواهند بجماعت اعاده کنند و در این هم اشکال است و بنا بر اعتبار لزوم
نیت وجوب و استحباب در چنین جماعتی که باعاده میشود باید قصد استحباب بکنند
و بعضی قائل بوجوب شده اند و این ضعیف است و سنت است که هرگاه کسی فرادا نماز کند
و در بین نماز جماعتی منعقد شود و اینکه نیت خود را بگرداند و نافله کند و در رکعت
سلام بگوید و در فضل جماعت شود و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد پس در جواز

تغییر نیت و تمام کردن رکعت اشکال است و بعضی منع کرده اند از همه تمام
و بعضی گفته اند که بعنوان نماز را قطع کرد بدون تغییر نیت بجهة ادراک فضیلت
و اقوی آنست که سابق گفتیم و اگر منقول از خلاف باشد که جماعتی منعقد شوند پس
بعضی از علما ما جزم کرده اند با اینکه اگر نترسد که جماعت از دستش برود نماز فریضه را
قطع کند و اگر نمی‌ترسد از بین پس تمام کند دو رکعت را و داخل جماعت
شود و این قول دور نیست مطلب جماعت بامام شکی نیست در اینکه ادراک جماعت
حاصل میشود با ادراک رکوع یعنی هرگاه امام را دریابد قبل از رفتن برکوع هر چند
بهمین قدر باشد که تکبیرة الاحرام را بگوید و هر چند که فرصت تکبیر رکوع نشود
و اما هرگاه امام در میان رکوع باشد پس در آن خلاف است و مشهور و اقوی آنست
که هرگاه تکبیرة الاحرام را بگوید و در حال قیام و بعد از آن برکوع رود که هنوز امام شروع
براست شدن نکرده باشد کافی است و در همه نماز جمعه و غیر آن فرقی ندارد
و بهتر آنست که بقدر یک ذکر در حب امام را در حال رکوع دریابد و اما اگر در وقتی برسد
که امام شروع در راست شدن کرده باشد پس بآن اکتفا نکند و اگر شک کند که آیا
امام را قبل از راست شدن دریافته یا نه پس بآن رکعت نیز اکتفا نکند و بعضی
گفته اند که همینکه در حال رکوع تکبیر رکوع با امام نرسید دیگر آن رکعت حساب نمیشود
و اول اقوی است و بعضی گفته اند که احوط ترک طول در حال رکوع است و این در جماعت

واجبه

واجبه مشکل است مثل نماز جمعه خصوصا در رکعت اخری و هرگاه داخل مسجد شود و برسد
که رکعت اول نماز از او فوت شود اگر برود تا داخل صف شود پس جائی تکبیر احرام بگوید
مشغول برکوع و سجود شود و در راه برود تا داخل صف شود و ظاهر این است که مختار است
در اینکه در حال رکوع راه برود یا اینکه رکوع و سجود را بجا آورد و همینکه برخاست
راه رود تا داخل صف شود و بهتر این است که در وقت راه رفتن پاهای خود را از زمین
بلند نکند و گام بر ندارد و هرگاه امام را قبل از رکوع دریابد و نه در حال رکوع پس
آن رکعت از او فوت شده است نهایت سنت است که تکبیر بگوید و سجده‌ها را
با امام بکند و آنرا از نماز حساب نکند خواه قبل از سجده‌ها دریابد یا در اثنای آنها و بعضی
در اینجا توقف کرده اند و ظاهر استحباب است و ظاهر این است که سجده‌ها تمام شد و امام
فارغ شد از نو تکبیر احرام بگوید یا بآن تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی علما اکتفا کرده اند
و بهمان تکبیر میگویند زیاد شدن ارکان معفو نیست و اول احوط و اظهر است و اگر
دریابد امام را تا سجده‌ها تمام شود پس جمعی گفته اند که سنت است که تکبیر بگوید
با امام بنشیند و تشهد بخواند و بعد از آنکه امام سلام گفت برخیزد و نماز کند
و دیگر اعاده تکبیر در کار نیست و این دور نیست و بعضی در این صورت قائل شده اند
که مختار است در خواندن تشهد و نخواندن آن و دور نیست که خواندن آن بهتر باشد
و بر تقدیر حکم با ادراک فضیلت جماعت با ادراک تشهد تنها مشکل است هر چند مطلق

فضیلت و استحباب حاصل باشد **مطلب یازدهم** هرگاه ماموم وقتی حاضر شود که امام یک رکعت
یا بیشتر را کرده باشد آنچه را اول نماز خود قرار میدهد و با امام نماز میکند و بعد از
فراغ امام تتمه نماز خود را بعمل میآورد و ظاهر آنست که در رکعت اول و دویم ماموم
که با رکعت سیم و چهارم امام اتفاق می افتد در اینجا بر ماموم قرائت حمد و سوره
واجب است اما این در وقتی است که تمام رکعت را دریابد یا این قدری را دریابد که بتواند
حمد و سوره را یا حمد تنها را بخواند اما اگر این قدر وقت نمانده باشد قرائت واجب نیست
بلکه بصورت است و اما اگر گمان کرد که میتواند حمد و سوره را بخواند یا حمد تنها را بخواند
و شروع کرد بخواندن و امام در آن بین برکوع رفت و هرگاه مهلت میشود که تمام کند
و با امام در رکوع برسد که فاصله زیاده نشود تمام کند و با او ملحق شود هرچند حمد تنها
باشد و اگر چنین نباشد از جائی قطع کند و با امام ملحق شود و اما حکم دو رکعت آخرین
ماموم که در بین نماز رسیده پس آن مثل سایر نمازها است که مخیر اند ما بین
حمد و تسبیح و قول بوجوب حمد ضعیف است و مستحب است که این ماموم در قنوت
و تشهد متابعت امام بکند و هرجا که جای تشهد ماموم نیست مستحب است که سرپا
بنشیند و دستهای خود را بر زمین بگذارد و هرجا که محل جای تشهد واجب است بر زمین
قرار گیرد و تشهد را بخواند و با امام ملحق شود و از بعضی اخبار بر می آید که در قنوت که
متابعت امام کرد دیگر در محل قنوت خود قنوت نخواند ولیکن حکم بسقوط استحباب

خصوصا در جائیکه قنوت ماموم بعد از فراغ امام اتفاق می افتد مشکل است و بهتر آنست
که ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید و برخیزد و اگر پیش از سلام هم برخیزد جایز است
و نیت انفراد هم واجب نیست **مطلب دوازدهم** هرگاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموم‌ها
او را بکشند جا بگذاری هرچند پشت سر خود باشد و کسی را پیش دارند نماز را با او تمام
کنند هرچند کسی باشد که از جمله ماموم‌ها نباشد و همچنین هرگاه امام حادثه روی دهد
مثل اینکه بخاطرش آید که بی طهارت بوده است یا از او حدثی ظاهر شده یا مرضی
او را عارض شود یا رعاف و امثال اینها مستحب است که امام احدی را پیش وا دارد
هرچند غیر ماموم‌ها باشد و اگر امام پیش ندارد مستحب است که ماموم‌ها احدی را
پیش دارند و مکروه است که کسی که پیش دارند کسی باشد که یا قائمه نماز نرسیده باشد
خصوصا هرگاه حمد یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده باشد و هرگاه کسی پیش دارند که یک رکعت
یا بیشتر را درک نکرده است وقتیکه ماموم‌ها برکعت آخر می رسند امام می نشیند تا
فارغ شوند و اشاره کند بطرف دست چپ خود که سلام بگویند بعد از آن برخیزد
و نماز را تمام کند **مطلب سیزدهم** هرگاه بعد از نماز ظاهر شود که امام کافر بوده است یا فاسق
بوده یا جنب یا بی وضو بوده است بر ماموم‌ها اعاده واجب نیست و نماز ایشان
صحیح است و ضرر ندارد که امام بر ماموم‌ها بگوید که من بی طهارت بوده ام و همچنین است
حکم هرگاه معلوم شود که امام بغیر قبله نماز کرده است و هرگاه این معنی در اثنای نماز

معلوم شود که ظاهر آنست که نماز ماموم این صحیح است و تمام میکند بقصد انفراد و مخالفت
ماموم با امام در مسایل فروع در غیر نمازیکه با او میکند ضرر ندارد و اما هرگاه در بعض
نماز مخالفت داشته باشند مثل اینکه امام سوره را سنت داند و ماموم واجب داند
یا آن نماز جمعه را واجب عینی داند و این را سنت داند پس در صحت اقتدا بآن نماز اشکال
اشکال است و مراد از اشکال این است که در اکتفا کردن بآن نماز اشکال است و لیکن
اگر بکند و بعد از آن نماز را احتیاطا خود بجا آورد مضایقه ندارم و در صورتیکه سوره را
ترک کند اظهر بطلان اقتدا است بجهة آنکه ماموم آن نماز را در نفس الامر باطل
میداند هرچند بگمان او صحیح باشد و در صورت عدم ترک امام با قصد استحباب
هم در صحت اشکال است و اما بدون قصد استحباب باین معنی که بقصد تقرب اکتفا
کند و در نیت که اقتدا صحیح باشد و اما هرگاه ماموم نماز جمعه را حرام داند یا مقلد
کسی باشد که حرام داند پس ظاهر نیت کردن آن بی اشکال است و اما این معنی باعث
فسق امام میشود و در سایر نمازها اقتدا باو میتواند کرد چنانکه در اول باب اشاره شد

باب دوم در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** حرام است قطع
کردن نماز واجبی بدون سبب و جهة در حال اختیار و اما هرگاه او را عذری باشد
مثل آنکه غلام او گریخته باشد و او را در بین نماز دیده یا کسی که از او طلب داشته باشد
در خواهد رفت و خود در بین نماز ببیند یا آنکه دشمنی یا درنده یا گزنده قصد جان

او کرده

او کرده یا مومن دیگر را قصد داشته باشد یا امثال اینها بلکه از اینها سهل تر هم
مثل نماز شب شخصی که مستحق نماز شب باشد یا القای چیزی که بسیار شایق او باشد
و امثال اینها دور نیست که جایز باشد و اما بجهة بخصوص در درک بجهة ادراک
فضیلت مثل اذان و اقامه که فراموش کرده باشند یا بجهة قرائت سوره جمعه پس
آن اشکالی ندارد چنانکه بیش گذشت و بهتر آنست که نماز مستحبی را هم بی جهة
قطع نکنند و هرکس حقیقت نماز دانسته و فهمیده که با که مناجات و گفتگو میکند
تا بسیار مضطر نشود بر خود روا نمی دارد که قطع نماز را خواه واجب و خواه سنت
مطلب دوم هرگاه در بین نماز از او سر زند حکم حدث در حال تشهد آخر در محل خود
مذکور شد و اما اگر در غیر آن پس اکثر معتقد اند که در حال نماز است و عمدا حدث میکند
بی شک نماز او باطل است و همچنین هرگاه در این حال بی اختیار از او حدثی سر زند و هرگاه
فراموش کند که در بین نماز است و با اختیار حدث از او سر زند که نماز ظاهر این است
که خلافی در بطلان نماز نیست و اما هرگاه بی اختیار حدث از او سر زند پس مشهور
و اقوی نیز بطلان نماز است و بعضی گفته اند درست بر دارد و وضو بسازد و از
جایی که حدث شده تمام کند و در غیر تیمم باطل است و بعضی گفته اند که هرگاه با تیمم نماز
میکند و چنین امری اتفاق افتاد و آب بهم رسد وضو بسازد و از همانجا تمام کند
و در غیر تیمم باطل است و احتیاط این است که در این صورت نماز چنین کند و اعاده

هم بکند **مطلب سیم** باطل میشود نماز بسخن گفتن بدو حرف یا بیشتر هرگاه از روی عمدا
باشد اما تکلم بیک حرف پس آن مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر معنی و مطلبی بکند
مثل کلمهٔ ق و ع که در لغت عرب ق بمعنی پرهیز کن و ع بمعنی بشنو و دل بده
که آن نیز مبطل است و هرگاه سهوا تکلم کند پس آن مبطل نماز نیست لیکن
سجده سهو برا او واجب میشود و در این صورت فرقی نیست در اینکه گمان
کند که از نماز فارغ شده و سخن گوید یا در بین نماز سهوا سخن گوید و همچنین
و تنحنح مبطل نماز نیست بلکه جایز است که بتنحنح مطلبی را بفهماند مثل اینکه کسی در بزند
و میخواهد که اهل خود را خبر کند که به بیند کیست و همچنین جایز است دعا و طلب
کردن و تنبه کردن بقرآن و ذکر و دعا و مثل اینکه کسی خواهد داخل خانه شود و اذن
خواهد بگوید ادخلوها بسلام و یا کسی را از احد امیز بدهد و در نماز است بگوید
سبحان الله و همچنین امثال این ذکرها و مطلبها و اما آه کشیدن در نماز پس هرگاه
دو حرف و بیشتر از او متولد شود پس او مبطل است مگر اینکه از خوف خدا باشد
که در آن اشکال است و اظهر جواز است و همچنین ناله کردن و هرگاه از او دو حرف
ظاهر شود مبطل است بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که هر که ناله کند سخن گفته است
و لیکن اظهر آنست که هرگاه دو حرف نشود باطل نیست **مطلب چهارم** هرگاه مسلمانی
در حال نماز سلام کند واجب است رد سلام او بمثل آنچه او گفته است پس اگر بگوید
هر کسی [illegible]

سلام علیکم

سلام علیکم در جواب علیک السلام نگوید و در روایت که هرگاه او سلام علیک بگوید
در جواب او سلام علیکم نتوان گفت و لیکن اگر مثل آنچه گفته است بگوید جواب گفته است
حتی اگر او بگوید سلام علیک و این بگوید السلام علیک خلاف احتیاط کرده است
و همچنین زیاده کردن و رحمة الله و برکاته بر آنچه او گفته و در روایت که جایز باشد
اما احوط ترک آنست و هرگاه سلام کننده بگوید علیک السلام اظهر عدم وجوب
جواب است و احوط آنست که در جواب سلام علیک سلام علیکم بگوید بقصد
قرآن و دعای بر آن شخص و همچنین هرگاه سلام غلطی بگوید مثل سرام علیک
و سام علیک و سام علیکم و امثال اینها در اینجا احتیاط دادن جواب بهتر است و اولی ترک
بکند و احوط بلکه اظهر آنست که باعتبار ممانعت را هم بکند بعضی در جواب بگویند در سلام
اول سلام علیک بگوید و در جواب آخر سلام علیکم بگوید و اما تحیات متعارفه غیر
سلام مثل شب بخیر و صباح بخیر و امثال آنها پس جواب [illegible] دادن در نماز صورتی
ندارد و سلام و نه بغیر از سلام و در روایت که بقصد دعا توان بعبارات قرآن جواب
گفت نه بقصد تحیت و واجب است که جواب سلام را چنان بگوید که آن شخص بشنود
و اگر کر باشد چندان [illegible] بگوید که آدم گوشش کر شنود و هرگاه جمعی باشند که برای آنها
سلام کند یکی که جواب گفت [illegible] از دیگران ساقط است خواه همه در نماز باشند یا بعضی
در نماز باشند و با وجود اینکه بعضی در نماز نیستند هم جواب از نماز گذار ساقط نیست

و در هر دو در تکلیف مساوی‌اند مگر آنکه آن شخص که نماز نمی‌کند جواب بگوید و بعد از آنکه
او جواب گفت اظهر آنست که نمازگذار جواب نمی‌تواند گوید و امّا جایز است که هر دو با هم
جواب بگویند و هرگاه کسی جواب بگوید که با او سلام نکرده بود مجزی نیست و هرگاه صبیّ ممیّزی
در میان آن جمع باشد و جواب بگوید اظهر آنست که از دیگران ساقط می‌شود و احوط
آنست که یکی از مکلّفین هم بقصد دعا جوابی بگوید نه قصد ردّ سلام و هرگاه نماز
گذار عمداً ترک ردّ سلام کند گناهکار است امّا نماز او باطل نیست و بعضی باطل دانسته‌اند
و بعضی گفته‌اند اگر در آن حال مشغول ذکر یا قرائتی باشد باطل می‌شود و اگر نه باطل نمی‌شود
این دو قول ضعیف‌اند وجوب ردّ سلام فوری است نهایت هرگاه در آخر آیه باشد رسیده
یا کلمه‌ای ناتمامی مانده باشد آیه و کلمه را تمام کند و جواب بگوید ضرر ندارد و بعضی از علما
سلام کردن بر مصلّی را مکروه دانسته‌اند و مشهور استحباب است و در حدیث
که در اغلب اوقات چون باعث تشویش خاطر مصلّی و ابتلای او می‌شود خصوصاً در سلامهای
غلط ترک آن اولی باشد **مطلب پنجم** سنّت است از برای مصلّی هرگاه عطسه کند
یا مؤمنی عطسه کند آنکه بگوید الحمد لله ربّ العالمین و الصّلوة علی محمّد و آله اجمعین
چنانکه در حال غیر نماز هم سنّت است و مشهور آنست که سنّت است دعا کردن
در حال نماز بکسی که عطسه میکند یا بگوید یرحمکم الله مثل حال غیر نماز و بعضی
در آن اشکالی کرده‌اند و اظهر آنست که در جواب یرحمکم الله گفته شود و یغفر الله
لکم

لکم و یرحمکم و در حدیث که از برای نمازگذار هم جایز باشد جواب گفتن و هرگاه دیگری
با او بگوید یرحمکم الله **مطلب ششم** از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است و در تحقیق معنی
فعل کثیر اختلاف شدیدی در میان علما است و مسئله در نهایت اشکال است و آنچه
بفهم قاصر حقیر اقرب است این است که هر کاری که خارج از افعال نماز است هرگاه
کسی بکند و اینقدر طول بهم رساند که در عرف و عادت بگویند که از نماز بیرون رفته
آن مبطل نماز است مثل اینکه نمازگذار در اثنای نماز بیلی بردارد و مشغول کندن
بزمین شکافتن یا اره بدست بگیرد و شروع کند بچوب بریدن و امثال اینها و اشکال
که کرده‌اند که اهل عرف را ضابطی نفهمیده حکم شرع نیست پس چگونه حواله باهل عرف
میکنند و جواب او این است که صحت و فساد نماز را بعرف رجوع نمیکنیم بلکه
بیرون رفتن از این عمل بعمل دیگر را رجوع بعرف میکنیم و اهل عرف این معنی را
میفهمند که در جنب که حقیقت عمل را ندانسته‌اند اینقدر را میدانند که اهل عرف
فرق مابین چیزی نوشتن و بنای کردن و چیزی خوردن و نماز کردن میکنند و فرقی
مابین حال مشغول شدن بهر یک از اینها را میکنند و بنابرین فرق مابین عمدا
و سهو نخواهد بود و لیکن مشهور مابین علما چنین است که هرگاه فعل کثیر را
سهوا بکند نماز او باطل نمیشود و بعضی دعوای اجماع هم کرده‌اند و بعضی از
علما گفته‌اند که این در صورتی است که محو صورت نماز نشود و الّا باطل خواهد بود

و به هر حال اظهر در نزد حقیر این است که چنانکه میگویند از نماز دست بردن است و نماز
میشکند نماز او باطل است خواه عمدا باشد و خواه سهوا و از ملاحظه احادیث بسیار
معلوم میشود که کار بسیار تنگ نیست و در احادیث رخصت بسیار کارها وارد شده
مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و پشه و شمردن رکعات نماز و عدد تسبیحات را
با سنگ ریزه و رد کردن [illegible] غیر از برای اینکه متوجه شود و بر برای حاجتی
که باو وارد شود و شیر دادن زن طفل خود را در حال تشهد و دست مالیدن به پیشانی
و نشستن خون رعاف در بعض نماز و دست [illegible] دیوار از برای خبر کردن کسی و دست
بر هم زدن از برای خبر کردن و تنحنح کردن بقصد اینکه کسی را خبر کند که باید [illegible]
و کلاه از زمین برداشتن و در سر گذاشتن و امثال اینها و لیکن در همه جا مراعات
این معنی را بکند که چنان طول نکشد که در عرف بگویند که از نماز دست برداشت
چنانکه در بعضی اخبار ظاهر شده است که هر گاه یک گام بردارد و در نماز را [illegible] کند
مرخص است و اگر بیشتر است نکند و همچنین شستن رعاف هر گاه بسیار طول بکشد
باین نماز اکتفا نکند و اعاده کند و در جایی که شک کند که آیا این فعل کم است که در تمام
فعل کثیر بود یا نه و یا محو صورت نمازهای این فعل میشود یا نه پس اظهر عدم بطلان
نماز است و احتیاط در هر حال خوب است خصوصا نظر بحفظ آداب نماز و حضور قلب
و آنچه مطلوب است از آدمی [illegible] و آرام دل و بدن و خشوع و اما اکل و شرب

پس اظهر

پس اظهر آنست که مبطل نماز است مطلقا و بعضی گفته اند که هر گاه فعل کثیر از او
صادر شود مبطل است و بهر تقدیر ظاهر آنست که هر گاه کسی چیزی خورده باشد و بعضی
اجزاء غذا در بن دندان او مانده باشد و در اثنای نماز فرو برد ضرر ندارد و همچنین اگر شکر
یا نبات یا امثال آنها در زیر زبان یا دهن گذاشته باشد و بتدریج آب شود و بحلق فرو برد مبطل است
[illegible] بلکه بعضی گفته اند هر گاه لقمه را قبل از نماز جاییده باشد و بعد تکبیر الاحرام
فرو برد هم مبطل نیست و این بد نیست و استثنا هم کرده اند از اینها [illegible]
کسی را که در نماز وتر باشد و تشنه باشد و آب در نزدیک او باشد و خوف کند که صبح شود
و صبح آن شب را خواهد روزه بگیرد میتواند رود و آب بخورد و برگردد و نماز خود را تمام کند
و بعضی تجویز این معنی در مطلق نوافل کرده اند و در هر حال قوی این است در صورت عذر مذکور
و در غیر آن اما بدون عذر این حکم اشکالی است و آنچه مذکور شد حکم صورت عمد است
و اما در صورت سهو ظاهر آنست که خلافی نیست در اینکه اکل و شرب مبطل نماز نیست و بعضی
دعوای اجماع کرده اند برین **مطلب هفتم** هر گاه کسی عمدا خنده قهقهه بکند نماز او باطل میشود و در خنده بی
اختیار باشد مثل اینکه بازیگری در پیش روی او بازی میکند که ضبط خود نتواند کرد و اما هر گاه
فراموش کند که در نماز است و بخندد نماز او باطل نمیشود و تبسم کردن مبطل نماز نمیشود
خواه عمدا باشد یا سهوا و اما مطلق خنده صدا دار یا خنده بشدید که صدا در سینه باشد
پس خالی از اشکال نیست و احتیاط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه کردن بجهة امور

و یشویه از قبیل تلف مالی یا فوت درسی مبطل است و جمعی گفته اند هر چند بی اختیار شود
و دور گریه جهت حکمش اینست و مراد آنکه دلیل این مسئله بیش ازین افاده نمیکند که گریه
که گریه کردن از برای فوت شدن امری از امور دنیا مبطل است نه از برای چیزی که به
حصول مراد باشد مثل مال و دوز هایی لیکن بطریق ابطال آن نماز هر چند وبعضی از علما
گفته اند که اینجا مبطل است گریه صدا دار است نه گریه بی صدا و احوط اجتناب است
از هر دو و دلیل آنست که هر گاه از برای دوی در هوش باید مبطل نیست و اما گریستن
گریستن از خوف خدا و خود را بگرید او در نماز پس آن افضل از اعمال است و بهیچ وجه
ضرر ندارد و بعضی **مطلب ششم** هر گاه عمداً تمام بدن خود را از قبله بگرداند هر چند در میانه
مشرق و مغرب باشد مبطل نماز است و اما هر گاه روی خود را بتنهایی از قبله بگرداند پس
هر گاه بر پشت سر بگرداند و گردانیدن بجانب مشرق و مغرب بطلان نیست و احوط
اجتناب است و گر رحمت شده باید دارد و اما التفات بچشم تنها پس آن در هیچ
صورت مبطل نیست اما کراهت دارد و هر گاه سهواً التفات بکند پس در آن
اختلافست و عمده که حکم او بعینه تفصیل یافته که در مبحث قبله مذکور شد
در حکم کسیکه سهواً در غیر سمت قبله نماز کرده باشد و احوط آنست که در دو حکم
عمد اسد اند و همچنین هایش مسئله **مطلب هفتم** مکروه است نماز کردن بجهت کسیکه بول
و غایط خود را نگاه دارد و ملکه چنین است حکم باد و اگر در اثنای نماز او در پی حاجت عارض

شود

شود یا در وقت تنگی که رفع آنها باعث فوت نماز شود و اگر پیش آنها منتظر میشود
نماز کند و اگر منتظر میشود رفع آنها شود و بعد از آن نماز کند مکروه است بازی کردن
با دست و ریش و سر و جنبانیدن کشیدن و کاهلی نکلنی کردن و خود را
شکستن و در حالیکه خواب آلوده و سست خواب باشد و باید که با کمال شکستگی
و بیدار عشق نماز شد و با خشوع و با آرام و دل و اعضا و جوارح باشد و با حضور قلب باشد
و بفهمد که چه میگوید و با که سخن میگوید در نماز بلکه حضور قلب و نیت مثل روح است
و قبول نمیشود در نماز مگر آنقدر که دل متوجه آنست و مروی است که امام زین العابدین ع
بوده در وقتیکه نماز میایستاد و مانند ساق درختی بود و حرکت نمیکرد از او چیزی مگر چیزی
که باد او را حرکت میداد و در وقتیکه بنماز می ایستاد رنگ آنجناب متغیر میشد
و در وقتیکه بسجده میرفت سر بر نمیداشت تا اینکه عرق از او روان میشد و باید که نماز
او چنان باشد که گویا که وداع میکند از دنیا و این نماز آخرین او است **مسئله**
در شک و سهو و وهم و گمان است که در نماز حاصل میشود و مراد از شک آنست که
شک اند که فلان کار را کرده است یا نه و هر دو طرف مساوی باشند و هر گاه در نظر او
یکطرف از آن ظاهر تر باشد آن طرف ظاهر تر را گمان میگویند و آن طرف ضعیف تر را
وهم میگویند و سهو عبارت است از فراموش کردن بغیر اینکه یقین کند که فلان
کار را که بایست بکنم نکردم و فلان کار را که نبایست بکنم کردم از روی فراموشی

و در وی چند مطلب است **مطلب اول** هرگاه کسی یک رکعت در نماز زیاد کند عمداً نماز
او باطل است و همچنین هرگاه سهواً زیاد کند و بخاطرش نیاید تا برکوع برود و خواه
پیش از آن رکعت بقدر تشهد نشسته باشد یا نه و خواه تشهد خوانده باشد یا نه و خواه
در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از رکوع او بخاطرش آید بنشیند و نماز تمام
کند و سلام بگوید و نماز او صحیح است و هرگاه یک رکعت نماز را کم کرده باشد عمداً نماز
او باطل است و هرگاه سهواً کم کند پس هرگاه بعد از سلام فعلی که منافی نماز باشد هیچ
بعمل نیاورده باشد و بخاطرش آید نماز را تمام کند به آنکه برای چیزی است
بغیر سجده سهو که به سلام گفتن و اگر بخاطرش بعد از آنکه از او فعلی منافی نماز
سر زده باشد پس اگر آن فعل منافی مانند حدث و فعل کثیری باشد که صورت نماز را
محو میکند که حصول آن عمداً و سهواً هر دو مبطل نماز است نماز او باطل است و بعضی
گفته اند تمام کند و هر وقت که بخاطرش آید هر چند در شهر دیگر باشد و قول اول
مشهور و اظهر و احوط است و اگر آن فعل منافی مانند سخن گفتن باشد که کردن آن
عمداً مبطل نماز است نه سهواً پس اقوی و اشهر آنست که نماز را اتمام میکند و بر او
اعاده نیست و بعضی اعاده را لازم دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر نماز چهار رکعتی
اعاده بکند و این دو قول ضعیف است **مطلب دوم** واجب میشود سجده سهو در چند
موضع از جمله آنها مواضعی که پیش گفتیم در فراموش کردن یک سجده و تشهد

و حرف زدن

و حرف زدن بسهو هر چند در وجوب سجده سهو بتکلم سهو اما احتیاط در آن
در نهایت تأکید است و ترک نکند و دیگر در جایی است که سلام بگوید در غیر موضع خود
و دیگر شک میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین و بعضی واجب دانسته اند در جایی
که سهواً بایستد در جای نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و این احوط است خصوصاً
هرگاه فراموشی در قیام قعود تنها باشد مثل آنکه سهواً تشهد را ایستاده بخواند
و قرائت را نشسته بخواند و احتیاط در غیر امثال این کمتر است مثل آنکه تشهد را
یا سجده را فراموش کند و برخیزد و پیش از رکوع بخاطرش آید برگردد و بجا
آورد و بعضی واجب دانسته اند در هر زیاده و کمی که سهواً در نماز حاصل شود و بعضی
در شک کردن در هر زیاده و کمی و بعضی در جایی که شک کند در زیاد کردن و کم کردن
رکوعی یا سجودی واجب نشود و اقوی در همه اینها عدم وجوب است ولیکن مستحب است
مطلب سیم سجده سهو را باید بعد از سلام نماز بجا آورد و خواه از برای زیادتی
باشد و خواه از برای نقصان و واجب است در آن تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی
آنست که تشهد بگوید مثل آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و در سلام هم اکتفا میتوان کرد و بالسلام علیکم
و واجب ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی آنست که ذکر مخصوص وارد شده است
در حدیث بخواند و آن و یکی از آن چند لفظ است هر یک را بگوید خوب است اول بسم الله

بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و ذریم بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و ال محمد سیم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
دو واجب است در حال سجود که هفت عضو که در سجده نماز مذکور شد که سجده کند
و بر چیزی سجده کند که سجده نماز بران توان کرد و احوط آنست که با طهارت باشد
و رو بقبله باشد و ساتر عورت داشته باشد و مشهور این است که واجب است نشستن
در ما بین دو سجده و اینکه بجز دست بر داشتن اکتفا میتوان کرد مانند سجده نماز
و احوط آنست که طمانینه و آرام را بعمل آورد و مشهور و اظهر آنست که تکبیر احرام در اول
سجده ضرور نیست همین نیت سجده کند و بسجود رود و قول بوجوب آن نیز بودم
و جمعی مستحب دانسته اند و از برای امام سنت است که در اول تکبیر بگوید تا ماموم
تا ماموم مطلع شوند و بعد از سر بر داشتن هم بگوید چنانکه در بعضی روایات وارد
شده است و واجب است که سجده ها را بعد از سلام بدون فاصله و بدون فعلی
که منافی باشد بجا آورد و اگر فراموش کند واجب است که هر وقت بخاطرش آید
بکند و اگر عمدا ترک کند مشهور و اقوی آنست که نماز او صحیح است و بعد از فوت فوریه
در وجوب آن اشکال است و احوط آنست که بجا آورد و چنانکه در صورت سهو هرگاه
موجب سجده متعدد باشد مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد و سخن گفتن
و مسهوا نیز سجده های متعدد بکند خواه انکه موجب سجده سهو از یک جنس باشد

مثل انکه

مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته یا از دو جنس باشد مثل انکه سخن گفته و سجده هم
فراموش کرده و ظاهر آنست که هرگاه چندین کلمه متوالی سخن گفته باشد که در میان
آنها متذکر نشده باشد یک سجده کافی است و هرگاه در میان آنها متذکر شود متعدد
بکند و بهتر این است که سجده ها را بترتیب موجبات متعدده بکند و الحال اظهر آنست
مثل انکه اول سخن گفته و بعد از ان سجده فراموش کرده اول سجده برای
سخن گفتن بکند و بعد از ان برای سجده فراموش شده و هرگاه فراموش کند
از اجزای نماز چیزی را که قضا انرا بعد از نماز بجا باید بکند مثل تشهد و سجده اظهر
آنست که سجده سهو را بر قضای ان مقدم دارد و مطلب چهارم هرگاه شک کند
در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عید و آیات و نماز مسافر یا در رکعتی مثل
نماز مغرب یا در دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی نماز او باطل است و اما شک در اجزاء
ان نماز ها مثل قرائت و رکوع و سجده و تشهد و غیر انها پس اظهر آنست که نماز او
باطل نمیشود و حکم او همان است که سابق مذکور شد که تا اینکه از محل ان فعل
نگذشته او را بجا میاورد و هرگاه گذشته است نماز او صحیح است خواه رکن باشد
و خواه غیر رکن و نماز آیات هرگاه شک در عدد رکعت بکند باطل میشود و هرگاه
در عدد رکوعها باشد بنا بر اقل بگذارد و مکرر در صورتیکه شک در ان باعث شک در عدد
رکعتها باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم که در رکعت دوم

نباید کرد و همچنین باطل میشود نماز هرگاه مصلی نداند که چه قدر از نماز کرده است
خواه بآن نحو باشد که حیران باشد و نداند که چه کار کرده است یا نداند که چند رکعت
کرده است یا شک منتشر باشد که میان همه چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده
یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر و در همه این صور تمام نماز او باطل است

مطلب ششم

هرگاه شک کند در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی پس صور متعددی
متعارف آن که در اغلب اوقات ابتلا بآن حاصل میگردد پنج صورت است اول
شک میانه دو و سه یعنی آنکه جزم بدو دارد و اما شک دارد که آیا سه را هم کرده ام
یا نه و شرطش در درستی آنست که از سجده دوم رکعت دوم سر برداشته باشد و اما
هرگاه پیش از سر برداشتن باشد مشهور بطلان نماز است و در روایت بلکه هرگاه
سجده تمام بعمل آمده باشد کافی باشد و نماز او صحیح باشد هر چند سر برنداشته
باشد و حکم این شک آنست که بنا را بر سه گذارد (میگذارد) و میگوید البته کرده ام سه است
دیگر رکعت دیگر میکند و بعد از اتمام نماز یک رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده
یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط است و احوط آنست که نماز را
هم اعاده کند دوم شک میانه سه و چهار و در هر حالی که باشد بنا را بر چهار میگذارد
و نماز را اتمام میکند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند و دو
رکعت نشسته در اینجا احوط است سیم شک میانه دو و چهار است هرگاه پیش از اکمال

سجدتین

سجدتین باشد نماز او باطل است بنحوی که مذکور شد و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد
بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند چهارم شک میانه
دو و سه و چهار هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد بنحوی که گفتیم نماز او باطل است
و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده میکند و دو رکعت نشسته مشهور آنست که مخیر است در تقدیم و تاخیر
هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است بلکه اظهر است و اگر بعد از خروج یادش
بیاید که شک بجا بوده باید باز بنشیند و رکعت را تمام میکند و نماز احتیاط را میکند
پنجم شک میانه چهار و پنج است پس هرگاه شک کند بعد از اکمال سجدتین بنا
بنحوی که گفتیم نماز او صحیح است اول تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو
وجوباً بجا میآورد و اگر در حالت قیام است مشهور میان علما آنست که رکعت را خراب
میکند و می‌نشیند و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته
یا یک رکعت ایستاده میکند بجهة آنکه این برمیگردد بشک میانه سه و چهار و بعضی
سجده سهو را هم واجب دانسته اند (و لازم میدانند) و این خالی از اشکال نیست و احوط آنست
که رکعت را تمام کند و نماز را اعاده کند و اما هرگاه بعد از رکوع و پیش از اکمال
سجدتین باشد خواه در رکوع یا سر برداشته باشد یا نه پس در آن دو قول است
اظهر در نزد حقیر صحت است و احوط اتمام و اعاده است و مقتضی قول بعضی علما

آنست که بعد از دخول در رکوع اگر حکم صورت علم اول برادارد که تمام میکند
و دو سجده سهو هم میکند و این ضعیف است و در این جا ظاهر است اشاره بجهت
ندیده اول آنکه وجوب آنست در نماز احتیاط نیست و تکبیر و قرائت و تشهد و سلام
و در عوض حمد تسبیحات اربع جایز نیست و این نماز سوره و قنوت ندارد و مشهور
وجوب فوریت اوست بعد از نماز و ظاهر عدم وجوب است و لیکن احوط است و هرگاه
فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط صادر شود ظاهر عدم بطلان نماز است پس هرگاه
بعد از نماز حدثی از او سر زند وضو بسازد و نماز احتیاط را بجا آورد و همچنین اگر
نماز یکی از آنها فراموش شده و قضا باید کرد مثل تشهد و سجده و ظاهر آنست که فعل منافی
قبل از آن ضرر ندارد و اما شرائط نماز از قبله و طهارت و لباس و وقت در آن معتبر است
و [illegible] را فوراً بجا آورد و مشهور در آنها نیز وجوب فوریت است و هرگاه
یکی از احتیاطات را عمداً ترک کند در آن دو وجه است اظهر آنست که گناه کار است
اما نماز او باطل نمیشود و واجب است بر او که نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون
رود به نیت قضا بکند و اما اگر سهواً ترک کرده باشد پس بهر وقت که بخاطرش
آید بجا آورد و بر او معصیتی نیست و هرگاه عمداً منافی نماز را عمداً ترک کنند
نیز اظهر عدم بطلان نماز است هر چند گناه کار است و هرگاه وقت بیرون رود
نماز آن را ترک نکنند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او صحیح است

و هر وقت

و هر وقت که بخاطرش آید بکند هر چند وجوب قضای آن در خارج وقت
معلوم نیست و دویم آنکه هرگاه بعد از نماز معلوم شود عدم احتیاج بنماز احتیاط
یعنی یقین کند که نماز او تمام بوده و در یک احتیاجی بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین
کند که نماز او ناقص بوده یک رکعت یا دو رکعت پس در حکم کسی است که سهواً سلام
گفته باشد و یک رکعت یا دو رکعت را فراموش کرده باشد و حکم این پیش گذشت
پس باید آن نقص را پیش از فعل منافی بجا آورد و دو سجده سهو بکند و هرگاه بعد از
نماز احتیاط معلوم شود که احتیاجی بآن نماز احتیاط نبود بر او چیزی نیست و ثواب
نافله برای او خواهد بود و اگر معلوم شود که نماز او ناقص بوده و احتیاج بآن بود هم بر او چیزی نیست
بلی اگر نقص با هم برسد در وقتیکه نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثل اینکه
شک کرده بوده است میانه سه و چهار و دو رکعت نشسته کرده و بعد بخاطرش
آمد که دو رکعت کرده بوده است و همچنین کسیکه شک میانه دو و سه و چهار کرده و بعد
دو رکعت ایستاده احتیاط را کرده بخاطرش آمد که سه رکعت کرده بود در جمیع این
صور ظاهر اعاده نماز است و هرگاه در اثنای نماز احتیاط معلومش شود که احتیاج بآن
نیست نماز را بر هم زند و بر او چیزی نیست و در وقتیکه بنیت نافله تمام کند خوب
است آن را در نیت داشته باشد و اگر بخاطرش آمد که بآن احتیاج است و نماز او ناقص بود پس اگر
پیش از رکوع اول بخاطرش آمد شهید فرموده است که دست بردارد و نقص نماز

خود را تمام کند و زیاده رفتن بتکبیرة الاحرام عصر نماید و در این حالت اگر اتفاق نیفتد بهتر آنکه
خود هیچ نگفت و اما اگر بعد از رفتن برکوع بخاطرش آید پس در این اشکال بیشتر است
و احتمال دارد که مجزی باشد مطلقا و اینکه مجزی نباشد مطلقا و اینکه مجزی باشد
اگر موافق ناقص باشد مجزی نباشد و اگر مخالف باشد و بنابر مجزی نبودن احتمال دارد
که بیان چه تکلیف او بود و در اول باید بود اکتفا کند و احتمال دارد که باید تفرقه کند
میان نماز احتیاط بعد ملاحظت و کم کردن رکعت زیاده کردن رکعتی دیگر تا آنکه موافق
فقد ناقص شود و این احتمالات همه دلیلی ندارد و آنچه بنظر حقیر میرسد اینست
که در صورت موافقت نماز احتیاط با نقص نماز بهمونکه در شرع وارد شده حکم بصحت
کنیم و بگوئیم که نماز احتیاط را تمام کند و هرچند بعضی از رکوع بخاطرش آید و در صورت
مخالفت اعاده کند نماز را و احوط آنست که در هر حاله یقین بنقصان کند اعاده کند
جزء اعم بعد از نماز خواه در اثنای خصوص در اثنای او در روایت عماری که باطلی بر این دلالت دارد
بر آنکه هرگاه بعد از نماز بخاطرش آید نقصان موافق اعاده در کار نیست و در حال کار آن
بان مرجح نیست سیم هرگاه بر مکلف نماز احتیاط باشد و قضاء اجزاء نماز هم باشد
او ظاهر آنست که اعتبار نیست در تقدیم و تاخیر هر یک بر دیگری بلکه تقدیم چیزی است که سبب
او مقدم باشد و هرگاه دو نماز احتیاط بر او باشد مثل اینکه شک کند میانه دو و سه بنا را بر
سه میگذارد و بعد از آن شک کند میانه چهار و پنج در حال قیام مقدم دارد اخرا

ترتیب

که سبب آن مقدم است و همچنین اجزاء منسیه هرگاه متعدد باشند اینها را بترتیب
بعمل آورد چهارم هرگاه کسی بر دو نماز احتیاط واجب شده باشد جایز نیست
نماز را اعاده کند و ترک احتیاط بکند و اگر بکند هم صحیح نیست بلی اگر کسی نمازی را
که در آن شک کرده موجب احتیاط باشد هرگاه بر هم زند و از سر گیرد نمازش صحیح است
هرچند گناه کار باشد پنجم اظهر آنست که اگر کسی نماز دیگر پیش از نماز احتیاط
بکند صحیح است بلکه بعضی بر هم بر او نیست و بنابر قول بعضی که گناه کار است بلکه
بنابر قول جمعی باطل است و اگر سهوا نمازی بکند بعضی گفته اند هرگاه نماز سنتی است
با نماز واجب است و محل عدول نیت نگذشته است نماز باطل است و اگر نه عدول
نیت میکند صحیح است و این قول دلیل معتمدی ندارد و در دو حیثیت که جایز باشد
که نماز را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند و یا نماز را از اول بکند و نماز
احتیاط را بکند پس هرگاه کسی نماز احتیاط ظهر را فراموش کند و داخل عصر شود
میتواند عصر را بر هم زند و نماز احتیاط را بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را تمام
کند و بعد از آن نماز احتیاط بکند تنبیه در کتاب احتجاج طبرسی روایت
کرده اند از محمد بن عبدالله جعفر حمیری اینکه او نوشته بود بسوی حضرت
صاحب الامر ع در حالیکه سوال میکرد از آن جناب از مردی که نماز ظهر را کرده
و داخل نماز عصر شد پس چون دو رکعت از نماز عصر کرد یقین کرد که ظهر را

دو رکعت کرده بوده است چه میکند آن حضرت جواب فرمودند که اگر امری
در میان دو نماز رو داده باشد که نماز بسبب آن قطع میشود اعاده کند هر دو نماز را
و اگر امری در میان رو نداده است میگرداند دو رکعت آخر را تتمه از برای نماز
ظهر و بعد از آن نماز عصر را میکند و شهید ثانی در روضة الجنان اشاره باین حدیث
کرده است و این از مواضعی شمرده که زیادتی ارکان در نماز ضرر ندارد و عمل باین
حدیث مانعی ندارد **مطلب ششم** هرگاه یکی از دو طرف شک غالب شود و ظاهرتر باشد
خواه در اول بار یا بعد از آن که مساوی بوده اند رجحانی ظاهر شود بنا را بر آن باید
گذاشت و این را ظن مینامند پس هرگاه مقتضای آن صحت است بنا بر صحت
میگذارد و اگر بطلان است بنا را بر بطلان میگذارد و دیگر نماز احتیاط در کار نیست
هر چند بعضی روایات دلالت بران دارد مثل اینکه هرگاه شک میانه سه و چهار کند
و گمان او بر سه باشد باید بنا را بر سه گذارد و یک رکعت دیگر بکند هرگاه گمان
او بر چهار باشد بنا را بر چهار میگذارد و بهمان اکتفا میکند و هرگاه گمان کند که پنج
رکعت کرده است نماز او باطل است و همچنین سایر مقامات و اظهر و اشهر آنست
که فرقی نیست در این حکم میان دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعت اول
نماز دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست مابین اعداد رکعات و اجزای
نماز و بعضی اخبار معتبره دلالت دارد بر اینکه در صورت ظن سجده سهو بجا
کند

کند و عمل باین روایت باین نیت استحباب **فائده** بدانکه شهید ثانی حکم
کرده است بوجوب تروی یعنی هرگاه که شک عارض شود فوراً عمل بمقتضای آن
نکند بلکه تأمل کند و تفکر کند پس اگر بعد از این تروی ظنی حاصل شود بمقتضای
آن عمل کند و اگر نه عمل کند بمقتضای شک و این قول قوی است و حدیث معتبر
دلالت بران قول دارد چنانکه در کتاب غنائم الایام بیان آن کردیم **مطلب هفتم**
هرگاه امام شک بکند در چیزی و ماموم و ماموم شک نداشته باشد امام رجوع میکند
بماموم و همچنین هرگاه ماموم شک کند رجوع میکند بامام مثل اینکه امام سر از سجده
بر دارد و شک کند که آیا سه رکعت کرده ام یا چهار رکعت و ماموم را اعتقاد
این باشد که سه رکعت است و بفهمد از حال امام که شک کرده است باید بگوید
سبحان الله یا بگوید بحول الله و قوته اقوم در قعده که اشاره باین است که باید
برخیزد پس امام عمل میکند بحفظ ماموم و مثال صورت عکس واضح است
و این مسئله در صورت حصول یقین بجهت یکی از اینها واضح است و اظهر
و اشهر آنست که هرگاه یکی از اینها شک داشته و دیگری ظن هم باید رجوع
میکند بظان و مشهور آنست که ظان رجوع میکند بصاحب یقین و در این
اشکالی است مگر اینکه ظن آن صاحب ظن بسبب یقین دیگری مبدل شود
بظن بخلاف آن و هرگاه یکی از اینها یقین داشته باشد بخلاف دیگری

و هر یک یقین خود عمل میکنند و همچنین هرگاه شک ظنی و اما هرگاه در شک هر دو شریک باشند
پس اگر شک هر دو یکی است مثل اینکه هر دو شک کرده‌اند میان سه و چهار پس بمقتضای
شک خود عمل میکنند و هرگاه شک ایشان مختلف باشد پس ضابطه آنکه میان ایشان
رجوع میکنند بان ضابطه مثل اینکه یکی شک کند میان دو و سه و دیگری شک کند
میان سه و چهار پس هر دو بنا را بر سه میگذارند بجهت آنکه یکی از ایشان یقین بسه دارد
و یک دیگر یقین بعدم چهار و نماز احتیاط هم هیچ یک نیست و همچنین هرگاه یکی شک کند
میان سه و چهار و دیگری میان دو و سه و چهار حکم هر دو رجوع میشود بمیان آن چهار و علی
هذا القیاس صور متقاضی دیگر و فرق نیست میان آنکه یکی از شکها مبطل باشد یا نه
مثل اینکه یکی شک میان یک و دو و دیگری یقین دارد که دو است یا دیگری شک دارد
میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین پس هر دو در صورت بنا را بر دو میگذارند و هر یک
از امام و ماموم بدیگری رجوع میکنند و هر چند ظن بجهت او حاصل نشود بلکه هر چند
ماموم یکه امام برا او رجوع میکند فاسق باشد و جایز نیست رجوع کردن امام
و ماموم بغیر ایشان هر چند عادل باشند مگر در صورتیکه ظن از برای ایشان از آن
شخص حاصل شود و بدانکه اگر امام کاری کند که موجب سجده سهو باشد
برا او لازم است سجده و هر چند از ماموم سهوی حاصل نشود و اما ماموم پس در او
خلافی است و مشهور و ظاهر آنست که هرگاه از او سهوی حاصل نشود بر او سجده

لازم نیست

لازم نیست هر چند از امام سهو حاصل شود و تواحوط کردن سجده است و هرگاه
از او سهوی حاصل برا او سجده لازم است هر چند از امام سهو حاصل نشود و
بدانکه هرگاه ماموم مسبوق باشد بیک رکعت هرگاه امام سهوا یک رکعت زیاد کند
جایز نیست که ماموم رکعت آخر خود را با او واقعه کند مطلب پنجم هرگاه کسی شک
بسیار کند در نماز بجدیکه در عرف و عادت بگویند که فلانی بسیار شک میکند و خود
آن شخص هم از اهل عرف است و این معنی را میتوان یافت پس چنین شخصی
اعتنا بشک خود نمیکند و عمل بمقتضای آن نمیکند باین معنی که بنا را بر صحت میگذارد
پس هرگاه مقتضای صحت این است که آن فعل مشکوک فیه را بکرده است اکتفا و هر باید
که امر واکرده اکتفا کرده و دیگر نماز احتیاط هم نمیخواهد و هرگاه شک میان چهار و پنج کند
بنا را بر چهار میگذارد و دیگر این است که اگر ده اکتفا بر دی اکتفا کرد و مثل اینکه هرگاه
شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و دیگر سجده سهو نمیخواهد و همچنین
هرگاه شک کند که یک سجده کرده‌ام یا دو تا کرده‌ام باشد تا کرده‌ام بنا را بر دو
میگذارد و همچنین حق این است که این رفتار واجب است حتما و بعضی این را از باب
رخصت دانسته‌اند و آن ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله است که
مختار است میانه این رفتار و میانه بنا گذاشتن بر اقل آن هم ضعیف است و بدانکه
از ظواهر بسیاری اخبار و کلام جمعی از علما ظاهر میشود که حکم کثیر السهو هم مثل کثیر الشک

[illegible]

باشد و این نهایت مشکل است و بعضی از علما دعوای اجماع کرده‌اند که کثیر السهو
واجب است بر او که بجا آورد و در آنچه را فراموش کرده در محل خود و قضا کند آنچه قضا
کرده است هرگاه از محل خود گذشته و اینکه باطل میشود نماز هرگاه از محل بگذرد
و رکن باشد و بعضی نقل کرده است از علما که سجده سهو از او ساقط است و احوط
آنست که سجده سهو را هم ترک نکند بلکه از جمعی علما نقل کرده‌اند که کثیر السهو
شک او اعتبار ندارد و این سخن بسیار دور نیست و لیکن احوط آنست که حکم
در خصوص کثیر الشک دانیم و لفظ سهو را در اخبار و کلام علما حمل بر شک کنیم
و در غیر آن عمل کنیم بمقتضای احکام سابقه که در محل خود گذشت و فرقی نیست در مسئله
کثیر الشک ما بین شک در دو رکعت اول یا در دو رکعت دویم و نماز دو رکعتی
و سه رکعتی و در عدد رکعات و اجزاء نماز و غیر آنها و کثیر الشک در وضو و غسل
و طهارت و نجاست و نیت عبادت هم یک حکم دارد حتی در روزه مثلا اگر
کسی شک بسیار کند که چیزی در دهان من بحلقم فرو رفت و در این جهت مکرر آب
در دهن میگرداند و بعضی اشکال در بعضی مواد است مثل اینکه آیا کثیر الشک در نماز
تنها در وضو شک او اعتباری دارد یا نه و بالعکس و همچنین کثیر الشک در قرائت
تنها آیا حکم او در شک در سایر اجزاء نماز جاری است یا نه اظهر آنست که اقتضا
میکند تبرا آنچه کثرت آن عمل بمقتضای شک میکند چنانکه در تحقیق کثرت شک

[illegible]

رجوع

رجوع بعرف میکنند در خروج آن هم رجوع بعرف میشود و هرگاه شک کند که آیا کثیر الشک
شده ام یا نه بنا را بر عدم آن میگذارد مگر اینکه بیابد که این هم از مکر شیطان است
و در این وقت بنا را بر کثرت بشک میگذارد و همچنین هرگاه شک کند در خروج از کثرت
شک بنا را بر کثرت شک میگذارد تا علم بهم رسد که کثیر الشک نیست و چون عقل
و نقل دلالت دارد که علت غلبه شک وسوسه از شیطان است پس باید
در علاج آن کوشید و یکی از معالجات آن بی اعتنائی بر آنست و بنا را بر صحت
کند چنانکه گذشت و از طرق این معنی راههای دیگر هم است از جمله آنها
تفکر در عظمت الهی است و ذلت و خواری خود و اینکه حیاة و ممات و روزی
و نفع و ضرر همه بمشیت و قدرت او است و اینکه او دانای اسرار و نهان است
و اینکه در همه حال با او مخاطبه و مکالمه میکند حیا و مهابت را از او در نظر داشته
باشد و تفکر کند در فانی بودن لذات دنیا و باقی بودن نعمتهای اخروی و عقوبت
آنها پس هرگاه بدین معنی ما سوای او در نظر او بیقدر شده دل او متوجه عبادت میشود
و شک کم میکند و یکی دیگر اینکه پناه برد بخدای تعالی از شیطان چنانکه در
حدیث وارد شده است که هرگاه داخل نماز شوی انگشت شهادت خود را بر ران
چپ بزن و بقوت بگو بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم پس چون چنین کردی شیطان از تو دور میشود و دور است

دیگر در وقتی که داخل بیت الخلا شوی بگو اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان
الرجیم؛ معالجات دیگر هم وارد شده از جمله حساب نگاه داشتن به سنگ ریزه نگاه دارد
یا با انگشتری یا به نحوی که از جای بجای دیگر داند تا حساب را نگه دارد و از آن جمله نماز را
سبک کردن و سوره کوچک خواندن و تسبیحات را در رکوع و سجود یکبار گفتن
و تفاوت این معالجات بتفاوت مراتب اشخاص است در قابلیت و قوت
مطلب نهم هرگاه کسی در عدد رکعات نافله را شک کند جایز است بنا بر اکثر
گذارد و افضل آنست که بنا را بر اقل گذارد و در ظاهر آنست که هرگاه شک کند در
اجزاء نماز نافله بنا را بصحت میگذارد به نحوی که در کثیر الشک گفتیم و احوط آنست
که اجزای مشکوک را در محل بجا آورد مگر اینکه در اینجا نیز کثیر الشک شود و هرگاه در عدد
نماز کند نه در رکعت مثل اینکه در دو رکعت نافله ظهر است یا در رکعت دوم
ظهر در آن نیز جواز بنا بر اکثر است و احوط بنا بر اقل است چنانکه افضل هم است
مطلب دهم هرگاه شک کند که نماز کرده است یا نه هرگاه وقت نماز باقی است
نماز را بجا آورد و اگر وقت بیرون رفته چیزی نیست و شک بعد از نماز اعتباری
ندارد و بنا را بر صحت نماز میگذارد و میرود و مثل اینکه بعد از نماز شک کند
میانه سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز احتیاط بر او واجب نیست و اگر گمان
شک او به یک طرف غالب شود پس اگر گمان موافق صحت نماز است پس در شکیات

نیست

نیست مثل اینکه در صورت مذکوره گمان او بر چهار باشد و اما هرگاه گمان او بر
این باشد که یک رکعت کم کرده است و احوط این است که برخیزد و یک رکعت دیگر
بکند چنانکه در صورتی میکرد که یک رکعت را کرده سهو میکرد و نبود و لیکن اظهر
آنست که نماز او صحیح باشد و بنا بر گمان میکنند و همچنین اظهر در صورتی که
گمان برده که یک رکعت زیاده کرده است هم صحت است و اعتبار بر آن گمان نمیکند
و در اینجا احتمال بطلان نماز است و احوط اعاده است **مطلب یازدهم** هرگاه شک کند در
عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزاء آن یا در عدد سجده‌های سهو یا در اجزاء او
یا در اجزاء تشهد و سجده که بعد از نماز قضای آنها را میکند به هیچ از آنها اعتبار نمیکند
و بنا را بر صحت میگذارد و هرچند از محل خود نگذشته باشد و سجده سهوی هم
بر او لازم نمیشود و هرگاه شک کند در اینکه شک کرده‌ام یا نه هم اعتبار نمیکند
و ثمره هم ندارد و اما اگر شک کند که آیا شک کرده‌ام مابین دو و چهار بوده یا سه و چهار
پس آن بر میگردد به شک مابین دو و سه و چهار و دو رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته
میکند و همچنین اگر شک کند که آن شک میان دو و سه بود یا سه و چهار و همچنین قیاس
کن براین نظایر و هرگاه شک کند در فعلی از افعال نماز و هنوز از محل او نگذشته
باشد باز شک کند که آیا بعد از شک آن فعل را آورده‌ام یا نه اظهر آنست که بجا
می‌آورد و احتمال سقوط هم دور نیست و همچنین هرگاه سهوی در نماز احتیاط

یا سجدهٔ سهو یا اجزاء منسیه حاصل شود از محل خود گذشته باشد اعتنا نمیکند
و اگر در جای خود باشد احوط بلکه اظهر آنست که آنرا بجا می آورد و احوط آنست
که در نماز احتیاط اعمال نماز را جاری کند پس اگر رکنی را فراموش کرده باشد
از محل خود بگذرد و باطل است و نماز احتیاط را اعاده کند و اما وجوب آن معلوم
نیست و همچنین سجدهٔ سهوی از برای سهو در امور مذکوره ثابت نیست
و اما هرگاه شک کند که آیا نماز احتیاط کرده ام یا نه پس باید که نماز را بجا آورد
و همچنین هرگاه شک کند که سجدهٔ سهو را کرده ام یا نه و همچنین اجزاء منسیه
و اما هرگاه شک کند که آیا آنچه فراموش کرده ام یک سجده بود یا تشهد بود احوط آنست
که هر دو را قضا کند و یکدفعه سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر شک کند که آنچه فراموش
کرده ام رکوع بود یا سجده احوط آنست که سجده با سجدهٔ سهو بکند و دور نیست
که بگوییم که در هر دو صورت نه قضاء فراموش شده بر او هست و نه اعاده
بلکه سجدهٔ سهو در صورت اولی لازم است باب چهارم در قرائت و احکام
نماز قضا است و در آن چند مطلب است مطلب اول وجوب قضا هرکه
ترک کند نماز واجب را با وجود همه شرایط یا اخلال کند بآن بسبب خواب یا فراموشی
و بر دیوانه و طفل نابالغ قضاء واجب نیست هرچند بالغ و عاقل شود و همچنین واجب نیست
بر حایض و نفساء قضاء نماز مگر آنکه در آخر وقت پاک شوند بقدر آنکه غسل بکنند
و یک رکعت

و یک رکعت از نماز یا بیشتر تواند کرد در این وقت اگر ترک کرده است قضا واجب است
بخلاف آنکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت و یک رکعت نماز یا بیشتر غالب شود
و بعد از آن حایض شود و نفساء شود که در اینجا قضای نیست مگر آنکه بقدر تمام نماز یک
بوده باشد و هرگاه کسی در وقتیکه نه آب یافته باشد و نه خاک پیش گفتیم که او از
ساقط است و لیکن اظهر وجوب قضا است و همچنین هرگاه کسی مست کننده بخورد
یا چیزی بخورد که او را خواب ببرد بر او قضا واجب است و اظهر آنست که هرگاه کسی
او را این معنی جبر کرده باشد یا ندانسته خورده باشد هم قضا واجب است و بر کسیکه بیهوش
شود قضا واجب نیست بلکه مستحب است هرچند چندین روز بیهوش مانده و قضای
روز آخر تا سه روز دیگر تاکید بیشتر دارد و هرگاه خود کاری بکند که بیهوش شود هم
اظهر عدم وجوب است و لیکن احوط آنست که ترک قضا نکند و واجب نیست قضا
بر کافر اصلی هرگاه مسلمان شود در حالها بغیر غالیها و خارجیها و ناصبیها که حکم آنها حکم
سنیان است و حکم ایشان این است که عبادتیکه بر طریقه خود واقع باشند نماز ایشان
صحیح نیست و ما لهذا حساب ایشان نمی بخشد مگر آنکه بی تقصیر باشند و جاهل باشند
بوجوب اجتهاد و تحقیق مذاهب و رفتند عبادات از اهل آن حق و ایشان معذور باشند
و شاید که اعمال ایشان را نیز ثواب بدهند هرگاه از طریقه خود دست بردارند و شیعه
اثنی عشری شوند اعمالیکه کرده باشند در مذهب خود شان صحیح بوده باشند پس دیگر
نباشد

قضا بر این نماز واجب نیست و در هیچ عبادتی بغیر از زکوة که بغیر شیعیان داده‌اند و باید
بمستحق آن برسانند و آن تفصیلی است مذکور و این است که عبادات ایشان
در واقع صحیح بود است حق تعالی ایشان را ثواب هم کرامت میکند بازیافت آن عمل
و اگر ترک عبادت کرده بودند یا عبادت ایشان در مذهب خود فاسد یا صحیح نبود هر چند
که در مذهب ما صحیح باشد پس در این صورت قضا ساقط نیست و بعضی فرق میکنند
که در مذهب ما صحیح باشد هر چند در مذهب ایشان باطل باشد و این مشکل است و اما مرتدی
پس مراد واجب است قضا ایام رده خواه نماز کرده باشد یا نه خواه بصورت صحیح کرده
باشد یا باطل و اظهر آنست که مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که مرتد شده باشد توبه او
در باطن مقبول باشد هر گاه مانعی از قبل او بهم رسد و تغییری شود بعد از توبه بدن
او پاک و عبادت او مقبول شود و قضا آنچه میکند صحیح باشد و اگر نه تکلیف مالا
یطاق لازم میآید **مطلب دوم** نماز جمعه و عید قضا ندارد و اما نماز آیات پس اگر
علم بهم رسانند بحصول آیات و ترک کنند نماز را تا وقت بیرون رود بعمد و سهو
پس مشهور و اقوی وجوب قضا است هر چند در خسوف و کسوف تمام نگرفته باشد و در
زلزله و سایر آیات غیر کسوفین اظهر آنست که ادا در مدت عمر ادا باشد پس مراد
مطلقا بقضا در آنجا کردن بعد از زوال آیات است و هر گاه علم بهم نرسد تا آیات
منقضی شود پس حکم کسوف و خسوف آنست که اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته بوده است

و مطلع

این کتاب مال

و مطلع نشده بوده است قضا بر او واجب است مثل صورت علم یا بآن و هر گاه تمام
نگرفته بوده است مشهور و اقوی عدم وجوب قضا است و اما زلزله و سایر آیات پس
احوط وجوب قضا است بعد از حصول علم بآن هر چند مقارن حصول آیات علم
بهم نرسانند والله العالم بحقایق **مطلب سیم** قضا نوافل یومیه مستحب مؤکد است مگر آنکه
بسبب آزار و مانعی از جانب الله ترک شده باشد که در آن تاکید کمتر است عبد الله ابن سنان
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت من عرض کرده ام بخدمت
آن حضرت که خبر ده مرا از مردی که بر او هست نمازهای نافله بقدری که حساب آن نمیداند
از بسیاری چه کند حضرت فرمود آن قدر نماز کند که از بسیاری نداند که چه قدر است
پس هر که وضع کند بجا آورده است بقدری که بخاطر دارد و شاید که این کنایه
از اینکه آنقدر بکند که بظن خود مساوی آنچه فوت شده بود بعمل آورده باشد
پس بعد از آن گفت که عرض کرده ام بخدمت آن حضرت که آن مرد قادر نیست بر
قضا پس فرمود اگر بسبب مشغول بودن بتحصیل معیشت ضروریه خود قادر نیست
بر قضا یا مشغول بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود است پس بر او چیزی نیست
و اگر آنچه مشغول بودن بجمع دنیا است بسبب مشغول بودن بجمع دنیا نمیتواند اصلا
نماز بکند پس بر او نماز قضا است و اگر قضا نکند ملاقات خواهد کرد خدا او خود را
در حالتیکه سبک و خوار شمرده است و ضایع کرده است حرمت پیغمبران خدا را گفت من

من عرض کردم که قضا قادر بر قضا نیست اما مجزی است که تصدق کند در عوض آن پس حضرت
سکوت طولانی فرموده اند پس فرمودند که تصدق کند بصدقه عرض کردم که چه چیز
تصدق بکند فرمود بقدر وسع و غنای خود و ادنای آن مدی است از برای هر مسکینی
بجای هر نمازی عرض کردم که چه قدر در جهت نماز است که واجب است در مدی از برای
هر مسکینی فرمود از برای هر دو رکعت از نماز شب یکمد و از برای هر دو رکعت
از نماز ظهر یکمد پس عرض کردم که توانائی ندارد فرمود از برای هر چهار رکعت نماز
روزی یکمد بدهد عرض کردم قادر نیست فرمود پس الکنون یکمد از برای نماز شب
بدهد و یکمد از برای نماز روز و سه مرتبه فرمودند که نماز افضل افضل است و مشهور
استحباب تعجیل قضا است پس نمازیکه در شب فوت شود در همان روز قضا کند
و نمازیکه در روز فوت شود و شده باشد در همان شب بجای آورد و منتظر نمیکند
که نافله شب را در شب قضا کند و نافله روز را در روز و بعضی از علما قایل شده اند
باستحباب موافقت در روز و شب یعنی قضای نافله شب را در شب کند و روز را در
روز و علما و اول اقوی است مطلب چهارم هرگاه چند نماز از کسی فوت شده باشد و ترتیب
آنرا ندانسته باشد و حیات بهمان ترتیب قضا کند و قول نادری است که
مستحب است و آن ضعیف است و آنچه از احادیث وارد میشود حکم ترتیب نمازهاست
که پیوسته باشد مثل آنکه نماز ظهر و عصر یک روز از او فوت شده باشد یا عصر و مغرب
یک روز

یک روز هم چنین و اما مثل آنکه نماز ظهر یکبار در روز فوت شده باشد و نماز مغرب از روز دیگر
بعد از آن و نماز صبح روز سیم پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب بآن ظاهر نیست
هرچند ظاهر کلام اکثر فقها بلکه صریح بعضی در هر دو صورت است مراعات ترتیب احوط است
و همچنین ظاهر کلمات ایشان این است که ترتیب در روزها و ماهها و سالها هم معتبر است
هرچند دلالت اخبار بر آنها واضح نیست و از اینجا معلوم میشود نماز استیجاری بلکه اگر
آن است ترتیب است پس هرگاه چند استیجار نماز یکنفر بکنند میتوانند همه یکبار
بکنند و دور نیست که بجماعت هم توان کرد بکسی که امام باشد و باقی ماموم هرچند
احوط در آن هم مراعات ترتیب است لیکن وجوب آن معلوم نیست و معلوم میشود این مطلب
هم میشود اینکه بر در قضا ترتیب را شرط نکرده اند هرچند غیر استیجاری هم باشد
و اگر جاهل بترتیب باشد پس اقوی عدم وجوب ترتیب است و بعضی قایل بوجوب ترتیب
شده اند و چون آن ممکن نیست بتکرار نماز پس و چند گفته اند تکرار آنرا
تا آنقدر که علم بحصول ترتیب بهم رسد پس هرگاه کسی نماز ظهر از روزی ترک کرده
باشد و نماز عصر از روز دیگر و نداند که کدام پیش بوده است میگویند که باید یک نماز
ظهر میان دو نماز کند یا دو یک نماز عصر میان دو نماز ظهر کند پس باید سه نماز بکند
تا ترتیب حاصل شود و هرگاه بعلاوه ظهر و عصر و مغرب هم از روز دیگر از او فوت شده
باشد و نداند کدام پیش است آن سه نماز را که گفتیم یکبار پیش از نماز مغرب بکند

دیگبار بعد از آنکه فوت نماز میشود و هرگاه بعد از قضای آن نماز عصر هم از دو فوت شده باشد
بر ترتیب سابق یعنی اول ظهر نماز را یکبار پیش از نماز عصر بکند و یکبار بعد از عصر
که [illegible] و همچنین این قول موجب عسر و حرج و مشقت عظیم است [illegible]
[illegible] آنست که ترتیب واجب نباشد و اما هرگاه نماز یومیه
فوت شده است مثل نماز کسوف و خسوف و زلزله پس اظهر آنست که در اینها هم در قضا
ترتیب لازم نیست هرچند علم بترتیب داشته باشد و همچنین ترتیب لازم نیست
ترتیب میان آوردن آنها و نماز یومیه مثل اینکه نماز کسوف و نماز ظهری از دو فوت
شده باشد لازم نیست که هر کدام پیشتر بوده است مقدم دارد **مطلب هفتم** اختلاف
کرده‌اند در اینکه قضای نمازهای فریضه مضیق است یا موسع جمعی بر آنند که مضیق است
که نماز حاضر را نمی‌توان کرد تا اینکه وقت او تنگ شود بلکه بعضی گفته‌اند که مشغول
هیچ کار دیگر هم نمیتوان شد و بعضی با وجود این گفته‌اند که اگر نماز حاضر و یا غیر آن را
هم بکند علاوه بر معصیت نمازش باطل است و اقوی اینست که وجوب آن
موسع است چنانکه جمعی دیگر از علما قائل شده‌اند و این جماعت نیز دو فرقه شده‌اند
بعضی مستحب میدانند که هرگاه وقت حاضره داخل شود حاضره را مقدم
دارند و بعضی مستحب میدانند که فائته را مقدم دارند تا وقت حاضره تنگ شود و این
دور نیست هرچند ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت حاضره را از وقت فضیلت
بردن

بردن نکرده‌اند هم قائلند از فوت [illegible] و از بعضی علما گفته‌اند که هرگاه یک قضا از ذمه
او هست آن را مقدم دارند بر حاضره و اگر بیشتر است لازم نیست و بعضی گفته‌اند
فائته نماز آن روز را مقدم میدارند هرچند متعدد باشد و این هر دو قول ضعیف است
لیکن احوط عمل بمقتضای آنها است و این اختلافات که مذکور شد نیز در صورت
فراموشی است اما هرگاه فراموش کند قضا را و مقدم دارد نماز حاضره را یا غیر آن
بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است اجماعا و اگر در بین نماز حاضره بخاطرش آید نماز
قضای پس عدول میکند بقضا نیت هرگاه ممکن باشد چنانکه در مبحث نیت گذشت
و این مستحب است بنا بر قول بتوسع و واجب است بنا بر قول بتضیق و هرگاه وقت
گذشته باشد نماز را تمام کند بعد از آن نماز قضا را بکند **مطلب هشتم** هرگاه او را
نمازی در سفر فوت شده باشد قضای آن را باید قصر بکند هرچند در حضر باشد
و بالعکس همچنین است و هرگاه از دو فوت شده باشد در یکی از آن چهار موضع که مخیر است
مابین قصر و اتمام و احوط آنست که قضا را قصر بکند و هرگاه در سفر وقت نماز داخل
شده باشد و نماز را قصر نکرده باشد و میاید بخانه و وقت باقی باشد و نماز را
فراموش کند باید قضا را تمام بکند و همچنین بالعکس هرگاه در خانه وقت داخل شود
نماز نکرده باشد و بسفر رود و نماز را فراموش کند قضای آن را قصر بکند و بعضی علما
گفته‌اند که اعتبار بحال وجوب است و این ضعیف است چنانکه سابق بیان کردیم در ادا

[illegible] ندان

[illegible] شده بکند

[illegible] سجده بنماز مغرب

[illegible] که هرگاه یکی از نماز های ظهر و عصر و

عشا فوت شده باشد این هر دو [illegible] باشد و [illegible] این چهار رکعتی

بنا بر ظهر و [illegible] بعضی واجب [illegible] اند که پنج نماز همه را بگذارد

بکند و اول اقوی است و هرگاه [illegible] است که

نماز بکند یکنماز مغربی و یکنماز چهار رکعتی [illegible] اند که در عوض یکی

از چهار نماز دیگر باشد و هرگاه [illegible] نماز های [illegible] باشد و عدد

آنها را نداند خواه شخص نماز [illegible] نداند باید آنقدر

نماز کند که گمان او غالب شود بر اینکه وفا کرده است و تحصیل

علم واجب نیست هر چند ممکن باشد و دور نیست که اکتفاء بقدر

یقینی کند چنانکه بعضی از علماء گفته اند یعنی آنقدر را که یقینی دارد

که در ذمه او هست بجا آورد و آنچه را یقینی ندارد در اداء

واجب نیست و این سخن قوی است نهایت اظهر و احوط

عمل مشهور است مطلب ششم اظهر آنست که مکروه است نافله کردن

در وقت

در وقت نماز واجب [illegible] بوجهه باطل نیست هر چند بر کردن

او نماز [illegible] حرام و باطل دانسته اند و در مصابیح [illegible] این

مسئله مذکور شد — در احکام جنایز است و در آن چند مطلب است

کتاب بسم الله الرحمن الرحیم الجنایز

باب اول در احکام جنایز است و در آن چند مطلب است مطلب اول

در احکام احتضار است یعنی وقت جان کندن و در آن چند مبحث است

مبحث اول واجب است که محتضر را رو بقبله بخوابانند بنحوی که پشت او

بر زمین باشد و کف پای او بجانب قبله باشد و بعضی این را سنت

دانسته اند و این ضعیف است و این از واجبات کفائیه است یعنی

بر همه مکلفین واجب است لکن هرگاه یکی از ایشان بعمل آورد از

دیگران ساقط میشود خلاف کرده اند که باید علم بهم رسد بوقوع آن فعل تا از

دیگران ساقط شود یا گمان کافیست و اظهر در نزد حقیر آنست که ظن

کافیست خصوصا هرگاه بخبر یا دیدن عادل باشد و خبر و اذان دو عادل البته

او را کافیست و بعض در آن هم توقف کرده اند و همچنین است سایر احکام

میت که واجب کفائیست مثل غسل و نماز و غیر آن و فرقی نگذاشته اند

در میت میان صغیر و کبیر و شیعه و غیر شیعه از فرق مسلمین و در تعمیم

در نعیم سلیمانی اشکال است و هرگاه قبل از شستن باشد این وجوب ساقط است
واحوط وافضل آن است که بعد از مردن هم بهمان هیئت باشد تا وقتیکه
بردارند برای غسل دادن سنت است تلقین میت در حال احتضار
بشهادتین واقرار بائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام یک یک وانکه محتضر همراه
او بگوید و آخر کلام او لا اله الا الله باشد چنانکه فرموده اند که هرکه آخر کلام او
لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و تلقین او کنند کلمات و توبه واستغفار
واین دعا را اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعَاصِیکَ وَاقْبَلْ
مِنِّی الْیَسِیرَ مِنْ طَاعَتِکَ و تکرار شهادتین واقرار بائمهٔ علیهم
السلام را بگوید تا جان تسلیم کند و هرگاه جان کندن بر او دشوار شود اورا
ببرند بمکان مصلی که اکثر اوقات در آنجا نماز میکرد یا بر روی فراشیکه جانماز
او بود واگر مرده را بگذارند بهتر خواهد بود و در بعض اخبار وارد شده است
که در حال نزع اظهار جزع بر او نکنند که در آن حال ضعف بسیار دارد
کراهت که جزع باعث زود هلاک شدن میشود و هم جنبانیدن اورا
حرکتی که بر او دشوار باشد نکنند که کراهت که موجب هلاک او شود
و سنت است بعد از مردن چشم اورا و دهان اورا بر هم بندند
وجامهٔ بر روی او بکشند و دستها و ساقهای اورا بپهلوی او بکشند واگر
در شب بمیرد چراغ نزد او روشن کنند و قرآن نزد او تلاوت کنند

بکنند حضور

بکنند حضور حایض و نفسا و اتفاقات نزد او در حال احتضار مکروهست
که برادران دینی را خبر کنند که حاضر شوند در تجهیز او و دایگی او را
زود بردارند هرگاه اشتباهی در مردن او نباشد و هرگاه اشتباهی باشد
واجبست تاخیر کردن تا علم حاصل شود بمردن یا متغیر شدن یا
سایر علامات مرگ ظاهر شود یا سه روز بگذرد و از جملهٔ علامات مرگ
کج شدن چشم و فرو رفتن شقیقه و کج شدن بینی و کشیده شدن
پوست رو و جدا شدن دستها و ساقها و نرم شدن پاهای میت
که گویا استخوان ندارد و بالا رفتن خصیتها و آویختن دستها
مکروهست که جنب و حایض حاضر شوند در نزد او که باعث متأذی
شدن ملائکه میشود واظهر آنستکه جنب هرگاه تیمم کند یا تعقیه زاید
غسل رفع کراهت میشود و همچنین حایض هرگاه خون او
قطع شده باشد هرچند تیمم نکرده باشد و مکروهست که آهن بر روی
شکم او بگذارند بلکه غیر او هم نگذارند و میت را تنها در خانه نگذارند
در آن اوقات سنت است

بحث اول

غسل دادن میت
واجب کفائی است بر همه مکلفین واجبست سعی در آن و هرگاه
از یکی بعمل آید از دیگران ساقط میشود و مشهور آنستکه هرکس

ادا بمیراث میت است اختیار غسل با اوست که اگر تواند خود بکند
و اگر نتواند خود بکند بدیگری رخصت بدهد بکند و در اینجا اعتبار زیادتی حظ را
در حصه و میراث نکرده اند و در نسبت که هر کدام که علاقه او
بمیت بیشتر باشد مقدم باشد چنانکه گوئیم که پدر میت بر پسر او
مقدم باشد و هر گاه اولیا متعدد باشند و اولویت نداشته باشند
باذن همه باید کدام که حاضر باشند بکند و مشهور آنست که هر گاه مردان
و زنان باشند اختیار با مردان است هر چند میت زن باشد و جماعتی
از اصحاب ما گفته اند که هر گاه ولی نباشد امام ولی او است و اگر
امام غایب باشد حاکم شرع ولی است و هر گاه نباشد مسلمانان
اختیار دارند و شوهر زن اولی است بزن از دیگران در جمیع احکام
خواه زن دائمی باشد و خواه متعه خواه آزاد باشد و خواه کنیز و در
غسل دادن هر یکی از زن و شوهر دیگری را خلاف است و اقوی
اینست که جایز است غسل دادن هر چند برهنه باشند و افضل آنست
که جامه بر روی او بیندازد و غسل بدهد و اظهر آنست که ستر عورت
هم واجب نباشد و لیکن تأکید در استحباب پوشیدن بیشتر است
و فرقی نیست که زوجه دائمی باشد یا منقطعه یا آزاد و یا کنیز و زنیکه در

عده طلاق رجعی است در حکم زوجه است بخلاف طلاق باین
بلکه ظاهر آنست که هر گاه از عده رجعی بیرون رود در حکم زوجه است
هر گاه زوج او در اثنای عده مرده باشد و مولی کنیز خود را میتواند
غسل بدهد و در عکس آن خلاف است و اقرب آنست که اینهم
جایز باشد خصوصاً هر گاه ام ولد باشد **مبحث دوم** واجب است
که غسل مسلمان را مسلمان بدهد بشرط مماثلت در ذکورت
و انوثیت یا آنکه ذو رحم باشند و هر گاه مسلمان مماثل یا
ذو رحم نباشند مشهور علمای ما گفته اند که مرد کافر
غسل بدهد زن مسلمان را بعد از آنکه خودشان غسل
بکنند و بعضی علمای ما توقف کرده اند بجهت نجاست کافر
و عدم صحت نیت قربت از او و هر چند اقوی قول مشهور است
و لیکن احوط آنست که نیت را مسلمان بکند و کافر بآلتی
غسل بدهد که دست با آب و بدن نرساند مثل آنکه یکی بچوبی
و یا مثل آن میت را بگرداند و دیگری با بریق یا مثل آن
آب بریزد و هر گاه بعد از غسل دادن کافر مسلمان بهم رسد
بتواند غسل داد و در وجوب اعاده غسل دو قول است

و اظهر عدم وجوب است و احوط اعاده است **مبحث سیم** در بیان مبحث سیم
در غسل دهنده که مماثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت
مگر در چند جا **اول** محارم و در آن چند قول است و اکثر علما گ اول
گفته‌اند که هرگاه مماثل نباشد غسل میدهند از وراء جامه بعضی
همچنانکه پیراهن پوشیده است در زیر پیراهن آب میریزند
و غسل میدهند و جمعی قائلند که با وجود مماثل هم میتوانند
غسل داد و بعضی از متاخرین علماء ما رفته‌اند باینکه با وجود
مماثل برهنه هم غسل میتوانند داد بشرط ستر عورت و این
قول قوی است و احوط قول اول است و اگر محرمی هم
نباشد اشهر و اقوی آنست که غسل ساقط میشود و تیمم
نیز ساقط است و بعضی گفته‌اند از وراء ثیاب غسل میدهند
و بعضی شرط کرده‌اند چشم بر هم گذاردن را و مراد از محارم
در اینجا کسی است که حرام باشد نکاح او همیشه به نسب یا
رضاع یا بخویشی آوند پس خواهر زن محرم نیست بجهت آنکه
همیشه حرام نیست و همچنین دختر زنی که هنوز با او دخول نشده
باشد **دویم** خنثی مشکل هرگاه محرمی دارد و محرم او را دویم
غسل

غسل بدهد بنهجی که مذکور شد در محارم و هرگاه محرمی نباشد پس در آن اشکال است سیم
مگر آنکه عمل بقرعه کنیم **سیم** جایز است که مرد دختر سه ساله را غسل بدهد
برهنه و بعکس بلکه دور نیست که کمتر از شش سال را هم تواند غسل داد
مرد و طرف **چهارم** مشهور آنست که واجب است غسل دادن هر کس چهارم
که اقرار بشهادتین بکند مگر خارجی یعنی آنها که حکم دین اهل عدوان را دارند
و طریقه ایشان دشمنی کردن با امیر المؤمنین و دشنام دادن بآن جناب
و سایر ائمه علیهم السلام است و همچنین سایر نواصب یعنی هر که اظهار عداوت
یکی از اهل بیت علیهم السلام بکند و همچنین غالیها یعنی آنانکه علی را
خدا میدانند و یا پیغمبر را یا یکی از ائمه را بلکه هر که احدی از مردم
خدا داند همه داخلند و همچنین هر کس که انکار یکی از بدیهیات دین
بکند مثل نماز پنجگانه و زکوة و روزه ماه رمضان و امثال اینها را
و شبهه بخاطر در حق او راه نداشته باشد که تواند گفت که من نمیدانستم
نمیدانستم که این دین پیغمبر است و مجسمه را نیز از جمله اینها شمرده‌اند
که ایشان را غسل نباید داد و در آن اشکال است بلکه هرگاه تقصیری نکرده
و فهم او بهمین قدر رسیده باشد ولیکن اقرار بشهادتین دارد و مطیع
دین است اظهر در این صورت آنست که نجس نیست و غسل او باید کرد
و جمعی از اصحاب ما لقیطی را اخراج کرده‌اند و دیگر بعید غسل دادن

آنها جایز نیست واحوط بین قول خالی از قوت نیست واحوط آن
ست که ترک نکنند و بطریقه ایشان غسل بدهند و هرگاه کسی
نیابد که طریقه آنها به اند بطریقه اما میه غسل بدهند و مشهور
علمای آنست که با وجود مخالف مکروه است که مؤمن مخالف را
غسل بدهد و در حکم مسلمانست طفلی که از او متولد شود و دیوانگان
ایشان و لقیط دار الاسلام یعنی طفلی را که در بلاد اسلام بیابند
و اظهر در طفل ولد الزنا آنست که ملحق بمسلمان نمیشود و احوط
لحوق است در غسل **پنجم** کسیکه در جنگ کشته شود با اذن
امام یا نایب خاص او او را غسل نمیدهند و کفن هم نمیکنند
و بر او نماز میکنند و با جامهای او را دفن میکنند و ظاهر آنستکه در
هر جهادی جایزی چنین باشد مثل آنکه کفار حمله کنند بر مسلمین
و خوف آن باشد که اسلام بر طرف شود و در آن وقت بر همه
کس واجبست دفع کردن ایشان و اذن امام شرط
نیست و فرقی نیست در احکام مزبوره ما بین مرد و زن و کوچک
و بزرگ و کسیکه اسلام خود کشته شود با اینکه ضربت او برگردد
بر او خود و غیر آن و مشهور میان متاخرین آنستکه پوستین
و سایر پوستها مثل چکمه را از او میکنند هر چند بخون آغشته

باشند و اما مثل کسی که بطاعون بمیرد یا بآزار شکم یا غرق شود یا خانه بر
سر او خراب شود یا زنی که در حین ولادت بمیرد یا کسی در سر
مال و اهل خود کشته شود پس حکم اینها این نیست هر چند که در ثواب
شهید از نزدیک هم باشند **ششم** کسی که قتل او واجب شده باشد
مثل کسیکه خواهند او را سنگسار کنند یا قصاص نمایند امر میکنند که
غسل مثل غسل میت بسدر و کافور و آب خالص و بعد از آن حنوط
کند و کفن بپوشد و بعد از کشتن بر او نماز میکنند **هفتم** هرگاه
پاره از میت مسلمان یافت پس اگر آن عضو آن نصف باشد
که در او سینه است یا خود سینه است پس آن مثل تمام میت است
در غسل و کفن و نماز و دفن و هر عضوی از اعضای حنوط که
در آن باشد حنوط و بجنبش هرگاه تمام استخوان میت که نصف
بالای باشد با استخوانهای سینه میت باشند و بعض دل شمار
هم مثل این میدانند و مراد از کفن کفن معهود است یعنی در سر
پارچه می پیچند و بغیر سینه و بغیر عضوی که سینه با آن هست از
اعضای میت هرگاه یافت پس اگر در آن استخوان هست آنرا
نیز غسل میدهند مانند غسل میت و در کهنه می پیچند و دفن میکنند

ا ب ت ث ج ح خ د

[illegible]

ا ب ت ث ا ب ت ث ج ح

و در الحاق قطعه استخوان داری که از آدم زنده است در آن
دو قول است و دلیل واضحی بر آن ندیدم و احوط الحاق است و هر
گاه استخوان در آن عضو میت باشد می پیچند در کهنه و دفن
میکنند و طفلی که در شکم چهار ماهه شده باشد و سقط شود آنهم غسل
سینه را آن است غسل و کفن و حنوط کرده دفن میکنند لیکن
نماز بر او نمیکنند و هر گاه چهار ماهه کمتر باشد او را در کهنه می پیچند
و دفن میکنند **هشتم** واجب است که قبل از غسل از سایر بدن نجاسات
بدن میت را بشویند و تطهیر کنند هر چند نجاست موت باقی هشتم
بماند و رفع نمیشود مگر بتمام شدن غسل میت و این غسل مثل غسل
جنابت نیست که هر یک از عضوها را توان تطهیر کرد و غسل داد
و بعد از آن عضو دیگر را تطهیر کرد و غسل داد بلکه باید اول همه اعضا
تطهیر کرد و بعد از آن شروع بغسل دادن کرد **نهم** واجب است
غسل دادن میت سه غسل اول بسدر دویم بکافور سیم نهم
باب خالص و کافی است در سدر و کافور آنکه مسمی بعمل آید
یعنی در عرف عادت بگویند باب سدر غسل داد یا باب
کافور غسل داد پس باید بسیار کم نباشد و باید که اگر برگ

سدر حک

سدر خشک باشد آن را آب بزنند تا با آب ممزوج شود و اگر برگ تر
باشد آن را بمالند تا حل شود و ممزوج شود اگر چه دانه سدر و یا کافور
داخل کنند که آب مضاف شود و آب مطلق بر آن صدق نکند
اظهر آن است که جایز نیست و مراد به آب خالص آن است که سدر
و کافور برداشته باشند اما اگر قدری کاه یا گل با آن ممزوج باشد غسل صحیح است
و واجب است ترتیب میان غسلها چنانکه گفتیم و همچنین ما بین عضوهای
محل غسل جنابت و اما ملاحظه ترتیب اجزای هر عضوی پس آن واجب
نیست و خواهد از اول از بالا بشوید یا از پائین هر چند افضل آن است
که از بالا بشوید تا به پائین برسد در حوضی مخلوط کنند و او را در آن
فرو برند و بعد از آن کافور بریزند و در آن آب فرو برند و همچنین در
آب خالص و در دلیل آن اشکال است و احوط بلکه اظهر آن است که چنین
نباید کرد و واجب است در غسل میت که در هر یک از غسلهای
میت آن غسل را بکنند مثل اینکه قصد کنند که غسل میدهیم این میت را غسل
با آب سدر واجب قربة الی الله و همچنین در کافور و آب خالص و هر
گاه یکی میت را بگرداند و یکی آب بریزد نیت آن کسی بکند که
آب میریزد و اگر چند نفر باشند آب بریزند و می شویند همه
نیت کنند و اگر یکی یک عضو را بشوید و بر دور و دیگری که بخواهد
لیه لاکه یکی یک عضو را بشوید ...
عضو را دیگرا

عضو دیگر را تو ریه یا بدو او هم نیت کنند و نیت شخص اول کافیست

عضو دیگر را بشوید باید او هم نیت کند و نیت شخص اول کافی نیست
و این شخص نیت شستن عضو باقی را می کند نه تمام غسل را و هر گاه
آب بقدر یک غسل باشد یا بقدر دو غسل باشد پس اگر بقدر غسل
است با آب سدر غسل بدهند و اگر بقدر دو غسل است با آب سدر و کافور
غسل بدهند و بعضی در صورت اول گفته اند که با آب خالص غسل
و در صورت دوم با آب سدر و آب خالص باحتمال اینکه در
عوض سدر کافور را مقدم دارند و اول اقوی است و احوط آن است
که در عوض هر غسل مفقود را تیمم بدهند و وجوب آن معلوم
نیست و هر گاه آب بقدر سه غسل هست و اما سدر و کافور نیست
یا یکی از آنها اظهر آن است که در عوض آن غسل که مفقود است
غسل با آب خالص واجب است و احوط کردن آن است پس هر گاه سدر
و کافور هیچ یک نباشند سه مرتبه با آب خالص غسل بدهند اول را
عوض به نیت آب سدر و دوم را عوض آب کافور و سیم را به نیت
آب خالص و بنابر اظهر که بدل سدر و کافور ضرور نباشد آیا واجب است
تیمم عوض آنها یا نه در آن نیز دو قول است و اظهر عدم وجوب است
و احوط آن است که تیمم بکنند و هر گاه در صورتی که آب کم باشد و بعضی
غسل سدر داده و بعضی غسل کافور را هم داده بعضی از زمینی

اب هم رسید باید تتمه غسلها را بجای آورد و اما اگر بعد از کافور
نبود در عوض آنها غسلی با آب خالص داده بود نه باید با غسل با آب خالص
یک مرتبه اکتفا کرده باشند بنا بر مختار ما پس وجوب اعاده غسلها
بعد از آن معلوم نیست هر چند احوط است و بنا بر بدل کردن غسل با آب
خالص عوض آن غسلها یا یک مرتبه اکتفا کردن یا تیمم کردن در عوض
غسل در سقوط غسل مسّ میّت هر گاه کسی مسّ چنین میّتی را
کرده باشد اشکال است و وجوب آن معلوم نیست و احوط آنست
که غسل مسّ میّت بکند یازدهم هر گاه میّت سوخته باشد یا آبله داشته یازدهم
باشد و خوف آن باشد که اگر غسل دهند پوست آن بر خیزد آنرا تیمّم
میدهند بدل از غسل و همچنین هر گاه بالمرّه آب نباشد یا بجهتی برا
نتوانند استعمال کرد یا عاجز باشند در همه صورت باید تیمم داد و اظهر آنست
که یک تیمم بدل همه غسلها کافی است و قول بتعدد تیمم ضعیف است
و تیمم را مکلّف بدست خود بعمل آورد نه بدست میّت
دوازدهم سنّت است که میّت را در وقت غسل دادن بر روی دوازدهم
تخته بخوابانند رو بقبله بنحوی که در حال احتضار میکردند در جای بلندی
بطریقی که جای سر او بلندتر از جاهای دیگر باشد تا اطراف آلوده نشود
و آب در زیر او جمع نشود و بعضی رو بقبله کردن را واجب دانسته اند

واوّل اقوی

واوّل اقوی است و سنّت است که در زیر سایه باشد مثل خانه و یا خیمه و آنکه گودالی بکنند
که آب غسل در او جمع شود و مکروه است که آب آن در چاه خلا برود و در بالوعه یعنی آن
که میسازند از برای آب باران در حفت شوری و امثال آن باکی نیست و اینکه
جامه او را بدرند و از زیر او بکشند برضای وارث بالغ رشید حاضر و افضل
آنست که او را با پیراهن غسل بدهند و بعضی افضل دانسته اند برهنه کردن از
جامه را و بعضی واجب دانسته اند و اوّل اظهر است و از اینجا ظاهر میشود
که کندن جامه در اینجا واجب نیست و مستثنی است و واجب است ستر عورت
هر گاه غاسل ایمن نباشد از نظر کردن بعورت هر گاه کور باشد یا ایمن
باشد از خود یا میّت طفل باشد یا میّت زوج و یا زوجه باشد [illegible]
ستر عورت و سنّت است که قبل از غسل انگشتان میّت را بملایمت
نرم کنند و هر گاه نرم نمیشود واگذارند و اینکه در اوّل سر او را بکف
سدر و اشنان بشویند و دستهای میّت را قبل از هر غسلی سه مرتبه
تا نصف ذراع بشویند و غاسل هم دستهای خود را تا مرفقها بعد از
دو غسل اوّل بشوید و شکم میّت را بنرمی و همواری بعد از غسل در
اوّل و دوم بمالد مگر اینکه زن حامله باشد و هر عضوی از اعضای غسل را
در غسل دادن سه مرتبه بشویند و اینکه غاسل میّت را میان پاهای بگیرد
و یا که در طرف راست او بایستند و غسل بدهند و سنّت است که بعد از

مقدمات غسل میت را وضو بدهد مثل وضوی نماز و بعد از آن شروع بغسل دادن
بکند و مکروهست نشانیدن میت و کرفتن ناخن او و شانه کردن سر و ریش او
و خلال کردن ناخنهای او و تراشیدن سر او و زهار و زیر بغل او و کرفتن شارب
او و اکر بکند یکی از اینها را با مو و ناخنی که از و جدا میشود با او دفن کند وجوبا و مکروهست
غسل دادن بآبی که باتش کرم شده باشد مکر در فصل زمستان و سرما و از این بابست
ظاهر میشود که روایتی هست که میت را باید نگاه داشت از آنچه خود را نگاه میداری
بعضی از سرما او را هم محافظت کند و سنت است که غاسل هرگاه خواهد کفن کند
میت را غسل مس میت بکند یا وضو بسازد و بعد از آن کفن کند مطلب سیم در کفن
کردن در سه جامه که یکی پیراهن است و یکی لنگ و یکی دیگر لفافه که عبارت از
سرتاسری باشد در این باره بر یک چیزی واجب نیست و بعضی اکتفا کرده اند
به جامه که میت را در او بپیچند هرچند یک پیراهن باشد و بعضی سنت دانسته اند
که یک پیراهن باشد و بعضی نامتی کرده اند در اینکه از آنچه [illegible] باشد و اقوی و اشهر
قول اول است مبحث دوم [illegible]
خواه مرد باشد خواه زن
در او [illegible] جایز نیست
مبحث سیم جایز نیست حنوط کردن میت [illegible] کوچک باشد
یا بزرگ و طریق آن اینست که جاهای [illegible] کافور [illegible] سجود [illegible]
و بعضی از

میت

و بعضی از علما زیاد کرده اند بر این طرف بینی را که در وقت
سجود بخاک میگذارند و بعضی کوش و چشم و زیر بغلها و زیر
رانها را هم زیاد کرده اند و در احادیث بر اینها هست و اقوی
قول اول است و مشهور اینست که مکروهست که در چشم و
کوش میت کافور بگذارند و این حنوط از برای کسی است که
احرام بسته باشد و در محرم استعمال کافور جایز نیست بلکه
کافور در آب غسل او هم داخل نمیکنند و هم چنین سایر بوهای
خوش را نزدیک نمیبرند و سایر احکام او مثل غیر محرم است
و وجوب حنوط در وقتی است که امکان است و در وقت نکند [illegible]
حنوط دفن میکنند مانند غسل و اقوی آن است که مسمی کافور در
حنوط کافیست و بعضی گفته اند که اقل او یک مثقال است و بعضی نیز
هم گفته اند و در وسط آن چهار مثقال گفته اند و بعضی چهار درهم
گفته اند و اما اکثر آن که افضل است پس آن سیزده درهم و ثلث
درهم است که هفت مثقال [illegible] است و اظهر آن است که
این مقدار غیر کافور غسل است و سنت است که کافور را بکف دست خرد
کنند و بسنگ هاون نکوبند و آنچه هر جا از مواضع سجود زیاد می آید
بر سینه او بریزند بلکه مطلقا سنت است که بر سینه او کافور
بریزند مبحث چهارم سنت است از برای مرد زیاد کردن جریده

حبره که در یمن می بافند بشرطیکه طلایی نباشند و بعضی گفته اند که ابریشم
باف نباشد یعنی مخلوط بطلا و ابریشم نباشند و بعضی گفته اند که تبت لفافه
دو تهی بپیچد بلکه بر روی او می اندازند و سنت است که حبره سرخ باشد
و جمعی از علمای گفته اند که هرگاه حبره میسر نشود یک لفافه دیگر
اضافه کنند و عوض حبره و سنت است زیاد کردن قطعه دیگر برای ران
بند که عرض آن یک وجب یا بیشتر باشد و طول آن سه ذراع و نصف باشد
و بهتر در کیفیت و پیچیدن آن اینست که یک سر آن کرباس را بطول
دو نصف بکنند یا ریسمانی در هر طرف آن فرو دوزند و بکمر میت
ببندند بعد از آن کرباس را از زیر او بیرون می آورند و از میان
رانهای او و بالای او برند بعد از آنکه قدری پنبه بر عورت او گذاشته
باشند و این کرباس را بر عورت او محکم کنند باستحکام تمام و بالا برند و داخل
میکنند در زیر کمر بند و بیرون می آورند و بعد از آن می پیچند آن باقی
نهی گاه را با رانها و اینجا که تمام بشود سر آن را داخل در آن جزء آخر
بکنند و همچنین سنت است زیاد کردن عمامه از برای یا بکه تحت الحنک
داشته باشد و کیفیت آن اینست که پارچه کرباس طولانی بگیرند و میان
آنرا بر سر او می پیچند و زیادتی طرف راست را بر طرف چپ بیندازند و زیادتی
طرف چپ را بر راست و بر روی سینه او بگذارند و در مقدار او حدیثی وارد
نشده است همینقدر که این کیفیت بعمل می آید کافیست و سنت است که از برای

زنی در عوض

زنی در عوض عمامه قناعی زیاد کنند و زیاده بر آنچه در کفن مرد مذکور
شد پستانبندی زیاد کنند و آن پارچه کرباسی است که با آن پستانهای
او را بسینه جمع می کنند و سرهای آنرا به پشت او می بندند و بسیاری
از علما گفته اند نمطی هم از برای او زیاد بر کفن مرد مستحب است و
بعضی اهل لغت گفته اند که آن جامه ایست که از پشم بافته بشود و
کرکی باز که دارد مثل مخمل و امثال آن و ظاهر اینست که هرگاه
میسر نشود لفافه دیگر زیاد کنند چنانکه در حبره مذکور شد

مبحث پنجم

سنت است که کفن پنبه باشد و سفید باشد بغیر حبره چنانکه گفتیم
و آنکه سنگینی و گران بها باشد و سنت است خوشبو کردن کفن
بکافور و ذریره و حقیقت ذریره الحال معلوم نیست که چه چیز است و مکروه است
که سایر بوهای خوش در کفن بکار برند و مکروه است بخوری خوش
دود دادن کفن و همچنین نیست مجمره بردن از پی میت یعنی
آنچه که آتش در او میکنند و بوهای خوش در او میریزند

مبحث ششم

سنت است که با میت دو شاخ تر از درخت خرما بگذارند که آنرا
جریدتان میگویند و اگر خشک باشد جایز نیست و اگر درخت خرما نباشد
از درخت سدر بگیرند و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از
درخت انار و اگر نباشد از هر درخت تری که باشد خوب است

واحادیث در فضیلت آن بسیار است و فرموده اند که نفع می بخشد
مؤمن و کافر را و بهتر آنست که یکی را در طرف راست بگذارند بایی
نحو که سر آن بر چنبر گردن باشد و بر پهلوی او بکشند تا بر جا رسد و ببدن
او بچسبانند و دیگری را هم در طرف چپ بهمین نحو اما بالای پیراهن بگذارند
و مستحب است که آنها را بر بالای پیراهن گذاشته بپنبه باو بگذارند و مشهور
این است که قدر آن بمقدار استخوان ذراع باشد و بعضی بقدر ذرع نیز
گفته اند و بعضی چهار انگشت و بالاتر هم گفته اند و همه خوب است و هرگاه جریده
را نتوانند گذاشت از جهت تقیه و فراموشی یا غیر آن بهر نحو که بتوانند
در قبر داخل کنند و اگر چه بالای قبر باشد که بر روی قبر فرو کنند و از برای
کوچک و بزرگ همه بگذارند بجهت اقامه شعار مذهب مبحث ششم سنت است
که بر حاشیه کفن یا خصوص بر تا سری یا بنویسند که فلان یشهد ان
لا اله الا الله و بجای فلان اسم میت را بنویسند و برای
مضمون حدیث بسیار است در حکایت کفن اسمعیل وارد شده است
که پدر بزرگوار او امام جعفر صادق در حاشیه کفن او نوشت و علمای زیاد
کرده اند برای شهادتین و اسامی شریفه پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ائمه طاهرین یکایک را شیخ در خلاف دعوی اجماع برا ین کرده است
و هم چنین علماء زیاد کرده اند چیزهایی دیگر و سرتاسری و عمامه را اگر هم

اینها بنویسند

بر اینها بنویسند و سنت است که بتربت مقدسه جناب حضرت
امام حسین علیه السلام بنویسند و بعضی گفته اند که هرگاه گل دیگر نباشد
بانگشت بنویسند و مکروه است که بسیاهی بنویسند بلکه بعضی از علماء
رنگهای دیگر را هم منع کرده اند و در روایتی وارد شده است که جناب
موسی بن جعفر ع کفن کرده اند که حبره آن تمام شده بود به پانصد
اشرفی و قرآن تمام در آن نوشته شده بود و بهر حال ظاهر این است
که توسل بقرآن و دعا و اسامی متبرکه ائمه علیهم السلام خوب است و نوشتن
و همه اینها را در کفن نوشتن باکی نیست و مکروه است کفن کردن
میت در جامه سیاه بلکه بعضی از علماء سایر رنگها را نیز مکروه دانسته اند
و مکروه است کفن کردن در کتان و سنت است که کفن را بر بخورهای
خوشبو بخور دهند و مکروه است که با آب دهن تر کنند از برای دوختن
و تر کردن با آب مانعی ندارد و مکروه است بریدن کفن با آهن و مکروه است
برای کفن آستین قرار بدهند اما اگر در پیراهن میت با آستین دیگری
کفن میکنند کندن آستین ضرور نیست بلکه همین تکمه های او را باز
کنند و مستحب است که اول جانب چپ لفافه را بر جانب راست
میت بپیچند و بعد از آن جانب راست لفافه را بر جانب چپ
و بعد از آن هر دو سر لفافه را از جانب سر و پای ببندند و بعضی

از علماء گفته اند که حاشیه بالای لفافه را باز چاک کنند و بآن می بندند
بحث ششم هرگاه از میت نجاستی از بول و غایط یا خون بعد از
غسل دادن ظاهر شود اعاده غسل لازم نیست و ظاهر اینست
که در این غسل هم جنبی است و واجب نیست شستن بدن او از نجاست
و هم چنین کفن او که نجس شده باشد و هرگاه در قبر داخل کرده باشند
و نجاستی از او در کفن او ظاهر شود کفن او را مقراض میتوان کرد
بشرطیکه بسیار نباشد که مقراض کردن آن کفن را ضایع کند و ظاهر
اینست که این مقراض کردن از روی باب رخصت باشد یا در رد
و دفن باشد که باشد نتوان کفن را در قبر شست و اگر آسان باشد
شستن جایز است شستن عسر و حرجی داشته باشد بهمان حال بگذارند و از
بعض علماء ظاهر میشود که بیرون قبر هم نجاست را باید مقراض کرد و مراد
او وجوب است مطلقا و آن بسیار دور است و اگر مراد رخصت باشد
آنهم خالی از اشکالی نیست هر چند ظاهر بعضی از اخبار دلالت بر آن
دارد خصوصا وقتی که کفن ضایع شود و در جائی که کفن را مقراض
می کنند آنرا باید در زند یا جمع کنند یا قطعه دیگر را بشی بکنند که بدن
او را بپوشد و هرگاه نجاست از خارج بدن میت یا کفن او برسد
ظاهر آنست که ازاله آن نیز واجب باشد **بحث هفتم** باید کفن

میت

میت اگر اهل چیزی او باشد و بعد از آن دینی او را میدهند و بعد
از او حابا را دهند از آن جز که بماند برای آنان میدهند و بعضی از زوجه
و مملوک که کفن آنها بر شوهر و آقاست چنانکه خواهیم گفت
و شستنیهای کفن را بعنوان از مال میت برداشتن مگر بر ضایع
وارث بالغ عاقل مگر اینکه وصیت کرده باشد و از ثلث جاری آید
و همچنین است سدر و کافور و سایر ما یحتاج غسل که همه را از اصل
مال میدارند و هرگاه میت مالی نداشته باشد بر مسلمانان واجب نیست
دادن کفن و سدر و کافور بلی مستحب است و ثواب عظیم دارد و در این
صورت کفن نداشته باشد و کسی هم نیز غالبا نبوده باشد عورت میت را
بپوشانند هر چند با کاه یا سنگ یا کلوخ باشد و دفن بکنند و از وجه زکوة جایز
است که میت را کفن کنند و بعضی واجب دانسته اند و وجوب آن
بر جهت معلوم نیست خصوصا هرگاه فقراء و محتاجین باشند و هم چنین
جایز است برداشتن سدر و کافور از وجه زکوة و بهتر آنست که زکوة را
باهل و عیال او هرگاه بر وجه استحقاق زکوة باشند بدهند که آنها کفن
کنند و هرگاه میت زوجه باشد و زکوة بر شوهر مستحق بدهند که ملک
او بشود و در آن وقت واجب میشود در او کفن کردن و هم چنین هرگاه
میت غلام باشد یا آقای او بدهند و اگر کفن [illegible] کفن زوجه بر شوهر است
و کفن بنده بر آقای اوست بشرط اینکه آنها قادر باشند یعنی

از فوت بکشد نه روز واجب النفقه خود بقدر کفن داشته
باشند و بعضی ملحق کرده اند بکفن زن و بنده سدر و کافور و سایر مؤنه
تجهیز را و آن دو در بیت و فرقی نگذاشته اند در زن میان دائمه و منقطعه
و مطیعه و ناشزه و حرّه و امه و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است

مطلب چهارم در نماز میت است و در آن چند بحث است

بحث اول واجب است نماز کردن بر میت هر مسلمانی که اظهار شهادتین
بکند مگر اجماعی که انکار یکی از ضروریات دین کنند مثل کسیکه
انکار کنند وجوب نمازهای پنجگانه یا روزه مبارک رمضان را یا مثل
جسمانی و امثال اینها را و همچنین خوارج و نواصب یعنی آنهائیکه اظهار
عداوت امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه معصومین ع بکنند و همچنین غالیها یعنی
آنهائیکه قائل شده اند باینکه امیرالمؤمنین ع خداست یا پیغمبر ص یا دیگری
از ائمه را خدا دانند و اما مخالفین از اهل سنت که اظهار عداوت
اهل طاهرین ع نمیکنند پس مشهور آن است که بر آنها نماز باید کرد و جمع
از علما واجب ندانسته اند بلکه جایز نمی دانند و احوط آن است که نماز را
ترک نکنند و از کلام جمعی ظاهر میشود که بطریق ایشان نماز بکنند و اما
در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و بر کفار
دیگر از مشرکین ذمی و غیر ذمی و ... نماز نباید کرد و اما اطفال
و دیوانگان که پدر یا مادر آنها مسلمان باشند پس در حکم مسلمانند

و همچنین

و همچنین طفلی را که در بلاد اسلام یافته باشند هر چند معرفتی باسلام پدر
و مادر او نداشته باشند و مشهور و اقوی آنستکه طفلی که شش سال او
تمام نشده باشد نماز بر او واجب نیست و بعد از تمام شدن شش سال
واجب میشود و بعضی میگویند که همینکه زنده متولد شود و صدا کند
واجب میشود و بعضی گفته اند که تا مکلف نشود واجب نمیشود و
این هر دو قول ضعیف است و بعضی سنت دانسته اند که قبل از شش
سال نماز بکنند بجهت احادیث که وارد شده است و اظهر آن است
که قول است بر تقیه و احتمال استحباب هم هست لیکن احوط ترک است

بحث دوم اختیار نماز کردن بر میت با کسی است که وارث
میت است تا او رخصت ندهد دیگری نمیتواند نه از خویشان او و نه
غیر ایشان مگر شوهر بر زن که او بر همه کس مقدم است و احوط
آن است که هرگاه میت وصیت کرده که فلان شخص بر او نماز بکند و آن شخص
وارث نباشد ولی نباشد آن وصی بدون اذن وارث نماز
نکند بلکه مشهور میان علما وجوب آن نیست و اما تقدیم بعضی
از وارثان بر بعضی پس آن بعد از این مذکور میشود و از
جمعی از اصحاب ظاهر میشود که مراد از اولویت در پیش
نماز ایستادن است نه رخصت دادن و لهذا در پیش نماز شخصی نه مظنی

نماز پس هرگاه کسی تنها بر میت نماز کند یا داخل صف
مؤمنین باشد بدون اذن ولی یا کسی باشد و گمان چنان است که
مراد نمازی باشد که واجب کفایی با آن ساقط شود خواه فرادا
باشد که کسی اول بار بیاید و بر میت نماز بجا آورد و با امامی باشد
که بدون رخصت پیش بایستد و جمعی با او اقتدا کنند بجهت اینکه اشخاص
در حالات و صلاح و مظنه اجابت دعا مختلف میباشند کاملست
که ولی میخواهد که فرض نماز بر میت بفعل اینکس ساقط شود
یا او اعتماد دارد نه غیر او و اما در صورتیکه جماعت منعقد شد پس
داخل شدن در آن مؤمنین و یا فرادا نماز کردن در اثنای انعقاد
[illegible] ضرری و نقصی بخواهش و تمامی [illegible] ندارد و بدون رخصت
او جایز است و هرگاه وارث پدر و پسر میت باشند پدر بر
پسر مقدم است و پسر مقدم است بر غیر او و هرگاه پدر و پسر
هیچکدام نباشند اختیار را با هر دو خواهرست و دور نیست که [illegible]
بر دختر مقدم باشد با وجود نبودن کسی از طبقه اول میراث
هیچکسی از طبقه دوم ولایت ندارد و بعد از آنکه طبقه اول که
پدر و مادر و اولادست نباشند اختیار با طبقه دوم است که برادر
و خواهر و اجداد است و دور نیست که جد پدری بر برادر مقدم
باشد

باشد و بعد از آن هر کس بمیت نزدیکتر است مقدم است پس هر که
نسبت بمیت دارا تر باشد و دور نیست که برادر پدری تنها بر پدری
تنها مقدم باشد و همچنین سایر طبقات هرگاه مثل اعمام و اخوال
و اولاد ایشان و غیر آنها در آنها ملاحظه دوری و نزدیکی
طبقه از طبقات هرگاه مرد و زن هر دو باشند مرد بر زن
مقدم است هر چند زن بمیت نزدیکتر باشد مگر اینکه مرد صغیر یا دیوانه
باشد و زن کبیره و عاقله که در آن صورت ولایت با زن است
و بنده را هیچ طبقه ولایت نباشد خواه حر باشد خواه نزدیک خواه
غلام باشد و خواه کنیز هرگاه در یکی از طبقات میراث شخص بالغ
عاقل [illegible] نباشد دور نیست که ولایت ساقط باشد و بطبقه دیگر نمی رسد
بلکه مسلمانان میتوانند نماز کنند نهایت احوط آن است که بدون
اذن اهل طبقه دوم کسی نماز نکنند و احتمال دارد که اذن
حاکم شرع کافی باشد در این صورت لیکن دلیل بر وجوب
بحکم [illegible] معلوم نیست و همچنین هرگاه ولی حقیقی که وارث در آن
طبقه است غایب باشد اظهر آن است که ولایت ساقط است
حتی از حاکم شرع و مسلمانان مساوی اند و احوط اعتبار
اذن حاکم شرع است و هرگاه اولیاء در مرتبه ولایت مساوی باشند

در یک طبقه حکم پیش نماز یکی کردن و گاه در اینجا ملحق است نماز
بو ترتیب در تقدیم اَفقَه بر اَقرَء چنانکه بیان کردیم در مبحث جمعه
و همچنین در سایر مرجحات و همچنین اولیاء هرگاه اذن
بدهند بدیگری که امامت کند در این شخص هم ملاحظه این مرجحات
بکنند و این معنی مستحب است نه واجب و سنت است
هرگاه هاشمی باشد که جامع شرایط امامت باشد و اولیا
او را مقدم دارد و سنت است در جماعت نماز میت
که امام پیش بایستد و ماموم عقب سر هر چند یکنفر باشد خصوصاً
هرگاه ماموم زن باشد زنان در صف جماعت عقب مردان
بایستند و هرگاه حایض باشد از صف جدا بایستد تنها و جایز
است امامت کردن زن از برای زنان نهایت مکروه است
که پیش بایستد بلکه مستحب است که میان صف بایستد و هم
چنین است حکم جماعت مردان عریان و اگر حکم این را ملحق
کنیم بجومیه پس باید نشسته نماز کنند بجهت آنکه در جماعت
ایمن از مطلع نیستند احوط ترک قیام است **مبحث سیم**
در کیفیت نماز میت است بنابر مذهب امامیه پنج تکبیر است

وسنیان

[illegible]

و سنیان چهار تکبیر میدانند و هرگاه کسی خواهد از سنیان که بر آن
نماز کند چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشان است و مشهور این است
که ذکر و دعا چهار است اول شهادتین دوم صلوات بر محمد و آل محمد سیم
دعا از برای مؤمنین و مؤمنات چهارم دعا برای میت است و جمعی بر این
دعوی اجماع کرده اند و مشهور آن است که واجب است که بعد از تکبیر
اول شهادتین را بگوید و بعد از تکبیر دوم صلوات را و بعد از تکبیر سیم
دعای مؤمنین و مؤمنات را و بعد از تکبیر چهارم دعای میت را و بعد از
تکبیر پنجم دعا واجب نیست و بعضی از علما گفته اند که همه این
ذکرها را بعد از هر یک از تکبیرات بگوید و اگر چنین کند بهتر است
پس بنابر مشهور و اقوی اقل واجب نماز میت همین است که نیت
کند و تکبیر بگوید و بعد از آن بگوید اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلّا الله
و اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله و بعد از آن تکبیر دوم را
بگوید و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن تکبیر
سیم را بگوید و بگوید اَللّٰهُمَّ اغفِر لِلمُؤمِنِینَ وَ المُؤمِنَاتِ و بعد از آن
چهارم بگوید و بگوید اَللّٰهُمَّ اغفِر لِهٰذَا المَیِّتِ و بعد از آن تکبیر پنجم را
بگوید و خلاص شود و بنابر قول دیگر هم که این همه ذکرها را بعد از هر یک
از تکبیرات بگوید و این اقل واجب است و افضل آن است که ادعیه
که در احادیث و کلام علما که ذکر شده بخوانند پس بنابر قول مشهور

بعد از نیت بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له الها واحدا احدا فردا صمدا حیا قیوما دائما
ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا لا اله الا الله الواحد
القهار ربنا ورب آبائنا الاولین واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة پس بگوید الله اکبر اللهم صل
علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وارحم
محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت
علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل علی
جمیع الانبیاء والمرسلین پس بگوید الله اکبر اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
الاحیاء منهم والاموات تابع اللهم بیننا وبینهم
بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء
قدیر پس بگوید الله اکبر اللهم ان هذا
عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک
وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه
الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد
فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر
له

والشیء هذا الصلف من رحمن وجمیع عباد الله الصالحین

له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین
واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه ب
رحمتک یا ارحم الراحمین پس بگوید الله اکبر و فارغ
شود و مستحب است که بعد از تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوک عفوک
و اگر میت زن باشد بگوید اللهم ان هذه امتک وابنة
عبدک وابنة امتک نزلت بک وانت خیر
منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا وانت
اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی
احسانها وان کانت مسیئة فتجاوز عنها واغفر
لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین واخلف
علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک یا ارحم
الراحمین و هرگاه میت خنثی باشد میخواهد ضمیرها را مذکر بیاورد
میخواهد مونث و بجای عبدک وامتک بگوید زوجک و بجای ابن
و ابنت بگوید ولد و بنابر قول بعضی علما که همه اذکار را بعد از هر یک
از تکبیرات میخوانند بهتر آن است که چنانکه در روایات وارد شده
بخوانند و جامع ترین آن روایات روایت سماعه است و در
آنی مذکورات که بعد از هر یک از چهار تکبیر اول میخوانند اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انک [illegible] فتجعلنا

من المؤمنین والمؤمنات [illegible] قلوبنا علی قلوب اخیارنا

واهدنا لما اختلف فیه من الحق باذنک انک

تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم هذا عبدک

وابن عبدک وابن امتک وانت اعلم به منا افتقر

الی رحمتک واستغنیت عنه اللهم فتجاوز عن سیئاته

وزد فی حسناته واغفر له وارحمه ونور له فی قبره

ولقنه حجته والحقه بنبیه صلی الله علیه وآله

ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده اینها که مذکور شد

در وقتی است که میت مؤمن باشد یعنی شیعه اثنی عشریه باشد

هرچند معلوم نباشد که اصول دینی خود را با دلیل تحقیق اخذ کرده

باشد بلکه همین که در بلد شیعیان است و از جمله اینان است

همین بحرف دعا بخواند هرچند از حال او مطلع نباشد و هرگاه میت

مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم بر او نفرین کند و بعد از آن است

که اگر

اللهم [illegible] اگر [illegible] پس اگر دشمن اهل بیت باشد

بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک

وبلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه

اشد عذابک فانه کان یتولی اعدائک ویعادی

اولیائک ویبغض اهل بیت نبیک و از برای آنکه

که منکر حق باشد هرچند دشمنی اهل بیت نداشته باشد بگوید اللهم املأ جوفه

وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب و هرگاه

مستضعف باشد یعنی مذهب اهل خلاف را داشته باشد لکن از روی

ضعف عقل و نادانی اختیار کرده باشد یا آنکه مخالف با اهل حق باشد اما تعصب و عداوتی

نداشته باشد با کسی که اهل بیت را دارد لکن از دشمنان ایشان تبری

و هر یک از اینها که باشد برای او این دعا بخواند اللهم اغفر للذین تابوا

واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و در وقتی که مستضعف

نیست که از حال این دانیم بحسب ضعف عقل معرفت درستی

ندارد و مذهب خود ندارند و اعتقادهای خود را بالتمام نمی‌دانند لکن

اقرار بدین اما همه دارند و از جمله این نحو بگوید مجهول باشد و هرگاه

میت غریب باشد و حال او معلوم نباشد و عقیده او هم ندانند از برای او

بگوید اللهم ان هذه النفس انت احییتها وانت امتها

اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت و هرگاه

سبب طفل باشد بگوید اللهم اجعله لنا و لابویه سلفا و فرطا
و اجرا و مراد از طفل نابالغ است هرچند نماز بر او واجب باشد و هرگاه یکی
از والدین او کافر باشد دعا را بخصوص مؤمن از ایشان بکند مثل اینکه
پدر او مؤمن است بگوید اللهم اجعله لابیه و لنا سلفا
و اگر مادر او مؤمن باشد بگوید اللهم اجعله لامه و لنا سلفا
و بدانکه این پنج تکبیر رکن این نماز است هرگاه یکی را ترک کند یا سهواً
ترک کند و بخاطرش نیاید تا مشتغل بمنافی آید در وقت تدارک بکند زیرا
نماز او باطل است مثل اینکه نیت نکرده باشد یا عمداً ترک کند و هرگاه
بخاطرش آید قبل از این تدارک کند و هرگاه شک در عدد دیگر کند بنا بر اقل بنا بر
و احتمال بهم رسد در وقتی که اعتبار کنیم نیت و قصد هر یک از
تکبیرات را چنانکه اظهر است و اینها را هر یک ممتاز دانیم از دیگری
باینکه این تکبیر اول است و این تکبیر دوم است و همچنین خصوصاً با
مشهور که هر یک از اینها دعائی مخصوص در عقب است
و باید چون این سهواً یکی از تکبیرات را با دعای او فراموش کنیم
و تکبیر بعد او را با دعای او بخوانیم و بعد از آن بخاطر بیاید که سهو
کرده ایم بجهت اینکه اگر برگردیم و تکبیر فراموش شده را با دعای او بخوانیم و بعد
از آن تکبیرها بعد از آن مرتبه دیگر با دعای او بخوانیم تعدد رکنی لازم
می آید و اگر نکنیم نقصان رکنی لازم می آید و اگر با آن سهو شده با دعای

بعد از این

بعد از این که خوانده ایم بخوانیم دلیلی بر آن نیست و همچنین اگر خواهیم
عدول کنیم تکبیر بعد را با قبل آن اگرچه هم دلیلی بر آن واضح نیست
و احوط در امثال اینها اعاده است و اگر اعتبار نکنیم نیت و قصد هر یک
از تکبیرات را ظاهر آنست که اعاده تکبیر و دعا در کار نباشد چونکه
که عدد را تمام کند کافیست و بنابرین بجهت دعای فوت شده
تدارکی در کار نیست و بهتر آنست که همان دعای را که فوت شده بعد
بعد از باقی تکبیرات بخواند و این اشکال که گفتیم هم وارد می آید در
صورتی که شک در عدد کردیم یا شک در اول داریم و یا بنا بر اقل
گردیم و بنا را بر اقل گذاشتیم و تمام کردیم و بعد از آن بخاطر آید که کرده
بودیم پس در بسیاری از صورتها تعدد رکنی لازم می آید و فقها
متعرض این تفصیلات نشده اند و احوط بلکه اظهر آن است که قصد معینه
عددی در تکبیرات معتبر نیست خصوصاً بنا بر مختار ما که واجب نیست که بعد هر تکبیری
دعای مخصوصی بآن خوانده شود و باین سبب در صورتهائی که اشکال
کردیم همه جا اعاده کند و اما از یاد کردن تکبیر در بین تکبیرات و ادعیه
بقصد ذکر نه بجهت تکبیر نماز پس ظاهر این است که ضرر ندارد و اما
دعاها پس اینها جزو رکنی نیستند و زیاد و کم آن منشاء بطلان
نماز نمیشود و دعاهائی که فراموش شود بعد از تکبیرات لاحق بخوانند

چهارم واجبست در بین نماز نیت و حقیقت نیت را
مکرر دانستی و حاصل آن اینست که قصد کنی که این فعل میت را
میکنم قربة الی الله و قصد وجوب و استحباب واجب نیست
لکن احوط است و بمعنی قصد اینکه واجب کفائی است جزو نیت
و واجبست قیام با امکان آن و قیام رکن این نماز است و هرگاه
عاجز باشد از ایستادن بهر نحو که ممکن باشد بکند بتفصیلی که در نماز
یومیه مذکور شد و هرگاه با وجود کسی که قادر بر قیام باشد شخصی که
عاجز از قیام است نماز کند بنحوی که ممکن او باشد اظهر آنست که
نماز از قادر ساقط نمیشود و واجبست تعیین میت در نماز
هرچند باشاره باشد و واجب نیست که شخص او را بشناسد بلکه
همین قدر کافی است که نیت کند هر کرا که امام نیت کرده است
که بر او نماز کند و هرگاه گمان کند که میت زید است و بقصد
زید نماز کند و آخر معلوم شود که عمرو بوده است نماز صحیح نیست
با اگر قصد داشته که بهمین جنازه حاضر نماز کند هر که خواهد باشد
خواه زید و خواه عمرو لیکن مظنه داشته باشد که زید است و بعد معلوم
شود که عمرو بوده است در اینجا نماز صحیح است و واجبست که در حالی
سر جنازه باشند و اینکه سر میت بجانب راست او باشد مکرر در

ماموم

در ماموم که صف آنها از سر میت جی بگذرد و باید که در آنحال میت را
رو ببالا خوابانیده باشند و هرگاه سر میت را بطرف چپ مصلی گذاشته
باشند و نماز کرده باشند باید نماز را اعاده کنند مادامی که او را در قبر
نگذاشته اند و هرگاه او را در قبر گذاشته باشند دیگر اعاده
در کار نیست و باید که میت پیش روی مصلی باشد و بسیار دور
نباشد که در عرف بگویند که بر این میت نماز میکند بلکه مستحب است
که چنان باشند که هرگاه بادی بوزد جامه او را بر روی میت بیندازد
و اما دوری امام هرگاه بسبب کثرت صفوف نماز گذارندگان باشد پس
آن ضرر ندارد هرچند بسیار دور شود و در بین نماز قرائت و سلام
واجب نیست و مشهور و اقوی اینست که رجحان ندارد بلکه سلام
جایز هم نیست و کسی قایل بجواز بغیر این چند جز از برای اعلام
نیست و اخبار دینی که دلالت بر جواز دارد موافق بر تقیه است و احوط
آنست که قرائت هم نکنند اگرچه حکم بحرمت آن بلکه مرجوحیت
آن محل اشکال است و شیخ دعوی اجماع بر کراهت آن کرده و شهید
منع اجماع کرده است و در این نماز طهارت از حدث شرط نیست
اجماعا و جنب و حائض هم میتوانند نماز کرد ولی مستحب است که با طهارت باشد
و اما پاکی بدن و جامه از نجاسات پس اظهر وجوب است و همچنین
کلام در لزوم ساتر و ملاحظه سایر احکام و جامه و بدن و غیر آنها از شرایط

که در نماز بوستیه ثابت نیست واحوط آن است که همه آنها را بجای آورد
وجایز است تیمم کردن برای آن با وجود آب چنانکه گذشت واما
جهر واخفات در نماز میت پس اظهر استحباب جهر است
در تکبیرات از برای امام بجهت اعلام ماموین وبهمین جهت میتوان
گفت که در دعا هم اقرب جهر است در وقتی که ماموین دعا را ندانسته و
باید که متابعت امام کنند تا توانسته خوانند چنانکه غالب مردم چنین
اند وبعضی گفته اند در دعا مستحب است اخفات بجهت آنکه الدعا است
از زیاد اقرب است باجابت واین مستحسن در صورتیکه ماموین محتاج نیستند
بجهر نیست واما در غیر امام پس در ماموین اخفات است چنانکه
ظاهر است که اگر دل واسع علی است و منفرد مختار است وشاید اخفات
بهتر باشد خصوصا در دعاها پنجم سنت است که برابر کمر مرد بایستد
وبرابر سینه زن و یا برابر سر زن و سینه مرد بایستد وبهر یک از
این دو قسم استحباب عمل می آید و هرگاه خواهد بر مرد و زن هر دو یک نماز
بکند جایز است وسنت است که درین وقت مرد را نزدیک امام
بگذارند و زن را پیشتر از مرد بگذارند بسمت قبله و سینه زن را
برابر کمر مرد بگذارند که امام در مقام فضیلت نسبت بهر دو بایستد
وهرگاه مرد و زن وطفل با هم جمع شوند وخواهد که بر همه یک نماز بکنند
جایز است چنانکه گفتیم ومستحب است که اول مرد را نزدیک امام بگذارند

وزن را

وزن را پیشتر از مرد بگذارند بسمت قبله و سینه زن را برابر کمر مرد
بگذارند که در مقام فضیلت نسبت بهر دو بایستد وهرگاه مرد و زن امام
وطفل با هم جمع شوند وخواهد که بر همه یک نماز کنند جایز است چنانکه
گفتیم ومستحب است که اول مرد را نزدیک امام بگذارند اما پس پس
اظهر آنست که اگر شش سال داشته که نماز کردن بر او واجب است او را
متصل بمرد بگذارند و زن را از طرف او بگذارند و اگر آزاد و برابر بنده مقدم میدارند
یعنی با امام نزدیکتر میگذارند و از اخبار و کلام علما مستفاد میشود که آزاد
مقدم است یعنی باید با امام نزدیکتر باشد پس هرگاه جمع شود اصناف مذکوره
وغیر آنها مرد آزاد را پیش امام میگذارند و بعد از آن پسر شش ساله را و بعد از آن
غلام را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش ساله را
و بعد دختر نابالغ را و در صورت معارضه آزاد بودن با مرد بودن مثل آنکه
زن آزادی باشد با غلام اشهر آنست که جانب مرد بودن مقدم است
ومستحب است که جنازه را مدرج بگذارند یعنی مرد را بگذارند پس سر
مرد دوم را بپهلوی کتف مرد اول بگذارند و همچنین و امام در میان آنها
می ایستد وهرگاه زنها تنها باشند سر زن را بپهلوی کفل مرد اخری میگذارند
وسر زن دوم را بپهلوی کفل زن اولی و همچنین و بعد از آن امام در میان
مردها می ایستد و نماز میکند بر همه و بدانکه یک نماز بر چند میت کردن
جایز است و در دفعه مقدار یک صف باشند یا بعضی که بر همه نماز واجب است

با بر همه سنت باشد اشکالی نیست قصد چکند که نماز میکنم بر همه این
جنازها واجب قربة الی الله و اگر مختلف باشند مثل اینکه بعضی از آنها
طفلی باشد که کمتر از شش سال داشته و باقی بر ایشان نماز واجب باشد
در اینجا قصد قربت کافی است دیگر وجوب و استحباب نمی خواهد و
سنت است از برای مصلی که در تکبیر اول دستهای خود را بردارد
اجماعا و در باقی تکبیرات خلاف است و اقرب استحباب است
در جمیع هر چند اشهر خلاف آنست و سنت است کندن کفش از
پا بلکه برهنه کردن پا اگر بر جائی برسد سنت است و مکروه است نماز
کردن با کفش و با چکمه پاک نیست هر چند کندن آنهم بهتر است و سنت است
که امام بلکه ماموم یعنی جنازه را بردارند و نشسته باشند تا جنازه برخیزد و
سنت است که نماز کنند بر میت در جایی که همیشه در آنجا نماز میشود
تا بر مردم آسان باشد و جمعیت بیشتر شود و در حدیث و در حدیث
صحیح وارد شده است که هرگاه شخصی در جنازه او حاضر شوند از مومنین
و بگویند اللّهمّ إنّا لا نعلم منه إلّا خیراً و أنت أعلم به
منّا یعنی خداوندا ما از این نمیدانیم از او مگر خوبی دانا تری باو از ما
حق تعالی میفرماید قد أجزت شهادتکم و غفرت له ما
أعلم ممّا لا تعلمون یعنی بتحقیق که من قبول کردم و روا داشتم
شهادت شما را و آمرزیدم از برای او آنچه را میدانم از گناهان او
که شما نمیدانید

که شما نمیدانید و مکروه است نماز کردن در مسجد ها بغیر مسجد مکه

تمام

تتمه

اختلاف کرده اند علما در تکرار نماز میتی که بر او نماز کرده
باشند و ظاهر اینست که جایز بودن اتفاقی است لکن بعضی مکروه
دانسته اند مطلقا و بعضی مستحب دانسته اند مطلقا و بعضی مکروه دانسته اند
تکرار نماز کردن بجماعت نه فرادی را و بعضی گفته اند که کسیکه بر او
نماز کرده است از برای او مکروه است نه برای غیر او و بعضی علاوه
کرده اند بر این اینکه این در وقتی است که خوف نباشد بر میت و
منافات با تعجیل دفن نداشته پس اگر خوف بر میت باشد و
منافی تعجیل باشد مطلقا مکروه است و احادیث در این باب اختلاف
بسیار دارد و علامه را در مختلف کراهت مطلق را نسبت بمشهور
علما داده است و ظاهر این است که خیلی نباشد چنانکه از کلام
شهید نیز ظاهر میشود و اظهر در نظر حقیر این است که جایز است
بدون کراهتی از برای کسیکه بر آن میت نماز نکرده باشند
خواه امام باشند خواه ماموم و خواه منفرد و هم خیلی جایز است
که امامی که بجماعت نماز کرده اعاده کند برای جماعتی دیگر که
نماز نکرده اند چنانکه جناب امیر المومنین ع بر سهل ابن حنیف کرد
که هر جماعتی میرسیدند عرض میکردند یا امیر المومنین نماز نرسیدیم بنماز
سهل حضرت میفرمود جنازه را بگذارند برای ایشان نیز نماز

باعلی قاضی

میکرد تا پنج نماز شد و از برای غیر اینها که گفتیم مکروه است مثل منفردی
که به تنهائی نماز کرده باشد و خواهد که باز تنها بکند یا امام و ماموم هائی
که نماز کرده باشند بجماعت و خواهند که باز بجماعت بکنند یا هر یک
خواهند فرادی بکنند و هم چنین و اما ماموم هائی که یکدفعه بجماعت کرده
باشند و خواهند تا با جماعت دیگر بکنند که امام هر دو جماعت یکی
باشد لکن نماز را از برای طائفه دیگر اعاده میکند یا منفردی
که یکدفعه کرده است و خواهد تا با جماعت بکند پس کراهت آن معلوم
نیست چنانکه استحباب آن نیز وضوحی ندارد و ظاهر آن است که
منافات نعجل منفرد نباشد در آنجائی که گفتیم کراهت نیست بلی اگر خوف
فساد میت یا تلف آن باشد در اینجا دیگر کراهت معنی ندارد
بلکه جایز نیست **هفتم** جایز نماز کردن بر میت قبل از
غسل دادن و کفن کردن با امکان آن پس اگر کسی عمداً یا سهواً
نماز را قبل از غسل و کفن بکند باطل است باید اعاده کند و هر گاه میت کفن
نداشته باشد او را در قبر میگذارند و عورت او را می پوشانند هر چند
بخشت و سنگ باشد و بر او نماز می کنند و اظهر در نزد حقیر این است
که این در وقتی است که در بیرون نتوان عورت او را پوشانیده
نماز کرد اگر ممکن باشد این مقدم و ستر عورت واجب است هر چند
اینی باشد از نظر کننده و اگر اتفاق افتاده که بر میت نماز نکرده باشند (افتد)

تا دفن

تا دفن شده باشد پس اقوی در نزد حقیر این است که واجب است
نماز کردن بر قبر او مادامی که بدن او قابلیت دارد و بر او صادق است
که میت آدمی است و بعضی گفته اند واجب نیست اما جایز است
و اما میتی که بر او نماز کرده باشند و دفن کرده باشند و نماز کردن
بر قبر او خلاف است و مشهور این است که جایز است از برای کسیکه
بر او نماز نکرده است اینکه نماز کند لکن اختلاف کرده اند در
مدت جواز بعضی گفته اند تا یکشبانه روز و بعضی گفته اند تا سه
روز و بعضی گفته اند که مادامی که صورت میت متغیر نشده باشد
و بعضی اطلاق کرده اند جواز را چنانکه مشهور میان علماء است که در اینجا
حکم بجواز کرده اند و کراهت را نگفته اند و این موید آن است
که نسبت کراهت بمشهور در بحث سابق چنانکه علامه کرده است
غفلت باشد با اینکه کراهت مخصوص ما قبل دفن است و بهر تقدیر اظهر در
نزد حقیر آن است که جایز است کسی که نماز بر میت نکرده
باشد بر قبر او نماز کند تا یکشبانه روز بلکه تا سه روز هم بدون
کراهت و اما کسی که نماز بر میت کرده باشد پس دلیلی بر جواز تکرار
او بر سر قبر نیافتم و کیفیت نماز بر قبر معروف است اینکه در خارج
قبر معروف است از لحاظ بودن میت در پیش رو بودن و اینکه
سر میت بجانب راست مصلی باشد و امثال اینها **هشتم** جایز است

کردن نماز میت بجماعت و فرادی و در این نماز امام متحمل نمی‌شود
چیزی را از ماموم و واجب است که تکبیرات را بگوید و دعاها را بخواند
و نیت اقتدا لازم است و تا امام تکبیرة الاحرام نگفته است ماموم
داخل نمی‌تواند شد و هرگاه ماموم در بین نماز برسد میتواند اقتدا
کند هرچند دو تکبیر گفته باشد و انتظار نمی‌کشد که امام تکبیر بگوید که دیگر
بعد از آن داخل شود پس هرگاه در بین دعا برسد نیت کند
و تکبیر بگوید و این یک تکبیر برای او محسوب میشود و باقی تکبیرات را با امام
بگوید و هرچند باقی بماند بعد از فراغ امام می‌گوید و جمعی از علما
گفته‌اند که این تکبیرات بعد از فراغ امام را متوالی بگوید چنانکه
حدیث صحیح بمضمون آن وارد است و جمعی دیگر از علما حمل آن
کرده‌اند بصورتی که بیم رسد که جنازه را بردارند و ببرند جنازه را
در جائی که نتوان برد نماز کرد اختیاراً و اگر نه باید ذکر یا دعای مانده را
هم بگوید و این اقوی است و هرگاه جنازه را بردارند تمام کند نماز را
هرچند در راه باشد و هرچند در نزد قبر باشد و هرچند بعد از دفن
باشد چنانکه در حدیث وارد شده و این روایت اشعار بوجوب
دعا هم دارد چنانکه گفتیم ولکن این را باید مقید کرد باینکه جنازه
بسمت قبله برود و شرائط نماز فوت نشود والا تکبیرات باقی مانده را
متوالی بگوید

متوالی بگوید و باین تصریح کرده‌اند جمعی از متاخرین و بیان کیفیت
دعا خواندن آنکسی را که در اثنای نماز میرسد در کلام علما بنظر
نخورده‌ام و قاعده اقتضای آن میکند که بعد از هر تکبیری ذکر آن
تکبیر را بگوید و متابعت امام در ذکر واجب نباشد و آنچه باقی ماند
بعد از فراغ امام خودش بخواند و هرگاه ماموم سبقت کند بر امام
در تکبیر پس اگر تکبیرة الاحرام است نماز او باطل است عمداً باشد
یا سهواً و هرگاه غیر آن باشد پس اگر سهواً باشد مستحب است
که اعاده کند تکبیر را و اگر عمداً باشد پس جمعی حکم کرده‌اند باینکه باید
همانجا بماند تا امام باو ملحق شود و نماز باطل نیست هرچند گناه کرده است
و حکم بصحت خالی از اشکال نیست و هرگاه سهواً ماموم پس افتد یک
تکبیر یا بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات را بگوید با اذکار و ملحق شود
و هرگاه عمداً باشد در آن نیز اشکال است ششم جایز است نماز
بر میت کردن و دفن کردن آن در شب بدون کراهتی و شیخ در
مبسوط گفته است که گذاشتن روز افضل است مگر اینکه خوفی بر
میت باشد از ماندن آن تا بصبح و این دو در بیشتر است اینکه
در روز گزارندگان نماز بیشتر میشود و امر بر مردم آسان
تر میشود هرچند عمومات تعجیل و خصوص بعضی دلالت دارد که در شب
دفن کنند و نماز جنازه در شب و دفن از اوقات پنجگانه نماز در نماز

تا قبل و غیر آن مذکور شد مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آن
و غیر آنها کراهتی ندارد و اگر اتفاق افتد نماز میت در وقت
نماز فریضه یومیه پس اگر یکی مضیق و یکی موسع باشد مضیق را مقدم
میدارند هر چند نماز آیات باشد مثل اینکه بر میت خوف فساد
یا تلف باشد و وقت نماز فریضه تنگ مقدم دارد و اما اگر وقت
هر دو تنگ باشد پس اقوی آنست که فریضه را مقدم بدارد و هر چند لازم
آید که میت را بی نماز دفن کنند و در این صورت نماز را بر قبر او
میکنند مگر اینکه ممکن نباشد دفن میت و کسی هم نباشد که دفن
کند و میت [illegible] بخیر نماز فریضه که معارضه ما بین نماز فریضه و دفن
میت باشد نه نماز میت پس در اینصورت ظاهر اینست که دفن
مقدم است نهایت این صورت بسیار نادر است که ممکن
نشود جمع ما بین نماز فریضه و دفن که معارضه کنند نماز فریضه
هر چند با ایماء و اشاره باشد بر دفن میت زیرا که هر گاه ممکن باشد
نماز فریضه را با ایماء و اشاره بکند و مشغول دفن بشود یا بر جمع ما بین
هر دو بکند بجهت اینکه احترام مسلم مقدم است بر اکمال واجبات
نماز با امکان نماز اضطراری و ظاهر اینست که حکم سایر نمازهای واجبی
هم حکم نماز یومیه باشد هر گاه جنازه را در اثنای نماز بر جنازه دیگر
حاضر بکنند جایز است که هر دو را شریک کند پس تکبیر دویم اولی را

تکبیر دویمی

میت

[illegible]

دویمی قرار میدهد و نیت نماز دویمی میکند و تکبیر را بقصد هر دو
میگوید و دعای هر دو را بعد از تکبیر میخواند صلوات را برای اولی میخواند
و شهادتین را برای دویمی و همچنین هر گاه در تکبیر سیم برسد همچنین
تا بآخر و هم چنین هر گاه جنازه سیمی را بیاورند او را هم با این دو جنازه شریک
می توان کرد و لیکن افضل آنست که نماز را برای اولی تمام کند و برای
دیگر از سر گیرد مگر اینکه خوف باشد بر دیگری و قطع کردن نماز و از
سر گرفتن باعث رفع خوف از او نشود و منشاء ضرری هم بر او
نشود پس در اینجا قطع کند و از سر گیرد و هر دو را شریک نکند و اما
قطع نماز و از سر گرفتن بدون خوف پس احوط ترک آن است

مطلب پنجم در دفن میت و مقدمات آنست و در آن چند بحث است

بحث اول سنت است متابعت جنازه یعنی با جنازه راه
رفتن و در آن ثواب عظیم است ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال
روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس متابعت
کند جنازه را پس از برای او است بهر گامی که بر گیرد صد هزار
حسنه و محو می شود از او صد هزار سیئه و بلندی شود از برای او صد هزار
درجه پس اگر نماز کند بر آن میت متابعت جنازه او خواهد کرد
صد هزار ملک که همه آنها طلب آمرزش میکنند برای او پس اگر
حاضر شود در دفن الجنازه موکل میکنند بر او این جماعت ملائکه را

طلب آمرزش می‌کند برای او تا از قبر اینکه شود و شرط نیست
در تحقیق ثواب است که همراه جنازه میت برود تا دفن او بکند یا آغاز
برگردد بلکه بهتر قدری که با میت راه می‌برد بهمان قدر ثواب
دارد و در پیش سر جنازه و طرف چپ و راست او راه رفتن
بهتر از پیش روی او است و از بسیاری از علما نقل شده است
در عقب [illegible] پیش رفتن و بعضی گفته اند که مکروه نیست و بعضی گفته اند
که اگر [illegible] جنازه دشمن اهل بیت باشد واجب است که عقب او راه رود
و پیش [illegible] ملائکه عذاب استقبال میکنند او را با نواع عذاب
[illegible] احادیث و [illegible] است بلکه در احادیث مطلق خلاف مذهب
هم مذکور است و اقرب کراهت است مطلقا و مکروه است سوار شدن
در حال تشییع [illegible] و عذر [illegible] در برگشتن سنت است
که اینکس در اتباع [illegible] عاقبت و خانه امر خود باشند و شکسته حال باشند وخاشع
و پند پذیر باشند و [illegible] و مکروه است خنده و لهو کردن و از بعضی اخبار
بر می‌آید که مکروه است ترک ردا و بعضی حرام دانسته اند و این در
غیر صاحب جنازه است که او رداء می‌گذارد تا فرق باشند میان او و سایر
مردم بلکه مستحب است که صاحب عزا مطلقا ممتاز باشد از دیگران بعلامتی
که او را بشناسند و سنت است جنازه بدوش کشیدن و در آن
دنیا [illegible] حاصل میشود و [illegible] مروت و علامت [illegible] است و ثواب

عظیم دارد

عظیم دارد و سنت است که جنازه را چهار کس [illegible] بردارند
بردارند و سنت است از برای هر کس که چهار [illegible] جنازه بگیرد
بهتر آنکه [illegible] باشد و افضل در کیفیت آن این است [illegible] و اقوی آنکه
اول [illegible] جنازه را دست چپ [illegible] از پیش
بگیرد شانه چپ خود و بعد از آن بیاید بطرف پای میت که
گوشه راست آخر تابوت است و آنرا نیز بر شانه چپ خود بگیرد
و بعد از آن گوشه چپ تابوت را که پای راست [illegible] بگیرد بر شانه
راست خود و بعد از آن [illegible] و گوشه چپ [illegible] تابوت
دست میت در آن است بر دوش راست خود و بعضی بعکس
این گفته اند و احادیث هم در این ظاهر نیست لکن طریق مشهور است
بجهت حدیث صحیحی که ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده است که
صریح است در این و ظاهر روایت علاء [illegible] نیز [illegible]
و این منافات ندارد با آنکه در روایت علاء فرموده اند که مثل دور
آسیا بگردد بجهت اینکه مراد از دور آسیا آنست که دور را قطع نکنند
و حرکت از طرف راست و چپ مخلوط نیست و این بر دست
مرتبه که [illegible] دور را قطع می‌کنند و بعد [illegible] دست
و پای یکطرف جنازه میروند [illegible] طرف دیگر و بعد از آن

می آیند بطواف پای طرف دیگر چنانکه روایت فضل ابن یونس بر آن
دارد و احوط آنست که بمقتضای هر دو قول عمل کنند **بحث دوم**
سنت است از برای کسیکه جنازه را ببیند اینکه بگوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ هٰذَا
مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِیمَانًا وَتَسْلِیمًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی تَعَزَّزَ بِا
لْقُدْرَةِ وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ و در حدیث است از حضرت
ع اینکه پیغمبر صلعم فرمود که هر که بگوید این را نمی ماند ملکی در آسمان مگر
اینکه بگرید از روی رحمت و رقت از برای صدای او و هم چنین
سنت است که بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوَادِ
الْمُخْتَرَمِ **بحث سیم** دفن کردن میت واجب کفائی است و بفعل بعضی
از مکلفین از دیگران ساقط میشود و اقل واجب آنست که او را
در گودالی پنهان کنند که محفوظ باشد بدن او از درنده کان و پوشیده
باشد بوی او از بنی آدم و جایز است که او را در سردابی بگذارند و کافی
نیست اینکه او را در تابوتی از سنگ یا غیر آن بگذارند در روی زمین و هم
چنین کافی نیست که خانه کوچکی در روی زمین بسازند که او را در آن
پنهان کنند بلی هرگاه در تابوت بگذارند و در زمین دفن کنند جایز است
لکن کراهت دارد و اینها که گفتیم در حالت اختیار است و اما در حالت
اضطراری مثل اینکه زمین بسیار سخت باشد که نتوان قبر کند یا برف
بسیار باشد

بسیار باشد یا زمین یخ کرده باشد و نتوان او را بجای دیگر نقل
کرد بسبب بسیاری مسافت یا خوف فساد میت یا امثال اینها
در اینجا بهتر معتبر شود که خانه برای او در روی زمین بسازند
یا در تابوت سنگی یا امثال آن در روی زمین پنهان کنند چنان کنند
و لیکن بقدر مقدور آن حکمت را ترک نکنند یعنی محفوظ ماندن در
بدن او از درنده کان و مخفی بودن او از انسان و هر گاه مرده
بعمل نیاید هر کدام که ممکن است بعمل آورند و کسیکه در دریا بمیرد
واجب است که او را غسل بدهند و کفن کنند و نماز بر او بکنند و او را
بخشکی ببرند بجهت دفن و یا صبر کنند که تا بخشکی برسند و هرگاه ممکن باشد
و خرجی لازم نیاید و فسادی بر میت رو ندهد و هرگاه نباشد و در
تاخیر یکی از آن امور حاصل شود او را در خمره یا آنچه شبیه به آن باشد
بگذارند و سر او را ببندند و در دریا بیندازند تا اینکه او را سنگین کنند
یا اینکه سنگی یا آهنی بپای او ببندند یا جای دیگر او و او را در آب اندازند
که فرو رود و احوط آنست که در حین انداختن رو بقبله باشند هر چند
وجوب آن ظاهر نیست بلی واجب است در فرو بردن آب خوابانیدن
میت رو بدست در حالی که روی او بسمت قبله باشد و هم چنین در
تابوت و خانه کوچکی که برای او در روی زمین میسازند در حال
اضطرار و هرگاه زن کافره بمیرد و حامله باشد از مسلمانی او را در

مقبرهٔ مسلمانان دفن کنند و نبش او را بقبله می کنند تا روی
آن طفل بطرف قبله باشد **بحث چهارم** سنت است که در قبر را
بکنند بقدر قامت انسان یا بحد چنبر گردن و زیاده بر آنها مکروه است
و فرقی در این ما بین مرد و زن نیست و مستحب است که لحد بکنند
و از برای قبر آن اینست که طرفی که قبر تمام کنده شد در جانب قبله
آن مکان طولانا بدیوار قبر میکنند متصل بزمینی که میت را در
انجا بگذارند و شق کردن قبر کراهت دارد و معنی شق آن است
که در میان شبیه نهری میکنند که میت را در انجا گذارند و سقف
را آن قبر می دهند بلی هرگاه زمینی سست باشد که لحد نتوان کنند شق
کنند و اگر نتوانند که در این حال شبیه لحدی در جانب قبله
از خشت و گل و امثال آن بسازند بهتر است از شق و سنت است
که لحد وسیع باشد بقدری که توان در آن نشست **بحث پنجم** سنت است
که جنازه [illegible] نزدیک قبر بگذارند و از آنجا داخل کنند و جنازه زن را پای
پهلوی قبر رو بقبله بگذارند [illegible] و مستحب است که چون جنازه نزدیک قبر
برسد بزمین بگذارند و لحظه درنگ نمایند بجهت مهیا شدن او از برای
دفن و ساکن شدن هول قبر پس بردارند و قدری راه ببرند نزدیک
قبر و باز بزمین بگذارند و لحظه هم درنگ کنند پس بردارند و بر لب قبر بگذارند
و بعد از آن دفن کنند و در این فرقی میان مرد و زن نیست و از

کلام جمعی

کلام جمعی ظاهر میشود که نقل کردن سه دفعه از برای مرد است
و شهید ثانی در شرح لمعه نسبت آنرا بمشهور داده است و فرموده
که در اخبار حکایت سه دفعه مذکور نیست و در باب دفعات [illegible]
ابن بابویه در علل الشرایع نقل کرده اند و آن حدیث شامل
مرد و زن هر دو هست و گویا که چنان باور نکرده باشند
و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز فتوی بمضمون آن
داده و کلام بعضی دیگر هم ظاهر در عدم فرق است و کلام بعضی شبیه است
و مقصود اینان وضوح ندارد و اظهر آن است که فرقی ما بین
مرد و زن نیست و سنت است مرد را [illegible] از جانب
از جانب پای قبر داخل کنند باین طور که اول سر او را داخل
و بعد از آن باقی بدن را بخلاف زن که او را بعرض داخل میکنند
که سر و پای او بیکدفعه داخل قبر شود و مکروه است که ارحام میت
او را داخل قبر کنند هرگاه مرد باشد هرگاه زن باشد بهتر آن است که
شوهر او آنرا بقبر بگذارند و بعد از آن ارحام محارم هرگاه ارحام
نباشند زن صالحه او را بقبر بگذارد و هرگاه ممکن نباشد مرد بیگانه
صالحی و اگر پیر باشد بهتر است و هرکدام نزدیکتر باشند بزن [illegible] شوهر
طرف پای او را بگیرد و سنت است که هرگاه میت زن باشد جامه بر روی
قبر پوشانند تا وقتی که خشت بچینند و فارغ شوند و سنت است اینکه

کسی که میت را داخل قبر میکند و خود داخل میشود سر و پای برهنه باشند
و همه بندهای خود را باز کند غیر بند زیر جامه و سنت است در وقتی که
میت را از دست قبر میگذارد بگوید اَللّٰهُمَّ عَبْدُکَ وَ ابْنُ
عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهٖ
و اگر زن باشد بجای عبدک در اول امتک بگوید و بجای و ابن و
ابنة و بجای نزل نزلت بگوید و همچنین در مواضع دیگر از دعاها که
بعد مذکور میشود تفاوت مرد و زن را در کلمات دعا را ملاحظه کند
و در وقتی که میت را داخل قبر میکنند بگویند بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ
وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ اَللّٰهُمَّ
اِلٰی رَحْمَتِکَ لَا اِلٰی عَذَابِکَ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِی قَبْرِهٖ
وَ لَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَ ثَبِّتْهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَ قِنَا وَ
اِیَّاهُ عَذَابَ الْقَبْرِ و مستحب است که در وقتی که او را در قبر میگذارند
بندهای کفن را از جانب سر و پا بگشایند و روی او را باز کنند و پهلوی
روی او را باز کنند و پهلوی روی او را بر زمین برسانند و از برای او زیر
سری از خاک بسازند و در پشت سر او خشتی یا کلوخی بگذارند که میت
رو به بالا نیفتد و با او قدری از تربت مقدسه حضرت امام حسین
بگذارند شاید بهتر باشد و هر گاه مهری از تربت مقدسه نیز در برابر
روی بگذارند شاید بهتر باشد و سنت است که در وقتی که او را در قبر

گذاشت

گذاشت بگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و بخواند سوره
حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد
و آیة الکرسی و اینکه بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ
وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِی قَبْرِهٖ وَ اَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهٖ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِی
اِحْسَانِهٖ وَ اِنْ کَانَ مُسِیئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ
پس بگوید اَللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ صَاعِدْ
عَمَلَهُ وَ لَقِّهٖ مِنْکَ رِضْوَانًا و اینکه بگوید اَللّٰهُمَّ عَبْدُکَ
وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ
بِهٖ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِی قَبْرِهٖ وَ لَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَ اَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهٖ
وَ قِهٖ شَرَّ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ و اینکه بگوید هٰذَا عَبْدُکَ
فُلَانٌ و بجای فلان نام او را بگوید وَ ابْنُ عَبْدِکَ
قَدْ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهٖ قَدِ احْتَاجَ اِلٰی
رَحْمَتِکَ اَللّٰهُمَّ وَ لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْرًا وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِسَرِیرَتِهٖ
وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ بِعَلَانِیَتِهٖ اَللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ
جَنْبَیْهِ وَ لَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَ اجْعَلْ هٰذَا الْیَوْمَ خَیْرَ یَوْمٍ

که

ان عليه واجعل هذا القبر خير بيت نزل فيه
وصيّره الى خير مما كان فيه ووسّع له في مدخله
وآنس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تضلّنا
بعده وانگاه بگوید اللهم يا ربّ عبدك وابن عبدك
نزل بك وانت خير منزول به اللهم ان كان محسنا فزد
في احسانه وان كان مسيئا فتجاوز عنه والحقه بنبيّه
محمد صلى الله عليه وآله وصالح شيعته واهدنا
واياه الى صراط مستقيم اللهم عفوك عفوك و مستحب است تلقين
کند میت را و دست چپ را بر شانه او بگذارند و حرکت دهد میت

وشروع در تلقین و ذکر شهادتین و اسمای ائمه علیهم السلام بهر عبارتیکه
بگوید خوبست وجامعترین صورتهای تلقین آنست که بعضی از علمای
ما ذکر کرده اند و آن این است که در اول بار سه مرتبه بگوید اسمع
افهم واگر زن باشد بگوید اسمعي افهمي يا فلان بن فلان
وبجای [illegible] ابن فلان نام او و نام پدر او را بگوید واگر نام
ایشان نداند بگوید يا عبد الله ابن عبد الله واگر زن
باشد بگوید يا امة الله ابنة عبد الله هل انت على
العهد الذي فارقتنا عليه من شهادة ان لا اله

الا الله

الا الله وحده لا شريك له محمدا صلى الله عليه وآله وانّ
عبده ورسوله وسيّد النبيين وخاتم المرسلين
وانّ عليّاً امير المؤمنين وسيّد الوصيين وامام
افترض الله طاعته على العالمين وانّ الحسن والحسين
وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى
بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وجعفر بن محمد
وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن
محمد والحسن بن علي والقائم الحجة المهدي صلوا
ت الله عليهم ائمة المؤمنين وحجج الله على الخلق
اجمعين وائمتك ائمة هدى ابرار يا فلان بن فلان
نام انکس و پدر وی را بگوید اذا اتاك الملكان المقرّبان
رسولين من عند الله تبارك وتعالى فسئلاك
عن ربّك وعن نبيّك وعن دينك وعن كتابك وعن قبلتك
وعن ائمتك فلا تخف ولا تحزن وقل في جوابهما الله جلّ جلا
له ربّي ومحمد صلى الله عليه وآله نبيّي والاسلام
ديني والقرآن كتابي والكعبة قبلتي وامير المؤمنين علي
بن ابي طالب امامي والحسن بن علي المجتبى امامي
والحسين بن علي الشهيد بكربلاء امامي وعلي بن

زین العابدین امامی و محمد باقر علم النبیین امامی
و جعفر الصادق امامی و موسی الکاظم امامی و علی
الرضا امامی و محمد الجواد امامی و علی الهادی امامی
و الحسن العسکری امامی و الحجة المنتظر امامی هؤلاء
صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی و سادتی
و قادتی و شفعائی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء
فی الدنیا و الآخرة ثم اعلم یا فلان بن فلان ان الله
تبارک و تعالی نعم الرب و ان محمدا صلی الله
علیه و آله نعم الرسول و ان امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب و اولاده الائمة الاحد عشر نعم الائمة
و ان ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله حق
و ان الموت حق و سؤال منکر و نکیر فی القبر
حق و البعث حق و النشور حق و الصراط حق و المیزان
حق و تطایر الکتب حق و الجنة حق و النار حق و ان
الساعة آتیة لا ریب فیها و ان یبعث من فی القبور
پس بگوید افهمت یا فلان و در حدیث است که
میت در جواب میگوید بلی فهمیدم پس بگوید
ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله الی صراط

مستقیم

مستقیم عرف الله بینک و بین اولیائک فی مستقر من
رحمته پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه
و اصعد بروحه الیک و لقه منک برهانا اللهم
عفوک عفوک پس بعد از آن خشت بر لحد بگذارند
و خشتها را متصل بهم بگذارند و اگر رخنه داشته
باشد بگل و امثال آن بگیرند که خاک بر میت
نریزد و سنگ و آجر هم جواز چیدن دارد لکن گل و
خشت افضل است و بهتر آن است که از جانب سر شروع
کنند بخشت چیدن و مستحب است که در وقت
چیدن خشت این دعا را بخوانند اللهم صل
وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن
الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من
سواک فانما رحمتک للظالمین و بروایت دیگر
اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته
و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی
بها عن رحمة من سواک و احشره مع من کان یتولاه
و مستحب است که بیرون آمدن آید از جانب پای قبر خواه میت مرد باشد
و خواه زن و در وقت بیرون می آید بگوید انا لله و انا الیه

راجعون والحمد لله رب العالمين اللهم ارفع درجته
في اعلى عليين واخلف على عقبه في الغابرين وعندك
نحتسبه يا رب العالمين و اینکه حاضران برادر بپشتهای
دست خاک بر نزند و بگویند اللهم ايمانا بك وتصديقا
بكتابك هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله وما زادنا الا ايمانا وتسليما و اگر نتوانند دستها
از خاک بر کنند و قدری نگاه دارند و بر نزند و سه دفعه بگویند
اللهم ايمانا بك وتصديقا ببعثك هذا ما وعد
نا الله ورسوله اللهم زدنا ايمانا وتسليما
هم خوبست چنانکه در روایت معتبر وارد شده و شاید
که اینهم مستحب دیگر باشد و ریختن بر پشت دستها هم مستحب
دیگر است پس اگر هر دو را بکنند بهتر خواهد بود و سنتی است
از برای حکم ارحام میت بلکه مکروه است بجهت خاک ریختن بعلت
آنکه باعث سنگی دلها میشود و دوری از رحمت خدا تربیع قبر
سنت است که قبر را چهار گوشه بسازند و سطح هموار کنند و بلند کنند
از زمین بمقدار چهار انگشت تا بمقدار یک وجب و از زمین بیشتر بلند کردن
خوب نیست و شاید اکتفا بمقدار چهار انگشت گشاده بهتر باشد و سنت است
ریختن آب بر روی قبر و بهتر آن است که ابتدا بکند که در روایت

سالم بن مکرم

ابی
سالم بن مکرم وارد شده که بعد از هموار کردن قبر رو بقبله بایستند و قبر را
پشت بروی خود بگیرد و آب را بریزد از جانب سر میت از طرف
قبله دور بزند بعد آب را بر قبر او از جانب تا بر گردد بجانب سر میت
و آب را قطع نکنند تا دور تمام شود و هر چه زیاد آید بر وسط (از آب)
دست است بعد از آب ریختن دست بگذارند بر قبر و انگشتان را
از هم بگشایند و دست خود را بقوت بر قبر بگذارند که اثر دست
بر خاک ظاهر شود و در آن حال بگویند اللهم ارحم غربته وصل
وحدته وآنس وحشته واسكن اليه من رحمتك
ما يستغني بها عن رحمة من سواك واحشره مع من
كان يتولاه و هم بگویند اللهم جاف الارض عن
جنبيه واصعد اليك روحه ولقه منك رضوانا
واسكن قبره من رحمتك ما تغنيه بها عن رحمة
من سواك و بهتر این است که این دعا را در حالی که رو بقبله باشند
بخوانند و استحباب اینکه اثر دست در خاک ظاهر شود در غیر جای دفن
معلوم نیست و دلیلی در غیر آن نیافتم و در حدیث صحیح است که هر کس
بیاید در نزد قبر برادر مؤمن خود پس دست خود را بر قبر بگذارد
و هفت مرتبه سوره انا انزلناه في ليلة القدر بخواند
ایمن شود از فزع بزرگ یعنی فزع روز قیامت و ابن [illegible]

در چندین روایت نقل شده و در بعضی از آنها فرموده اند که رو
بقبله بخوانند و سنت است که بعد از برگشتن مردم ولی میت به بلند
ترین صدا عقاید حقه را تلقین کند بنحوی که گذشت و هر گاه خواهد دیگری را
امر کند که تلقین کند و این تلقین سیم است و در احادیث فرموده اند
که باعث آن میشود که دیگر نکیرین از سؤال او بر نگردند و بهتر آنست که در
حین تلقین رو بقبله نشینند در نزد سر میت هر گاه خوف باشد هموار
بگوید و از برای اطفال تلقین ثابت نیست شهید ره فرموده است
که ممکن است بجهة شعار اسلام نیز آنها را تلقین توان کرد و سنت است
که در نزد سر میت علامتی بگذارند از سنگ یا چوب تا معلوم باشد بلکه اسم
او را بر لوح سنگ یا چوب نقش کنند و حکمت اینها این است که معلوم
شود قبر او تا زیارت آن بکنند و ثواب بجهة زایر و میت هر دو حاصل
شود **بحث نهم** مکروه است فرش کردن قبر به تخته چوب مگر آن
که نزد ضرورت شرعی مثل آنکه زمین آب بسیار دارد و بار رطوبت
بسیار دارد و در آن وقت کراهت نخواهد داشت و اما فرش کردن
قبر بجامها و فرشها پس ظاهر آنست که حرام است و هم ضایع است چون که
باو دفن کردن از چیزهائی که قیمت داشته باشد اما پوشیدن لحد به
تختهای چوب پس دلیلی بر کراهت آن نیست و مکروه است که در
قبر بریزند از غیر خاک خود آن قبر و گل که از غیر آن باشد در روکار
نکنند

نکنند بلکه باید از خاک خود آن قبر گل بزنند و ابن جنید
از علمای ما گفته است که این در وقت دفن است اما بعد از آن باکی نیست
اما خشت بجهة لحد کار میبرند و همچنین نیز آجر و گچی که روی قبر را بآن
محکم میکنند ظاهر اینست که در اینها کراهتی نباشد خصوصا در خشت
لحد که ظاهرا مکروه نیست بجهة عدم امکان خشت غالبا مگر از خارج
و هم ضایع نکردن است گچ کاری کردن قبر یعنی گچ مالیدن و سفید
کردن و بعضی گفته اند که این کراهت بعد از کهنه شدن قبر است نه
در اول امر و اول اشهر و اظهر است و ظاهر آنست که کار کردن
گچ یا آجر و سنگ بجهة ساختن قبر مکروه نباشد خصوصا در بلادی
که خاک آن زبون باشد و محتاج باشد استحکام قبر بگچ کردن و همچنین کاری
مکروه است نو کردن قبر بعد از اندراس و کهنه شدن یعنی از نو درست
قبر را ساختن و اما هر گاه شکستگی بهم رسانیده باشد یا سوراخی افتاده باشد
مرمت کردن و صحیح کردن آن معلوم نیست که مکروه باشد و بعضی
گفته اند که هر گاه مقبره وقف باشد و میت خاک شده باشد حرام است
نو کردن قبر بجهة آنکه مانع میشود مردم را از دفن کردن و ظاهر
آنکه بعد از خاک شدن میت سلب دیگران حق در آن زمین نیست
و این سخن در وقتی که احتیاج مردم بآن زمین ثابت باشد
خوب است و اگر نه حکم بحرمت مشکل است و مکروه است بنا کردن

... و اگر نه حکم بحرمت مشکل است

جای در سرفه و مسجد قرار دادن آن و نماز در آن و بدانکه علمای
ما استثناء کرده اند از کراهت این امور بعض کج کاری کردن و نو
کردن و جاسازی و نماز کردن قبور انبیاء و ائمه علیهم السلام را
بسبب اجماع و اخباری که در فضیلت تعمیر آنها و متوجه شدن آنها
وارد شده است و هم چنین در نماز کردن در اینجاها و ثواب تقبیل و
بسیار داشتن نماز در اینجاها بلکه چنین است قبور اولاد ائمه و
علماء و صلحاء چنانکه همه در همه عصرها متداول بوده است در میان عامه
و خاصه و مکروه است دفن کردن دو میت در یک قبر مگر در حال
ضرورت و اما هرگاه میت را دفن کرده باشند و بعد از آن خواهند
قبر او را نبش کنند و میت دیگر بگذارند اظهر در آن حرمت است
و اما سردابها که متعارف است که بجهت اموات متعدده می سازند
پس جمعی از علماء گفته اند که مکروه است در آنها گذاشتن دو میت
و بیشتر و اما در اینجا نوبا بجهت در غیر دفعه اول نبش است و در
سرداب را گشودن و میت را دفن کردن پس نبش قبر نکنند که حرام باشد
پنجم مکروه است نقل کردن میت از بلدی به بلاد دیگر بلکه مستحب است
که او را زود دفن کنند و آن نقل کردن منافات دارد با تعجیل و از این
معنی استثناء کرده اند نقل باماکن مشرفه را و ظاهر این مسئله
اجماعی علمای ما است ولی جمعی شرط کرده اند که باید باعث هتک حرمت

و خواری

میت و خواری آن نباشد مثل اینکه بوی آن بد او مردم را متأذی
کنند و خون و چرک از او روان شود و مکرر او را از جا برداشته
و بار کنند و امثال اینها با وجود وصیت کردن میت با علم بحال
او که باین مذلتها راضی نبود که او را با آن امکنه ببرند این شرط مشکل است
بلی هرگاه معلوم شود که بردن او بیشتر نیست باید او جمعی از مؤمنانی
بلکه مریض شدن جمعی یا بجهت عدم امکان مفارقت و لزوم مرافقت
در آن صورت با وجود وصیت و علم برضای او هم میتوان نقل
کرد و بعضی از علمای ما گفته اند که جایز است نقل کردن میت
بغیر مشاهد ائمه علیهم السلام در وقتی که در آن مقبره جماعتی از صلحا باشند
باشند که از برکت ایشان و برکت زیارت ایشان منتفع شود
این سخن بد نیست و ظاهر اینست که اشکالی در نقل مثل دار المؤمنین
قم باشد خصوصاً مستلزم هتک و ناخوش داشتن میت نشود
این سخنها در وقتیست که قبل از دفن خواهند کنند اما نقل کردن
میت بعد از دفن پس در غیر مشاهد مشرفه مشهور حرمت است
و در مشاهد که جایز است و این قول دور نیست خصوصاً در
وقتی که وصیت کرده باشد که او را باماکن مشرفه ببرند و او را سهواً
یا عصیاناً در جای دیگر دفن کرده باشند بلکه در این صورت اظهر وجوب است
و کلام در لزوم هتک و خفت و خواری میت همان است که مذکور شد

شده و هرگاه میت وصیت نکرده باشد باز رجال او رضای او معلوم
نباشد نقل نکنند و در غیر این صورت دلیل بر منع واضح نیست و اینها
در وقتی است که دفن حقیقی شده باشد و اما هرگاه در تابوت امانت به دفن
کرده باشند بجهت اینکه در وقت امکان نقل کنند امر سهل است و این
همه که مذکور شد در غیر شهید است و شهید را در همانجا که شهید شده
دفن میکنند و سنت است جمع کردن اقربا و خویشان را در یک مقبره
که برای اهل آنها آسان باشد زیارت آنها **تتمه** حرام است شکافتن
قبرها و علما ادعای اجماع کرده اند بر آن و استثنا کرده اند از این
قاعده چند موضع را **اول** آنکه میت پوسیده و خاک شده باشد که جایز است
در این صورت شکافتن و قبر کندن بجهت میت دیگر خواه زمین وقف
قبرستان باشد یا مباح باشد یا ملک کسی باشد و زمینها و هواها اختلاف دارند در
بلاد و در بعضی از بلاد زود میپوسد و در بعضی دیر هرگاه شک
داشته باشد در پوسیدن رجوع باهل دانش و وقوف میکنند پس
اگر در اینجا شکافتند و ظاهر شود که میت بحال خود هست باز قبر را
پر کنند و بحال خود بگذارند اما اگر بعضی از استخوانها او در آن
ظاهر شود میان استخوانها را تا بجا در آنجا دفن کنند و ظاهر این است
که در آنجا میت دیگر را میتوان گذاشت خصوصاً در بلادی که مقبره
این وسعت نداشته باشد **دوم** در وقتی که میت را در زمین غصبی

دفن

دفن کرده باشند و صاحب آن راضی نباشد و یا میت را در غصبی کفن
کرده باشند و صاحب آن بقیمت آن راضی نشود که در این دو صورت قبر را
میشکافند تا مال بصاحبش رسد و در دو صورت افضل از برای
صاحب مال گذشت داشتن یا قیمت گرفتن است اما اگر در جامه حریر
دفن کرده باشند معلوم نیست وجوب نبش بجهت آن **سیم** در
وقتی است که میخواهند شاهد بگیرند بر صورت الشخص که تا او را بشناسند
و زن را اینکه شوهر او مرده است تا عده بدارد و تواند شوهر کند
و ترکه او تقسیم شود و غیر اینها که متعلق به بدن است و این در وقتی است
که ممکن باشد شناختن او پس هرگاه مدتها شده باشد که صورت میت
متغیر شده باشد که نتوان شناخت جایز نیست شکافتن قبر او
چهارم در وقتی است که در قبر چیزی افتاده باشد که قیمت داشته باشد
و واجب نیست بر مالک قبول قیمت آن **پنجم** هرگاه میت را
بی غسل یا بی کفن یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو بقبله نگذاشته باشند
در جواز شکافتن قبر بجهت تدارک این امور خلاف است و اظهر
آن است که جایز نیست خصوصاً با وجود اینکه پیش مذکور شد در
حکم نماز میت بر قبر او **ششم** هرگاه در زمینی مملوک قبری کنده
باشند و بعد از آن آن زمین را بفروشند در آن نیز خلاف است و اظهر
عدم جواز نبش **مطلب ششم** در ملحقات این باب است و در آن

ششم

چند مبحث است **بحث اول** هرگاه زن حامله باشد و طفل او در شکم او بمیرد و بیم که
علم بمردن طفل حاصل شود هرگاه ممکن شود باید دوائی که بعلاج آن طفل را
ساقط کنند چنان کنند و اگر متعذر شود زاینده طفل را پاره پاره کنند
و بیرون آورند باید بکنند تا مادر را محفوظ دارند و این امر را
اول باید زنان متوجه شوند و هرگاه زنان نباشند یا از زنان بر
نیاید شوهر او هم نباشد مردم محارم او متوجه شوند و هرگاه اینهم
متعذر شود مردان بیگانه متوجه شوند و هرگاه که زن حامله بمیرد و طفل او
در شکم او زنده باشد اگر توانند که بدون پاره کردن شکم از آن
طفل را زنده بیرون آورد چنان کنند و اگر ممکن نشود شکم او را
پاره کنند و طفل را بیرون آورند و بعد از آن شکم او را بدوزند
و جمعی از علمای گفته اند که طرف چپ را بشکافند هر چند حدیثی در این
باب در نظر نیست نهایت در متابعت ایشان باکی نیست و در اینجا
نیز تقدیم زنان و شوهر را بر غیر ایشان باید کرد و همچنین تا امر متعذر
شود در مرد بیگانه و احادیث و فتوای علمای اطلاق دارند و شرط
نکرده اند که باید معلوم باشد که آن طفل را زنده کامل ممکن است بکنند
یا نه بلکه همین که علم بحیات او هست باید او را بیرون آورد
مبحث دویم چون زینت در بدن [illegible] کردن جامه از برای
مرده اقارب بجهت کسی مگر پدر و مادر و [illegible] خلاف است که آیا جایز است

که برای

که برای غیر پدر و برادر جامه پاره کنند یا نه بعضی جایز دانسته اند و از بعضی
اخبار بر می آید که زن از برای شوهر جایز است که جامه پاره کند اما
سیلی بر رو زدن و خراشیدن رو و بریدن مو پس اینها همه حرامند
و اما نوحه کردن بکلام راست که وصف میت را بکنند و فضایل او را
ذکر نمایند بنظم یا نثر هر کدام که باشد پس باکی نیست و نوحه بباطل
و دروغ حرام است و گریه کردن جایز است پیش از بیرون رفتن
روح از بدن میت و بعد از آن بلکه گریستن هر مؤمنی ثواب دارد
و ابن بابویه روایت کرده است که در وقتی که رسول خدا ص
و آله از جنگ برگشتند بمدینه از هر خانه که کسی از ایشان کشته
شده بود صدای گریه و نوحه شنیدند مگر از خانه حمزه عم خود که
صدائی نشنیدند پس آنحضرت فرمودند که حمزه کسی ندارد که
گریه براو کند پس قسم خوردند اهل مدینه که ابتداء نکنند بنوحه کردن
و گریه کردن مگر اینکه ابتدا کنند بنوحه و گریه کردن از برای حمزه پس
اهل مدینه را از آن روز تا بحال طریقه همین است و مستحب است که هر کس
مصیبتی باو برسد بگوید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثواب
بسیار دارد **مبحث سیم** مستحب است تعزیه اهل مصیبت یعنی تسلی
دادن مصیبت زدگان و دل ایشان گرم کردن ایشان با اینکه نیست
کار را بخدا واگذارند [illegible]
[illegible] ن بدهند و آنچه خداوند ظلم نمیکند و میدانند

در جهیم و عدالت بهشت است و کار لغو و عبث نمیکند و انکه خداوند ایشانرا وعده
داده است بلکه بر مصیبت صبر کنند اجر عظیم بدهد و دعا کنند از برای
میت و از برای اهل مصیبت و این معنی جاریست که قبل از دفن
میت و بعد از دفن لکن افضل بعد از دفن است و مستحب است که جمیع
اهل میت را تعزیه بدهد و مؤکد است استحباب در وقتی که طفل او
مرده باشد بمرز نان جوان را با خوف ریبه و اگر در اهل مصیبت طفل
یتیمی باشد دست بر سر او بمالد از روی ترحم و مهربانی تا بعدد هر
موئی حسنه از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت شده است و در حدیثست از حضرت امام
موسی کاظم ع که هرگاه بمیرد یتیم بحرکت می آید از برای آن
عرش پس خدای تبارک و تعالی می فرماید کیست این که گریانید
بنده مرا که پدر و مادر او را گرفتم پس قسم بعزت و جلال خودم و
بلندی جایگاه خودم که ساکت نمیکند او را بنده مگر انکه واجب می شود ازرو
از برای او بهشت و اقل تعزیه آن است که در نزد صاحب مصیبت
حاضر شوی که او ترا ببیند و ظاهر این است که تا سه روز از برای
تعزیه تشخیص کراهت نداشته باشد و شیخ طوسی دعوی اجماع کراهت
دو روز و سه روز را هم کرده است و اظهر عدم کراهت است خصوصاً
هرگاه مخفی از برای تحصیل ثواب باشد از برای ... و طلب ...
و فاتحه

و فاتحه باشد از برای میت و سنت است طعام ترتیب دادن و بخانه
اهل مصیبت فرستادن تا سه روز و این در حق هم است بلکه تاکید بیشتر
دلله و طعام خوردن در نزد اهل مصیبت مکروه است و گویا این در
وقتی باشد که اهل مصیبت را مشقت باشد از جهت ترتیب طعام و مهمان
داری علاوه بر آن شغلی که دارند از هم و غم و اگر هرگاه از همسایگان
بیاورند و بسیار هم باشد که کسی نباشد که بخورد با آنکه بیرون و جز خوردن در نزد
ایشان باعث خوشنودی و دل است ایشان باشد با آنکه معنی در خوردن ایشان
جز ایشان نباشد پس در اینصورتها کراهت معلوم نیست بلکه در بسیاری
از مواضع رجحان دارد و هم چنین دلیلی بر کراهت طعام دادن
اهل مصیبت مردم را نیافتم خصوصاً هرگاه از برای خیرات میت باشد
با اینکه اهل مصیبت ناچار باشند از این معنی بجهت اینکه مردم از راه دور
بدیدن ایشان می آیند و کسی هم نباشد که اطعام ایشان بکند بلکه
مستحب است که میت این نحو وصیت کند که چیزی از مال خود را که در
ماتم او صرف بکنند و در روایتست که این وصیت را بغیر اهل ... بکنند
که متوجه باشند بهتر باشد بجهت آنکه ایشان مشغول مصیبت اند
مبحث چهارم مستحب است زیارت اهل قبور از برای مردان و
مؤکد است در روز دوشنبه و پنجشنبه و در اخبار وارد است که مردگان
میدانند آمدن شما را و خوشحال میشوند و انس میگیرند بشما و باکی
نیست از برای زنان هرگاه خوف فتنه در ان نباشد خصوصاً ...

ومی فرستد در جواب ایشان با کثرت جزع و بکا و سخط بر قضای
خدا بسبب ضعف عقل ایشان و مستحب است که سلام کنند بر اهل قبور و بگویند
السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ أَنْتُمْ
لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ یا بگوید السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ
الدِّيَارِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ
وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ و مستحب است
خواندن آیة الکرسی و ثواب آنرا هدیه کنند باهل قبور که باین سبب حق
تعالی قرار میدهد از برای او از هر حرفی ملکی را که تسبیح میکند از برای او
تا روز قیامت چنانکه در مجموعه ورام نقل شده کرده است و هم چنین خواندن
سوره مبارکه یس که منشأ تخفیف عذاب اهل قبور است و از برای
او هم حسنات بسیار است و همچنین مستحب است خواندن یازده بار سوره
قل هو الله احد را و هر فعل خیری که از برای مردگان بکنند بایشان
میرسد از صدقه و قرآن و دعا و نماز و روزه و غیر آن و آن شخص
نیز هم اجر دارد مشهور میان علما آن است که راه رفتن بر
روی قبور و تکیه کردن بر آنها مکروه است و دور نیست که مراد
باستخفاف با آنها باشد یا معبر قرار دادن باشد و اما راه رفتن
بجهة زیارت آنها معلوم نیست که مکروه باشد بلکه از بعضی احادیث
بر می آید که راه برود بر سر قبرها هر گاه صاحب قبر مؤمن باشد راحت
آن برسد و هر گاه منافق باشد [illegible] خبیث و [illegible] که مراد از این
حدیث

مراد از این حدیث پا گذاشتن بجهة زیارت ایشان و گاه است
که ممکن نیست زیارت بکسان مردگان مگر پا گذاشتن
قبور دیگران مستحب نیست جایز نیست که کافر را در مقبره
مسلمین دفن کنند مگر زن کافری که حامله باشد از مسلمان چنانکه
پیش گذشت و اصل دفن کردن کافر هم جایز نیست بنابر مشهور
علما هر چند پدر آن شخص باشد چنانکه روایت عمار دلالت بر آن
دارد و از سید مرتضی رحمة الله نقل شده است قول بجواز آن
هر گاه کسی نداشته باشد که او را دفن کند و دلیل این واضح نیست
مبحث نهم شیخ طوسی در مصباح فرموده است در بیان نسخه
کتابتی که گذاشته میشود با میت در قبر در جریده و فرموده است که
میگوید این شخصی که میخواهد که مردم برای او شهادت بدهند او
اول بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ
حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ حَقٌّ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ
اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ و بعد از آن بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
شَهِدَ الشُّهُودُ الْمُسَمَّوْنَ فِي هَٰذَا الْكِتَابِ أَنَّ أَخَاهُمْ فِي اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ و بجای فلان اسم خود و اسم پدر خود را
بنویسد أَشْهَدَهُمْ وَاسْتَوْدَعَهُمْ وَأَقَرَّ عِنْدَهُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ

لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمداً صلی الله علیه وآله عبده
ورسوله وانه مفضل علی جمیع الانبیاء والرسل علیهم السلام وان علیاً
ولی الله وامامه وان الائمة من ولده ائمة وان اولهم الحسن
والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر
وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة القائم
علیهم السلام وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور وان محمداً صلی الله علیه
وآله عبده ورسوله جاء بالحق وان علیاً ولی الله والخلیفة من بعد
رسول الله ومستخلفه فی امته مؤدیاً لامر ربه تبارک وتعالی
وان فاطمة بنت رسول الله وابنیها الحسن والحسین ابنا
رسول الله وسبطاه وامام الهدی وقائدا الرحمة وان علیاً
ومحمداً وجعفراً وموسی وعلیاً ومحمداً وعلیاً وحسناً والحجة
القائم علیهم السلام ائمة وقادة ودعاة الی الله عز وجل
وحجة علی عباده و بعد از ان میگوید بان شهادت ای فلان پسر
فلان وای فلان که نام این دو زن [illegible] نوشته میشود
ببیند این شهادت را از برای من [illegible] نزد خودتان و شاهد
باشید [illegible] ملاقات کند [illegible] بعد از ان بگوید
ان [illegible] ای فلان [illegible] الله [illegible] الشهادة والاقرار

والاخاء

والاخاء موعده عند رسول الله صلی الله علیه وآله ونقرء
علیک السلام ورحمة الله وبرکاته یعنی ای فلان ما می سپاریم
تو را بخدا و وعده میدهیم شهادت و اقرار و برادری را
در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله ومیخوانیم بر تو سلام
ورحمت وبرکات خدا را بعد از ان می پیچد صحیفه را و میبندد
او می چسباند و مهر میکند بمهر مشهور که مهر میت و کذا نسخه میشود
در جانب راست میت با جریدتین و نوشته میشود صحیفه با
کافور وعود و در نسخه مصباح که از انجا نقل شد [illegible] چون
چون معتمد نبود بعضی از الفاظ محل تشکیک است و نسخه از
شرح ارشاد اخوند ملا احمد اردبیلی رحمة الله که در اینجا این
حکایت را از کتاب منتهی علامه نقل کرده که علامه علیه
الرحمة فرموده است که شیخ چنین روایت کرده و غلط آن
نسخه شرح ارشاد از حد متعجب گذشت بنا بر آنچه از ان نسخه
مغلوط اخوند فهمیدم اخوند میفرماید اینکه مهر کردن بمهر میت
و مهر مشهور [illegible] شاید [illegible] کافور وعود [illegible] از خط [illegible]
نوشته [illegible] مقدمه [illegible] تمام شدن مضمون کلام
اخوند گویا اخوند هم چنین فهمیده اند که این کلام نسبت [illegible]
الله والشهادة [illegible] نوشته [illegible] خود
خود [illegible] میکنند که [illegible] بعد از چسباندن مهر کردن

زاینده و مصحف [illegible] از جانب شیخ شکلت و ظاهر
این کر [illegible] السلام [illegible] در انفاق جهان مهر شده باشد
و این کلام [illegible] که [illegible] قول شهادت بدهند
و [illegible] اول آیت [illegible] این روایت ثبت
و [illegible] بدان [illegible] و از آن است که صورت استشهاد
[illegible] صاحب [illegible] او [illegible]
[illegible] و از [illegible] شهادت بخوانند و این [illegible]
اللهم [illegible] الآخرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم [illegible] الآخرة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]